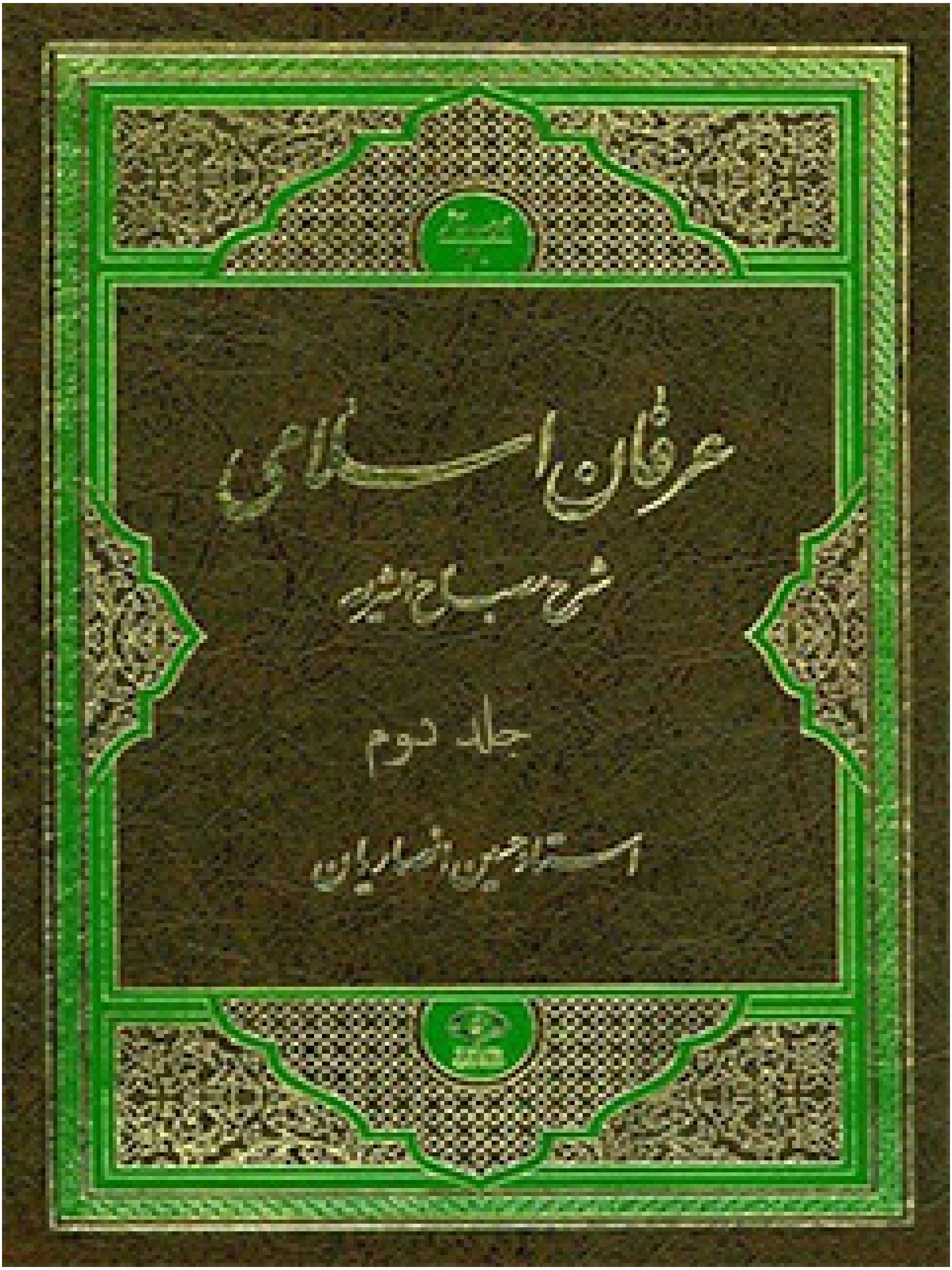

عرفان اسلامی
شرح مصباح الشریعه
جلد دوم
استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عرفان اسلامی جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -، توشیحگر

عنوان قراردادی:مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه .شرح

عنوان و نام پدیدآور:عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان ؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور ،محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:ج.

فروست:مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک:۷۰۰۰۰۰ ریال : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۹-۱ : ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۶-۰ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۷-۷ ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۸-۴ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۰-۸ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۱-۵ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۲-۲ : ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۳-۹ ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۴-۶ ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۵-۳ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۶-۰ : ؛ ج.۱۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۷-۷ ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۸-۴ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۹-۱ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۰-۷ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۳-۸ :

یادداشت:ج.۲ - ۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت:ج.۱۲ - ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت:جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت:ج.۷ - ۹ (چاپ دوم:۱۳۸۷).

یادداشت:ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت:ج.۱۰ - ۱۵ (چاپ دوم:۱۳۸۸).

یادداشت:عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه.

یادداشت:کتابنامه.

عنوان روی جلد:عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه.

موضوع:جعفربن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر

موضوع:احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع:اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع:عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده:فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

شناسه افزوده:صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده:جعفربن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه . شرح

رده بندی کنگره:BP۲۴۸/ج۷م۶۰۴۲۲۱۸۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی:۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی:۱۱۸۲۵۶۰

ص :۱

اشاره

باب ۲ در بیان حالات قلب

اشاره

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:إِعْرابُ الْقُلُوبِ أَرْبَعَهُ أَنْواعٍ:رَفْعٌ وَ فَتْحٌ وَ خَفْضٌ وَ وَقْفٌ.

فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ،وَ فَتْحُ الْقَلْبِ فی الرِّضا عَنِ اللّهِ،وَ خَفْضُ الْقَلْبِ فی الإِشْتِغالِ بِغَیْرِ اللّهِ،وَ وَقْفُ الْقَلْبِ فی الْغَفْلَهِ عَنِ اللّهِ.

أَ لا تَری أَنَّ الْعَبْدَ إِذا ذَکَرَ اللّهَ تَعالی بِالتَّعْظیمِ خالِصاً إِرْتَفَعَ کُلُّ حِجابٍ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللّهِ مِنْ قَبْلِ ذلِکَ.

وَ إِذَا انْقادَ الْقَلْبُ لِمَوْرِدِ قَضاءِ اللّهِ بِشَرْطِ الرِّضا عَنْهُ کَیْفَ لا یَنْفَتِحُ الْقَلْبُ بِالسُّرُورِ وَ الرُّوحِ وَ الرّاحَهِ.

وَ إِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُهُ بِشَیْءٍ مِنْ أَسْبابِ الدُّنْیا کَیْفَ تَجِدُهُ إِذَا ذَکَرَ اللّهَ بَعْدَ ذلِکَ مُنْخَفِضاً مُظْلِماً کَبَیْتٍ خَرابٍ خاوٍ لَیْسَ فِیهِ عِمارَهٌ وَ لا مُونِسٌ.

وَ إِذا غَفَلَ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ کَیْفَ تَراهُ بَعْدَ ذلِکَ مَوْقُوفاً،مَحْجُوباً قَدْ قَسا وَ أَظْلَمَ مُنْذُ فارَقَ نُورَ التَّعْظِیمِ.

فَعَلامَهُ الرَّفْعِ ثَلاثَهُ أَشْیاءَ وجُودُ الْمُوافَقَهِ وَ فَقْدُ الْمُخالَفَهِ وَ دَوامُ الشَّوْقِ، وَ عَلامَهُ الْفَتْحِ ثَلاثَهُ أَشْیاءَ:التَّوَکُّلُ وَ الصِّدْقُ وَ الْیَقینُ وَ عَلامَهُ الْخَفْضِ ثَلاثَهُ أَشْیاءَ:الْعُجْبُ وَ الرِّیاءُ وَ الْحِرْصُ وَ عَلامَهُ الْوَقْفِ ثَلاثَهُ أَشْیاءَ:زَوالُ حَلاوَهِ الطّاعَهِ،وَ عَدَمُ مَرارَهِ الْمَعْصِیَهِ وَ الْتِباسُ عِلْمِ الْحَلالِ بِالْحَرامِ.

ص:۷

[قالَ الصَّادِقُ علیه السلام:إِعْرابُ الْقُلُوبِ أَرْبَعَهُ أَنْواعٍ:رَفْعٌ وَ فَتْحٌ وَ خَفْضٌ وَ وَقْفٌ]

امام صادق علیه السلام فرمود:اِعراب دل ها بر چهار نوع است:رفع،فتح،جرّ و وقف.

حضرت امام صادق علیه السلام قلب انسان را تشبیه به کلمه فرموده اند و هم چنان که کلمه دارای چهار نوع اعراب است و به وسیله هریک از اعراب ها برای خواننده معلوم می گردد که کلمه در چه موقعیّتی است،قلب آدمی هم مانند کلمه دارای چهار اعراب و به تعبیر حقیقی تر دارای چهار حالت است و به وسیلهٔ هریک از این حالات،برای انسان روشن می شود که قلب و دل در چه وضع و موقعیّتی قرار دارند.

تفسیری بر لغت کلمه

در قرآن کریم برای لفظ کلمه،معانی مختلفی اراده شده است که به آنها به نحو گذرا اشاره می شود:

براساس آیات قرآن و آثار اسلامی باید گفت:هستی و همهٔ شؤون و اجزائش، کلمه و کلمات حقّند.

قرآن مجید در آیات زیادی همهٔ شؤون هستی را اعم از شؤون تکوینی یا تشریعی کلمات خدا می داند.

ص:۸

در سورهٔ مبارکه کهف می خوانیم:

[قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً] (۱).

بگو:اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم [که مخلوقات او هستند] مرکب شود،پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد،یقیناً دریا پایان می یابد و اگرچه مانند آن دریا را به کمک بیاوریم.

در سورهٔ مبارکه لقمان می خوانیم:

[وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ] (۲).

اگر [برای نوشتن و ثبت کردن کلمات خدا که در حقیقت مخلوقات او هستند] آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا [مرکب] و هفت دریای دیگر آن را پس از پایان یافتنش مدد رسانند،کلمات خدا پایان نپذیرد؛یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

در این دو آیه تمام موجودات هستی،به عنوان کلمات حق معرفی شده اند و در آیات دیگر هر جزئی از اجزای خلقت به عنوان مصداق کلمه آمده اند.

ص:۹

۱- ۱) -کهف (۱۸):۱۰۹.

۲- ۲) -لقمان (۳۱):۲۷.

مصادیق کلمه در قرآن

۱-قول حق

خداونـد از گفتـار خودش در خطاب به آدم-به هنگام قرار گرفتن به روی زمین - تعبیر به کلمه کرده و در حقیقت قول حق را مصداق کلمه گرفته است؛در سورهٔ یونس می خوانیم:

[وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ] (۱).

و اگر از سوی پروردگـارت،فرمانی مقرّر نشـده بود [که عـذاب اختلاف کننـدگان تا قیامت به تأخیر افتـد] یقیناً میان آنان در آنچه اختلاف می کنند،داوری می شد [و نتیجه داوری نابودی آنان و انقراض نسلشان بود].

کلمه در این آیه اشاره به خطاب حضرت حق است به وقت هبوط آدم آنجا که فرمود:

[وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتٰاعٌ إِلىٰ حِينٍ] (۲).

و برای شما در زمین،قرارگاهی [برای زندگی] و تا مدتی معین،وسیلهٔ بهره وری اندکی خواهد بود.

و خطاب به ابلیس که فرمود:

[لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ] (۳).

ص:۱۰

۱- ۱) -یونس (۱۰):۱۹.

۲- ۲) -بقره (۲):۳۶.

۳- ۳) -ص (۳۸):۸۵.

بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند،از همگی پر خواهم کرد.

که قول حق و پیاده شدنش را که امری حتمی است،مصداق کلمه گرفته،آنجا که می فرماید:

[إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لاٰ يُؤْمِنُونَ] (۱).

مسلماً کسانی که عذاب پروردگارت بر آنان محقق و ثابت شده ایمان نمی آورند.

و فرموده:

[وَ لٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذٰابِ عَلَى الْكٰافِرِينَ] (۲).

ولی فرمان عذاب بر کافران محقق و ثابت شده است.

و نیز وعده حتمی خود را به بنی اسرائیل جهت نجاتشان از ظلم فرعون کلمه دانسته که فرمود:

[وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوٰارِثِينَ] (۳).

و ما می خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند، نعمت های باارزش دهیم و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال، ثروت ها و سرزمین های فرعونیان] گردانیم.

و هم چنین آنجا که فرموده:

۱- ۱) -یونس (۱۰):۹۶.

۲- ۲) -زمر (۳۹):۷۱.

۳- ۳) -قصص (۲۸):۵.

[وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ بِمٰا صَبَرُوا] (1).

و وعدۀ نیکوتر و زیباتر پروردگارت بر بنی اسرائیل به [پاداش] صبری که [بر سختی ها و بلاها] کردند تحقّق یافت.

و گاهی از مجموع قوانین و مقررات و آیین پاک اسلام و نبوّت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ تعبیر به کلمه کرده است،آنجا که فرموده:

[وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً] (2).

و سخن پروردگارت از روی راستی و عدل کامل شد.

٢-توبه

و نیز از مسئله توبه به عنوان کلمه یاد فرموده:

[فَتَلَقّٰی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمٰاتٍ] (3).

پس آدم کلماتی را [مانند کلمۀ استغفار و توسّل به اهل بیت علیهم السلام که مایۀ توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد.

٣-آزمایش

و هم چنین از مراحل مهم آزمایش نسبت به بندگان و عبادش تعبیر به کلمات فرموده،آنجا که می فرماید:

١- ١) -اعراف (٧):١٣٧.

٢- ٢) -انعام (۶):١١۵.

٣- ٣) -بقره (٢):٣٧.

[وَ إِذِ ابْتَلیٰ إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً] (۱).

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد،پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید،پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود:من تو را برای همهٔ مردم پیشوا و امام قرار دادم.

۴-روح معنا

و نیز از روح و روان تصفیه شده و آراسته به حسنات و منوّر به نور حق تعبیر به کلمه فرموده است:

[إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ] (۲).

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایستهٔ آن را بالا می برد.

۵-انسان

و از انسان آراسته به قواعد تربیت و پیراسته و وارسته از رذایل تعبیر به کلمهٔ طیّبه فرموده،آنجا که می فرماید:

[أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ* تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها] (۳).

۱- ۱) -بقره (۲):۱۲۴.

۲- ۲) -فاطر (۳۵):۱۰.

۳- ۳) -إبراهیم (۱۴):۲۴-۲۵.

آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است ؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است،ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است.*میوه اش را به اجازهٔ پروردگارش در هر زمانی می دهد.

و باز از انسان تعبیر به کلمه فرموده،آنجا که می فرماید:

[إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ] (۱).

[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند:ای مریم ! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیّت و آبرومندی و از مقربّان است.

پدیـد آمدن کلمات اللّه،به توسّط کلمه«کُنِ وجودی»بوده و جرقّه و نور کُنِ وجودی هریک از کلمات را در کتاب خلقت ثبت کرد و برای هریـک معنـایی به تنـاسب وجودش قرار داد،کلمـات تکوینی را معنـای تکوینی و کلمـهٔ وجود انسان را که افضـل موجودات و اشـرف کلمات بود،در مسـیر و معنای تکوین و تشـریع قرار داد،البته تمام کرامت و فضـیلت انسان در این است که بوسـیلهٔ قواعـد تشـریعی ترجمه شود و به عبـارت دیگر:ظهور انسـانیّت انسـان و جنبـهٔ ملکوتی و الهی این موجود،فقـط در سایهٔ اتصال به دین فراهم است و بس و محال است با برنامه دیگر به معنای واقعی ترجمه و معنا شود.

به وجود آمدن کلمات،یعنی هستی و شؤونش به وسیله کلمهٔ کنِ تکوینی یا وجودی،مسئله ای است که قرآن مجید در آخرین آیهٔ سورهٔ یس به آن تصریح کرده:

ص:۱۴

۱- ۱) -آل عمران (۳):۴۵.

[إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ] (۱).

شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند،فقط به آن می گوید:

باش،پس بی درنگ موجود می شود.

چون پدید آمدن چیزی را اراده کند،پرتو کلمهٔ کُنِ وجودی،او را گرفته و لباس هستی می پوشاند.به قول عارف شبستری: به نام آن که جان را فکرت آموخت

خورشید و ماه و ستارگان،کلمات تکوینی حقّند و حرکت و پخش نور و انعکاس روشنایی و انرژی دادن به موجودات،معنای آن ها است.

تمام دریاها کلمات اللّه اند و کلیّهٔ منافعی که برای موجودات زنده آماده می کنند، معنا و ترجمه و تفسیر آن هاست.

همهٔ حیوانات عالم که هریک در جای خود موجودی لازمند،هر نقشی که در این کشور پهناور هستی ایفا می کنند آن نقش،معنای آن هاست.راستی تناسب بین

۱- ۱) -یس (۳۶):۸۲.

صورت و معنا و یا رابطه بین کلمه و ترجمه اش چقدر اعجاب انگیز است !! جهان چون چشم و خط و خال و ابروست***که هر چیزی به جای خویش نیکوست (۱)

***

اگر در نظامات عالی حاکم بر هر موجودی و آثار پرارزش هر کلمه ای دقت کرده و در آن اندیشه کنیم و به تعبیر دیگر،اگر به صورت و معنای هریک از موجودات با دید عقل بنگریم،به این نتیجه می رسیم که سرچشمهٔ پرفیض همه کلمات، حکمت و عدل و علم بی نهایت در بی نهایت است و به عبارت دیگر،کلمات کتاب هستی و معانی آن ها نشان می دهند که آثار مؤلفی عالم و عادل و حکیم هستند که آن مؤلّف-بنابر رهنمایی انبیا و کتب آسمانی-کسی جز اللّه یعنی ذات مستجمع جمیع صفات کمال نیست و در حقیقت صور و معانی،ترجمه ای از صفات خداست.البته کلیهٔ کلمات صفحهٔ زرّین هستی،به ارادهٔ مستقیم او ترجمه و معنا می شوند و هیچ یک شعور ترجمه کردن خود را ندارند.در حقیقت کلمات تکوینی برای معنا شدن و بروز آثار،در میان اجبارند و آثار آن ها که به ارادهٔ حق آشکار می شود،معنای آن هاست.

امّا ارادهٔ ازلی حق بر این قرار گرفته که کلمهٔ وجود انسان،با گوهر پر بهای اختیار خودش به کمک دین و اصول وحی ترجمه شود و آثار انسانیّت انسان که در حقیقت آثار خدا و صفات ربوبی است،در سایهٔ اتصال انسان به قوانین وحی،اعم از قرآن یا کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و یا فرهنگ امامان معصوم علیهم السلام قابل ظهور و تجلّی است.به

۱- ۱) -گلشن راز.

قول عارف شیدا و عاشق جمال مولا،شیخ محمود شبستری:

گذاری کن ز کاف کنج کونین***نشین بر قاف قرب «قاب قوسین»

دهد حق مر تو را هرچه که خواهی***نمایندت همه اشیا کماهی

به نزد آنکه جانش در تجلی است***همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اِعراب و جوهر چون حروف است***مراتب همچو آیات وقوف است

از او هر عالمی چون سوره ای خاص***یکی زان فاتحه و آن دیگر اخلاص(۱)

***

آری،بالاترین کتاب در جهان هستی کتاب وجود انسان است که پرمعناترین کلمات خدا در این کتاب نگاشته شده و تنها دین است که می تواند معانی این کلمات را آشکار کند.

انسان بدون دین و منهای اتصال به قرآن،معنایی جز سبعیّت و حیوانیّت و شرارت ندارد.

انسان،بدون وحی آن طور که شایسته اوست معنا نمی دهد.انسان،بدون کمک گرفتن از دین،قابل ترجمه شدن و لایق بروز آثار الهی نیست.

علت این همه ظلم و فساد و جور و جنایت و آلودگی و خیانت در سراسر گیتی چیست ؟ به خاطر این که انسان در مقام ترجمه کردن خویش به وسیلهٔ برنامه های حق برنیامده و علت عدم ترجمه صحیح وجودش،جهل او نسبت به حقیقت انسان و انسانیّت است.آیا بدون شناخت کلمه،زمینه ای برای ترجمه آن هست ؟ در آثار اسلامی آمده است که عرفان به خویش و خودشناسی کلید تمام حقایق و واقعیّت ها است.

۱- ۱- گلشن راز.

کتاب وجود انسان دارای کلماتی از قبیل زبان،چشم،گوش،قلب،روح، دست،پا و شهوت است و این انسان است که باید در پرتو شعاع وحی هریک از این کلمات را در گردونهٔ ترجمهٔ حقیقی بیندازد و همه باید بدانند که تنها مترجم کلمات کتاب وجود انسان خداست و کسی جز او قدرت بر ترجمهٔ این کلمات را ندارد و به تعبیر دیگر،علت سعادت و نیک بختی فقط و فقط فرهنگ خداست.

تمدّن شرق و غرب در تمام دوره ها،از فراهم آوردن اسباب خوشبختی و رفاه و آسایش ملت ها عاجز بوده و امروز هر دو تمدن به طرف فنا و زوال در حرکت اند.

یکی از آگاهان به وضع جهان امروز می گوید:

در نظر من هیچ کدام از این دو تمدّن در شکل حاضر آن قوت و استعداد را ندارد که یک تربیت صحیح و یک سعادت کامل برای افراد بشر تهیه و تأمین نماید؛زیرا که هر دو از چند جهت راه افراط و تفریط پیش گرفته اند و افراط و تفریط هرگز راه به کمال ندارد و از این رو راهنمایی به کمال نیز نمی تواند کرد،با وجود خدمت ها و معاونت های بزرگی که این دو تمدّن به وجود آورده اند،امروز هر دو به حدّی رسیده اند که دیگر با این وضع کنونی نمی توانند وظیفهٔ خود را چنان که لازم است بجا بیاورند،چه هر دو فاسد گشته و ریشهٔ هر دو تا یک اندازه خشکیده است و بدین جهت،به جای حریم سعادت،هر دو،راه به ویرانهٔ سفالت (۱)می برند !!

امروز تمدّن شرق مانند حوضی شده است که مدّت هاست آب تازه بدان نریخته و از این رو رنگ و بوی آن تغییر یافته و یک منظرهٔ کریه و زشت و وحشت آوری نشان می دهد.

ص:۱۸

۱- ۱) -سفالت:پستی،نقیض علو.

و تمدّن غرب نیز مانند حوضی شده است که آب های گل آلود و متعفّن و حشرات و مواد زهردار به قدری بدان ریخته شده که آن را به کلّی مسموم و مهلک ساخته است و برای آبیاری کردن نهال سعادت و کمال معنوی هرگز شایسته و کارآمد نیست (۱).

این که حضرت صادق علیه السلام قلب را در ضمن روایت از نظر حالات هم چون کلمه گرفته یک حقیقت و یک واقعیّت است و نه تنها قلب کلمه است،بلکه تمام اعضا و جوارح و اجزای ظاهر و باطن انسان کلمه هستند و این کلمات در صورت قبول اعراب از فرهنگ و دین،معنای صحیح خواهند داد.اگر به غیر فرهنگ الهی، فرهنگی بر این کلمات اعراب گذاری کند،کلمات از مسیرشان منحرف شده و جز شر و ضرر و زیان و خسارت و دنائت و پستی و زور و قلدری و تجاوز و خیانت هیچ معنای دیگری نخواهند داد.

قرآن مجید عقیده دارد که فرهنگ های غیر خدایی،چون وجود انسان را جذب کنند و بر کلمات این کتاب که اعضا و جوارح اوست اعراب بگذارند،از انسان کلمهٔ خبیثه خواهند ساخت و همان گونه که خود فرهنگ غیر خدایی پایدار نیست،انسان اعراب گذاری شده به وسیلهٔ آن فرهنگ هم روی سعادت نخواهد دید.

قرآن در سورهٔ ابراهیم در این زمینه می گوید:

[وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مٰا لَهٰا مِنْ قَرٰارٍ] (۲).

۱- ۱) -اصول اساسی فن تربیت:۲۰۶.

۲- ۲) -ابراهیم (۱۴):۲۶.

و مَثَل کلمهٔ ناپاک [که عقاید باطل و بی پایه است] مانند درخت ناپاک است که از زمین ریشه کن شده و هیچ قرار و ثباتی ندارد.

در سطور گذشته خواندید که خداوند عیسی را مصداق کلمه اللّه معرفی کرد، این کلمه-بنا به نقل قرآن کریم و با اتصال به فرهنگ الهی-خود را برای بنی اسرائیل چنین ترجمه می کند:

[قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا* وَ جَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنْتُ وَ أَوْصَانِی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکَاةِ مَا دُمْتُ حَیًّا* وَ بَرًّا بِوَالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیًّا* وَ السَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا* ذٰلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ] (۱).

نوزاد [از میان گهواره] گفت:بی تردید من بنده خدایم،به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.*و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم ساخته و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.*و مرا نسبت به مادرم نیکوکار [و خوش رفتار] گردانیده و گردنکش و تیره بختم قرار نداده است.*و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم.*این است عیسی بن مریم،همان قول حق که [یهود و نصاری] دربارهٔ او در تردیدند.

در حقیقت،بندگی خالص،اتصال به وحی،برکت داشتن وجود برای اهل عالم،به پا داشتن نماز،پرداخت زکات و نیکی به مادر،معنای عیسی مسیح

ص:۲۰

۱- ۱) -مریم (۱۹):۳۰-۳۴.

و ترجمه این کلمهٔ پاك است و جز در کلاس حدود و مقررات الهی،انسان این چنین معنا نمی دهد.

ترجمهٔ صحیح کلمات وجود انسان

امام صادق علیه السلام در حدیث مفضّل و پرقیمتی که مرحوم کلینی رحمه الله در کتاب شریف«الکافی»نقل کرده،از تمام اعضا و جوارح سخن به میان آورده و وظیفهٔ هریک را از قرآن مجید بیان نموده که در حقیقت می توان گفت:امام به حق ناطق، راه ترجمهٔ صحیح همه اعضا و جوارح را به انسان نشان داده و چون انسان بدین گونه اعضا و جوارحش را به میدان معانی آسمانی رهنمون نماید،آثار خلیفه اللّهی و احسن تقویمی را از خود ظهور داده و تجلّی گاه معانی عرشی و انوار ملکوتی گشته است !

انسان هایی که از طریق اتصال به خواسته های حق تعالی کلمات وجود خود را ترجمه و تفسیر کرده اند اهل معنی و غیر آنان بی معنی بوده و یا معنی و مفهومی جز حیوانیّت و درندگی ندارند.

وقتی قرآن کریم می فرماید:

[أُولٰئِکَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ] (۱).

آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.

یا می فرماید:

۱- ۱) -اعراف (۷):۱۷۹.

[إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاٰ يَعْقِلُونَ] (۱).

قطعاً بدترين جُنبندگان نزد خدا،كرانِ [از شنيدن حق] و لالانِ [از گفتن حق] هستند كه [كلام حق را] نمى انديشند !

مقصودش چيست ؟ جز اين كه روى سخن و خطابش به كسانى است كه خود را با حدود حيوانى محدود كرده و لياقتى جز اين كه به آنان گفته شود:حيوان،كافر، فاسق،شرير،ظالم،باغى،ياغى،خائن،بخيل،متكبر و معجب ندارند ؟

اينان در خط انسانيّت معنى نمى دهند و مستحق معنايى جز آن معانى پست نيستند !!

امّا متن حديث:

مراتب ايمان

اشاره

ابو عمرو زبيرى مى گويد:

به حضرت صادق عليه السلام عرض كردم:اى عالم ! مرا آگاه كن كه در ميان اعمال،چه عملى از همه برتر است ؟ حضرت فرمود:عملى كه خداوند هيچ عملى را جز در سايۀ آن نمى پذيرد.

گفتم:چيست ؟ فرمود:ايمان به خدايى كه شايستۀ پرستشى جز او نيست،اين عمل در ميان اعمال از نظر درجه و مقام در والاترين بهره است.

گفتم:ايمان،گفتار بى كردار يا گفتار با كردار است ؟ فرمود:ايمان،سراپا كردار است و گفتار و شهادت دادن به وحدانيّت حق قسمتى از آن كردار است.خداوند

۱- ۱) -انفال (۸):۲۲.

این چنین مقرّر فرموده و در قرآن با دلیل ثابت و به نحو واضح بیان نموده و آیات کتاب بر این مسئله گواه و به آن دعوت کرده است.

گفتم:فدایت گردم برایم شرح بده تا بفهمم.فرمود:ایمان مراتبی دارد:ایمان تام و تمام،ایمان ناقص،ایمان در حدّ رجحان و فزاینده.

گفتم:ایمان شکل کاملی دارد و کم و بیش می شود ؟ فرمود:آری.

گفتم:چگونه ؟ فرمود:زیرا خدای تبارک و تعالی ایمان را بر همهٔ اعضای تن آدمیزاد واجب کرده و بر آن ها پخش و تفریق نموده،یعنی:هیچ عضوی نیست مگر این که بر آن وظیفهٔ ایمانی گماشته است،غیر از آنچه بر عضو دیگر فرض است.

از جمله قلب است که انسان به وسیلهٔ آن خردمندی دارد و می فهمد و می داند و فرماندهٔ تن است و هیچ عضوی جز به رأی و فرمان او کار نکند.

از جمله دو چشم است که با آن ها ببیند و دو گوش است که با آن ها بشنود و دو دست است که با آن ها بکوبد و دو پاست که با آن ها راه رود و قوّه شهوت است که با آن آمیزش جنسی دارد و زبان است که با آن سخن گوید و سر است که روی انسان و وجهه اش در آن قرار دارد و عضوی از این اعضا نیست جز آن که یک وظیفه ایمانی دارد،غیر آنچه عضو دیگر دارد و این برنامه را خدای بزرگ مقرّر فرموده و قرآن به آن گویا و گواه است.

بر دل واجب است غیر آنچه بر دو گوش فرض شده،بر دو گوش غیر آنچه بر دو چشم و بر دو چشم جز آنچه بر زبان و بر زبان غیر آنچه بر دو دست و بر دو دست جز آنچه بر دو پا و بر دو پا غیر آنچه بر شهوت و بر شهوت جز آنچه بر روی.

ایمان قلب

امّا آنچه از ایمان بر قلب واجب است اقرار و معرفت و عهده داری رضا و تسلیم به این که شایسته ستایشی جز خدای یگانه نیست،خدایی که شریک ندارد،معبود یکتاست،همسر و فرزندی نگرفته و به این که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستادهٔ اوست و اقرار به هرچه از طرف خدا آمده،پیغمبر یا کتاب آسمانی.این است ایمانی که خدا بر دل فرض کرده و همین کردار و عمل وظیفهٔ اوست.

و همین است تفسیر قول حق در قرآن:

آن کس که دچار دشمن شد و به زور وادار به انکار گشت ولی قلبش وابسته به ایمان بود،وظیفهٔ قلب در وجود او انجام گرفته،امّا کسی که دل به کفر دهد،دلش از گردونهٔ تکلیفِ مربوط به دل خارج شده (۱).

و در قرآن فرموده:

دل ها به یاد خدا مطمئن و آرام گردد (۲).

و فرموده:

آن ها که به زبان خود گفتند ایمان داریم و دلشان ایمان ندارد (۳).

و فرمود:

اگر آشکار کنید آنچه در دل دارید یا نهان کنید،خدا با آن به حساب شما می رسد

ص:۲۴

۱- ۱) -«مَن كَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»نحل (۱۶):۱۰۶.

۲- ۲) -«أَلَا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»رعد (۱۳):۲۸.

۳- ۳) -«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»مائده (۵):۴۱.

و بیامرزد هرکه را خواهد و عذاب کند هرکه را خواهد (۱).

آری،ای ابو عمرو ! این است آنچه خداوند بر دل واجب کرده از اقرار و معرفت و همین است عمل و کردار دل و این است رأس ایمان.

ایمان زبان

و بر زبان،گفتار و اظهار از طرف دل فرض شده،یعنی پخش ایمان دل وظیفه زبان است.در قرآن فرموده:

به مردم کلام خوب بگویید (۲).

و فرموده:

بگویید ایمان داریم به [خدا] و آنچه به ما نازل کرده و بر شما فرو فرستاده، معبود ما و شما یکی است و ما برای او مسلمانیم (۳).

این است آنچه خدا بر زبان واجب کرده است.

ایمان گوش

و به گوش واجب کرده که خود را از شنیدن آنچه خداوند حرام کرده برکنار دارد و از آنچه حضرت حق حلال ندانسته روی گرداند و از توجّه به آنچه خداوند را به خشم آورد،خود را نگاه دارد.

---

۱ - ۱) -«لِلّهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ وَ إِن تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُم بِهِ اللّهُ فَیَغْفِرُ لِمَن یَشَاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشَاءُ وَ اللّهُ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»بقره (۲):۲۸۴.

۲- ۲) -«وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً»بقره (۲):۸۳.

۳- ۳) -«قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْنَا وَ أُنزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلٰهُنَا وَ إِلٰهُکُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»عنکبوت (۲۹):۴۶.

و در این زمینه فرموده:

با قومی که به آیات خدا کفر ورزند و آن ها را به شوخی و مسخره گیرند ننشینید تا در گفتگوی دیگری وارد شوند (۱).

و سپس حال فراموشی را از آن جدا کرده و فرموده:

اگر پیش آمد که شیطان تو را به فراموشی کشید،مبادا پس از یادآوری با ستمکاران همنشین شوی (۲).

و فرموده:

مژده ده به بندگانم،آن کسانی که می شنوند گفتار را و بهتر آن را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا آن ها را رهبری کند و آنانند همان خردمندان (۳).

و فرموده:

به تحقیق پیروز شدند مؤمنان،آن کسانی که در نماز خشوع کنند و از لغو روی گردانند و زکات بپردازند (۴).

و فرموده:

چون بیهوده شنودند از آن روگردانیدند و گفتند:کردار ما برای خودمان و کردار شما برای خودتان (۵).

ص:۲۶

۱- ۱) -«وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آیَاتِ اللّهِ یُکْفَرُ بِهَا وَ یُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ»نساء (۴):۱۴۰.

۲- ۲) -«وَ إِمَّا یُنسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرَی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»انعام (۶):۶۸.

۳- ۳) -«الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللّهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»زمر (۳۹):۱۸.

۴- ۴) -«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»مؤمنون (۲۳):۱.

۵- ۵) -«وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَکُمْ أَعْمَالُکُمْ»قصص (۲۸):۵۵.

و فرمود:

چون گذر کنند به بیهوده،کریمانه و ارجمند گذرند (۱).

این است آنچه خدا از ایمان به گوش واجب کرده است.

ایمان چشم

و بر چشم واجب کرده که آنچه حرام اعلام شده ننگرد و از آنچه روا نیست روی گردان باشد و این کردار ایمانی چشم است.

در قرآن فرموده:

به مردان مؤمن بگو:دیده از دیدن نامحرم فروپوشند و شهوت خود را از حرام حفظ کنند و به زمان مؤمنه بگو:دیدهٔ خود را فرو خوابانند و فروج خود را حفظ کنند (۲).

سپس آنچه بر دل و زبان و گوش و چشم واجب شده در آیه ای منظم کرده و فرموده:

شما پنهان نمی دارید آنچه گوش و چشم و پوستتان بر شما گواه شوند (۳).

و نیز در آیه ای دیگر فرموده:

دنبال آنچه ندانی مرو؛زیرا گوش و چشم و دل ها همه وسیلهٔ مسؤولیت اند (۴).

۱- ۱) -«وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً»فرقان (۲۵):۷۲.
۲ - ۲) -«قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ*وَ قُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»نور (۲۴):۳۰-۳۱.
۳- ۳) -«وَ مَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لاَ أَبْصَارُكُمْ وَ لاَ جُلُودُكُمْ»فصّلت (۴۱):۲۲.
۴- ۴) -«وَ لاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»اسراء (۱۷):۳۶.

ایمان دست و پا

و خداونـد بر دو دسـت واجـب کرده که به آنچه حرام است دراز نشونـد و آنچه را خـدا فرمـان داده اجرا کننـد و بر دو دسـت صدقه و صلهٔ رحم و جهاد در راه خدا و وضو برای نماز را فرض نموده و فرموده:

ای کسانی که به حق گرویدید ! وقتی برای نماز برخواستید،روی و دو دست خود را تا آرنج بشوئید و سر خود را و دو پا را تا دو کعب مسح کنید (۱).

و فرموده:

چون به کافران برخوردیـد،آنان را گردن بزنیـد و وقتی قـدرت را از آنان سـلب کردیـد به بنـدشان اندازید،تا از پس منّت و یا فدیه آزاد گردند،تا جنگ به پایان برسد (۲).

این است آنچه خداوند از ایمان بر دست فرض کرده است.

و بر دو پا واجب کرده که به سوی هیچ گناهی نروند و تنها قدم در راه خشنودی حق بردارند.در قرآن مجید فرموده:

از روی ناز و تکبّر در زمین راه مرو؛زیرا تو زمین را نشکافی و به بلندی کوه ها نرسی (۳).

و فرمود:

ص:۲۸

۱- ۱) -«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلوٰهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُوسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ»مائده (۵):۶.

۲- ۲) -«فَإِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّیٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّیٰ تَضَعَ الْحَرْبُ»محمّد (۴۷):۴.

۳- ۳) -«وَ لاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً»لقمان (۳۱):۱۸.

آرام راه رو و صدای خود را فرو گیر؛زیرا دلخراش ترین آوازها بانگ خران است (۱).

و دربارهٔ گواهی دادن دست و پا بر خودشان و صاحبانشان که فرمان خدا را ضایع کردند،فرمود:

امروز بر دهان ها مُهر نهیم و دست هاشان با ما سخن گویند و پاهاشان به آنچه کسب کردند،گواهی دهند (۲).

و بر چهره و روی واجب کرده که در شب و روز برای خدا سجده کند.در قرآن فرموده:

ای اهل ایمان ! رکوع و سجود کرده و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب کنید شاید رستگار شوید (۳).

و در جای دیگر فرموده:

به راستی مساجد از آن خداست،پس نخوانید با خدا دیگری را (۴).

و در آنچه از نماز و وضو بر اعضا فرض کرده در آیهٔ تحویل قبله فرموده:

خدا ایمان شما را نادیده نمی گیرد؛چون به مردم بسیار دلنواز و مهربان است (۵)که در این آیه شریفه مراد از ایمان،نماز است.

ای ابو عمرو ! هرکس با اجرای وظائف لازم هر عضو خدای را ملاقات کند،با ایمان کامل ملاقات کرده و اهل بهشت است و هرکس نسبت به وظائف اعضا

۱- ۱) -«وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَ اغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ»لقمان (۳۱):۱۹.
۲- ۲) -«الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَیٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ»یس (۳۶):۶۵.
۳- ۳) -«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»حج (۲۲):۷۷.
۴- ۴) -«وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّهِ فَلاَ تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً»جن (۷۲):۱۸.
۵- ۵) -«وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلَیٰ عَقِبَیْهِ وَ إِن کَانَتْ لَکَبِیرَهً إِلَّا عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللّهُ وَ مَا کَانَ اللّهُ لِیُضِیعَ إِیمَانَکُمْ إِنَّ اللّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحِیمٌ»بقره (۲):۱۴۳.

خیانت ورزیده و برخلاف خواستهٔ حق عمل کرده خدای را با ایمان ناقص ملاقات کند.

معنی ایمان فزاینده

گفتم:من کمال و نقص ایمان را در وجود انسان یافتم،ایمان فزاینده چیست ؟

فرمود:در قرآن آمده:

چون سوره ای نازل شود،برخی از آن ها گویند:این سوره به ایمان کدامیک از شما افزود،اما برای گرویدگان فزونی ایمان آید و هم آنان دل خوش شوند.ولی کسانی که دل بیمار دارند پلیدی بر پلیدی دلشان افزوده گردد (۱).

و باز در قرآن فرمود:

ما داستان آنان را به راستی بر تو بسراییم،به راستی آنان جوانانی بودند که به پروردگار خود گرویدند و ما به هدایت آنان افزودیم (۲).

ای ابو عمرو ! اگر همه یکسان بودند و در ایمان بیش و کمی نبود،انسان ها بر یکدیگر برتری نداشتند،ولی به ایمان درست و کامل مردم به بهشت روند و به فزونی ایمان مؤمنان در درجات نزد خدا بر هم برتری دارند و به نقص ایمان تقصیرکاران دچار عذاب گردند (۳).

آری،با قبول ایمان و اجرای دستورهای الهی و عمل کردن به وظایف اعضا و جوارح،کلمهٔ وجود انسان به صورت صحیح معنی می شود و وجود آدمی در این گردونه،منبع خیر و برکت می گردد.

۱- ۱) -«وَ إِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَـٰذِهِ إِيمَاناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ*وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَىٰ رِجْسِهِمْ»توبه (۹):۱۲۴-۱۲۵.

۲- ۲) -«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدىً»کهف (۱۸):۱۳.

۳- ۳) -الکافی:۳۳/۲،باب فی أن الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها،حدیث ۱.

به قول عارف بزرگ اوحد الدین کرمانی:

از چاه برآ به جاه پیوند***وانگاه برو به گاه بپیوند

تو طوطی طوبی آشیانی***عیب است که در قفس بمانی

کوثر زبرای تو نهاده***تو مست چنین ز درد باده

سرمایه تو ملک چه داند***وز پایه تو فلک چه داند

نومید مشو که درسرایت***گنجی است نهاده زیر پایت

آن گنج که داد نشان از آن رب***کأنّی معکم و نحن اقرب

گنجی نبود کز آن نرنجی***رنجی بکش و بجوی گنجی

تأدیب پروردگار

سلسله مسائلی که برای تربیت انسان از جانب حق،توسط انبیای الهی به فرزندان آدم ارائه شده،ادب یا آداب الهی است.

نبیّ بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بهترین مترجم ادب حق است.امام چهارم از قول نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت می فرمود:

أَدَّبَنی رَبّی .

پروردگارم مرا ادب فرمود.

و حضرت علی علیه السلام می گفت:

من مؤدب شده به آداب پیامبرم (۱).

انسان بنا به فرمودۀ قرآن،کلمه اللّه است که حافظ پیوند معنوی این کلمه با اللّه فقط ادب است.

۱- ۱) -مستدرک الوسائل:۳۹۷/۸،باب ۵۷،حدیث ۹۷۸۵.

اگر انسان به مراعات آداب الهی در همهٔ شؤون زندگی برنخیزد،به تدریج تبدیل به کلمهٔ شیطان شده و موجودی شریر خواهد شد.

معنای ادب در برابر مولا

انسان،عقلاً و شرعاً مکلّف است در برابر مولای خود و برابر با خواستهٔ حضرتش،دارای ادب باشد و ادب انسان نسبت به مولا در این است که عضوی از اعضا و جارحه ای از جوارح در غیر رضای حق حرکت نکند.

ادب زبان در این است که همیشه به ذکر خدا مشغول بوده و نسبت به برادران ایمانی جز به خیر و دعا و نصیحت و وعظ باز نشود و با اهل ایمان در آنچه که از آن کراهت دارند سخن نگوید.

زبان،مترجم قلب است و کلید خیر و شر.انسان اگر طالب اصلاح قلب است، باید به حفظ زبان و ساکت نگاه داشتنش از سخن بیهوده اقدام کند که زبان پوشانندهٔ کمبودهای نادان و زینت مردم داناست.

ادبِ گوش به این است که از شنیدن غیبت و سخن چینی و هر کلام منکری خودداری کند و قدرت شنوایی خود را در ذکر خدا و وعظ و موعظه و حکمت و هر کلام مفیدی خرج نماید.

ادبِ چشم به پوشیده شدنش از محارم و عیوب مردم و از هر منکر و قبیحی است.کسی که لحظات دید را مواظبت نکند،دچار حسرت همیشگی خواهد شد.

چشم باید به آنچه که نظر می کند با نظر عبرت و استدلال بنگرد،تا از این طریق به دریافت صنع حق و عظمت و جلال حضرت دوست نایل گردد.

ادبِ قلب به این است که از وسوسه ها و خطور مسائل بیهوده بپرهیزد و ملازم با حقایق و برنامه های پسندیده و احوالات محموده باشد.

ص:۳۲

بر قلب است که در نعمت های حق و عجایب خلقت پروردگار تفکّر کرده و بر حضرت دوست و جمیع مسلمانان حسن ظن داشته باشد و از غل و غش و حسد و خیانت و سوء اعتقاد بپرهیزد.

ادب دست با نیکی و احسان و خدمت کردن به برادران ایمانی حاصل است و بر دست است که از کمک کردن به شعله ورتر شدن مصیبت برادران بپرهیزد.

و ادب پا به این است که در راه اصلاح نفس و صلاح برادران مؤمن حرکت کرده و از راه رفتن به تکبّر و ناز و فخرفروشی به دیگران برکنار باشد و در راه کمک به معصیت حرکت نکند (۱).

جلال الدین مولوی معنوی در این زمینه می فرماید: از خدا جوییم توفیق ادب

ص:۳۳

۱- ۱) -آثار درویش محمّد طبسی:۳۰۷.

[فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ]

معنای ذکر

آگاهی به خود و علم به حق و شناخت جهان و اطلاع حقیقی به روابط بین خود و خدا و جهان،مفهوم واقعی ذکر است.

البتّه،مسئلهٔ ذکر به این معنی،تنها کار باطن و سرّ آدمی است و این گونه ذکر در حقیقت تجلّی نور حق بر قلب انسان است.

برای ایجاد زمینه برای تجلّی آن نور-که جامع همه واقعیت ها است-مقدّماتی لازم است که عاشق آن تجلّی می بایست،آن مقدّمات را فراهم آورد.

حقیقت ذکر

این نکته ناگفته نماند که برای یافتن حقیقت ذکر،سیر و حرکت از ظاهر به باطن لازم است و آن حرکت،عبارت است از:گفتن ذکر با زبان و توجّه دادن قلب به آن، تا جایی که مفهوم ذکر در عرش قلب استقرار یابد و انسان به جایی برسد که جز خدا نبیند و برای غیر او قیام نکند و نیّتی جز حضرت دوست نداشته باشد.

تکرار کلمه طیّبه که مهم ترین ذکر بر زبان است بدون توجه دل بی نتیجه است.

این گونه ذکر،گویی،کاری است که طوطیان تعلیم دیده هم انجام می دهند.کلمه طیّبه مشتمل بر نفی و اثبات است تکرار آن با زبان به کمک توجه دل،تمام حُجب

و موانع را کنار زده و انسان را به حقیقت توحید وصل کرده و به مقام فناء فی اللّه و بقاء باللّه نایل می کند.

یکی از عرفای بزرگ می گوید:

هرکسی که به زبان بگوید:اللّه و اندر باطن وی مشاهدهٔ اللّه نباشد،این کس دروغ زن است.

و بزرگی دیگر گفت:

دل مر دیدار است و زبان مر عبارت را،پس هرکس که عبارت کند نه از مشاهدت وی شاهد زور باشد. أنت المولّه لی لا الذکر ولّهنی

واله کنندهٔ من تویی،ذکر مرا واله نگردانیده و دور بادا دل من از آن که ذکر من به وی اندر آویزد.

یعنی:من که چنین سرگردان گشته ام نه اندر ذکر تو گشته ام و لکن مرا مشاهدهٔ جلال و عظمت تو واله گردانیده و ذکر من صفت من است.چنان به تو مشغول گشته ام که نه همی خویشتن یاد آیدم و نه صفت خویشتن.یعنی:حاشا که دل من از شغل تو چندان فراغت یابد که به خویشتن یا به صفت خویشن بپردازم.

باز در بیت دیگر گفت:ذکر،واسطه است که مر تورا از دیدار من حجاب کند.

یعنی:ذکر واسطه است میان ذاکر و مذکور و استرواح است اندر حال غیبت از الم فراق و تا از نظر محجوب نباشد به تسلّی و استرواح حاجت نیابد.

باز در بیت دیگر گفت:چون ذکر،گرد دل من پیچد،دل من از مشاهدت بازدارد پس من این واسطه و این حجاب برداشته ام تا همه تو را بینم.

باز گفت:ذکر،صفت من است که ذاکر به ذکر ذاکر آید،چون من اندر ذکر غایب

گردم اندر خویشتن غایب گشته باشم و نه من توام و نه صفت من تو،چون به غیر تو مشغول گشتم،از تو محجوب گشتم و بنده که از دیدار خداوند خویش محجوب گردد،به صفات خویش محجوب گردد (۱).

خلاصۀ گفتار پاکان در باب ذکر،این است که عبد باید با تکرار ذکر بر زبان،دل به نور حقیقت ذکر روشن کند و آن قدر در توجّه به مفهوم ذکر بکوشد،تا توجّهش از گفتن و از لفظ ذکر،به حقیقت ذکر که اللّه است معطوف گردد و تا این توجّه قلبی برای سالک حاصل نشود ذاکر نشده است.

ذکر،مقصود همۀ عبادات

صاحب«کیمیای سعادت»در رکن اوّل می گوید (۲):

بدان که لباب و مقصود همۀ عبادات یاد کردن حق تعالی است که عماد مسلمانی نماز است و مقصود وی ذکر حق تعالی است،چنان که گفت:

[إِنَّ الصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللّٰهِ أَکْبَرُ] (۳).

یقیناً نماز از کارهای زشت و کارهای ناپسند باز می دارد و همانا ذکر خدا بزرگ تر است.

و قرآن خواندن فاضل ترین عبادات است،به سبب آن که سخن حق تعالی مذکّر و همه سبب تازه گردانیدن ذکر حق تعالی است و مقصود از روزه کسر (شکستن) شهوات است،تا چون دل از زحمت شهوات خلاص یابد،صافی گردد و قرارگاه

۱- ۱) -خلاصۀ شرح تعرف:۳۲۵.

۲- ۲) - کیمیای سعادت:۲۰۴،رکن اوّل،اصل نهم.

۳- ۳) -عنکبوت (۲۹):۴۵.

ذکر شود که چون دل به شهوات آکنده بود،ذکر از وی ممکن نشود و در وی اثر نکند.

و مقصود از حج که زیارت خانه خداست،ذکر خداوند خانه است و تهییج شوق به لقای وی.

پس سرّ و لباب همۀ عبادات ذکر است،بلکه اصل مسلمانی کلمۀ«لا إله إلاّ اللّه» است و این عین ذکر است و همۀ عبادات دیگر تأکید این ذکر است.

و یاد کردن حق تعالی تو را ثمرۀ ذکر توست و چه ثمره ای بزرگ تر از این ؟ و برای این گفت:

[فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ] (۱).

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

و این یاد کردن بر دوام می باید و اگر بر دوام نبود در بیش تر احوال در فلاح بسته است و برای این گفت:

[وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] (۲).

و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.

شروط ذکر

اهل سلوک ارزش بسیاری برای ذکر قایل شده اند و برای آن شروط بسیاری بیان کرده اند و این دلیل اهمیت دادن به این موضوع است که از بهترین راه های تأثیر در قوای فکری و عقلی و تلقین به نفس و ذهنی ساختن و ایجاد ملکۀ توجه کامل

۱- ۱) -بقره (۲):۱۵۲.

۲- ۲) -جمعه (۶۲):۱۰.

و جمع قوای نفسی در آنچه مقصود از سیر مقامات و احوال است.

ذکر به سالک اطمینان می دهد و یقین به وجود می آورد و او را برای حال مشاهده-که نهایت احوال و مقصود و مطلوب نهایی سالک است-آماده و مستعد می سازد.

از جمله شروط ذکر آن است که ذاکر با تلفّظ ذکر مثلاً«اللّه» یا«حق» یا«هو» و یا «سبحان اللّه» یا«لا إله إلّا اللّه» و امثال آن جمیع قوای روحی خود را متوجّه آن کلمه یا آن جمله بدارد،به طوری که هرچه غیر آن است فراموش کند.به این معنی که کلمه یا جمله ای را که موضوع ذکر است در مرکز دایرهٔ شعور قرار داده به تمامه متوجّه به آن باشد و همه چیز دیگر را فراموش کند،نه چیزی بشنود و نه چیزی ببیند و نه حس کند و نه ادراک نماید.

آری،چنین ذکری مراد و مقصود قرآن مجید است.

برای ذکر،مراتب و مراحلی نام برده اند و برای هر مرتبه از ذکر خصوصیّاتی بیان کرده اند:

اوّل: ذکر عام و آن ذکری است که فایده آن دور ساختن غفلت است و همین که سالک غفلت را از خود دور سازد-و لو به زبان ساکت باشد-ذاکر است.

دوّم: ذکر خاص که ذاکر در این مقام حجاب عقل و تمییز را دریده و با تمام قلب متوجّه خداست.

سوّم: ذکر اخصّ که مرحلهٔ فنای ذاکر است،که ذاکر از خود فانی و به حقّ باقی است (۱).

در این مرحله تمام وجود ذاکر،غرق در اجرای خواسته های محبوب است

۱- ۱) -بحث در آثار و افکار و احوال حافظ:۳۵۸.

و بدون شک،منظور از ذکر که در قرآن و روایات به آن سفارش شده این گونه ذکری است:

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ قالَ:مِنْ أَشَدِّ ما فَرَضَ اللّهُ عَلیٰ خَلْقِهِ ذِکْرُ اللّهِ کَثیراً.ثُمَّ قالَ:لا أَعْنی سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا إله إلّا اللّهُ وَ اللّهُ أَکبَرُ وَ إِنْ کانَ مِنْهُ،وَ لکِنْ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَ ما أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ کانَ طاعَةٌ،عَمِلَ بِها وَ إِنْ کانَ مَعْصِیَةٌ،تَرَکَها (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:از شدیدترین برنامه هایی که خداوند بر انسان فرض کرده،زیاد یاد خدا بودن است.سپس فرمود:و منظور از یاد خدا بودن،گفتن سبحان اللّه و الحمد اللّه و لا إله إلّا اللّه و اللّه اکبر نیست،گرچه این هم جزء یاد خداست،ولی به حقیقت یاد خدا بودن به وقت برخورد به حلال و حرام خداست،اگر انجام کار اطاعت از خداست،انجام دهد و اگر معصیت است، آن را ترک کند.

معانی ذکر در کتاب حضرت حق

۱-قرآن مجید

کلمهٔ ذکر گاهی به معنای قرآن مجید آمده است.قرآنی که یادآور حلال و حرام خدا و دستورات سعادت بخش و انسان ساز الهی برای مردم است.

قرآنی که انسان را به بهترین راه هدایت کرده و ضامن خیر دنیا و آخرت است.

قرآنی که بشر را از تاریکی به نور،از گمراهی به هدایت،از ذلّت به عزّت،از مرض به سلامتی،از نادرستی به درستی می برد.

قرآنی که شفای تمام امراض روحی و فکری است و در مسیر زندگی انسان چراغ

۱- ۱) -الکافی:۸۰/۲،باب اجتناب المحارم،حدیث ۴؛بحار الأنوار:۲۰۴/۶۸،باب ۶۵،حدیث ۹.

خاموش نشدنی خداست:

[أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جٰاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ] (۱).

آیا تعجب کردید که بر مردی از جنس خودتان معارفی از سوی پروردگارتان آمده تا شما را [از عذاب دنیا و آخرت] بیم دهد.

[وَ قٰالُوا يٰا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ] (۲).

و گفتند:ای کسی که قرآن بر او نازل شده ! قطعاً تو دیوانه ای !

[إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ] (۳).

همانا ما قرآن را نازل کردیم و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم. مصطفی را وعده داد الطاف حق

[وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] (۴).

و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر این که برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای این که [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] بیندیشند.

۱- ۱) -اعراف (۷):۶۳.

۲- ۲) -حجر (۱۵):۶.

۳- ۳) -حجر (۱۵):۹.

۴- ۵) -نحل (۱۶):۴۴.

[وَ هٰذٰا ذِکْرٌ مُبٰارَکٌ أَنْزَلْنٰاهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ] (۱).

و این [قرآنی] که آن را نازل کرده ایم،ذکر و پندی پرمنفعت است؛آیا باز هم شما منکر آن هستید ؟

[إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ کَرِیمٍ] (۲).

بیم دادنت فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و در نهان از خدای رحمان بترسد،پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو و باارزش مژده ده.

[أَ أُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِنْ بَیْنِنٰا بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی] (۳).

آیا از میان ما [که دارای ثروت فراوان و مقام و قدرتیم] قرآن،فقط بر او [که فقیری یتیم بیش نیست] نازل شده است ؟ ! [نه،قرآن دروغی ساخته شده نیست] بلکه اینان دربارۀ قرآن من در شک هستند.

[إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمّٰا جٰاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتٰابٌ عَزِیزٌ] (۴).

کسانی که به این قرآن هنگامی که به سویشان آمد کافر شدند [به عذابی سخت دچار می شوند] بی تردید قرآن کتابی است شکست ناپذیر.

[وَ إِنْ یَکٰادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ] (۵).

۱- ۱) -انبیاء (۲۱):۵۰.

۲- ۲) -یس (۳۶):۱۱.

۳- ۳) -ص (۳۸):۸.

۴- ۴) -فصّلت (۴۱):۴۱.

۵- ۵) -قلم (۶۸):۵۱.

و کافران چون قرآن را شـنیدند،نزدیک بود تو را با چشـمانشان بلغزاننـد [و از پای درآورنـد] و می گویند:بی تردید او دیوانه است !

با توجّه به این گونه آیات در قرآن مجیـد،بایـد گفت:دلی که با کتابِ خـدا سـروکار دارد،قلبی که از نور قرآن مجیـد روشـن شـده،قلبی که برای معالجهٔ امراض خود از قرآن اسـتفاده کرده به میـدان ذکر راه یـافته و قلبی است که در جایگاه بلنـدی قرار دارد.مگر جایی بلندتر از قرآن مجید از نظر معنوی وجود دارد ؟ با توجه به این مطالب جملهٔ:

فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ، به این معناست که بلنـدی مرتبهٔ قلب،در سایهٔ بهره گیری او از قرآن است. مردم نشسـته فارغ و من در بلای دل

سرپوش جسم گر ز سر جان برافکنی فیض ازل نزول کند در فضای دل (۱)

در این که قرآن مجید،مایه رفعت دل و بیداری جان و ارزش انسان است روایت مهمّی از حضرت باقر علیه السلام به این مضمون رسیده است:

قُرّاءُ الْقُرْآنِ ثَلاثَهٌ:رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بَضاعَهً وَ اسْتَدَرَّ بِهِ الْمُلُوکَ، وَ اسْتَطالَ بِهِ عَلَی النّاسِ.وَ رَجُلٌ قَرَأَ القُرْآنَ فَحَفِظَ حُروفَهُ،وَ ضَیَّعَ حُدُودَهُ، وَ أَقَامَهُ إِقامَهَ الْقِدْحِ،فَلا کَثَّرَ اللّهُ هؤُلاءِ مِنْ حَمَلَهِ الْقُرآنِ.وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرآنَ فَوَضَعَ دَواءَ الْقُرْآنِ عَلیٰ داءِ قَلْبِهِ،فَاَسْهَرَ بِهِ لَیْلَهُ،وَ أَظْمَأَ بِهِ نَهارَهُ،وَ قامَ بِهِ فی مَساجِدَهُ، وَ تَجافیٰ بِهِ عَنْ فِراشِهِ؛فَبِأُولئِکَ یَدْفَعُ اللّهُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ الْبَلاءَ،وَ بِأُولئِکَ یُدیلُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَعْداءِ،وَ بِأُولئِکَ یُنَزِّلُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الغَیْثَ مِنَ السَّماءِ.فَوَ اللّهِ لَهؤُلاءِ فی قُرّاءِ الْقُرآنِ أَعَزُّ مِنَ الْکِبْریتِ الْأَحْمَرِ (۲).

امام باقر علیه السلام می فرماید:قاریان قرآن سه دسته اند:

۱-مردی که قرآن بخواند و آن را وسیلۀ کسب قرار دهد،امرا و ملوک را به وسیلۀ آن بدوشد و با جمع مال از طریق قرآن به مردم گردن فرازی کند.

۲-مردی که قرآن بخواند،الفاظ آن را حفظ کرده و از عمل به آن عاری باشد، قرآن را چون چوبۀ تیر بی پیکان برپا دارد یعنی از آن سود معنوی نگیرد،خدا اینان را در میان قاریان قرآن زیاد نکند.

۳-کسی که قرآن را بخواند و داروی شفا بخشش را بر دل دردمند خود نهد و به خاطر قرآن شب ها را برای مناجات و درک حقایق آن بیدار باشد و روزها را

۱- ۱) -اوحدی مراغه ای.

۲- ۲) -الکافی:۶۲۷/۲،باب النوادر،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۱۷۸/۸۹،باب ۱۹،حدیث ۴.

روزه گرفته و ریاضت بکشد و برای خواندن و آموختن و آموزش و ترویج آن در مساجد قیام کند و از بستر آسایش و خواب برای عبادت حق به خاطر اثرگیری از قرآن دوری جوید،به برکت آبروی اینان خداوند بلا را از مردم دور کند و شر دشمنان اسلام را بگرداند و از آسمان باران نازل کند.به خدا قسم اینان در میان قرآن خوانان از کبریت احمر کمیاب ترند.

۲-توجه قلبی و روحی

کلمهٔ ذکر در قرآن مجید گاهی به معنای توجّه قلبی و روحی انسان نسبت به حضرت حق آمده،آن توجّهی که مایهٔ تربیت و کمال و علّت پذیرفتن و اجرای دستورهای الهی است.

توجه به این که عبد در تمام لحظات در محضر خداست و هیچ کجا خالی از حضرت او نیست.

توجه به این که حیات انسان و همهٔ موجودات بسته به ارادهٔ اوست و وجود کلیّهٔ نعمت های معنوی و مادّی به خاطر این است که انسان در راه قرب به او بکوشد.

توجه به این نکته که نافرمانی از جناب دوست هرچند کوچک و صغیر باشد بسیار بزرگ است.

توجه به این که عبد و هرچه در ید اوست،مِلک مولاست و برای مولاست و از مولاست:

الْعَبْدُ وَ ما فی یَدِهِ کانَ لِمَوْلاهُ (۱).

توجه به این که دنیا خانهٔ عمل و آخرت منزل حساب است و مطیع به بهشت و عاصی به جهنم خواهد رفت.

۱- ۱) -وسائل الشیعه:۲۳/۴۷-۴۹.

البته این چنین توجه،کار دل و کوشش قلب است و رفع و رفعت دل و بلندی و عظمت قلب مرهون این گونه توجه است و به فرمودۀ حضرت صادق علیه السلام:

فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ.

یاد خدا بدین صورت،انسان را در جادۀ عبادت و راه سعادت قرار داده و نمی گذارد دامن حیات به لوث گناه آلوده گردد.

یاد خدا،انسان را قدردان نعمت کرده و باعث دوری هوا و هوس و شیطان و شیطنت از زندگی می گردد.

ذکر در قرآن مجید در آیات متعددی به این معنی آمده است که به مواردی از آن اشاره می شود:

[لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثِیراً] (۱).

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند.

[وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ] (۲).

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند،خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد ؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند،پا فشاری نمی کنند.

۱- ۱) -احزاب (۳۳):۲۱.

۲- ۲) -آل عمران (۳):۱۳۵.

[إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللّهَ كَثِيراً] (1).

مگر آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند و خدا را بسیار یاد کردند.

[فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِی وَ لا تَكْفُرُونِ] (2).

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

[اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ] (3).

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند،[و از عمق قلب همراه با زبان می گویند:] پروردگارا ! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی،تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

[وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِی نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ] (4).

و پروردگارت را در دل خود بامدادان و شامگاهان از روی فروتنی و زاری و بیم و ترس به صدایی آرام و آهسته یاد کن و [نسبت به ذکر خدا] از بی خبران مباش.

ص:46

1- 1) -شعراء (26):227.

2- 2) -بقره (2):152.

3- 3) -آل عمران (3):191.

4- 4) -اعراف (7):205.

[اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ أَلاٰ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] (۱).

[بازگشتگان به سوی خدا] کسانی [هستند] که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد،آگاه باشید ! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد.

[رِجالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ إِقامِ الصَّلاٰةِ وَ إِیتاءِ الزَّکاةِ یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ] (۲).

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد،[و] پیوسته از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود،می ترسند.

[أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّهِ] (۳).

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود ؟.

آری،این گونه یاد و توجّه به خدا،انسان را در مسیر عبادت گرم نگاه داشته و از زشتی و پلیدی بازمی دارد و راه رشد و کمال را برای انسان باز کرده و از این موجود خاکی،وجودی عرشی و الهی خواهد ساخت و این گونه یاد و توجّه ملاک اعتبار و ارزش دل است،

فَرَفْعُ الْقَلْبِ فی ذِکْرِ اللّهِ.

حاجی سبزواری آن عارف شیدا در بلندی مرتبه دل گوید:

فلک دوران زند بر محور دل***وجود هر دو عالم مظهر دل

اگر اکسیر درد عشق خواهی***بیا شو از گدایان در دل

ص:۴۷

۱- ۱) -رعد (۱۳):۲۸.

۲- ۲) -نور (۲۴):۳۷.

۳- ۳) -حدید (۵۷):۱۶.

هر آن کالا که در بازار عشق است***بجو سرمایهاش از کشور دل

هر آن نقشی که بر لوح از قلم رفت***نوشته دست حق بر دفتر دل

سرشته عشق پاکان در نهادش***کز اصل پاک آمد گوهر دل

جهان معنوی دل را اسیر است***ز فر عشق باشد افسر دل

چرا این مرغ دل پرد بهر شاخ***چو هست اسرار یار دل بر دل

فیلسوف بزرگ،مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی دربارۀ عظمت دل گوید:

تا بی خبری ز ترانه دل***هرگز نرسی به نشانه دل

روزانه نیک نمی بینی***بی ناله و آه شبانه دل

تا چهره نگردد سرخ از خون***کی سبزه دمد از دانه دل

از موج بلا ایمن گردی***آنگه که رسی به کرانه دل

از خانه کعبه چه می طلبی***ای از تو خرابی خانه دل

اندر صدف دو جهان نبود***چون گوهر قدس یگانه دل

در مملکت سلطان وجود***گنجی نبود چو خزانه دل

در راه غمت کردیم نثار***عمری به فسون و فسانه دل

جانا نظری سوی (مفتقرت)***کاسوده شود زبهانه دل

عارف دل سوخته الهی قمشه ای در این زمینه گوید:

ز دانشور مپرس احوال دلبر***جمالش هست پیدا در دل دل

ز حسن دل ربای حضرت دوست***هزاران پرده بگشا در دل دل

دو عالم را خرد آیینه آراست***رخش آئینه آرا در دل دل

محیط فکر بی پایان ادراک***چو یک حلقه به صحرا در دل دل

اگر عالم کتاب حق تعالی است***همه نقش است و معنی در دل دل

جمالش بر تو پنهان است و ماراست***پو خورشید آشکارا در دل دل

الهی عقل و هوش و دانش افکند***که عشق آمد تماشا در دل دل

ص:۴۸

[وَ فَتْحُ الْقَلْبِ فی الرِّضا عَنِ اللّهِ]

یعنی:فتح قلب در راضی بودن بنده است از حضرت حق در همه حالات،در فقر و غنا،در صحّت و مرض.از حضرتش راضی بودن و در خوشی و ناخوشی زندگی صبر نمودن و شکر الهی را بجای آوردن فتح قلب است.

وجه نامیدن مرتبۀ رضا به فتح،ظاهر است؛چرا که فتح عبارت است از:

گشایش کارها و آسان شدن آن.عبد در مرتبۀ رضا،تمام کارها و مشکلات را به خود آسان کرده و به هرچه از سوی دوست-از وسعت و تنگی و...-روی می دهد به خود گوارا نموده است.

عبد،زمانی که از طریق انبیا و کتب آسمانی و ائمه طاهرین علیهم السلام خدای خود را شناخت و به این نکته واقف شد که پروردگار عادل خدای حکیم،در ترسیم کلیّۀ برنامه ها برای بنده خود جز خیر و سعادت نخواسته،به تمام داده های او رضایت داده و از طریق این رضایت خشنودی حق را برای خود خریده است.

در معارف الهی آمده:

رضای حق از عبد،بسته به رضای عبد از خداست.

معنای رضا

در این ها لازم است به مسئله رضا از دیدگاه معارف اسلامی اشاره شود تا

حقیقت جمله امام صادق علیه السلام دربارۀ فتح قلب روشن گردد.

رضا از مقامات عالی سلوک است؛یعنی:ماورای آن مقامی نیست،بلکه آخرین مرحله ورزش اخلاقی و تهذیب نفس است.

سالک همین که به برکت کشف و شهود از شرک خفی بیرون آمد و به دل و جان موحّد شد و خدا را منبع هر خیر و برکت شمرد و نیز معتقد شد که او قادر و قاهر بر همه اشیا و عالم به حاجت هر موجودی است و از غیر او از هیچ چیز نباید ترسید و نیز به هیچ چیز دیگر نباید امیدوار باشد،به مقام رضا رسیده است.

البته مقتضی این عقیده توکّل و دل بستن به مولا خواهد بود و هرچه در عالم توحید محکم تر باشد،توکلش بیش تر خواهد بود و چون توحید و توکّل حاصل شود بی تردید به مقام رضا واصل خواهد شد و ناچار به دادۀ خدا رضا خواهد داد و از جبین گره خواهد گشود و معتقد خواهد شد که در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست.

رضا ثمرۀ محبّت واقعی

رضای به قضای الهی ثمره محبّت کامل به خداست و عبارت است از این که قلب بنده در تحت حکم خداوند ساکن باشد و به تقدیر اذعان کند و معتقد شود که خداوند در قسمت خود نسبت به عبد خویش اشتباه نکرده و هیچ گاه خطایی بر قلم صنع نرفته و هرکه را هرچه داده بجا داده،پس حسد نبرد و به دادۀ خدا اعتراض نکند،بلکه هرچه واقع شود همه را خیر بیند و به آن راضی باشد،تا خدا از او راضی باشد.

خوش بینی و انبساط خاطر،انشراح صدر و خالی بودن از حرص و حسد،بلند همّتی عارف و مناعت طبع و آزادمنشی او-که غالباً در گفته های عرفانی عرفای

ص:۵۰

بزرگ محسوس است-ناشی از همین صفت رضاست (۱).

رضا به قضای الهی نوعی از نیرو و استعداد به روح می بخشد که حقیقت جریانات هستی را درمی یابد،نه به آن معنی که به وسیله علوم تفصیلی مانند فیزیک و شیمی و تشریح و گیاه شناسی به جزئیات و مشخصات و روابط حقایق هستی آگاه می شود،بلکه مانند کسی که به هیچ وجه از تکنیک موسیقی اطلاع ندارد و نمی داند آیا اجزای دستگاه مفروض از چوب است یا فلز ولی آهنگی که به وسیله آن نواخته می شود،برای او قابل درک و گویی با اعماق روحش درهم می آمیزد.

کسی که آهنگ یک وسیلهٔ موسیقی را کاملاً دریابد،به طور یقین تمام اجزای آن وسیله را مناسب و منظم می بیند،گویی خود اوست که سازندهٔ وسیلهٔ مزبور است و بدان جهت که آهنگ مفروض نه تنها مطلوب اوست،بلکه با همهٔ سطوح روح او آشنایی داشته و آن سطوح را می نوازد،لذا تمام اجزای وسیله مفروض و ترکیباتش را جزئی از روح خود می داند.

این حالت شگفت انگیز روانی را به هیچ وجه نمی توان منکر شد.نهایت امر این است که این گونه دریافت در جهان هستی احتیاج به توضیح دارد.

گروهی عقیده دارند که این حالت جز برداشته شدن پرده از روی واقعی روح چیز دیگری نیست؛زیرا روح آدمی نمونهٔ مجرّد تمام هستی عینی را در خود دارد، تموّجات طبیعت و هوی و هوس های حیوانی پرده ای بسیار ضخیم روی این قیافهٔ روح انداخته است،وقتی که رشد روح آدمی به حد اعلا می رسد،پرده یا مانع کنار می رود و تمام هستی در روح نشان داده می شود.

۱- ۱) -بحث در آثار و افکار و احوال حافظ:۳۱۲.

گروه دیگر می گویند:این طور نیست،بلکه روح به جهت تحصیل ارتباط با خدا به وسیلۀ فعالیت عقل و وجدان،شبیه به آینۀ صیقلی می شود که تمام هستی در آن روح واقعاً نمودار گشته و روشن می شود.

معنای رضا در کلام مولوی

مولوی در توضیح مسئلۀ رضا می گوید:

بهلول به یک مرد الهی می رسد و از او می پرسد:در چه حالی ؟ مرا هم از حالت خود آگاه کن.آن مرد الهی می گوید:شما از حال کسی می پرسید که همواره جهان به مراد او می گردد این است حال من،آن همه سیلاب ها و جویبارها و ستارگان فروزان طبق خواستۀ او حرکت می کنند،زندگی و مرگ نمودهای هستی مانند مأموران عالی رتبۀ او هستند که کو به کو و نقطه به نقطه به حرکت درآمده اند،حال کسی را می پرسی که هرجا بخواهد دلداری،و هرجا که بخواهد تبریک و تهنیت می فرستد.

سالکان راه حق و حقیقت مطابق خواستۀ او سیر می کنند و درماندگان راه تکامل هم در دام او محبوسند،هیچ دندانی بدون رضا و فرمان او در دهان کسی نمی جنبد و بدون میل او برگی از درخت به زمین نمی افتد و بدون ارادۀ او هیچ کس رهسپار دیار مرگ نمی گردد.

بهلول می گوید:ای مرد الهی ! راست می گویی،از شکوه و حشمت و قیافۀ تو پیداست،تو همان شخصی که می گویی،بلکه صد مرتبه بالاتر،ولی برای من هم چگونگی و علّت این حالت شگفت انگیز روحی را روشن کن تا مردم با فضل و فضول پیشه گان هم از دل و جان این وضع را که توصیف کردی بپذیرند.

اگر گوینده کامل سفرۀ حقایق را باز کند،هرگونه غذا در سفرۀ او پیدا خواهد شد،تا هیچ میهمانی بی غذا نماند و هرکس خوراک شایستۀ خود را بخورد،مانند

قرآن که دارای هفت بطن است و همهٔ مردم از خاص و عام می توانند غذای روح خود را از آن هفت بطن دریابند.

آن مرد الهی گفت:این مسئله پیش عموم مردم یقین است که هستی پیرو امر الهی است،هیچ برگی بدون قضا و حکم آن خداوند بزرگ بر زمین نمی افتد،او خدایی است که تا به غذا دستور ورود به گلو ندهد،لقمه به گلو وارد نمی گردد.

جنبش و فعالیت تمایلات و می خواهم ها که زمام امور آدمی را به دست گرفته اند در مقابل امر آن خدای بی نیاز رام و تسلیم اند،بدون فرمان ازلی نافذ خداوند، امکان ندارد که ذره ای در زمین و آسمان ها به حرکت درآید و یا چرخی به گردش آید.

کیست که بتواند همهٔ رگ های درختان را بشمارد ؟ هیچ کس؛زیرا بی نهایت در گفتگوی محدود هرگز نمی گنجد.به طور خلاصه بگویم:هیچ کاری به جز با امر پروردگار صورت نمی گیرد.وقتی که قضای حق مورد رضای بنده اش قرار گرفت، در مقابل تمام فرمان های حق مانند یک بنده ناچیز مقهور اراده او می گردد.

این بندگی را از راه تکلّف و با انگیزهٔ مزد و پاداش به دست نمی آورد،بلکه طبیعت حیوانی خود را از دست داده،طبع جدیدی به دست آورده است که به مقام بندگی نایل آمده است.او دیگر زندگی را برای خود نمی خواهد،بلکه محکوم به حکم خداوند بی نظیر است.

در هرجا دستور ازلی الهی راهی را معین کرده است،چه زندگی و چه مرگ آن راه را خواهد رفت.

زندگی او برای خداست،نه برای به دست آوردن گنج.مرگ او از اشتیاق به خداست نه از ترس رنج و بیماری.

ایمان و عباداتش انگیزه ای جز دریافت شایستگی خدا به ایمان و پرستش چیز

دیگری نیست،او برای رسیدن به بهشت و درختان و جویبارهای بهشتی کاری نمی کند،چنان که ترک کفر و معاصی برای او انگیزه ای جز وجه اللّه الاعظم ندارد.

ترس از آتش نمی تواند محرّک او به برکناری از کفر و معصیت بوده باشد.

خندهٔ او موقعی است که در مقابل قضای الهی،رضا و تسلیم را مانند حلوای شکرین می چشد.

آیا بنده ای که به این حال روحی باعظمت نایل شود،جهان به امر و فرمان او نمی گردد ؟

مرگ او و مرگ فرزندانش در راه خدا و طبق مشیّت او مانند حلوایی است که در گلویش فرو می رود.جان کندن فرزندان از نظر آن انسان با وفا و جنازهٔ آن فرزندان مانند میوه های چیده شده از درخت در مقابلش جلوه می کند،پس چنین شخصی به دعا کردن نیازی ندارد،مگر این که رضای خدا را در دعا و نیایش ببیند (۱).

آری،رضای در برابر مولا و خواسته ها و تقدیرات و قضایش،شیرین ترین میوه برای سالک راه است و رضای نسبت به حق از بهترین حالات پرارزش قلب انسانی است و فتح و گشایش دل به حال رضاست.وَ فَتْحُ الْقَلْبِ فی الرِّضا عَنِ اللّهِ.

و به قول عارف دل آگاه،حاج ملا هادی سبزواری:

الهی بر دلم ابواب تسلیم و رضا بگشا***بروی ما، دری از زحمت بی منتها بگشا

ره ما را بسوی کعبهٔ صدق و صفا بنما***در ما را بصوب گلشن فقر و فنا بگشا

۱- ۱) -تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی:۴۱۹/۷.

از این ناصاف آب در گذر افزود سوز جان***بسوی جویبار دل ره از عین بقا بگشا

پرافشان در هوایت طایران و مرغ دل دربند***پر و بال دلم در آن فضای جان فزا بگشا

ز پیچ و تاب راه عشق اندر وادی حیرت***مرا افتاده مشکلها تو ای مشگل گشا بگشا

معنای رضا در کلام فیض

فیض،آن شخصیت بزرگ علمی و اخلاقی در کتاب«الحقایق»دربارۀ تحصیل رضا می گوید:

انسان باید بداند هر امری را که خدای تعالی در نامۀ قضای او ثبت کرده و در موقع مقتضی جاری فرموده به صلاح اوست و انسان عالم به حقیقت نیست و وسیله ای برای درک واقعیّت آن ندارد و هرچه غصّه بخورد و اندوهناک شود فایده ای ندارد و قضای الهی را بدین وسیله نمی تواند تغییر دهد،چه آن که بدیهی است،هر امری که مقدّر است موجود می شود و هرچه پروندۀ تقدیر آن امضا نشده پیدا نمی گردد.

و نیز بلا شک ندامت برگذشته و تدبیر و چاره جویی برای آینده،برکت را از وقت سلب می کند و به نتیجه ای نمی رسد و موجبات شکنجۀ شخص را فراهم می سازد،بلکه باید عاشق حق طوری رفتار کند که درد و رنج را احساس ننماید، مانند آدم عاشق که در راه رسیدن به معشوق،هیچ گونه خطر و ناراحتی در خود احساس نمی کند و نیز علم به پاداش بی اندازۀ خدا،شدت و زحمت او را خنثی می سازد.چنان که شخص بیمار،برای رفع بیماری خانمان سوز خود از خوردن

هیچ گونه داروی تلخ طبیعت روگردان نمی باشد و شخص بازرگان برای سود تجارت خود تمام خطرات دریا و صحرا را بر خود هموار می سازد و بالاخره کار خود را به خدا که بینای به بندگان است تفویض نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:اخلاق نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله این نبود که هرگاه چیزی از او گرفته شود،بگوید اگر غیر از این طور می شد،بهتر بود.

یعنی حضرتش در برابر هرگونه قضای الهی تسلیم بود و چون و چرایی نداشت، وَ فَتْحُ الْقَلْبِ فی الرِّضا عَنِ اللّهِ.

بیان دو طریق برای ایجاد رضایت

آری،دوستی محبوب کاری می کند که انسان در برابر تمام خواسته ها و افعال او راضی باشد و دم از اعتراض نزند و این معنی از دو راه متصوّر است.

یکی آن که به کلّی نیروی احساس درد را در خود خنثی نماید،چنان که جای دردخیز را در خود مشاهده کند ولی ناراحت نگردد،جراحت را بر بدنش احساس کند امّا از درد خبردار نشود،بهترین نمونه اش مرد مبارزی است که در میدان کارزار در حالی که به تمام معنی خشمگین شده،یا ترسی بر او وارد گردیده،مجروح می شود و او از این جراحت خبردار نمی گردد،ولی وقتی بدن خود را خونین دید، متوجه می شود که جراحتی بر بدنش وارد آمده،بالاتر از این آدمی که برای انجام کار قریب الفوتی که با عجله می دود،تصادفاً خاری به پایش فرو می رود و او از آنجا که تمام فکرش متوجه انجام کار است از خار و سوزش آن خبر نمی شود !!

علت این معنا آن است که قلب آدمی وقتی مستغرق به امری است از غیر آن غافل است.

هم چنین شخص عاشقی که اصولاً کلیه همّ و غمّ خود را مصروف مشاهده

جمـال معشوق نموده و به حبّ او دلبـاخته گرديـده،گـاهى اوقات از محبوبش آزار و صـدمه مى بينـد،لكن بر اثر حبّ و علاقه زياد،توجهى به آزار و صدمه پيدا نمى كند،اين گونه از خود گذشـتگى ها در برابر غير خدا به انسان دست مى دهد، چه برسد به اين كه مسئله از ناحيه حضرت حق باشد !!

بنابراين كسـى كه به قـدر سـر سوزنى فريفتـۀ جمال مطلق شود،چنان حالت حيرت و بى خودى به او دست مى دهد كه به كلّى سر از پا نشناخته و هيچ امرى را از جانب معشوق ناگوار احساس نمى كند.

امـا صورت دوّم،عاشق احساس درد مى كنـد و خود را گرفتار مى بينـد،اما به اين درد و گرفتارى خشـنود و بلكه راغب بوده و خود را به حكم عقل،مريد آن مى شمارد،گرچه با طبع او موافق نباشد.

ماننـد آدمى كه پيش رگ زن مى آيد و از او درخواست مى كند تا او را رگ بزند و يا حجامت كند،اين آدم در عين اين كه درد را احساس مى كنـد،امّا تن به قضا داده و با رغبت تمام از اين عمل اسـتقبال مى كند و با كشـيدن آن همه درد از حجامت كننده تشكر هم مى نمايد ! (۱)اين است حالت رضا كه نتيجۀ عشق انسان به خدا است.

كلامى از عاشق در باب رضا

رضا،خشـنودى است و آن ثمرۀ محبّت است و مقتضـى عدم انكار است،چه به ظاهر و چه به باطن و چه در دل و چه در قول و چه در عمل.

و اهل ظاهر را مطلوب آن باشد كه خدا از ايشان راضى باشد،تا از خشم و عقاب او ايمن شوند.

۱- ۱) -الحقايق:۳۱۸.

و اهل حقیقت را مطلوب آن است که از خدای تعالی راضی باشند و هیچ حال از احوال مختلف مانند مرگ و زندگانی و بقا و فنا و رنج و راحت و خوش حالی و بدحالی و غنا و فقر مخالف طبع ایشان نبوده و یکی را بر دیگری ترجیح ندهند، چه دانسته باشند که صدور همه از باری تعالی است و محبّت حضرت او در طبایع ایشان راسخ شده باشد،پس بر ارادت و مراد او هیچ مزیدی نطلبند و به هرچه پیش ایشان آید راضی باشند.

و هرکس که تساوی احوال یاد کرده در طبیعت او راسخ شود،مراد او به حقیقت آن باشد که واقع شود و از اینجا گفته اند:که هرکس که او را هرچه آید باید،پس هرچه او را باید آید.

پس مادام که کسی را اعتراضی بر امری از امور واقع کائناً ممّا کان در خاطر آید، یا ممکن باشد که در خاطر آورد از مرتبهٔ رضا بی نصیب است.

و صاحب مرتبهٔ رضا همیشه در آسایش باشد،چه او را بایست و نبایست نباشد،بلکه نبایست و بایست او همه بایست باشد و رضوان من اللّه اکبر.

و گفته اند:

الرِّضا بِالْقَضاء بابُ اللّهِ الأَعْظَمِ (۱).

چه هرکس که به رضا رسید،به بهشت رسید،در هرچه نگه کند به نور رحمت الهی نگرد،

المُؤْمِنُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللّهِ (۲).

چه باری تعالی را که موجد همهٔ موجودات است اگر بر امری از امور انکار باشد آن امر را وجود محال است و چون بر هیچ امر موجود او را انکار نباشد پس عاشق او از همه راضی باشد،نه بر از دست رفته تأسف خورد و نه بر آمده خوشحال

۱- ۱) -شرح الاسماء الحسنی:۵۱/۱.

۲- ۲) -الکافی ۲۱۸/۱،باب أن المتوسمین الذین ذکرهم اللّه،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۳۲۳/۷،باب ۱۶.

گردد،

إِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ.

بلکه سراسر وجود عاشق رضای از معشوق است و بس.

رضـا در دلی است که در او غبـار نفـاق نبود و رضـا شـاد بودن است در تلخی قضـا و ترک اختیـار است پیش از قضـا و تلخی نایافتن بعد از قضا،وجودش زدن دوستی در عین بلا.

رضا،رفع اختیار است و بلا را نعمت شـمردن.باید که در رضا به جایی برسـی که اگر هفت طبقهٔ دوزخ در چشم راست تو نهند در خاطر تو نگذرد که چرا در چشم چپ ننهادند.

رضا آرام گرفتن است در تحت مجاری احکام: عاشقی در موج دریایی فتاد

*** رضیت بما قسم اللّه لی

و راضـی باید که از مسـتقبل و ماضی آزاد آید و بر سر کوی حال نشیند و هرچه آید از محبوب بیند که هرچه دوست کند هم چون دوست محبوب است.

و رضـا بیرون آمـدن است از رضـای نفس خود و در آمـدن به رضـای حق تعـالی به تسـلیم احکام ازلیه و تفویض امور کلّی و جزوی به حضرت مقدّر تقدیر تدبیر ابدیه،

ص:۵۹

بلااعراض و اعتراض.

و بدان که رضا به ترک اعتراض است به افعال و اقوال محبوب،با پاکی نفس به قضا و قدر (۱).

رضا از دیدگاه روایات

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:رَأسُ طاعَهِ اللّهِ الصَّبْرُ وَ الرِّضا عَنِ اللّهِ فیما أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ کَرِهَ.وَ لا یَرْضی عَبْدٌ عَنِ اللّهِ فیما أَحَبَّ إلّا کانَ خَیْراً لَهُ فیما أَحَبَّ أَوْ کَرِه (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:اوج فرمان بردن از خدا صبر است و رضای از خدا نسبت به آنچه بنده او را دوست دارد یا کراهت و هیچ بنده ای از خدا راضی نباشد در آنچه دوست یا بد دارد مگر این که برای او بهتر است،هم در آنچه خوش دارد و هم در آنچه بد دارد.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:إنَّ أَعْلَمَ النّاسِ بِاللّهِ أَرْضاهُمْ بِقَضاءِ اللّهِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود:به راستی داناترین مردم به خدا راضی ترین آنان است به قضای حق.

عَنْ أَبی الْحَسَنِ الأَوَّلِ علیه السلام قالَ:یَنْبَغی لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللّهِ أَنْ لا یَسْتَبْطِئَهُ فی رِزْقِهِ وَ لا یَتِّهِمَهُ فی قَضائِهِ (۴).

۱- ۱) -آثار درویش محمّد طبسی:۷۶.

۲- ۲) -الکافی:۶۰/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۳۳۳/۶۹،باب ۱۱۹،حدیث ۸.

۳- ۳) -الکافی:۶۰/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۲؛بحار الأنوار:۳۳۳/۶۹،باب ۱۱۹،حدیث ۱۹.

۴- ۴) -الکافی:۶۱/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۵؛بحار الأنوار:۳۳۴/۶۹،باب ۱۱۹،حدیث ۲۱.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:هرکه خدا را شناخته،سزاوار است او را در رساندن روزیش به کُندی منسوب نکند و او را در حکم و قضایش متهم نداند.

قالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:عَبْدِیَ الْمُؤْمِنَ لا اصْرِفُهُ فی شَیْءٍ إِلّا جَعَلْتُهُ خَیْراً لَهُ،فَلْیَرضِ بِقَضائی،وَ لْیَصْبِرْ عَلی بَلائی،وَ لْیَشْکُرْ نَعْمائی،أَکْتُبْهُ یا مُحَمَّدُ مِنَ الصِّدِّیقینَ عِنْدی (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند فرمود:بندهٔ مؤمنم را به هیچ چیز برنگردانم جز آن که آن را خیر او سازم.باید به قضایم راضی باشد و بر بلایم صبر کند و نعمت هایم را شکر نماید،تا او را ای محمّد از صدّیقان نزد خود بنویسم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خداوند به موسی بن عمران فرمود:هیچ آفریده ای نزد من محبوب تر از بندهٔ مؤمن نیست.به راستی من او را برای آنچه خیر اوست گرفتار می کنم و عافیت می دهم برای آنچه به نفع اوست،بدی ها را از وی دریغ می دارم باز برای خیر او.

من به آنچه بنده ام به آن اصلاح می شود داناترم.باید بر بلای من صبر کند و به نعمت هایم شکر نماید و به قضایم راضی باشد،تا او را نزد خود در گروه صدّیقان نویسم،زمانی که به رضایم کار کرده و امرم را اطاعت کند (۲).

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لا یَقْضی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ قَضاءً إِلّا کانَ خَیْراً لَهُ،وَ إِنْ قُرِّضَ بِالْمقاریضِ کانَ خَیْراً لَهُ،وَ إِنْ مَلَکَ مَشارِقَ الْأَرْضِ

ص:۶۱

۱- ۱) -الکافی:۶۱/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۶؛بحار الأنوار:۳۳۰/۶۹،باب ۱۱۹،حدیث ۱۳.

۲- ۲) -الکافی:۶۱/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۷؛الأمالی،شیخ طوسی:۲۳۷،المجلس التاسع،حدیث ۱۳.

وَ مَغارِبَها کانَ خَیْراً لَهُ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:در شگفتم از مرد مسلمان،خداوند چیزی برای او مقدّر نکند مگر به خیر او،اگر با قیچی او را قطعه قطعه کنند خیر اوست،اگر مشارق و مغارب را هم مالک شود خیر اوست.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:أَحَقُّ خَلْقِ اللّهِ أَنْ یُسَلِّمَ لِما قَضَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ عَرَفَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.وَ مَنْ رَضِیَ بِالْقَضا أَتیٰ عَلَیْهِ الْقَضاءُ وَ عَظَّمَ اللّهُ أَجْرَهُ،وَ مَنْ سَخِطَ الْقَضاءَ مَضیٰ عَلَیْهِ الْقَضاءُ وَ أَحْبَطَ اللّهُ أَجْرَهُ (۲).

امام باقر علیه السلام فرمود:سزاوارترین خلق خدا که تسلیم شود بدانچه خدای عزّ و جلّ مقدّر کرده است،کسی است که خدا را شناخته.هرکه راضی به قضاست،قضا بر سر او آید و خدا اجر بزرگ دهد و هرکه از قضا راضی نباشد، قضا بر او بگذرد،ولی خدا اجرش را ساقط کند.

قالَ عَلیُّ بنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام:الزُّهْدُ عَشَرَهُ أَجْزاءٍ،أَعْلیٰ دَرَجَهِ الزُّهْدِ أَدْنی دَرَجَهِ الْوَرَعِ وَ أَعْلیٰ دَرَجَهِ الْوَرَعِ أدْنیٰ دَرَجَهِ الْیَقینِ،وَ أَعْلیٰ دَرَجَهِ الیَقینِ أَدْنی دَرَجَهِ الرِّضا (۳).

امام چهارم علیه السلام فرمود:زهد ده جزء است:بالاترین درجۀ زهد کم ترین درجۀ ورع و بالاترین درجۀ ورع کم ترین درجۀ یقین و بالاترین درجۀ یقین کم ترین

۱- ۱) -الکافی:۶۲/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۸؛بحار الأنوار:۳۳۱/۶۹،باب ۱۱۹،حدیث ۱۵.

۲- ۲) -الکافی:۶۲/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۹؛بحار الأنوار:۳۳۲/۶۹،باب ۱۱۹،حدیث ۱۶.

۳- ۳) -الکافی:۶۲/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۶؛بحار الأنوار:۳۳۴/۶۹،باب ۱۱۹،حدیث ۲۲.

درجهٔ رضاست.

لَقَی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ علیهما السلام عَبْدَ اللّهِ بنِ جَعْفَرَ فَقالَ:یا عَبْدَ اللّهِ ! کَیْفَ یَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً وَ هُوَ یَسْخَطُ قِسْمَهُ،وَ یُحَقِّرُ مَنْزِلَتَهُ،وَ الْحاکِمُ عَلَیْهِ اللّهُ،وَ أَنَا الضّامِنُ لِمَنْ لَمْ یَهْجُسْ فی قَلْبِهِ إِلّا الرِّضا أَنْ یَدْعُوَ اللّهَ فَیُسْتَجابُ لَهُ (۱).

امام مجتبی علیه السلام به عبد اللّه بن جعفر برخورد و به او فرمود:چگونه مؤمن مؤمن است،با این که از قیمت مقدر خود خشمگین است و خود را زبون یابد، با این که آنچه با اوست مقدر خداست،من ضامنم هرکه در پندار قلبش جز رضا نباشد،هر دعایی به درگاه خدا کند مستجاب شود.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قُلْتُ لَهُ:بِأَیِّ شَیْءٍ یَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ ؟ قالَ:

بِالتَّسْلیمِ لِلّهِ،وَ الرِّضا فیما وَرَدَ عَلَیْهِ مِنْ سُرورٍ أَوْ سَخَطٍ (۲).

راوی می گوید:به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:چگونه مؤمن بداند مؤمن است ؟ فرمود:با تسلیم در برابر خدا و رضا به آنچه بر او وارد آید،چه مایهٔ شادی و چه خشم.

عَنِ الْبَزَنْطی قالَ:سَمِعْتُ الرِّضا علیه السلام یَقُولُ:الإِیمانُ أَرْبَعَهُ أَرْکان:التَّوکُّلُ عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ،وَ الرِّضا بِقَضائِهِ،وَ التَّسْلیمِ لِأَمْرِ اللّهِ،وَ التَّفْویضِ إِلَی اللّهِ.قالَ عَبْدٌ صالِحٌ:وَ أُفَوِّضُ أَمْری إِلَی اللّهِ.فَوَقاهُ اللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا (۳).

بزنطی می گوید:حضرت رضا علیه السلام فرمود:ایمان چهار رکن است:تکیه بر خدای عز و جل،رضایت به قضا،تسلیم به فرمان خدا،واگذاردن امر به او.

۱- ۱) -الکافی:۶۲/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۱۱؛بحار الأنوار:۳۳۵/۶۹،باب ۱۱۹،حدیث ۲۳.

۲- ۲) -الکافی:۶۲/۲،باب الرضا بالقضاء،حدیث ۱۲؛بحار الأنوار:۳۳۶/۶۹،باب ۱۱۹،حدیث ۲۴.

۳- ۳) -تحف العقول:۴۴۵؛بحار الأنوار:۱۳۵/۶۸،باب ۶۳،حدیث ۱۳.

بندهٔ شایسته گفت:امرم را به خدا واگذاشتم.خداوند از آنچه بدی بود او را حفظ کرد.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام:ثِقْ بِاللّهِ تَکُنْ مُؤْمِناً،وَ ارْضِ بِما قَسَّمَ اللّهُ لَکَ تَکُنْ غَنِیّاً (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:متّکی به خدا باش مؤمن باشی،به دادهٔ خدا راضی باش غنی باشی.

عَنِ الرِّضا عَنْ آبائِهِ علیهم السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ:قالَ اللّهُ جَلَّ جَلالُهُ:مَنْ لَمْ یَرْضَ بِقَضائی وَ لَمْ یُؤمِنْ بِقَدَرِی،فَلْیَلْتَمِسْ إلهاً غَیْری (۲).

حضرت رضا از اجداد گرامی اش علیهما السلام از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله از خدای بزرگ نقل می کند:کسی که به قضایم راضی نیست و ایمان به تقدیر من ندارد،خدایی غیر از من بخواهد !!

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:العَبْدُ بَیْنَ ثَلاثَةٍ:بَلاءٍ وَ قَضاءٍ وَ نِعْمَةٍ،فَعَلَیْهِ فی الْبَلاءِ مِنَ اللّهِ الصَّبْرُ فریضَةٌ،وَ عَلَیْهِ فی الْقَضاءِ مِنَ اللّهِ التَّسْلیمُ فَریضَةٌ،وَ عَلَیْهِ فی النِّعْمَةِ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الشُّکْرُ فریضَةٌ (۳).

امام باقر علیه السلام فرمود:بنده بین سه چیز است:بلا،قضا و نعمت.در بلایی که از طرف حق به او می رسد صبر واجب است و در قضا الهی تسلیم لازم است و در نعمت حق تعالی شکر فرض است.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:ثلاثٌ مَن کُنَّ فیهِ جَمَعَ اللّهُ لَهُ خَیْرَ الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ:الرِّضا

ص:۶۴

۱- ۱) -الخصال:۱۶۹/۱،حدیث ۲۲۲؛بحار الأنوار:۱۳۵/۶۸،باب ۶۳،حدیث ۱۵.

۲- ۲) -مستدرک الوسائل:۴۱۰/۲،باب وجود الرضا بالقضاء،حدیث ۲۳۲۶؛بحار الأنوار:۱۳۸/۶۸،باب ۶۳،حدیث ۲۵.

۳- ۳) -الخصال:۸۶/۱،حدیث ۱۷؛بحار الأنوار:۴۳/۶۸،باب ۶۱،حدیث ۴۱.

بِالْقَضاءِ،وَ الصَّبْرُ عِنْدَ البَلاءِ،وَ الدُّعاءِ عِنْدَ الشِّدَّهِ وَ الرَّخاءِ (۱).

پیـامبر بزرگ صـلی الله علیـه و آلـه فرمـود:اگر ایـن سـه چیز در هرکس باشـد،خداونـد خیر دنیـا و آخرت را برای او جمع کرده:رضایت به قضا،استقامت به وقت بلا،دعا در وقت سختی و راحتی.

در متون اسلامی آمده:

امام بـاقر علیـه السـلام به دیـدار جـابر بن عبـد اللّه آمـده،در حـالی که جـابر نزدیـک بر مرگ بود.فرمـود:چگـونه ای ؟ عرض کرد:مرض را بهـتر از سـلامت،فقر را بهـتر از غنی، موت را بهـتر از حیـات می خواهم.حضـرت فرمود:مـا این گونه نیستیم،بلکه راضی به قضای حقّیم ! یکی درد و یکی درمان پسندد

***

و به قول فیض کاشانی آن مست بادهٔ ازل:

گر کُشی و گر بخشی هر چه میکنی خوبست***کشتن از تو میزیبد بخشش از تو محبوبست

گر نوازی از لطفم ور گدازی از قهرم***هر چه میکنی نیکوست التفات مطلوبست

دم بدم زنی بر هم آن دو زلف خم در خم***عالم کنی ویران شیوهٔ ترا شوبست

ص:۶۵

۱- ۱) -بحار الأنوار:۱۵۶/۶۸،باب ۶۳،حدیث ۷۱.

یوسف زمانی تو زبدۀ جهانی تو***هر که قدرتو دانست در غم تو یعقوبست

دل بعشق ده زاهد دلفسردگی عیبست***حق بهیچ نستاند آن دلی که معیوبست

وه چه میکند با دل نالهای درد آلود***در غمش بنال ای فیض ناله تو مرغوبست

ص:۶۶

[وَ خَفْضُ الْقَلْبِ فی الإِشْتِغالِ بِغَيْرِ اللّهِ]

اشتغال به غیر حق

امـام صـادق علیه السـلام در این جمله پستی دل را در اشـتغال به غیر خـدا دانسـته و دوری از توجه به حق و بریـده بودن دل از عبـادت و طـاعت و صـرف تمـام عمر در به دست آوردن متـاع دنیـا و تحصـیل لـذّات فـانی آن را علّت خفض و پستی قلب به حساب آورده اند.

غیر خدا هرچه هست،چون فانی و گذراست،وقتی در ترازوی عقل و وجدان سـنجیده شود معلوم می گردد که در برابر خدا به کلّی فاقد ارزش و اعتبار است.

اعتبـار و ارزش غیر خـدا،فقط در این است که به عنوان وسـیله و ابزار برای رسـیدن به مقام قرب حضـرت دوست به کار گرفته شود.

این که کتب آسمانی و معارف الهی و عاشقان و سالکان و رهروان راه حق و حقیقت،این همه در بی اعتباری و پوچ بودن دنیا و ما فیها سـخن گفته انـد منظور، دنیایی است که انسان را از خـدا غافل کرده و به صورت هدف نهایی در زندگی انسان جلوه کند.

اگر ارتبـاط انسـان به دنیـا و به لـذّات و زر و زیور آن،جـدای از نقشه هـای خداونـد باشـد،پس انسان در این دنیا حیوانی بیش نیست،حیوانی که کار او جمع و تفریق است:جمع کردن مواد مادّی و اضافه نمودن آن به بدن و باز خرج کردن آن مواد

برای کسب قدرت.باز هم برای به دست آوردن مواد دنیا و نیز تفریق کردن قسمتی از مواد جمع شده در بدن به صورت فضولات !! این گونه غفلت از حق و همهٔ عمر اشتغال داشتن به غیر او دلیل بر پستی قلب انسان است.

اینان باید بدانند که این مواد جمع شده در بدن،عاقبت باید در خانهٔ قبر بازگشت به دنیا داده شود و قسمتی از مواد جمع شده هم که به صورت مال و دینار و درهم از انسان مانده،با مرگ آدمی از حیطهٔ ملکیت خارج می گردد.

تعابیر قرآن از مشتغلین بغیر اللّه

۱-بدترین زیانکاران

اگر بستگی و محبّت دل،تنها به دنیا و مال دنیا باشد،انسان عاقبت خوشی نخواهد داشت و به فرمودهٔ قرآن دچار اخسر اعمال خواهد گشت.

[قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً* اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً] (۱).

بگو:آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم ؟*[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند،خوب عمل می کنند !

این گونه جمع و تفریق که انسان از آن چاره ای ندارد،کار حیوانات است.جمع کردن و خوردن و بهرهٔ مادی گرفتن و به تعبیر دیگر به دست آوردن مواد و اضافه نمودن آن به بدن،سپس تحویل دادن جمع شده ها به صورت کار،یا به صورت کود و عاقبت هم بریده شدن از جمع شده ها و کم کردن آن از بدن در خانهٔ گور.آیا

۱- ۱) -کهف (۱۸):۱۰۳-۱۰۴.

این برنامه جز عمل حیوانی نام دیگری دارد ؟!!

۲-ضایع و باطل بودن اعمال آنان

قرآن دربارهٔ این گونه مردم و کارهای حیوانی و نابجایشان و اعمال خلاف و کردار بی اصلشان آیات مهمی دارد.این گونه آیات کارکرد آنان را فاقد ارزش شمرده و اعمالشان را که جز عمل مادی چیزی نبوده بر باد می داند:

[اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّهِ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ] (۱).

آنان که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند خدا اعمالشان را باطل و تباه ساخت.

[وَ الَّذِینَ کَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ] (۲).

و بر کافران هلاکت و نابودی باد و [خدا] اعمالشان را باطل و تباه ساخت.

[وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الْأَنْعامُ وَ النّارُ مَثْویً لَهُمْ] (۳).

و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالاـ و لذت های زودگذر] دنیایند و می خورند،همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

۳-دل های بیمار

خداوند بزرگ در قرآن مجید،قلب این گونه مردم را که هدفی جز دنیا و شکم

۱- ۱) -محمّد (۴۷):۱.

۲- ۲) -محمّد (۴۷):۸.

۳- ۳) -محمّد (۴۷):۱۲.

و جمع و تفریق مواد و به عبارت دیگر قصد و مقصدی جز کود سازی ندارند مریض اعلام کرده،می فرماید:

[رَأَیْتَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ نَظَرَ الْمَغْشِیِّ عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلیٰ لَهُمْ] (۱).

آنان را که در دل هایشان بیماری است،می بینی مانند کسی که در بیهوشی مرگ افتاده به تو می نگرند و سزاوارشان هم [به سبب بیماردلی] همین حالت است.

[أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ یُخْرِجَ اللّٰهُ أَضْغٰانَهُمْ] (۲).

بلکه کسانی که در دل هایشان بیماری است،گمان کردند که خدا کینه هایشان را آشکار نخواهد کرد.

و کسانی که دارای قلوب مریض هستند،چاره ای جز اضافه کردن آلودگی روی آلودگی ندارند و به فرمودۀ قرآن:

[وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ] (۳).

اما کسانی که در دل هایشان بیماری [نفاق] است،پس پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند.

مفسدان و منافقان در قرآن مجید به دارندۀ قلب مریض معرفی شده اند،قلبی که از خدا روگردان و به غیر حق میل شدید و رغبت وافر دارد.

۱- ۱) -محمّد (۴۷):۲۰.

۲- ۲) -محمّد (۴۷):۲۹.

۳- ۳) -توبه (۹):۱۲۵.

[فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا کٰانُوا یَکْذِبُونَ] (۱).

در دلِ آنان بیماریِ [سختی از نفاق] است،پس خدا [به کیفرِ نفاقشان] بر بیماریشان افزود و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند،عذابی دردناک است.

این گونه مردم از عمل خیر گریزان و آلوده به اعمال شیطانی هستند.

۴-کتمان شهادت

شهادت دادن به حق،برای گشایش کار گرفتاران است،اینان به این اندازه هم حاضر نیستند به افراد نیازمند کمک کنند.قرآن می فرماید:

[وَ لاٰ تَکْتُمُوا الشَّهٰادَهَ وَ مَنْ یَکْتُمْهٰا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ] (۲).

و [شما ای شاهدان !] شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند،یقیناً دلش گناهکار است و خدا به آنچه انجام می دهید داناست.

۵-اهالی آتش

خداوند،دارندگان این گونه قلب مریض را اهل آتش دانسته،آنجا که می فرماید:

[وَ لَقَدْ ذَرَأْنٰا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ یَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ

۱- ۱) -بقره (۲):۱۰.

۲- ۲) -بقره (۲):۲۸۳.

أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغٰافِلُونَ] (۱).

و یقیناً بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیلهٔ آن [معارف الهی را] در نمی یابند و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند و گوش هایی است که به وسیلهٔ آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند،آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.

اینان که قلبشان سخت گرفتار دنیا و عاشق غیر خدا است،از شنیدن مسائل مادّی و دنیایی خوشحال و از شنیدن نام خدا و مسائل الهی سخت ملول می گردد.

[وَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَ إِذٰا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ] (۲).

و هنگامی که خدا به یگانگی یاد می شود [و نامی از معبودانشان به میان نمی آید] دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند،نفرت پیدا می کند و چون یادی از معبودان دیگر به میان می آید،ناگاه مسرور و شاد می شوند ! !

۶-مردم سخت دل

قرآن مجید از مردمی که در تمام عمر خود به غیر خدا اشتغال دارند،به عنوان مردم سخت دل یاد کرده آنجا که می فرماید.

۱- ۱) -اعراف (۷):۱۷۹.

۲- ۲) -زمر (۳۹):۴۵.

[ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً] (۱).

سپس دل های شما بعد از آن [معجزهٔ شگفت انگیز] سخت شد،مانند سنگ یا سخت تر.

۷-دل های قفل دار

قرآن مجید اینان را از پی آن همه خطاکاری و دلبستگی های غلط به دنیا و ما فیها،به دارندهٔ قلب مُهر شده توصیف کرده است.

[خَتَمَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلىٰ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ] (۲).

خدا [به کیفر کفرشان] بر دل ها و گوش هایشان مُهرِ [تیره بختی] نهاده و بر چشم هایشان پرده ای [از تاریکی است که فروغ هدایت را نمی بینند] و برای آنان عذابی بزرگ است.

[أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا] (۳).

آیا در قرآن نمی اندیشند [تا حقایق را بفهمند] یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد ؟

۸-دل های آلودهٔ به شک

کسانی که جز به دنیا دل خوش ندارند،خداوند بنیان زندگی آن ها را بر کفر و نفاق و قلبشان را آلوده به شک دانسته آنجا که می فرماید:

۱- ۱) -بقره (۲):۷۴.

۲- ۲) -بقره (۲):۷.

۳- ۳) -محمّد (۴۷):۲۴.

[لاٰ یَزٰالُ بُنْیٰانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ إِلاّٰ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ] (۱).

همواره آن ساختمانی که بنا نهاده انـد در دل هایشان مایه شک و تردید است تا دل هایشان [به سـبب مرگ] پاره پاره شود و خدا دانا و حکیم است.

بیچاره آنان که دل به دنیا و زیور آن بسته و در همهٔ عمر غافل از یاد دوست زیستند.

بیچـاره آنـان که روز مرگ چون دیـده بـاز کننـد،جز عمر تباه و نامهٔ پر گناه و از دست رفتن آنچه فراهم آورده بودنـد،چیزی نبینند.

دنیاپرسـتان به وقت مرگ،بهره ای جز حسرت و ندامت ندارند و فرصتی برای جبران گذشته برای آنان نیست و به قول سعدی:
ای دل به کام خویش جهان را تو دیده گیر

۱- ۱) -توبه (۹):۱۱۰.

روز پسین چه سود بجز آه و حسرتت صد بار پشت دست به دندان گزیده گیر (1)

آری،در اشتغال به غیر خدا قلب و دل و اعضا و جوارح تابع قلب،جز ضرر و زیان و حسرت و خسران و ندامت و شرمندگی چیزی کسب نخواهند کرد و به فرمودۀ امام صادق علیه السلام محصول اشتغال دل به غیر حق،پستی و خفض است وَ خَفْضُ الْقَلْبِ فی الإِشْتِغالِ بِغَیْرِ اللّهِ.

ص:75

1- 1) -کلیات سعدی:864.

[وَ وَقْفُ الْقَلْبِ فی الْغَفْلَهِ عَنِ اللّهِ]

چنان که در قسمت اوّل روایت دانستید،بلندی مرتبهٔ قلب در یاد خداست،در این قسمت لازم است بدانید که ایستادگی و بازماندگی و حرکت نداشتن قلب در غفلت از خداست.

مناسبت وقف با غفلت

ملّا عبد الرزّاق لاهیجی در شرح مختصر خود به روایت می گوید:

وجه مناسبت«وقف».غفلت است که وقف به معنی قطع است و غفلت از حضرت باری نیز موجب قطع منافع دنیوی و اخروی است.امّا دنیوی به واسطهٔ آن که اکثر منافع دنیوی منوط است به ذکر الهی [به آن معنایی که در قسمت اوّل روایت گذشت] مثل طول عمر و وسعت رزق و...چنان که در کتب ادعیه و احادیث مذکور است.

کلام علامهٔ مجلسی رحمه الله دربارهٔ احوالات قلب

علّامهٔ مجلسی رحمه الله در زمینهٔ سلامت قلب و مرض آن و به تعبیر دیگر حیات آن که بسته به یاد خدا و مرگ آن غفلت از خداست مقاله ای دارد که ترجمهٔ مختصر آن چنین است:

شناخت قلب و حقیقت و صفاتش از مسائلی است که اکثر مردم بی اطلاعند و امامان بزرگوار ما در این مسئلهٔ مهم جز به کنایه و اشاره برنامه ای بیان نکرده اند.

بهتر این است که ما وقت خود را صرف شناخت ذات آن نکنیم بلکه به نظر ائمهٔ طاهرین علیهم السلام در مقام اطلاع بر علل صلاح و فساد قلب و درجات و درکات آن برآئیم و در مقام تکمیل این مخلوق عجیب و کمال و رشد این لطیفهٔ ربانی برآمده و این عضو پرقدر را از آثار شیطانی پاک کرده و به اخلاق ملکوتی و روحانی بیاراییم تا با تصفیه این عضو از رذایل و آراستنش به فضایل آمادهٔ حرکت به سوی برترین مدارج کمال گردیم و این آیینه را برای افاضهٔ معارف الهیه از طرف حق،از گرد و غبار گناه و فساد پاک کنیم.

و این داستان احتیاج به شناخت ذات و حقیقت قلب ندارد،اگر حرکت به سوی مدارج کمال نیازی به شناخت ذات این عضو داشت امامان علیهم السلام و موالیان ما بیان می کردند.

گروهی از محقّقین گفته اند:شرافت و فضیلت انسان به قلب است.استعداد قلب برای شناخت حق سبب برتری انسان بر سایر مخلوقات است.

افتخار و کمال و جمال انسان در دنیا بسته به صلاح این عضو و توشه و وسیلهٔ نجات آدمی در آخرت،قلب نورانی اوست.

کسب معرفت اللّه در شأن قلب است و سایر جوارح از رسیدن به این فضیلت محرومند.

قلب،عامل باللّه و عامل للّه و ساعی إلی اللّه و متقرّب به سوی اوست.سایر جوارح در راه خدمت به او هستند و برای قلب به منزلهٔ ابزار کار و اسباب فعالیّتند.

قلب،زمانی که غرق در یاد خدا گشت و از حکومت غیر حق سالم ماند، عضوی مقبول است و به هنگام دوری از حق،و غفلت از دوست،مخلوقی

محجوب و عضوی مغضوب است.

مورد خطاب اوامر حق و مطلوب مسائل الهی،قلب است.ثواب و عقاب در عالم آخرت در گرو کار نیک یا بد قلب می باشد.

اوست که با رسیدن به قرب حق و تزکیه از ناپاکی ها وسیلهٔ سعادت انسان گشته و هم اوست که با ناقص گشتن و ناپاک شدن باعث شقاوت و محرومیّت آدمی است.

در حقیقت مطیع حق قلب است و اوست که انوار عبادت را به جوارح پخش کرده و هم اوست که آثار بدکاری ها را در جوارح سریان می دهد.

بدی ها و خوبی ها معلول تاریکی و روشنی قلب است و در حقیقت قلب برای اعضا و جوارح به منزلهٔ انبار جنس است که اعضا و جوارح نسبت به این انبار جنبه مصرف کردن جنس را دارند و باید گفت:

از کوزه همان برون تراود که در اوست !

قلب،عضوی است که اگر انسان آن را از نظر صلاح و فساد بشناسد خود را شناخته و چون خود را شناخت خدا را شناخته.ولی اگر این عضو و حالاتش برای آدمی مجهول باشد،انسان از شناخت خود عاجز مانده و کسی که خود را نشناسد خدایش را نخواهد شناخت و چگونه انسان جاهل به قلب خود می تواند عالم به غیر باشد.

آه که اکثر مردم شناختی از قلب خویش ندارند و به همین خاطر بین آنان و قلبشان حایل افکنده شده و به سبب این پرده و حایل موفّق به مشاهدهٔ وضع قلب و مراقبت از او و شناخت صفاتش نشده اند و نمی دانند چگونه این عضو حساس به سوی اسفل سافلین رفته و بازیچهٔ دست شیطان می گردد یا چگونه راه به اعلی علیین پیدا می کند و به سوی مقام قرب و جایگاه ملائکه مقرّب صعود می نماید ؟

آری،کسی که قلبش را نمی شناسد،در مقام مراقبت و رعایت آن برنمی آید و در مقام حفظ نسیم واقعیت هایی که از خزائن ملکوت به سوی قلب می وزد کوتاهی می کند.صاحب چنین قلبی از آن دسته مردمی است که خداوند دربارهٔ آنان فرموده:

[وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ] (۱).

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند،پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد؛اینان همان فاسقان اند (۲).

با این بیان پر استفاده علامهٔ مجلسی رحمه الله،انسان به این نتیجه می رسد که غفلت از حق و فراموشی حضرت ذو الجلال بالاترین علّت آلوده شدن قلب به رذایل و ناپاکی ها است.

وقتی که قلب آلوده به گناه شد به تدریج به حیات الهی آن خاتمه داده می شود و به چنگال شیطان گرفتار شده و دچار مرگ معنوی می گردد و چون قلب بمیرد از رحمت و عنایت حق منقطع گشته و به حالت نکبت بار وقف گرفتار خواهد آمد.این است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید:وَ وَقْفُ الْقَلْبِ فی الْغَفْلَهِ عَنِ اللّٰهِ.

و به قول مست جام وحدت،وحدت کرمانشاهی:

هرکه آیین حقیقت نشناسد ز مجاز***خواجه در حلقه رندان نشود محرم راز

یا به بیهوده مبر نام محبّت به زبان***یا چو پروانه بسوز از غم و با درد بساز

آنقدر حلقه زنم بر در میخانه عشق***که کند صاحب میخانه به رویم در باز

هرکه شد معتکف اندر حرم کعبه دل***حاش لله که شود معتکف کوی مجاز

مگذارید قدم بیهوده در وادی عشق***کاندرین مرحله بسیارنشیب است وفراز

---

۱ – ۱) -الخصال:۳۱/۱،صلاح العبد...،حدیث ۱۰۹؛مشکاه الأنوار:۲۵۵،الفصل الثالث فی ذکر القلب؛بحار الأنوار:۵۰/۶۷،باب ۴۴،حدیث ۴.

۲– ۲) -الخصال:۳۱/۱،حدیث ۱۱۰؛بحار الأنوار:۵۰/۶۷،باب ۴۴،حدیث ۶.

صلاح و فساد قلب در آثار اسلامی

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:فی الْإِنْسانِ مُضْغَةٌ إِذا هِیَ سَلِمَتْ وَ صَحَّتْ سَلِمَ بِها سائِرُ الْجَسَدِ،فَإِذا سَقُمَتْ سَقُمَ لَها سائِرُ الْجَسَدِ وَ فَسَدَ وَ هِیَ الْقَلْبُ ١.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:در انسان پاره گوشتی است،زمانی که سالم و صحیح باشد به خاطر آن بقیهٔ جسد سالم است و اگر بیمار باشد به خاطر بیماریش بقیهٔ جسد بیمار است و آن قلب است.

عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله:إِذا طابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طابَ جَسَدُهُ،وَ إِذا خَبُثَ الْقَلْبُ خَبُثَ الْجَسَدُ ٢.

نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:زمانی که قلب مرد پاک باشد،جسدش پاک و هرگاه قلب پلید باشد،جسدش پلید است.

در این روایت به این معنا اشاره شده که نیکی های اعضا و جوارح و بدی هایش بستگی به نیکی و بدی قلب دارد.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:شَرُّ الْعَمیٰ عَمَی الْقَلْبِ (١).

امام صادق علیه السلام فرمود:پیامبر خدا صلی الله علیه و آله،فرمود:بدترین کوری،کوری قلب است.

ص:٨٠

١- ٣) -الأمالی،شیخ صدوق:۴٨٧،المجلس الرابع و السبعون،حدیث ١؛بحار الأنوار:۵١/۶٧،باب ۴۴،حدیث ٧.

فیما أَوْصیٰ بِهِ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام ابْنَهُ:یا بُنَیَّ ! إِنَّ مِنَ الْبَلاءِ الْفاقَهَ وَ أَشَدُّ مِنْ ذلِکَ مَرَضُ البَدَنِ،وَ أَشَدُّ مِنْ ذلِکَ مَرَضُ الْقَلْبِ.وَ إِنَّ مِنَ النِّعَمِ سِعَهَ الْمالِ،وَ أَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ صِحَّهُ الْبَدَنِ،وَ أَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ تَقْوَی الْقُلُوبِ (۱).

در وصیت ها و سفارشات امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش آمده:پسرم،از جمله بلاها تنگدستی است،و شدیدتر از آن مرض بدن و از آن شدیدتر مرض قلب است و از جمله نعمت ها مال فراوان و بهتر از آن سلامت بدن و بهتر از آن تقوای قلب است.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:الْقُلُوبُ ثَلاثَهٌ:قَلْبٌ مَنْکُوسٌ لا یَعْثُرُ عَلی شَیْءٍ مِنَ الْخَیْرِ وَ هُوَ قَلْبُ الْکافِرِ،وَ قَلْبٌ فیه نُکْتَهٌ سَوْداء فَالْخَیْرُ وَ الشَّرُّ فِیهِ یَعْتَلِجانِ فَما کانَ مِنْهُ أَقْویٰ غَلَبَ عَلَیْهِ،وَ قَلْبٌ مَفْتُوحٌ فیهِ مِصباحٌ یَزْهَرُ فَلا یُطْفَأُ نُورُهُ إِلیٰ یَوْمِ القِیامَهِ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنُ (۲).

امام باقر علیه السلام فرمود:قلب سه نوع است:قلب از حقیقت برگشته که آگاهی به خیر ندارد و آن قلب کافر است و قلبی که در آن نقطۀ سیاهی است و خیر و شر در آن در جنگند،هریک قوی تر باشد بر دیگری غلبه می کند و صاحبش موصوف به همان می گردد و قلبی که باز است،در آن چراغ فروزنده ای است که تا قیامت نورش خاموش نمی گردد و آن قلب مؤمن است.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ عَلاماتِ الشَّقاءِ:جُمُودُ الْعَیْنِ،وَ قَسْوَهُ الْقَلْبِ،وَ شِدَّهُ

۱- ۱) -الأمالی،شیخ طوسی:۱۴۶،المجلس الخامس،حدیث ۲۴۰؛بحار الأنوار:۵۱/۶۷،باب ۴۴،حدیث ۸.

۲- ۲) -الکافی:۴۲۳/۲،باب فی ظلمه قلب المنافق،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۵۱/۶۷،باب ۴۴،حدیث ۹.

الْحِرْصِ فی طَلَبَ الرِّزْقِ،وَ الْإِصْرارِ عَلَی الذَّنْبِ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:از علائم شقاوت:خشکی چشم و سنگدلی و حرص شدید در طلب رزق و اصرار بر گناه است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ،عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:سَمِعْتُهُ یَقُولُ لِرَجُلٍ:إِعْلَمْ یا فُلانُ ! إِنَّ مَنْزِلَهَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَهِ الإمام مِنَ النّاسِ الواجِبِ الطّاعَهِ عَلَیْهِمْ.أَ لا تَری أَنَّ جَمیعَ جَوارِحِ الْجَسَدِ شُرَطَهٌ لِلْقَلْبِ وَ تَراجِمَهٌ لَهُ مُؤَدِّیَهٌ عَنْهُ،الأُذُنانُ وَ الْعَیْنانُ وَ الأَنْفُ وَ الْفَمُ وَ الْیَدانُ وَ الرِّجْلانُ وَ الْفَرْجُ،فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذا هَمَّ بِالنَّظَرِ فَتَحَ الرَّجُلُ عَیْنَیهِ وَ إِذا هَمَّ بِالإِسْتِماعِ حَرَّکَ أُذُنَیْهِ وَ فَتَحَ مَسامِعَهُ فَسَمِعَ، وَ إِذا هَمَّ الْقَلْبُ بِالشَّمِّ اسْتَنْشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَدَّی تِلْکَ الرّائِحَهَ إِلَی الْقَلْبِ،وَ إِذا هَمَّ بِالنُّطْقِ تَکَلَّمَ بِاللِّسانِ،وَ إِذا هَمَّ بِالْحَرَکَهِ سَعَتِ الرِّجْلانِ،وَ إِذا هَمَّ بِالشَّهْوَهِ تَحَرَّکَ الذَّکَرُ،فَهذِهِ کُلُّها مُؤَدِّیَهٌ عَنِ الْقَلْبِ بِالتَّحْریکِ،وَ کَذلِکَ یَنْبَغی لِلْإِمامِ أَنْ یُطاعَ لِلْأَمْرِ مِنْهُ (۲).

محمّد بن سنان از بعض اصحاب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت به مردی فرمود:جایگاه قلب از جسد همانند جایگاه امام واجب الاطاعه در بین مردم است،نمی بینی که تمام جوارح جسد عاملان و کارمندان قلب و مترجم و ادا کنندهٔ عمل از طرف اویند ؟

دو گوش و دو چشم و بینی و دهان و دو دست و دو پا و عضو شهوت همه کارگزاران قلبند.

۱- ۱) -الخصال:۲۴۲/۱،حدیث ۶۹؛بحار الأنوار:۵۲/۶۷،باب ۴۴،حدیث ۱۱.

۲- ۲) -علل الشرایع:۱۰۹/۱،باب عله الطبائع و الشهوات،حدیث ۸؛بحار الأنوار:۲۴۹/۵۸،باب ۴۶،حدیث ۲.

هنگامی که قلب ارادۀ دیدن کند،انسان دو چشمش را برای دیدن باز می کند و هرگاه اراده شنیدن کند دو گوش برای شنیدن باز می شود و وقتی بخواهد ببوید با بینی می بوید و بینی است که آن بو را به قلب می رساند و زمانی که بخواهد بگوید با زبان می گوید و وقتی بخواهد حرکت کند با پا حرکت می نماید و وقتی نیّت شهوت کند عضو شهوت را وادار به شهوت رانی می کند،این اعضاء و جوارح هستند که به تحریک قلب،به فعالیّت آمده و هرچه او بخواهد برایش انجام می دهند،سزاوار است که امام به خاطر جایگاهی که از امر دارد بدین گونه اطاعت شود.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام،عَنْ حکیمٍ أَنَّهُ قالَ:قَلْبُ الْکافِرِ أَقْسیٰ مِنَ الْحَجَرِ (۱).

امام صادق علیه السلام از حکیمی نقل می کند که گفت:قلب کافر سخت تر از سنگ است.

عَنْ عَلِیِّ بنِ جَعْفَرٍ،عَنْ أَخیهِ،عَنْ أَبیهِ علیهم السلام قالَ:أَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلی مُوسیٰ علیه السلام ! یا مُوسیٰ ! لا تَفْرَحْ بِکَثْرَهِ الْمالِ،وَ لا تَدَعْ ذِکْری عَلیٰ کُلِّ حالٍ،فَإِنَّ کَثْرَهَ الْمالِ تُنْسی الذُّنُوبَ،وَ أَنَّ تَرْکَ ذِکْری یُقْسِی الْقُلُوبَ (۲).

علی بن جعفر از برادرش از پدر گرامیش حضرت صادق علیهم السلام نقل می کند:

خداوند به موسی وحی کرد:به زیادی مال خوشحال مشو،یاد مرا در هیچ حالی از دست مده،کثرت مال گناهان را از یاد می برد و ترک یاد من دل ها را سخت و قسی می نماید.

ص:۸۳

۱- ۱) -الأمالی،شیخ صدوق:۲۴۴،المجلس الثالث و الاربعون،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۵۳/۶۷،باب ۴۴،حدیث ۱۵.

۲- ۲) -الکافی:۴۹۷/۲،باب ما یجب من ذکر اللّه...،حدیث ۷؛بحار الأنوار:۵۵/۶۷،باب ۴۴،حدیث ۲۳.

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:ناجیٰ داوُدُ رَبَّهُ فَقالَ:إلهی ! لِکَلِّ مَلِکٍ خَزانَهٌ فَأَیْنَ خَزَانَتُکَ ؟ قالَ جَلَّ جَلالُه:لی خَزانَهٌ أَعْظَمُ مِنَ الْعَرْشِ،وَ أَوْسَعُ مِنَ الْکُرْسِیِّ،وَ أَطْیَبُ مِنَ الْجَنَّهِ وَ أَزْیَنُ مِنَ الْمَلَکُوتِ:أَرْضُها الْمَعْرِفَهُ،وَ سَماءُهَا الإیمانُ،وَ شَمْسُهَا الشَّوْقُ، وَ قَمَرُهَا الْمَحَبَّهُ،وَ نُجُومُها الْخَواطِرُ،وَ سَحابُها الْعَقْلُ،وَ مَطَرُها الرَّحْمَهُ،وَ أَثْمارُهَا الطَّاعَهُ،وَ ثَمَرُهَا الْحِکْمَهُ،وَ لَها أَرْبَعَهُ أَبْوابٍ:العِلْمُ وَ الْحِلْمُ وَ الصَّبْرُ وَ الرِّضا،أَلا وَ هِیَ الْقَلْبُ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:داوود با خداوند مناجات کرد و عرضه داشت:

خداوندا ! برای هر پادشاهی خزینه ای است،خزینۀ تو کجاست ؟

خطاب رسید:برای من خزینه ای است از عرش بزرگ تر،از کرسی وسیع تر،از بهشت خوشبوتر،از ملکوت زیباتر،زمینش معرفت،آسمانش ایمان، خورشیدش شوق،ماهش محبّت،ستارگانش خاطره های روشن،ابرش عقل، بارانش رحمت،میوه هایش اطاعت،نتیجه اش حکمت و دارای چهار در است:علم و حلم و صبر و رضا،بدان که آن خزینه،قلب است.

فیض،آن عارف عالی مقام گوید:

غمخانه دلی باشد کان بیخبر است از تو***چون جای تو باشد دل غمخانه چرا باشد

بیگانه کسی باشد کو با تو نباشد یار***آنکس که تواش یاری بیگانه چرا باشد

ص:۸۴

۱- ۱) -عوالی اللآلی:۲۴۹/۱،الفصل العاشر،حدیث ۶؛بحار الأنوار:۵۹/۶۷،باب ۴۴،حدیث ۳۷.

دیوانه کسی بوده است کو عشق نفهمیده است***آنکس که بود عاشق دیوانه چرا باشد

فرزانه کسی باشد کو معرفتی دارد***آنکو نبود عارف فرزانه چرا باشد

نورت چو بدل تابد راهی بتو دل یابد***شمع رخ حوران را پروانه چرا باشد

رو سوره یوسف خوان تا بشنوی از قرآن***حقست حدیث عشق افسانه چرا باشد

فیض است ز حق خرم هرگز نخورد او غم***چون یافت عمارت دل ویرانه چرا باشد

حفظ قلب از خطرات

انسان باید بنا به فرمودۀ قرآن دنیا را خانۀ تجارت دانسته و خود را تاجر به حساب آورده و مشتری خویش را فقط خدا بداند و جنس مورد معامله را جز قلب سالم نداند.

در آثار گران بهای اسلامی آمده که هیچ چیز به ارزش قلب سالم نیست و در آخرت،تنها چیزی که خداوند بزرگ خریدار آن است،قلب سلیم است.

[يَوْمَ لاٰ يَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ* إِلاّٰ مَنْ أَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ] (۱).

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد،*مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

ص:۸۵

۱- ۱) -شعراء (۲۶):۸۸-۸۹.

از این آیهٔ شریفه نکات بسیار مهمّی می توان استفاده کرد،از جمله این که قلب مرکز نیّت است و این نیّت قلبی است که به عبادات اتّصال پیدا می کند و برای تمام اعمال عبادی انسان به منزلهٔ روح برای جسم است و می دانید که قرآن و روایات ملاک قبولی و ردّ اعمال را نیّت قلب می داند،اگر انسان عبادت را فقط به خاطر خدا انجام دهد،زمینهٔ قبولی عبادت صددرصد است و اگر برای جلب خشنودی دیگران به اجرای مراسم عبادی روی آورد،قبولی عبادت از محالات است.

از این که می گوید:در قیامت،خریدار قلب سلیم هستم به این نتیجه می رسیم که قبولی تمام عبادات در گرو نیّت صحیح قلب است.اگر قلب از نظر نیّت دارای سلامت باشد،قابل خرید خداست و چون قلب خریده شود،در حقیقت همهٔ اعمال خریده شده و اگر قلب از رحمت حق ممنوع گردد،در حقیقت همهٔ اعمال عبادی و زحمات عمرانه انسان به هدر رفته و انسان جایگاهی جز جهنم و نصیبی جز عذاب دردناک الهی نخواهد داشت.

در مسئله نیّت و خلوص و ریا در باب چهارم کتاب پر ارزش«مصباح الشریعه» حدیث بسیار مهمی از امام صادق علیه السلام نقل شده،چنانچه خداوند مهربان توفیق عنایت کند شرح مفصل آن بیان خواهد شد.

کوشش برای حفظ سلامت قلب،یا اقدام برای معالجهٔ امراض دل،از بهترین عبادات و پُرثواب ترین برنامه هاست.

انسان خداخواه،موظّف است علل خوشبختی و بدبختی قلب را بشناسد و تا سرحد امکان به دور کردن علل بدبختی و فساد قلب و جلب عوامل سعادت و خوشبختی دل بکوشد.

به طور یقین سعادت همه جانبهٔ انسان،در پرتو صلاح قلب و بدبختی و بیچارگی او در گرو مرض یا امراض قلبی است.

ص:۸۶

در کلام غزالی

اشاره

غزالی در کتاب پر ارزش«منهاج العابدین»دربارهٔ مسئلهٔ قلب مطالبی دارد که به انضمام قسمتی از اشعار عارفان و کلمات بزرگان نقل آن خالی از فایده نیست، می فرماید:

بر تو باد ای برادر ! که دل نگاهداری و در آن نظر نیکو کنی و بذل و جهود بجای آری که دل را [خطر و اثر] از همهٔ اعضا عظیم تر است و کار دل باریک تر و اصلاح آن دشوارتر و اندر آن پنج اصل یاد کنیم:

علم خداوند به قلب

اوّل:قوله تعالی:

[یَعْلَمُ خٰائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِی الصُّدُورُ] (۱).

[او] چشم هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می نگرد و آنچه را سینه ها پنهان می دارند،می داند.

و قوله تعالیٰ:

[یَعْلَمُ مٰا فِی قُلُوبِکُمْ] (۲).

خدا آنچه گفتار غزالی نمی باشد در دل های شماست می داند.

ص:۸۷

۱- ۱) -غافر (۴۰):۱۹.

۲- ۲) -الأحزاب (۳۳):۵۱.

و قوله تعالیٰ:

[إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ] (۱).

او به آنچه در سینه هاست،داناست.

چند کرّت و چند جایگاه یاد کرده است و به اطلاع خداوند خبیر کفایت است مرد را که حذر در پیش گیرد و این تهدید بس است خواص بندگان او را؛زیرا که معامله با علّام الغیوب با خطر باشد.

قلب نظرگاه حضرت حق

اصل دوّم:

قَوْلُهُ صلّی اللّه علیه [و آله]

و سلّم:إِنَّ اللّهَ لا يَنْظُرُ إِلىٰ صُوَرِكُمْ،وَ لا إِلىٰ أَعْمالِكُمْ،إِنَّما يَنْظُرُ إِلىٰ قُلُوبِكُمْ (۲).

خداوند به چهره ها و اعمال شما نمی نگرد،فقط به دل های شما نظر می کند.

پس دل،موضع نظر ربّ العزّه است.ای عجبا ! از کسی که روی خویش که نظرگاه خلق است همه روزه می شوید و پاکیزه می دارد و آرایش می دهد تا خلق بر دنس و چرک و عیب آن مطّلع نشوند و دل که نظرگاه حق است فرو گذارد و قبائح و فضایح و عیوب و آفات آن را مهمل بگذارد که اگر خلق بدانند که فضیحت و رسوایی در دل دارد،به یک بار از او هجرت کنند و بیزار شوند.

۱- ۱) -انفال (۸):۴۳.

۲- ۲) -مسند احمد بن حنبل:۲۸۵/۲،صحیح مسلم:۱۱/۸؛این حدیث با کمی اختلاف در مصادر شیعه نیز آمده است:جامع الأخبار:۱۰۰،الفصل السادس و الخمسون فی الاخلاص؛بحار الأنوار:۲۴۸/۶۷،باب ۵۴،حدیث ۲۱ و...

قلب فرمانروای بدن

اصل سوّم :آن که دل مَلِکی است مطاع و مهتری است با تبع و اعضا جمله تبع اویند و چون مَلِك را کار مستقیم باشد،رعیّت و تبع را هم کار مستقیم باشد.

بیان آن است که رسول خدای تعالی فرمود:

إِنَّ فی الْجَسَدِ مُضْغَةً،إِنْ صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدْ وَ إِنْ فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ،أَلا وَ هِیَ الْقَلْبُ (1).

در جسد پاره گوشتی است که اگر آن پاره گوشت اصلاح شود جسد هم اصلاح گردد و اگر در فساد باشد جسد هم فاسد است،بدانید که آن پاره گوشت قلب است.

و چون صلاح کلّی در آن است،واجب باشد عنایت بدان مصروف داشتن.

قلب خزانۀ جواهر

اصل چهارم :آن که دل خزانه هر جوهری نفیس و معنی خطیر و عزیز است؛ اوّل عقل است و بزرگ تر آن معرفت حق تعالی است که سبب سعادت دو جهانی است؛پس بصیرت که بدان سبب به نزد خدای تعالی تقدّم و وجاهت است.پس نیّت خالص در طاعات که ثواب ابد بدان متعلّق است.پس انواع علم ها و حکمت ها که شریف ترین خصال بنده است و دیگر اخلاق شریفه که مردم بدان

---

۱ - ۱) -طبقات الصوفیه:۷۰؛مشرب الارواح:۱۳ و۵۷ و۱۵۲ با کمی اختلاف؛این روایت در مصادر شیعه نیز موجود است:منیه المرید:۲۲۴،القسم الأول آدابه فی نفسه؛بحار الأنوار:۲۳/۵۸،باب ۴۲،حقیقه النفس.

تفاضل و تفاخر جويند.

پس حق باشد كه چنين خزانه را نگهدارند از آفات و دزدان و قطاع الطريق،تا آن جوهر عزيز و شريف خزانه را آفتى نرسد و دشمن بر او ظفر نيابد.

پنج نكته دربارۀ قلب

اصل پنجم: چون تأمّل حال او كرديم،پنج چيز يافتيم كه ديگر اعضا را نيست.

اوّل:

آن كه دشمن قصد او دارد و روى به او كرده است و ملازم اوست و اوست كه منزل الهام و وسوسه است،پيوسته فرشته و ديو دعوت او مى كنند.

دوّم:

شغل دل را بيش تر است كه هوا و عقل هر دو در اويند و هر دو لشكر را،يعنى لشكر هوا و لشكر عقل را معترك و جنگاه اوست،پس حق باشد ثغر را نگاه داشتن و از او غافل نابودن.

سوّم:

عوارض او را بيش تر است و خواطر كه پيوسته هم چون تير و باران در او مى بارد و تو را قدرت آن نه كه دفع آن كنى و هم چون چشم نيست كه پلک چشم برهم نهى و از آفت چشم برهى و هم چون زبان نيست كه در كام كشى و فارغ شوى؛بلكه دل در معرض خاطرهاست كه تو بر منع كردن از آن خاطرها قادر نيستى و دل را از آن نگه نتوانى داشت و نفس زود در پى آن خاطرها افتد و منع كردن او از اين،كارى سخت است و محنتى عظيم.

چهارم:

علاج او دشوار است،چه او بر تو پوشيده است،آنگه بدانى كه آفت بدو

رسیده باشد،و محتاج شوی که بحث بسیار کنی به نظر دقیق و جهدی دور و دراز.

و پنجم:

آن که آفت بدو زود زود رسد که او به انقلاب نزدیک تر است.چنانچه گفته اند:

دل هم چو دیگ جوشان است و زودتر از آن در جوش آید.پس اگر دل بلغزید و العیاذ باللّٰه خلل و لغزیدن و افتادن او سخت باشد،کم تر آن باشد که میل کند به غیر خدای تعالی و منت های آن ختم و فکرت به خدای تعالی.

نمی شنوی که خدای تعالی می فرماید:

[أَبیٰ وَ اسْتَکْبَرَ] !! (۱).

آن کبر از دل خاست و به دل بود و او را بر کفر ظاهر داشت.

و جای دیگر می فرماید:

[أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ] (۲).

آن میل و اتباع هوا به دل بود که به آن گناه شوم داشت و هم چنین می فرماید:

[وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصٰارَهُمْ کَمٰا لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِی طُغْیٰانِهِمْ یَعْمَهُونَ] (۳).

و دل ها و دیدگانشان را [که وسیلهٔ فهم و بصیرت است،به سزای لجاجت و عنادشان] وارونه و دگرگون کردیم،[به این سبب با آمدن معجزهٔ دلخواهشان هم ایمان نمی آورند] همان گونه که نخستین بار به آیات قرآن ایمان نیاوردند،آنان را در طغیانشان رها می کنیم تا پیوسته سرگردان باشند.

۱- ۱) -بقره (۲):۳۴.

۲- ۲) -اعراف (۷):۱۷۶.

۳- ۳) -انعام (۶):۱۱۰.

و از این سبب،خواص بندگان خدای تعالی،بر دل خود ترسیده اند و بر وی بگریسته و همه عنایت با آن آورده.خداوند سبحانه و تعالی صفت ایشان می کند:

[یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ] (۱).

[و] پیوسته از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود،می ترسند.

خدای تعالی ما را و شما را توفیق دهد که اعتبار گیریم و از مواضع خطر پرهیز کنیم و توفیق اصلاح دل یابیم،إنّه أرحم الراحمین.

اگر گویند:این کار دل عظیم مهم است،خبر ده ما را از آنچه او را به صلاح آورد و آفت و فساد از او بازدارد.گوییم:تفصیل این معانی درازنایی دارد در این کتاب آوردن؛اما علمای آخر در آن تصنیف کرده اند و محتاج الیه با هفتاد خصلت محموده آورده اند و ضد آن مذموم بنموده و آن کس که او را غم دین بگرفته و از خواب غفلت بیدار شده و نظر با کار خود اندازد،تفصیل این معانی بر او دشوار نباشد،چون خدای تعالی توفیق دهد.

و در کتاب«عجائب القلب»از کتب«احیاء العلوم»آورده ایم و در کتاب«اسرار معاملات دین»که آن کتابی پُرفایده است و الّا فحول علما از آن منتفع نباشند، آورده ایم و این کتاب چنان است که مبتدی و قوی و ضعیف بدان منتفع باشند.

پس ما نظر کردیم در اصولی که ذکر آن لا بد است در علاج دل و از آن گریز نیست.

۱- ۱) -نور (۲۴):۳۷.

آفات قلب

اشاره

چهـار چیز یـافتیم که آن آفت مجتهـدان است و فتنـۀ دل هـای عابـدان و بلای نفوس ایشان و چهار چیز دیگر در مقابل آن که نظام متعبّدان است و صلاح دل ها و قوام کار ایشان است.

آفات چهارگانه:

طول امل،حسد،استعجال،کبر.

و مناقب چهارگانه:

کوتاهی امل،تأنّی در کار و نصیب خلق و تواضع و خشوع.

این است اصولی که در صلاح قلوب و فساد آن مؤثّر است،باید که تحصیل این مناقب کند و از این آفات بپرهیزد،تا بر مقصود ظفر یابد.

آفت اوّل:آرزوهای طولانی

امّا طول امل آن است که از همه خیری بازمی دارد و همه شرّ و فتنه ای می انگیزاند و درد بی درمان است که خلق را در انواع بلاها می اندازد.

و بدان که چون امل دراز در پیش گرفتی،چهار چیز از آن پدید آید:

یکی: ترک طاعت و کاهلی در عبادت.با خود گویی:پس از این بکنم،فردا، ساعتی دیگر،روزگار در پیش است،فوت نخواهد شد و راست گفت داود طایی:

مَنْ خافَ الْوَعیدَ قَرُبَ عَلَیْهِ البَعیدُ،وَ مَنْ طالَ امَلُهُ ساءَ عَمَلُهُ.

هرکس از عذاب حق بترسد،به مقام قرب نزدیک شده و هرکس دچار درازی آرزو گردد بد عمل شود.

اوحدی مراغه ای چنین سروده (۱):

۱- ۱) - شعر از مؤلف به متن غزالی اضافه شده است.

دل نگهدار که بر شاهد دنیا ننهی

دوّم: ترک توبه و تسویف گویی:توبه خواهم کرد و روزگار در پیش است و ایام دراز است و من جوانم و سال اندک دارم.این و مانند این تو را در دنیا رغبت پدید آرد و بر آن حریص گرداند.

سوّم: و غم روزی در پیش نهد.گویی:چه خورم و چه پوشم ؟ و تابستان آمد و مرا چیزی نیست و شاید که عمر دراز بکشد و محتاج شوم.

این و امثال این تو را در طلب دنیا اندازد،دل تو مشغول شود و وقت ضایع گردد و غم بی فایدهٔ بی حاصل روی نماید،چنانچه از ابو ذر رضی الله عنه روایت است که گفته است:

قَتَلَنی هَمُّ یَوْمٍ لَمْ أَدْرِکْهُ.قِیلَ وَ کَیْفَ ذلِکَ یا أَبا ذَر ! قالَ إِنَّ أَمَلی جاوَزَ أَجَلی (۱).غم آن روزی که به آن نخواهم رسید مرا بکشت.گفتند:چگونه یا ابا ذر ؟ گفت:امل من

ص:۹۴

۱- ۱) -اللمع:۱۸۶ با مختصری تفاوت،قسمت اوّل این روایت به این صورت«قتلنی همّ یوم لا أُدرِکُهُ»در مصادر شیعه موجود است:من لا یحضره الفقیه:۲۸۲/۲،باب الزاد فی السفر،حدیث ۲۴۵۶؛بحار الأنوار:۴۴۷/۷۵،باب ۳۳،حدیث ۹.

و امید غم دراز در پیش اجل من افتد.

به قول عالم کم نظیر،مرحوم شیخ بهایی (۱): ای مرکز دایرهٔ امکان

*** شد عمر تو شصت و همان پستی

چهارم: سخت دلی خیزد از امل و فراموشی آخرت که چون امید عمر دراز در پیش گرفتی،مرگ را و گور را بیاد نیاوری،چنان که صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم فرمود:

إِنَّ أَخْوَفَ ما أَخافُ عَلَيْكُمْ إِثْنانَ:طُولُ الأَمَلِ وَ اتِّباعُ الْهُوىٰ أَلا وَ إِنَّ طُولَ الأَمَلِ يُنْسى الآخِرَةَ وَ اتِّباعَ الْهَوىٰ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ (۲).

۱- ۱) -شعر از مؤلف به متن غزالی اضافه شده است.

۲- ۳) -جامع الصغیر:۲۱/۱،احیاء العلوم:۲۹۴/۳ با کمی اختلاف.این روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام در مصادر شیعه به عبارات مختلف موجود است. امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه خطبهٔ ۴۲ چنین می فرماید:«إِنَّ أَخْوَفَ ما أَخافُ عَلَيْكُمْ إِثْنانَ:اتِّباعُ الْهُوىٰ وَ طُولُ الأَمَلِ فأَمّا اتِّباعُ الْهَوىٰ فيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ؛وَ أمّا طُولُ الأَمَلِ فيُنْسى الآخِرَةَ».

بر دو چیز برای شما ترسناکم:آرزوی دراز،پیروی از هوای نفس،بدانید که آرزوی دراز آخرت را از یاد شما می برد و پیروی از هوا شما را از حق باز می دارد.

چون فکر تو همه در حدیث دنیا و اسباب معیشت باشد،دل سخت؛شود،چه رقّت دل و صفای آن،همه از یاد کردن مرگ باشد و ثواب و عقاب و اهوال آخرت.

چون از این هیچ نباشد،دل را رقّت و صفا از کجا آید.خداوند فرماید:

فَطٰالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ (۱).

آن گاه روزگار [سرگرمی در امور دنیا و مشغول بودن به آرزوهای دور و دراز] بر آنان طولانی گشت،در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد.

چون امل دراز شد،طاعت اندک شود و توبه باز پس افتد و معصیت بسیار شود و دل سخت گردد و اگر خدای تعالی توفیق ندهد عاقبت در سر آن شود و العیاذ باللّه.

پس کدام حال است از این بدتر ؟ و کدام آفت از این عظیم تر ؟ و این به سبب طول امل است.

امّا اگر امل کوتاه کنی و مرگ به خود نزدیک گردانی و حال اقران و برادران خود یاد آری که چگونه ناگاه مردند،در وقتی که هیچ گونه مرگ در خیال ایشان نبود و باشد که حال تو هم چون حال ایشان باشد و سخن عمر بن عبد اللّه یاد آری:

۱- ۱) -حدید (۵۷):۱۶.

كَمْ مِنْ مُسْتَقْبَلٍ يَوْماً لَمْ يُكَلِّمْهُ،وَ مُنْتَظِرٍ غَداً لَمْ يُدْرِكْهُ،لَوْ رَأَيْتُمُ الْأَجَلَ وَ مَسِيرَهُ لَابْغَضَتِ الأمَلَ وَ غُرُورَهُ (1).

يعنى چه بسيار روز آينده اى كه با آن سخن نمى گويند و چه بسا فرداى انتظار كشيده اى كه آن را درنمى يابند،هرگاه مرگ و مسير آن را مى ديديد،آرزو و غرور را دشمن مى داشتند.

نشنيدى أمير المؤمنين ٧ چه فرمود ؟

إنّما الدُّنْيا ثَلاثَهُ أيّامٍ:يَوْمٌ مَضىٰ بِما فيه فَلَيْسَ بِعائِدٍ وَ يَوْمٌ أَنتَ فيهِ يَحِقُّ عَلَيْكَ إغْتِنامُهُ وَ يَوْمٌ لا تَدْرى أنْتَ مِنْ أهلِهِ وَ لَعَلَّكَ راحِلٌ فيهِ.

دنيا سه روز است:دى كه گذشت و بدست تو از آن هيچ نيست و فردا كه ندانى كه بدان رسى يا نه و روز امروز كه تو در آنى؛پس به غنيمت دار.

پس قول ابو ذر رضى الله عنه كه:

الدُّنْيا ثَلاثَهُ ساعاتٍ:ساعَهٌ مَضَتْ،وَ سَاعَهٌ أَنْتَ فيها،وَ ساعَهٌ لا تَدْرى أَ تُدْرِكُها أَمْ لا.معنى همين است.پس توبه حقيقت،مالك يك ساعتى كه مرگ از ساعت تا ساعت است.

ص:97

1- 1) -در وصيت حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله كه در مصادر مختلف شيعه از جمله:مكارم الأخلاق:458،الفصل الخامس...؛الأمالى،شيخ طوسى:526،مجلس 19؛أعلام الدين:189؛بحار الأنوار:75/74،باب 4 حديث 3.آمده است:در بخشى از اين وصيت رسول با كرامت اسلام چنين مى فرمايد:يا أبا ذر ! كم من مستقبل يوماً لا يستكمله،و منتظر غداً لا يبلغه.يا أبا ذر ! لو نظرت إلىٰ الأجل و مسيرهِ لأبغضت الأمل و غروره. اما مصحح كتاب منهاج العابدين چنين مى گويد: با همۀ كنكاش در كتب احاديث و اقوال علما و حكما و عرفا و مشاهيرى كه در دسترس بود اين روايت يافت نشد،ولى در اين مورد اشعار زيادى به عربى وجود دارد مانند: ما فات مضى و ما سيأتيك فأين قم فاغتنم الفرصه بين العدمين

پس قول شیخ ما رحمه اللّه که:الدُّنْیا ثَلاثَهُ أَنْفاس:نَفَسٌ مَضی وَ عَمِلْتَ فیهِ ما عَمِلْتَ،وَ نَفَسٌ لا تَدْری أَ تُدْرِکُهُ أَمْ لا،إِذْ کَمْ مَنْ تَنَفَّسَ نَفَساً فَفاجاهُ الْمَوْتُ قَبْلَ الآخِرِهِ فَلَسْتَ تَمْلِکُ إِلّا نَفَساً واحِداً لا یَوْماً وَ لا ساعَهً (۱).

دنیا سه نفس است:دمی گذشته که در آن کرده ای در آنچه کرده ای و دمی که نمی دانی آن را در می یابی یا خیر؛زیرا چه بسیار کس بوده است که نفس می کشیده و پیش از آن که به نفس دیگر بپردازد مرگ او را فرا گرفته است.پس تو جز یک نفس را مالک نیستی،نه یک روز و نه یک ساعت.

معنی همین است.

پس در این نفس به طاعت خدای تعالی شتاب کن،پیش از آن که فوت شود، شاید که در نفس دوّم نباشی،یا نتوانی.

و برای روزی غم مخور که باشد که نمانی تا بدان محتاج شوی و وقت خود

ص:۹۸

---

۱ - ۱) -در حدیثی طویل از حضرت امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام در مصادر شیعه مانند:مستدرک الوسائل:۱۴۹/۱۲،باب ۹۴،حدیث ۱۳۷۵۲؛بحار الأنوار:۱۱۰/۷۰،باب ۱۲۲ حدیث ۱۱۰ نقل شده است که جهت تکمیل مطلب از لسان أمیر المؤمنین قسمت مربوط به این بحث بیان می شود:«إِنّما الدُّنیا ثَلاثَهُ أَیّام:یَوْمٌ مَضی بِمَا فیهِ فَلَیْسَ بِعَائِدٍ،وَ یَوْمٌ أَنْتَ فِیهِ یَحِقُّ عَلَیْکَ اغْتِنَامُهُ،وَ یَوْمٌ لا تَدری هَلْ أَنْتَ مِنْ أهلِهِ وَ لَعَلَّکَ راحِلٌ فیهِ». مراجعه به اصل روایت و استفاده از کلام نورانی و گهربار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در باب آرزو و امل طویل است بسیار پرفایده می باشد. با مراجعه به متون اصیل اسلامی شیعه و استفاده از محضر ائمۀ طاهرین علیهم السلام تعابیری با مفاهیم روایات قبل آمده است به این بیان:الدُّنیا ثلاثه أیام (به مصادر قبل مراجعه شود)،الدُّنیا ثَلاثَهُ أطباق...أعلام الدین:۳۴۱،التاسع و العشرون؛عدّه الداعی:۱۰۲،فصل فی کراهیّه السؤال... الدُّنیا ثلاثه أجزاء،مجموعه ورّام:۱۳۷/۱،باب ذمّ الدنیا.

ضایع مکن و نباید که آدمی به روزی یک روزه یا یک ساعته یا یک نفس غم خورد.

شیخ مجرد،عارف موحد،جمال الدین اردستانی از باب نصیحت به اهل دنیا و آنان که غم امور مادی امروز و فردا خورند می گوید: دل به محبوب ده که زنده شوی

***

اسامه بن زید چیزی به دو ماه نسیه خریده بود،رسول صلی الله علیه و آله می فرماید:از اسامه عجب نمی دارید که تا به دو ماه خریداری می کند.اسامه دراز امل است (۱).

پس ای برادر راه رو ! چون تو این معانی و احوال و اقوال یادگیری و بر آن مواظبت نمایی املت کوتاه شود به توفیق خدای تعالی و به طاعت شتابی و به توبه تعجیل نمایی و معصیت از تو نیاید و در طلب دنیا رغبت ننمایی.

دلت با احوال و اهوال آخرت افتد و آن از نفس تا نفس باشد که یک به یک معاینه بینی،سخت دلی از تو برود،صفا و رقت پدید آید و خوف و خشیت در دلت پیدا شود و کار عبادت مستقیم گردد و این همه بعد فضل اللّه تعالی به سبب این یک خصلت است که کوتاهی امل خوانند.

زراره بن ابی اوفی رحمه اللّه علیه را در خواب دیدند بعد از رحلت از دنیا،

۱- ۲) -شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:۱۲۷/۱۸،باب ۱۹،این حدیث شریف به تفصیل در مصادر شیعه ضبط شده است که حدیث کامل را به خاطر محتوای بسیار زیبای آن می آوریم: «رَوَی أنّ اسامَهَ بنَ زیدٍ اشتریٰ وَلیدهً بِمائَه دینارٍ إلیٰ شَهرٍ،فَسَمِعَ رَسُولُ اللّهِ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فقال:أَ لا تَعْجَبُونَ مِنْ أُسَامَه یشتری إلی شهرٍ،إنَّ اسَامَهَ لَطَویلُ الأَمَلِ».

پرسیدند:کدام کار بلیغ تر است به نزدیک شما ؟ گفت:رضا و کوتاهی امل.

پس ای برادر ! مجهود خویش بذل کن،در این اصل بزرگ که در اصلاح دل و نفس،عظیم مهم است.

آفت دوّم:حسد

امّا حسد:بدان که حسد طاعات را به فساد آورد و بنده را بر خطیئات دارد و آن دردی است که بسیاری [از] علما و قرّاء بدان مبتلا شده اند،تا به عوام و جهّال چه رسد،تا هلاک کرده ایشان را و در آتش برده.نمی شنوی که پیامبر فرمود:شش گروه به شش چیز در آتش روند:عرب به تعصّب و حکّام به جور و ظلم و دهاقین به کبر و تجّار به خیانت و اهل رستاق به جهل و علما به حسد (1).

پس بلایی که شومی آن به حدّی باشد که علما را به آتش برد،سزاوار باشد که از آن بپرهیزند.

و بدان که پنج چیز از حسد پدید آید:

یکی: فساد طاعت که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

الحَسَدُ یَأْکُلُ الْحَسَناتِ کُلَّها کَما یَأْکُلُ النّارُ الْحَطَبَ (2).

ص:۱۰۰

---

۱ - ۱) -«سِتَّهٌ یَدْخُلونُ النارَ بِستَّهٍ:العَرَبُ بالعَصَبیَّهِ و الأُمراءُ بالجورِ و الدهاقین بالکبریاء و التُّجار بالخیانه،و أهل الرساتیق بالجهلِ،و العُلماء بالحَسَد».احیاء العلوم:۱۶۳/۳؛طبقات الشافعیه:۳۴۴/۶ با کمی اختلاف. این روایت در مصادر شیعه با کمی اختلاف موجود است:منیه المرید:۳۲۴،الفصل الثانی فی آفات المناظره؛جامع الأخبار:۱۴۰،الفصل المائه...؛بحار الأنوار:۱۵۶/۷۳،باب ۲۷،ذیل حدیث ۱.

۲ - ۲) -کشف الخفاء ۳۵۶/۱ با کمی اختلاف.این روایت در مصادر شیعه به این صورت آمده است:عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:«إنّ الحسد یأکل الایمانَ کما تأکُلُ النارُ الحَطَب»؛الکافی:۳۰۶/۲،باب الحسد،حدیث ۲؛بحار الأنوار:۲۴۴/۷۰،باب ۱۳۱،حدیث ۲ و...

یعنی حسد تمام حسنات را نابود کند،چنان که آتش هیزم را.

دوّم: فعل معصیت،چنان که وهب گفت:حاسد را سه علامت است:چون حاضر شود تملّق و چاپلوسی کند و چون غایب شود غیبت کند و به مصیبت شاد شود و شماتت کند.

گفتم:حاسد را این خود تمام است که خدای تعالی از شرّ او استفاده فرموده است:[وَ مِنْ شَرِّ حٰاسِدٍ إِذٰا حَسَدَ] (۱)هم چنان که از آن شیطان فرموده است و حاسد را به منزلت شیطان و ساحر فرو آورده است.

سوّم تعب و غم بی فایده،بلکه وزر و معصیت،چنان که ابن السمّاک گوید:لَمْ أَرَ ظالِماً أَشْبَهُ لِلْمَظْلُوم مِنَ الْحاسِد.

هیچ ظالم را ندیدم که به مظلوم ماننده تر بود چون حاسد.

چهارم: دل کوری تا هیچ حکمی از احکام خدای تعالی فهم نکند.

پنجم: محرومی و خذلان که هرگز به مراد نرسد.چنان که حاتم گفت:

الضَّغینُ غَیْرَ ذی دینٍ،وَ الْعائِبُ غَیْرَ عابِدٍ،وَ النَّمامُ غَیْرَ مأْمُونٍ،وَ الْحَسُودَ غَیْرَ مَنْصُورٍ.

کینه ورز بی دین است و عیب جوینده حق نیست و سخن چین امان ندارد و حسود یاری نشود.

چگونه حسود به مراد رسد و مراد او آن است که زوال نعمت های خدای تعالی از بندگان او بشود و چگونه بر اعدا نصرت یابد و اعدای او بندگان مؤمن خدایند و چه نیکو گفت ابو یعقوب:

اللّهُمَّ صَبِّرْنا عَلیٰ تَمامِ النِّعْمَهِ عَلیٰ عِبادِکَ وَ حُسْنِ حالِهِمْ.

ص:۱۰۱

۱- ۱) -فلق (۱۱۳):۵.

خدایا ! ما را صبری ده بر تمامی نعمت و نیکو حالی بندگان خود.

پس چنین دردی بدین رسوایی را معالجت مهم باشد و بدان مشغول باید شد به توفیق اللّه تعالی.

عارف وارسته،جمالی اردستانی گوید (۱):

آنان که در این جهان فانی***جویند حیات جاودانی

از هستی خویش عار دارند***بر دل همه داغ یار دارند

هم خانه و یار مقبلان باش***همراه و رفیق بی دلان باشد

این منزل و راه مرد باشد***مردی که ز خویش فرد باشد

دانا نشود کسی به تکرار***زنهار بکوش و دل به دست آر

دل های پر از غبار و آشوب***هرگز نشود مقام محبوب

اندر پی هر نظر نظرهاست***وندر سر هر سفر سفرهاست

ای غافل تن پرست تن دوست***تا چند روی چو سگ پی پوست

ایمان به حیات جان نداری***جز همت آب و نان نداری

عارف حیل و حسد نداند***در دیده به جیز احد نداند

آزار دل کسی نجوید***خاری کشد و گلی نبوید

هم خانه و یار مقبلان باش

آفت سوّم:استعجال

اما استعجال و نزق:بدان که این خصلتی است که به واسطۀ او مقصود فائت شود و بنده را در معصیت اندازد و چهار آفت از او پدید آید:

اوّل آن که مرد عابد قصد خیر دارد و در آن جدّ و جهد می نماید و وقت باشد که

۱- ۱) -شعر از مؤلف به متن غزالی اضافه شده است.

در حصول مقصود تعجیل می نمایـد و هنوز نه وقت آن باشـد که به مقصود رسـد، پس یا ناامید شود و اجتهاد بگذارد و از آن منزلت محروم گردد،یا غلو کنـد در اجتهاد و تعب و از آن منقطع شود،پس میان افراط و تفریط بمانـد و هر دو نتیجۀ استعجال اند.

روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ دینَنا هذا مَتینٌ،فَأَوْغِلْ فیهِ بِرِفْقٍ،فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ لا أَرْضاً قَطِعَ وَ لا ظَهْراً بَقِیَ (۱).

دیـن مـا محکـم است به آهسـتگی و نرمی و مـدارا در آن تـوان رفت که آن کس که چهارپـای بشـتاب رانـد،نه راه ببرد و نه چهارپای زنده بماند.

در مثل آمده: إِنْ لَمْ تَسْتَعْجِلْ تَصِلْ،اگر عجله نکنی برسی.

و شاعر می گوید: قد یدرک المتأنّی بعض حاجته و قد یکون من المستعجل الزلل (۲)

آهسته رو به برخی از خواسته هایش می رسد،ولی آدم عجول دچار لغزش های گوناگون می شود.

دوّم آن که مرد عابـد دعا می کنـد و حاجتی می خواهد به جدّ و اجتهاد و اجابت دعا را به تعجیل خواهد و نیابد،ناامید شود و محروم بماند از حاجت.

ص:۱۰۳

۱- ۱) -احیاء العلوم:۲۳۹/۲ و۷۹/۴ با قـدری اختلاف.این روایت در مصادر شیعه به این صورت آمـده است:عن أبی عبـد اللّه علیه السـلام قـال:قـال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله:«یـا علیُّ إنّ هـذا الـدین متینٌ فَأَوْغِلْ فیهِ برفقٍ وَ لا تُبَغّضَ إلیّ نفسک عبادَةَ رَبِّکَ،فانّ المنبتَّ یعنی المفرط لا ظهراً أبقیٰ وَ لا أرضاً قَطَع،فاعمَلْ عَمَلَ مَنْ یَرْجُوا أنْ یَموتَ هرما،و احذَرْ حذَرَ من یتخَوَّفُ أن یموتَ غداً». الکافی:۸۷/۲،باب الاقتصاد فی العباده،حدیث ۶؛وسائل الشیعه:۱۱۰/۱،باب ۶،حدیث ۲۷۰ و...

۲- ۲) -شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:۱۶۴/۲۰،اختلاف العلماء فی تفضیل بعض الشعراء.

سوّم آن که مظلوم باشد و از سر خشم بر ظالم دعا می کند،تا مسلمانی هلاک شود به سبب او و باشد از حد تجاوز نماید و در معصیت و هلاک افتد (۱).

قال اللّه تعالی:

[وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً] (۲).

و انسان به همان صورت که نیکی ها را می طلبد [بدون توجه به عواقب امور و به سبب جهل به مصالح و مفاسد خویش،گزند و آسیب و] بدی ها را می طلبد و انسان بسیار شتاب زده و عجول است.

چهارم آن که اصل عبادت و ملاک آن ورع است و اصل ورع به نظر و تأمّل و بحث تمام،توان یافت در همه چیزی از اکل و شرب و لبس و غیر این و چون مرد مستعجل باشد،توقف در کارها نکند،هر سخنی که فرازبان آید بگوید و هر طعامی که به دست آید بخورد و در حرام و شبهت افتد در این و در غیر این،پس ورع فوت شود و چه چیز باشد در عبادت بی ورع ؟ و چون خصلتی چنین باشد که از خیرات حرمان آرد و از حاجات منقطع گرداند،بر مرد متعبّد لازم باشد که در اصلاح نفس خود کوشد و آن را از خود زایل کند.

امیر حسین بن عالم بن الحسن الحسینی،جامع علوم ظاهریه و باطنیه و حاوی فضایل عقلیه و نقلیه می گوید (۳):

ص:۱۰۴

۱- ۱) -مثل این که پدر و مادر،یا دوست و رفیق،یا شریک و همسایه،از روی اشتباه او را بیازارند و او به جای امر به معروف و نهی از منکر از خدا درخواست هلاک شدن آنان را بنماید منظور از مسلمان ظالم،ستمگران و زورگویان حرفه ای نیستند که آنان مشرک یا کافرند.

۲- ۲) -اسراء (۱۷):۱۱.

۳- ۳) -شعر از مؤلف به متن غزالی اضافه شده است.

آنجا که حریم بی نیازی است***اندیشه ما خیال بازی است

حرفی که رود ز راه تقلید***خرسندی طبع دان نه توحید

قومی که زجمله پیش دیدند***در آینه عکس خویش دیدند

همواره بگرد خود تنی تو***آن گه دم معرفت زنی تو؟!

درآینه دیده ای هوا را***گویی که شناختم خدا را؟!

آفت چهارم:کبر

خصلتی است هلاک کننده به یک بارگی خدای تعالی فرماید:

[أَبیٰ وَ اسْتَکْبَرَ وَ کٰانَ مِنَ الْکٰافِرِینَ] (۱).

سر پیچید و تکبّر ورزید و از کافران شد.

و این خصلت چون خصلت های دیگر نیست که آن خصلت ها در عمل قدح کند و این در اصل و در دین و اعتقاد قدح کند.

و چون قوی و غالب آید تدارک دشوار باشد و کم تر چیزی که از او پدید آید چهار آفت است:

یکی: حرمان از حق و معرفت آیات و احکام حق تعالی.چنانچه فرمود:

[سَأَصْرِفُ عَنْ آیٰاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ] (۲).

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق گردنکشی و تکبر می کنند از [فهم] آیاتم بازمی دارم.

هم چنین فرمود:

۱- ۱) -بقره (۲):۳۴.

۲- ۲) -اعراف (۷):۱۴۶.

[كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّٰارٍ] (1).

این گونه خدا بر دل هر گردنکش زورگویی،مُهر [تیره بختی] می نهد.

دوّم: مقت و بغض از حق تعالی نسبت به عبد،چنان که فرمود:

[إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ] (2).

قطعاً او مستکبران را دوست ندارد.

و روایت است که موسی گفت:بار خدایا ! دشمن ترین خلق تو کیستند ؟ فرمود:

آن که دل او متکبر باشد و زبان او غلیظ و دست او بخیل و خوی او بد.

سوّم: خزی و نکال در آخرت و دنیا،حاتم اصم رحمه اللّه علیه گفت:از مرگ بپرهیز در سه چیز:بر کبر و حرص و خیلاء که متکبر را خدای تعالی از دنیا نبرد تا فروترین مردم او را خوار نکند و حریص را از دنیا نبرد تا به نان پاره یا به شیرینی محتاج بگرداند و نیابد و مختال را از دنیا نبرد تا در قذر و بول مراغه نزند و گفته اند:

من أخذ عزا بغير حق أورثه الله ذلا بحق (3)،

هرکس به ناحق عزتی برای خود برگزیند [و] تکبّر ورزد خداوند او را به حق ذلیل کند.

چهارم: عذاب آتش در عقبا.

قال اللّه تعالی:

الكِبْرِياءُ رِدائی،وَ الْعَظَمَةُ إِزاری،فَمَنْ نازَعَنی بِواحِدٍ مِنْهُما أَدْخَلْتُهُ نارَ

ص:۱۰۶

۱- ۱) -غافر (۴۰):۳۵.

۲- ۲) -نحل (۱۶):۲۳.

۳- ۳) -الدر المنثور:۳۵۳/۱.

جَهَنَّمَ (۱).

بزرگواری عبای من و بزرگی لباس من است،کسی که به سبب یکی از این دو با من به جدال برخیزد او را به دوزخ خواهم افکند.

کبریایی و عظمت از صفات خاص من است،دیگری را نرسد که با من شریک باشد هرکس در این امر با من منازعه کند او را به آتش جهنّم می برم.

پس خصلتی که معرفت آیات حق و فهم احکام او بر تو فوت کند و بغض و مقت او بار آرد و خزی دنیا و آخرت،عاقل را از آن غافل نباید بود،تا آن را از خود دور کند بتوفیق اللّه تعالی.

این است آنچه حاضر بود ما را از این آفات چهارگانه و مرد عاقل را یکی تمام است نه همه.

اگر گویند آفت های این خصلت ها بدانستیم و اکنون حد و حقیقت آن باید که بدانیم،تا از آن خود را نگه توانیم داشت.بدان که در این هر یکی سخن بسیار است،در اینجا آنچه لا بد است بگوییم.

حدود و اقسام امل

اما امل:بیش تر علمای ما چنین گفته اند:طول امل،ارادت حیات و بقا است در زمان استقبال و کوتاهی امل ترک حکم است اندر آن و ترک حکم آن باشد که آن را

۱ - ۱) -کشف الخفاء:۱۰۲/۲؛این روایت در مصادر شیعه نیز موجود است:مجموعه ورام:۱۹۸/۱،بیان ذم الکبر؛ارشاد القلوب:۱۸۹/۱،باب ۲۵؛مستدرک الوسائل:۳۱/۱۲،باب تحریم الکبر.

به مشیت و ارادت حق تعالی و به علم او مقیّد کند،یا ارادت حیات به شرط صلاح مستثنی و مقیّد کند.

پس آنگه اگر ذکر حیات کنی که من ساعتی دیگر یا نفسی دیگر یا روزی دیگر بزیم به حکم و قطع،بدان که تو با طول املی و آن از تو معصیت است؛زیرا که آن حکم است بر غیب.پس اگر مقیّد کنی به مشیّت و علم حق تعالی و گویی:بزیم انشاء اللّه یا گویی:اگر خدا خواهد یا داند که من بزیم،از حکم طول امل بیرون آمده باشی و به قصر امل موصوف شده،از آن روی که حکم،ترک کرده باشی.

پس بر تو باد ای برادر ! که ترک حکم کنی در ذکر بقا و حیات و مراد از ذکر،ذکر دل است،یعنی:دل را بر آن آرام دادن و بر آن ثابت کردن به توفیق و هدایت حق جلّ و علا.

پس بدان که امل بر دوگونه است:امل عامّه و امل خاصّه.

امل عامّه آن است که حیات و بقا برای جمع دنیاخواهی و تمتّع بدان و این معصیت محض است.قال اللّه تعالی:

[وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] (1).

و آرزوها سرگرمشان نماید؛پس به همین زودی [حقّانیّت اسلام و فرجام شوم خود را] خواهند فهمید.

و ضد این قصر امل است

و امل خاصه آن است که حیات و بقا خواهد جهت عمل خیر و تمامی آن را،به شرط صلاح مستثنی کند؛زیرا که تواند بود که خیری معین باشد و بنده را در آن یا در اتمام آن صلاح ننهاده باشد،برای آن که به سبب آن خیر در آفتی افتد که آن خیر بدان آفت وفا نکند.پس به شرط صلاح مقیّد بباید کرد،پس روا نباشد بنده را که ابتدا هر خیر که کند،از نماز و روزه و غیره آن در هیچ یک حکم کند به تمامی آن؛

۱- ۱) -حجر (۱۵):۳.

زیرا که آن غیب است و نه آن که قصد کند به تمام ناکردن آن؛زیرا گه باشد که او را در آن صلاحی نباشد.پس همهٔ اعمال خیر را مقیّد باید کرد به استثناء و به شرط صلاح تا از عیب امل رسته باشد.حق تعالی با رسول می فرماید:

[وَ لاٰ تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فٰاعِلٌ ذٰلِکَ غَداً* إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ] (۱).

و هرگز دربارهٔ چیزی مگو که من فردا آن را انجام می دهم،*مگر این که [بگویی:اگر] خدا بخواهد.

و گفته اند ضدّ این امل نیّت است،از آن که نیّت کنندهٔ خیر از امل دور باشد و ممتنع،پس نیّت صحیح باید دانست که آن اصلی عظیم است و در حدّ نیّت چنین گفته اند که خواستن عملی است به ابتدا،پیش از عمل دیگر به حکم ارادت و تمام کردن آن به تفویض و استثنا.

و حدّ نیت به لغت عرب چنین است:

«اراده اخذ عمل مبتدأ به،قبل سائر الاعمال بالحکم مع اراده الإتمام بالتفویض و الاستثناء» (۲).

اگر گویند:چرا در ابتدا حکم رواست و در اتمام و تمام کردن آن به تفویض و استثنا می فرماید ؟ گوییم:تا خطر نباشد؛زیرا که در ابتدا وقت هست و خطر در اتمام است که در وقت متراخی می افتد چه خطر وصول هست که ندانی بدان برسی یا نه و خطر فساد نیز هست که ندانی در آن صلاح است یا فساد،پس استثنا واجب است از بهر خطر وصول و تفویض واجب است از بهر خطر فساد،پس چون ارادت

۱- ۱) -کهف (۱۸):۲۳-۲۴.

۲- ۲) - خواستن انجام دادن عملی از ابتداء،پیش از دیگر اعمال به حکم،همراه با به انجام رساندن آن به تفویض (در اختیار خدا در آوردن) و استثناء است.

بدین شرطها حاصل شود آنگه نیّت تو نیّت محمود باشد و از حدّ فاسد امل بیرون آمده باشی.

و بدان که حصن کوتاهی امل،ذکر موت است و از این جهت است که رسول صلی الله علیه و آله می فرماید:

وَ ذکّرَ هادِمِ اللَّذّاتِ (۱).

یعنی زیاد به یاد از بین برندۀ لذات باشید.

و حصن حصین او تذکّر ناگاه رسیدن است بر غفلت و غرور و فتور نعوذ باللّه.

پس ای برادر ! این جمله حاصل کن در دل خویش و نگه دار و دست از ضایع کردن وقت بدار و از قال و قیل دور شو و بیدار باش.

حد و حقیقت حسد

امّا حسد:گوییم:حسد،خواستن زوال نعمت خدای تعالی است از برادر مسلمان از آنچه او را در آن صلاح باشد.امّا اگر زوال نعمت از او نخواهی،لکن برای خود مثل آن نعمت خواهی،آن را غبطت خوانند و خبر پیغمبر صلوات اللّه علیه را بر این حمل می کنیم آنجا که فرمود: لا حَسَدَ إِلّا فی اثْنَیْنِ (۲)، یعنی لا غبطه،از

---

۱ - ۱) -محقق کتاب منهاج العابدین چنین می گوید:در جامع الصغیر:۹۰/۱ و مشرب الأرواح:۲۷ به این صورت آمده است:اکثروا ذکر هاذم اللذات الموت و به صورتهای دیگر نیز در کتب مختلف مانند:طبقات الشافعیه سبکی:۳۸۱/۶ به صورت:شوبوا مجالسکم بذکرها هاذم اللذات.آمده است.

۲ - ۲) -احیاء العلوم:۱۱/۱ و ۱۹۱/۳،در کشف الخفاء:۳۶۱/۲ به این صورت آمده است:لا حسد الا فی اثنین:رجل عمله القرآن فهو یقوم به آناء اللیل و آناء النهار،و رجل آتاه اللّه ما لا فهو ینفقه آناء اللیل و آناء النهار.

غبطه به حسد عبارت کرد و این را صنعت اتّساع خوانند،از برای قرب معنی هریک بهم.

پس اگر او را صلاح در آن نباشد و زوال آن نعمت خواهی از او آن را غیرت گویند و ضد حسد نصیحت است و آن ارادت بقاء نعمت است بر برادر مسلمان خویش از آنچه او را در آن صلاحی باشد.

اگر گویند:چگونه بدانیم که او را در این صلاح است یا فساد،تا نصیحت کنیم یا حسد بریم ؟ بدان که ما را غلبۀ ظنّی هست و این غلبۀ ظن در این موضع قائم مقام علم است و جاری مجرای او،پس اگر بر تو مشتبه شود زوال نعمت هیچ مسلمان و بقای آن مخواه إلّا به شرط صلاح و مقیّد به تفویض،تا از حکم حسد خلاص یافته و فایده نصیحت حاصل کرده باشی.

اما حصن نصیحت که مانع باشد از حسد،ذکر آن چیزهاست که حق تعالی بدان فرموده است از موالات و دوستی با مسلمانان و حصن این حصن ذکر تعظیم مؤمنان که خدای تعالی کرده است و رفعت قدر ایشان و کرامات عظیم که ایشان راست در آخرت و فایده ها که تو راست در دنیا از ایشان،چون یاری دادن از تعاون و تظاهر و جماعات و جمعات و امید سعادت ایشان در آخرت.این تذکر و امثال این تو را بر نصیحت برادر مسلمان [وا] دارد و از حسد بازدارد.

حقیقت استعجال

امّا استعجال:بدان که عجله معنی است در دل که مرد را بر اقدام دارد در کارها به اوّل خاطری که درآید و توقّف و تأمّل نکند در آن و بر سرّ آن و عاقبت آن کار مطّلع نشود و استعجال عمل کردن است به تعجیل بی رؤیت و اتباع آن کردن.

و ضدّ آن اناءت است و این معنی است ثابت در دل که مرد را بر احتیاط دارد

ص:۱۱۱

و نظر و تأمّل کردن در کارها تأنّی کردن در عمل است به اناءت و اتّباع آن.

امّا توقّف ضد آن تعسف است شیخ ما رحمه اللّه علیه گفت:میان توقّف و تأنّی فرق است.

توقّف آن باشد که پیش از آن که در کاری شروع کنی،رشد کار معلوم کنی.

و تأنّی آن بود که بعد از آن که در کار شروع کنی،حقّ هر جزوی از اجزای آن کار بگزاری و مقدّمات اناءت ذکر خطرها است که مردم را در کارها فرا پیش آید،از انواع آفات و مخاوف و تذکّر آنچه در تثبّت است و فکر سلامتی و آنچه در تعسّف و استعجال است از ندامت و ملامت.

معنی کبر

امّا کبر:بدان که کبر،خاطری است که در ترفّع نفس و تعظیم او و تکبر در پی آن خاطر رفتن است و تواضع خاطری است در فروتن قدر نفس و حقیر داشتن او و تواضع پیروی کردن آن خاطر کردن است و هر یکی را از این عامی هست و خاصی:

امّا تواضع عامی آن است که به ملبس و مسکن و مرکب دون قدر و کفایت خود کند و تکبر در مقابلهٔ آن،آن که در این اشیا ترفع ورزد.

و تواضع خاصی آن است که نفس را رام کند بر آن که حق از همه کس قبول کند، وضیع و شریف و صغیر و کبیر و تکبّر در مقابله آن،این ترفّع کند و آن معصیت محض است و خطیئتی عظیم.

پس حصن تواضع عامی آن است که ابتدا و انتهای خویش یاد کنی و حالی که در آنی از انواع آفات و اقذار تذکّر فرمایی.چنان که گفته اند:

أَوّلُکَ نُطْفَهٌ قَذِرَهٌ،وَ آخِرُکَ جیفَهٌ مَذِرَهٌ،وَ أَنْتَ فیما بَیْنَهُما حامِلُ الْعَذَرَهِ (1)،اوّلت نطفه گندیده بوده و آخرت مردار است نجس و تو بین این اوّل و آخر حمّال نجاستی !!

اوّلت نطفه گندیده بوده و آخرت مردار است نجس و تو بین این اوّل و آخر حمّال نجاستی !!

و حصن تواضع خاصی تذکر عقوبت آن کس است که از حق روی بگرداند و در باطل از حد بگذراند.این جمله کفایت است مرد مستبصر را (2).

به قول عارف روشن ضمیر،مرحوم وحدت کرمانشاهی: هرکه از تن بگذرد جانش دهند

مراحل وصول به حقیقت

اشاره

با توجه به آیات قرآن و متون اسلامی روشن شد که سلامت اخلاق و عمل و همه شؤون انسانی در گرو سلامت قلب و انحراف در عمل و اخلاق و کلیّه برنامه های حیات،معلول فساد دل است.

توجّه به مسئلۀ قلب از اعظم عبادات و حفظ سلامت آن بهترین کار و علاج امراض قلبیّه نیکوترین برنامۀ زندگی است.

1- 1) -این حدیث در مصادر شیعی از جمله مجموعه ورام:199/1،بیان ذم الکبر آمده است.

2- 2) -منهاج العابدین (تصحیح شریعتی):115.

بیداران راه با توجّه به نور وحی،انسان را در زمینه توجّه به قلب و حفظ سلامت آن راهنمایی کرده و برنامه های جالب و ریشه داری ارائه کرده اند و در نوشته های خود آورده اند که:

راه وصول به حقیقت و سعادت جاودانی سه مرحله دارد و هریک از آن ها هم دارای منازلی است.

این مراحل عبارت است از:

۱-معرفت

۲-همّت

۳-محبّت

تا مرد حقیقت جو همهٔ این سه مرحله را نپیماید،هرگز به مقصد سعادت جاودانی نمی رسد؛زیرا که معرفت نظری بدون عمل و فعلیت میوه نمی دهد و برای عمل و فعالیّت،همّت لازم است و این همّت همان فضیلت است که قسمت عملی معرفت باشد،ولی فضیلت نیز بدون محبّت و عشق فایده نمی بخشد.

اگر در کلمات بالا دقت شود،مشخص می شود که این هر سه واقعیّت فقط در ارتباط با قلب است و چون قلب با کوشش انسان منوّر به این سه واقعیّت گردد، آراسته به سلامت و صلاح شده و در تمام اخلاق و اعمال آدمی اثر مثبت خواهد گذاشت و برای به دست آوردن معرفت راهی جز تفکّر و رجوع به خط پاک وحی نیست،که نتیجهٔ این رجوع محبّت و عشق و نتیجهٔ این عشق حرکت و همّت و فضیلت و عمل است.

در اینجا شرایط و آداب این سه مرحله را با اختصار تمام یادآوری می کنیم.

ص:۱۱۴

۱–معرفت

در مرحله معرفت،پس از شناختن ماهیّت انسان و منشأ معاد و مقصد حیات او،مهم ترین چیزی که باید شناخت،قانون تکامل است که در همه جهان مادی و معنوی حکم فرماست.از این رو انسان،آزاد و مختار نیست که تکامل نیابد،بلکه مجبور و مأمور است.پس خوشبخت کسی است که این راه را به میل و اشتیاق برود،تا رنج و ناکامیش کم تر و شادی و کامیابیش بیش تر شود.

و نیز باید بشناسیم که افراط و تفریط در هرجا و در هر چیز و حتّی در پیمودن راه کمال و تحصیل علم نیز مضرّ است،و قوای روحی را از جادّهٔ اعتدال بیرون می برد و دچار ضعف و سوء استعمال می سازد.لکن برای شناختن میزان اعتدال اکتساب قوّه تمییز و عقل لازم است.

و در نتیجهٔ احتراز از افراط و تفریط،یک آهنگ نظم عمومی در زندگی حاصل می شود و گفتار و کردار و اندیشهٔ انسان با هم یکی می شوند و تأمین آسایش درونی و بیرونی ایجاد می شود.

۲–همّت

در مرحله همّت یا فضیلت،باید این نکته را در نظر گرفت که بهترین کارها آن است که به نام خدا و برای خدا بجا بیاوریم و مزد و مکافات را هم از خدا بدانیم.

یعنی هر وظیفه را آن قدر مقدس بشماریم که گویی خداوند ما را به اجرای آن امر کرده است و ما مأمور امر خدا هستیم.

هر کاری که با این قصد انجام شود،قدسیّت و علویت کسب می کند و منبع فیض و قدرت و شادی برای کار کننده و دیگران می گردد.

ص:۱۱۵

۳–محبّت

در مرحلهٔ محبّت،این نکته اهمیّت دارد که همهٔ اعمال ما باید از روی عشق و ذوق آورده شود و الّا فیض و روحانیّتی در آن باقی نمی ماند.

هر کاری را مثل این که معشوق حقیقی از ما خواسته است با کمال شادی بجا بیاوریم،یعنی از روی شوق و عشق پاک.حتّی فضیلت ها و دعاها و عبادت های ما هم باید با چنین عشق آتشین و خالص همراه شوند.

محبّت حقیقی از خودخواهی و نفس پرستی دور است و جز فدای نفس قانون دیگر نمی شناسد؛مانند محبّت مادر نسبت به فرزندان خود.

محبّت حقیقی حدودی برای خود نمی داند و همهٔ افراد بشر بلکه همهٔ موجودات را مانند آفتاب،غرق انوار زندگی بخش خود می سازد.

بزرگی و بلندی و شرافت مرد،در معرفت و همّت و محبّت است:و این سه قوه هرگز از هم جدا نمی شوند و هر وقت جدا دیده شوند،پس کامل نیستند.

هر اقتداری که مبنی بر این سه رکن محکم نباشد،هرگز راه به حقیقت و سعادت نمی برد و میوه شیرین نمی دهد.

ترقی عالم و نیک بختی ملت ها بسته به فراوانی اشخاصی است که دارای معرفت بزرگ و همّت بلند و محبّت بی پایان هستند.

معرفت بزرگ چراغ راه زندگی است و قوای آفرینندهٔ روح انسانی را بیدار و آمادهٔ کار می کند.

همّت بلند،خس و خاشاک موانع را از پیش آن قوای روحی برمی دارد و درهم می سوزاند.

محبّت بی پایان و پاک از آلایش خودپرستی،به قوای روحی قدرت کاملهٔ

خدایی و فیض بیکران سبحانی می بخشد.

هرکـه این سه گـوهر،معرفت و همّت و محبّت را به دست آورد و هرکه این سه نهـال قـدرت را در زمین دل خـود بـپرورد،این جهان هم برای او بهشت برین می شود و در همین زندگی به سعادت جاودانی آسمانی می رسد؛زیرا که ارادهٔ او با مشیّت خدا یکی می گردد و خداوند به چشم او می بیند و به گوش او می شنود و به دست او کار می کند.

یـک چنیـن نفس کامـل،نماینـده و جانشین خـدا روی زمین و حامـل فیض و قـدرت و عنـایت او بر آفریـدگان می گردد و از هرگونه قیـد آزاد بوده،محبوب آفریـدگار جهـان و رحمت برای عالمیان می شود ! (۱)سیـد نظام الدین محمود واعظ ملقّب به داعی إلی اللّه،در ترغیب انسان به سوی رشد و کمال و بریدن دل از موهومات و معدومات بالذات فرماید:

ابر نگرید مگر از شوق او***باغ نخندد مگر از ذوق او

عشق طلب کن که به جایی رسی***وز قدم او به نوائی رسی

سر به ره سلطنت فقر پیچ***تا نخری ملک سلیمان به هیچ

نیست تجرد صفت آب و گل***هست تجرد صفت جان و دل

وسوسه را نام، تعبد مکن***تفرقه را نام، تجرد مکن

پرده پندار بباید دری___د***تا شود احوال قیامت پ_دید

راه یکی، ره رو و منزل ی_کی***خانه یکی، دوست یکی، دل یکی

***

۱- ۱) -اصول اساسی روانشناسی:۴۷۴.

راه های نفوذ شیطان به قلب

اشاره

قلب،همانند حصاری است که دشمن دیرینۀ انسان-شیطان پلید-تمام همّت خود را برای ورود در آن قرار داده و برای تصرّف این حصار و حکومت بر آن سخت می کوشد.

تنها کسی می تواند این حصار را از دستبرد شیطان حفظ کند که با بیداری کامل به پاسداری و حراست ابواب و طرق و شکاف های نفوذی آن مشغول باشد.

و هرکس طرق و ابواب نفوذی این دشمن ویران گر را نشناسد،توان حفظ این حصار را ندارد.

نگهداری قلب از برنامه های فاسد شیطان،بر هر مکلّفی واجب و فراهم کردن مقدمۀ آن نیز واجب است،پس شناخت راه های نفوذی شیطان که باعث حفظ قلب از خطرات است واجب می باشد.

۱-حرص و حسد

شیطان مطرود برای تسلط و حکومت خود بر قلب و چیره شدنش بر مخزن و منبع فیوضات الهی و تبدیل آن به پرورشگاه انواع رذایل و خبائث،از هیچ طریقی چشم پوشی نمی کند و با هر ریسمانی قلوب انسان ها را به بند می کشد و آن ها را هدف تیرهای زهرآگین و مهلک خود قرار می دهد.

دو راه و دو مدخل بسیار بزرگی که شیطان به وسیلۀ آنها به راحتی می تواند حکومتش را بر قلب انسان برقرار کند عبارت است از:حرص و حسد.

زمانی که انسان حریص بر چیزی باشد،این حرص-که از اوصاف شیطانی

است-انسان را از دیدن حقیقت،کور و از شنیدن واقعیّت،کر می کند چنانچه پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود:

حُبُّکَ الشَّیء یُعْمی وَ یُصِمُّ (۱).

محبّت به شیئی تو را کور و کر می کند.

در پرتو پرنور چراغ بصیرت،انسان راه های نفوذی شیطان را می شناسد.زمانی که پردهٔ حرص و حسد،جلو نورافشانی این چراغ معنوی را گرفت،انسان از دیدن آن چه باید ببیند محروم گشته و در همین حال شیطان خطرناک فرصت پیدا می کند و آنچه را عامل رساندن انسان حریص به شهوات حیوانی است برای انسان نیکو جلوه می دهد.در این صورت انسان با داشتن زمینهٔ حرص و تحریکات شیطانی دست به هر گناهی می زند !!

آری،وقتی نور بصیرت از کعبهٔ دل بیرون رود و حرص این رذیلت شیطانی جایگزین آن گردد،معلوم است کار این خانه به کجا می کشد !

در تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید آمده:

زمانی که نوح سوار کشتی شد و به دستور خداوند از هر نوع موجود زنده جفتی را در کشتی آورد،ناگهان چشمش به پیرمردی خورد که او را نشناخت،فرمود:چه کسی تو را داخل کشتی کرد ؟ پاسخ داد:خودم آمدم و آمدنم برای این است که به قلب یارانت دست اندازی کنم تا جایی که قلبشان با من و بدن هایشان با تو باشد.

نوح فریاد زد:ای دشمن خدا ! از کشتی بیرون شو،تو موجودی هستی که خدایت از پیشگاه رحمت و مغفرتش طرد کرده است.

ابلیس به نوح گفت:

۱- ۱) -شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:۷۸/۱۱؛مسند احمد:۱۹۴/۵.

پنج چیز مردم را به هلاکت می نشاند،سه مرحلهٔ آن را برایت می گویم و از دو قسمت دیگرش که ابزار مهم من برای به دام انداختن فرزندان آدم است چشم می پوشم !!

خداوند به نوح فرمود:

احتیاجی به بیان آن سه قسمت نیست،از او بخواه آن دو قسمت را برایت بگوید.شیطان گفت:دو برنامه ای است که مرا تکذیب نمی کنند و دو مسئله است که به آن دو با من مخالفت نمی ورزند.ای نوح ! حرص و حسد،مردم را هلاک کرد، به خاطر آتش حسد خرمن عبادتم سوخت و ملعون شده و از پیشگاه محبّت حق رانده شدم و با حرص بود که درخت ممنوع بهشت را بر آدم مباح کردم و به وسیلهٔ حرص بود که آدم را از بهشت محروم نموده و به حاجتم رسیدم !! (1)حرص و حسد،دو علّت و دو مرض و دو عامل بدبختی است که جای هر دو در قلب است و شیطان با ورود از این دو راه قلب را تسخیر کرده و در نتیجه همهٔ اعضا و جوارح را-که در سایهٔ فرماندهی قلب اند-به گناه و آلودگی خواهد کشید.

۲-غضب و شهوت

دو راه دیگری که شیطان از آن دو راه می تواند بر قلب انسان،این عرش پاک الهی تسلّط پیدا کند غضب و شهوت است.

غضب،راهزن عقل و غول پرخطر جادهٔ باطن پاک انسان است؛با ضعف ارتش عقل،هجوم ارتش شیطان شروع می شود.

به هنگام خشم است که شیطان هم چون کودکی که با توپ بازی می کند با انسان

۱- ۱) -مستدرک الوسائل:۱۸/۱۲،باب تحریم الحسد،حدیث ۱۳۳۹.

و سعادت انسان بازی می کند.

روایت بسیار مهمی در این زمینه رسیده که جدّاً قابل دقت است،می فرماید:

شیطان،موسی را ملاقات کرد و به حضرت عرضه داشت:ای موسی ! تویی آن انسانی که خداوند مهربان تو را به رسالت برگزیده و بی واسطه با تو سخن می گوید، روی این حساب از آبروی فوق العاده ای برخورداری،من یکی از مخلوقات خدایم و گناهی را مرتکب شدم و علاقه دارم از آن گناه به درگاه حضرت حق توبه کنم !! به پیشگاه محبوب عالمیان واسطه شو تا توبه ام را بپذیرد.

موسی بزرگوار قبول کرد،از خداوند مهربان درخواست کرد:الهی ! توبه اش را بپذیر.خطاب رسید:موسی ! خواسته ات را قبول کردم،به شیطان امر کن به قبر آدم سجده کند،چرا که توبه از گناه،جبران عمل فوت شده است.

موسی،ابلیس را دید و پیشنهاد مقصود خلقت را به او گفت.سخت عصبانی و خشمگین شد و با تکبّر گفت:ای موسی ! من به زندهٔ او سجده نکردم،توقّع داری به مردهٔ او سجده کنم !!

سپس گفت:ای موسی ! به خاطر این که به درگاه حق جهت توبهٔ من شفاعت کردی بر من حق دار شدی،به تو بگویم که در سه وقت مواظب ضربهٔ من باش که هرکس در این سه موضع،مواظب من باشد از هلاکت مصون می ماند.

۱-به هنگام خشم و غضب،مواظب فعالیت من باش که روحم در قلب تو و چشمم در چشم تو است و همانند خون در تمام وجودت می چرخم،تا به وسیلهٔ تیشهٔ خشم،ریشه ات را برکنم.

۲-به وقت قرار گرفتن در میدان جهاد،متوجّه باش که در آن وقت من مجاهد فی سبیل اللّه را به یاد فرزندان و زن و اهلش انداخته،تا جایی که رویش را از جهاد فی اللّه برگردانم !

۳-بترس از این که با زن نامحرم خلوت کنی که من در آنجا واسطهٔ نزدیک کردن هر دو به هم هستم (۱)!

در این داستان عجیب،شیطان به سه برنامهٔ خطرناک اشاره دارد:شهوت، غضب و حرص.

در هر صورت باید گفت:بدون شک،فرار انسان از جهاد،ریشه ای جز حرص به دنیا ندارد و امتناع ابلیس از سجدهٔ به آدم منشأی غیر حسد نمی تواند داشته باشد و این حسد،درب بسیار بزرگی است که شیطان با ورودش،قدرت تسخیر قلب را پیدا می کند.

می گویند:بعضی از پیامبران به شیطان گفتند:به چه چیز بر انسان غالب می شوی ؟ گفت:به حرص و هوای نفس.

می گویند:ابلیس در برابر بنده ای از بندگان خالص حق ظاهر شد؛آن عبد بیدار از او پرسید:در کدام یک از اخلاقیات انسان کمک مؤثّرتری برای تو است که او را به بدبختی بنشانی ؟ گفت:خشم،چون انسانی به غضب گرفتار شود او را به بازی می گیرم چنان که کودک توپ را می گیرد !

فیض کاشانی،آن انسان والا چنین گوید: رو به حق آوری ای جان چه شود

ص:۱۲۲

۱- ۱) -بحار الأنوار:۲۸۰/۶۰،باب ۳،حدیث ۱۶۹.

۳–عشق به لذات دنیا

از جمله راه هایی که شیطان،قلب را تسخیر می کند،عشق انسان به آرایش و لباس فاخر و جمع کردن اثاث زندگی و ساختن خانه ای مطابق با میل و شهوت است.

شیطان هنگامی که این محبّت را حاکم بر دل دید،دائم انسان را دعوت به آباد کردن خانه به حد افراط و رنگ و نقّاشی سقف و دیوارهای آن و وسعت دادن بنا، می کند و از او می خواهد که تا می تواند به لباس و مرکبش برسد.کاری می کند که تمام عمر در تسخیر این نوع برنامه ها باشد و آن چنان او را غرق در امور دنیا می کند که همانند کرم ابریشم مجبور شود به طور دائم به دور خود بتند،تا زمانی که مرگ برسد؛آن وقت است که در راه شیطان و هوای نفس جان داده و به بدبختی ابدی دچار خواهد گشت؛به همین خاطر بود که بسیاری از دانایان از بدی عاقبت وحشت داشتند.

۴–پرخوری

پرخوری و سیری از غذا،یکی از راه های تسلط شیطان بر قلب است.هر چند غذای حلال باشد؛زیرا پرخوری و سیری علّت تقویت شهوات است و شهوات از برّنده ترین اسلحه های ابلیس ملعون است.

می گویند:یحیی،ابلیس را با قفل های متعدّدی دید،از او پرسید:این ها چیست ؟ گفت:شهواتی که به وسیلهٔ آن ها انسان را از بندگی بازمی دارم.

یحیی گفت:در این قفل ها برای من هم چیزی هست ؟ گفت:آری،زمانی که پر بخوری تو را نسبت به نماز و ذکر سنگین کرده و آن طور که باید نمی توانی نماز

بخوانی و شیرینی ذکر حق را بیابی.یحیی گفت:غیر از این هم چیزی هست ؟ گفت:نه.

یحیی گفت:از این پس تعهد خدایی بر من است که شکم خود را از غذا پر نکنم.ابلیس هم گفت:به خدا قسم از این به بعد،هرگز مسلمانی را نصیحت نخواهم کرد (۱).

۵-طمع

طمع،از جمله درهایی است که شیطان برای حکومت بر قلب از آن گذر می کند.وقتی طمع بر دل غالب شد،دائماً شیطان انسان را وادار به تصنّع در عمل و اخلاق و جلوه دادن خویش می کند،تا آن کسی که انسان نسبت به او طمع کرده توجّهش به آدمی جلب شود و اینجا است که انسان به ناچار گرفتار ریا و مکر و حیله و تلبیس شده و آنچه را انسان به آن طمع کرده گویی معبود انسان می شود.

از آن به بعد همّت انسان در جلب او و محبوب شدن نزد او خرج می شود و برای به دست آوردن خشنودی فردی که به او طمع بسته،از هر دری وارد شده دست به هر عمل ناشایستی می زند.حد اقلّ بلایی که در این زمینه انسان دچار می شود تعریف بیجا از طرف و سهل انگاری نسبت به غلطکاری های او و ترک امر به معروف و نهی از منکر است.

نقل می کنند:

ابلیس به نظر عبد اللّه بن حنظله آمد و گفت:می خواهم چیزی به تو بیاموزم ! عبد اللّه گفت:هیچ حاجتی به آموختن از تو ندارم.گفت:عبد اللّه ! دقت کن اگر

---

۱ - ۱) -المحاسن:۴۳۹/۲،باب ۳۷،حدیث ۲۹۷؛وسائل الشیعه:۲۴۱/۲۴،باب کراهه کثره الأکل،حدیث ۳۰۴۳۸؛بحار الأنوار:۳۳۴/۶۳،باب ۵،حدیث ۱۸.

مطلبم خیر بود قبول کن ورنه مرا از خود بران.ای پسر حنظله ! از غیر خدا تقاضا و تمنّا نداشته باش و به هنگام خشم مواظب باش که به کجا کشیده می شوی !

۶-عجله و ترک استقامت

از دیگر راه های ورودی شیطان به قلب،عجله و ترک استقامت در امور است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

الأَنَاةُ مِنَ اللّهِ وَ العَجَلَهُ مِنَ الشیطانِ (۱).

وقار و سنگینی از خدای عز و جل و عجله از شیطان است.

قرآن می فرماید:

[خُلِقَ الْإِنْسٰانُ مِنْ عَجَلٍ] (۲).

انسان از شتاب و عجله آفریده شده است.

و در جای دیگر می فرماید:

[وَ کٰانَ الْإِنْسٰانُ عَجُولاً] (۳).

و انسان بسیار شتاب زده و عجول است.

و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

[وَ لاٰ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُقْضیٰ إِلَیْکَ وَحْیُهُ] (۴).

۱- ۱) -المحاسن:۲۱۵/۱،باب ۸؛تحف العقول:۴۳،حدیث ۱۰۱؛وسائل الشیعه:۱۶۹/۲۷،باب ۱۲،حدیث ۳۳۵۱۴.

۲- ۲) -انبیاء (۲۱):۳۷.

۳- ۳) -اسراء (۱۷):۱۱.

۴- ۴) -طه (۲۰):۱۱۴.

و پیش از آن که وحی کردن قرآن بر تو پایان گیرد در خواندنش شتاب مکن.

آری،اعمال آدمی باید از روی بصیرت و بینایی و معرفت و آگاهی باشد و بصیرت و معرفت،احتیاج به تأمّل در کار و استخدام زمان و مهلت دارد و بـدون شک عجله،انسان را از بهره گرفتن از بصـیرت و معرفت منع می کند و به هنگام عجله ابلیس خائن از جایی که انسان نفهمد سفره شرّش را باز می کند.

روایت شده:

به وقت ولادت عیسـی،فرزندان ابلیس به پدر خود گفتند:امروز سـر بت ها و اصـنام افتاد،چه خبر شده ؟ گفت:نمی دانم.دوری زد و بر گشت و از ولاـدت عیسـی،خبر داد و گفت:دورهٔ بت پرستی تمـام شـد،انسان را از راه عجله و سـبک گرفتن کار گمراه کنید.

۷-مال دنیا

از دیگر راه هـای غلبـهٔ شـیطان درهم و دینـار و طلاـ و نقره و توابع این دو فلز است، آن چنان دل را به مال پیونـد می دهـد که برای انسـان همّت و اراده و محبّت و عشـقی جز به مـال نمانـد و از این راه تمـام وقت گرانبهـا و عمر پر قـدرش صـرف شود تا جایی که چشم باز کند،خود را در عمق جهنّم ببیند !!

۸ -ترس از فقر

از درهای دیگر شـیطان به سوی قلب بخل و ترس از نداری و فقر است؛بخلی که اگر بر انسان مسـلّط شود آدمی را از انفاق در راه حق محروم کرده و تمام نیروی انسان را در جهت جمع مال-که عاقبتش عذاب الیم است-متمرکز خواهد کرد.

ص:۱۲۶

از قول شیطان نقل می کنند که گفته:در سه جا به طور حتم انسان مغلوب من است:به دست آوردن مال نامشروع،خرج مال در غیر جای خودش و منع حقوق مالی.

گفته اند:شیطان سلاحی برای گمراه کردن بشر برّنده تر از ترس از فقر ندارد، چون بخل و ترس از فقیر شدن،بر انسان غالب شد از به دست آوردن مال حرام خودداری نخواهد کرد و از پرداخت حقوق مالی ابا خواهد داشت و از سر هوی و هوس سخن خواهد گفت و بر پروردگارش سوء ظن خواهد برد !

عزیزان ! آنچه را در سطور گذشته به عنوان خطرات قلب و علل فساد دل خواندید،همه به فرمودهٔ امام صادق علیه السلام،باعث وقف قلب یعنی قطع دل از منافع حقیقی دنیا و آخرت و محروم شدن قلب از رحمت بی منتهای خداست تمام برنامه هایی که در فصول گذشته خواندید علّت غفلت دل از حضرت معبود است و چون دلی دچار غفلت شد،راه حکومت شیطان،برایش باز گشته و زمینه آلوده شدن به تمام رذایل برایش فراهم خواهد آمد.وَ وَقْفُ الْقَلْبِ فی الْغَفْلَهِ عَنِ اللّهِ.

ص:۱۲۷

[أَ لا تَرىٰ أَنَّ الْعَبْدَ إِذا ذَكَرَ اللّهَ تَعالى بِالتَّعْظيمِ خالِصاً إِرْتَفَعَ كُلَّ حِجابٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللّهِ مِنْ قَبْلِ ذلِكَ]

از آیات قرآن و متون اسلامی استفاده می شود که مهم ترین و مؤثّرترین ذکر،ذکر قلبی است.

طریقهٔ کسب معرفت حقیقی

ذکر قلب عبارت از یاد خداست و این یاد،معلول معرفت انسان به حضرت اوست.

آن معرفتی که ثمره اش یافتن و درک«لا إله إلاّ اللّه»،و«لا حول و لا قوّه إلّا باللّه»،و«لا مؤثّر فی الوجود إلّا اللّه»،و«لیس فی الدّار غیره دیّار» است.

علم به فقر ذاتی

انسان چون نسبت به خود و تمام آفرینش به دریای فکرت فرو رود،به این نتیجه می رسد که همهٔ موجودات،فقیر بالذات و محتاج مطلق اند و به این حقیقت دست می یابد که هیچ یک از موجودات عالم را بزرگی نمی رسد و در وجود آن ها هم علّتی که سبب ادّعای بزرگی از طرف آنان شود وجود ندارد.

در پایان این فکر نورانی و اندیشهٔ روحانی حقارت و فقر ذاتی تمام موجودات

برایش آشکار شده و عظمت بی نهایت در بی نهایت محبوب در آیینهٔ دلش تجلّی می کند.

چون فقر خالص را در ذات موجودات ببیند و عظمت را به تنهایی در محبوب حقیقی عالم مشاهده کند،تمام حجاب هایی که قبل از این دو نظر-نظر به فقر ذاتی موجودات و عظمت منحصر به حق در قلبش بود از میان برداشته شود و دلی که قبل از مشاهدهٔ بزرگی حق و حقارت موجودات،دچار حجاب ها بود عرش الهی گردد و از آسمان ها و زمین وسعتش بیش تر شود !!

در اینجاست که دست حاجت بردن به سوی غیر خدا قطع شود و جز دامن رحمت و عنایت و لطف و محبّت او در دست نماند.

در اینجاست که بر انسان معلوم می شود تمام موجودات با همهٔ قدرتی که از طرف حق به آن ها عنایت شده از درمان کوچک ترین درد انسان عاجز و تنها خداست که حلّال تمام مشکلات است.

در اینجاست که موجودیّت ناچیز انسان با اتّصال به انوار حقیقت،از ناسوت نجات پیدا کرده و پرواز کنان به سوی خطّه لاهوت به حرکت آید.

و اینجاست که مشرّف به شرف خلافه اللهی گشته و در زمین به خاطر فنا شدن در حق،کار خدایی کند.

ادیب ارجمند،ملّا محمّدباقر لاری به پیشگاه مولا چنین عرضه می دارد:

کریما رحیما جهان داورا***عطا پرورا معدلت گسترا

خداوندگارا خدایی تو راست ***زما عجز و قدرت نمایی تو راست

تویی دادخواه و تویی دادرس ***تویی بیگه و گاه فریاد رس

تویی آگه از هر نهان همه ***تویی هم نهان هم عیان همه

علی را شبانگاه بیتوته نیز***نگه داشتی زآن گروه سیتز

ص:۱۲۹

الهی الهی تو را بنده ام ***به خاک نیازت سرافکنده ام

سرافکنده آستان توام ***غبار ره آستان توام

طلوع نور ایمان

هر اندازه که علم به خدا و اوصاف جمالیه و جلالیّه اش حاصل شود،نور ایمان در قلب طلوع نماید و حجاب های نورانی و ظلمانی میان خدا و قلب برداشته گردد و حیات تازه ای به قلب افاضه می شود.

[اَللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ] (۱).

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛آنان را از تاریکی ها [ی جهل،شرک،فسق و فجور] به سوی نورِ [ایمان،اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد.

[أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها] (۲).

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیلهٔ هدایت و ایمان] زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند،مانند کسی است که در تاریکی ها [یِ جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست ؟ !

و در روایت عنوان بصری است که امام صادق علیه السلام به او فرمود:

لَیْسَ الْعِلْمُ بِکَثْرَهِ التَّعَلُّمِ،وَ لکِنَّهُ نُورٌ یَقَعُ فی قَلْبِ مَنْ یُرِیدُ اللّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ.فَإِذا

۱- ۱) -بقره (۲):۲۵۷.

۲- ۲) -انعام (۶):۱۲۲.

أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلاً فی نَفْسِکَ حَقِیقَهَ الْعُبُودِیَّهِ،وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمالِهِ،ثُمَّ اسْتَفْهِمِ اللّهُ یُفْهِمُکَ (۱).

کسب دانش به این نیست که در فراگیری آن بسیار بکوشی بلکه آن پرتوی است از نور که خداوند آن را در دل هرکس که بخواهد رهنمونش گردد قرار می دهد، پس اگر دانش می طلبی نخست باید در جان خود حقیقت بندگی را بجویی و دانش را از رهگذر عمل طلب کنی،آن گاه فهم مشکلات را از خدا بخواهی تا خداوند نیروی فهم به تو عطا کند.

مرحوم الهی قمشه ای گوید: خیز تا زین خیمهٔ تنگ جهان بیرون زنیم

چند روزی از صفا شاگردی احمد کنیم تا به دانش طعنه بر سقراط و افلاطون زنیم

و البته این نور-نور علم-نیز مانند سایر انوار،قابل شدّت و ضعف و زیادت و نقصان است.

[وَ إِذٰا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِیمٰاناً] (۲).

۱- ۱) -منیه المرید:۱۴۹.

۲- ۲) -انفال (۸):۲.

و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید.

[وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً] (۱).

و بگو:پروردگارا ! دانش مرا بیفزای.

و چون حجاب ها مرتفع شود،با خرق هر حجابی نوری در دل تابیده و به همان اندازه قوی تر و کامل تر می شود،تا آنجا که نور تمام فضای قلب را احاطه نموده و انشراح صدر برای سالک دست دهد و حقایق اشیاء بر او منکشف شود و بر نظام اتمّ عالم اطّلاع یابد و داند که آنچه انبیای عظام الهی فرموده اند،همگی درست است و از جانب خدای تعالی است و نتیجهٔ این انشراح آن است که لوث شدن صفات ذمیمه در نفس و متخلّق شدن به اخلاق فاضله است.

[أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلیٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ] (۲).

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است و بهره مند نوری،از سوی پروردگار خویش است.

و چون نور صفات و ملکات فاضله،بر نور معرفت اضافه شود،به مصداق نور علی نور،

[یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ یَسْعیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمٰانِهِمْ] (۳).

[این پاداش نیکو و باارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.

۱- ۱) -طه (۲۰):۱۱۴.

۲- ۲) -زمر (۳۹):۲۲.

۳- ۳) -حدید (۵۷):۱۲.

در کلیّه اوامر حق،کمر اطاعت بربندد و از همۀ منهیّات اجتناب نماید و هر عبادتی را به طور شایسته بجای آورد تا نوری و صفایی در قلبش پیدا شود که قلب را آمادۀ انشراح بیش تر و معرفت و یقینی افزون تر گرداند.

و باز همین معرفت و یقین و انشراح،او را بر عبادتی دیگر و اخلاصی بیش تر وادارد،که از آن عبادت و اخلاص باز دل را صفایی و نوری تازه تر و یقینی قوی تر و معرفتی تمام تر حاصل آید.

[يَهْدِي بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ] (۱).

خدا به وسیلۀ آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه های سلامت راهنمایی می کند.

[وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ] (۲).

و آنان را به توفیق خود از تاریکی ها [یِ جهل،کفر،شرک و نفاق] به سوی روشناییِ [معرفت،ایمان و عمل صالح] بیرون می آورد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

قَدْ أَحْيا عَقْلَهُ وَ أَماتَ نَفْسَهُ،حَتّى دَقَّ جَليلُه وَ لَطُفَ غَليظُهُ،وَ بَرِقَ لَهُ لامِعٌ فَأَبانَ لَهُ الطَّريقَ،وَ سَلَكَ بِهِ السَّبيلَ،وَ تَدافَعَتْهُ الأَبْوابُ إِلى بابِ السَّلامَةِ وَ دارِ الْإِقامَةِ، وَ ثَبَتَ رِجْلاهُ لِطُمَأْنينَه بَدَنِهِ فی قَرارِ الأَمْنِ وَ الرَّاحَهِ،بِما اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضى رَبَّهُ (۳).

عقلش را زنده و هواهای نفس را کشته،تا آن حد که اندام ورزیدۀ او باریک

ص:۱۳۳

۱- ۱) -مائده (۵):۱۶.

۲- ۲) -مائده (۵):۱۶.

۳- ۳) -نهج البلاغه:خطبه ۲۱۰،فی سالکان الطریق؛بحار الأنوار:۳۱۶/۶۶،باب ۳۷،حدیث ۳۴.

و دل سختش نرم گردید و نوری تابان درخشیدن گرفت که راه را برای او روشن ساخت و در پرتو آن نور راه را پیمود و درهای رحمت الهی را یکی پس از دیگری بروی او گشوده می شد،او را به در سلامت و دربار اقامت کشانند و در قرارگاه امن و آسایش،با کمال آرامش تن،پای برجا بماند؛زیرا دل خود را در راه رضا و خشنودی پروردگار خود به کار بست.

در جای دیگر می فرماید:

إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبادِ اللّهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعانَهُ اللّهُ عَلی نَفْسِهِ...فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ،فَزَهَرَ مِصْباحُ الْهُدی فی قَلْبِهِ...

قَدْ خَلَعَ سَرابيلَ الشَّهَواتِ،وَ تَخَلّی مِنَ الْهُمُوم إِلّا هَمّاً واحِداً انْفَرَدَ بِهِ،فَخَرَجَ مِنْ صِفَهِ الْعَمی وَ مُشارَكَهِ أَهْلِ الْهَوی،وَ صارَ مِنْ مَفاتيحِ أَبْوابِ الْهُدی وَ مَغاليقِ أَبْوابِ الرَّدی،قَدْ أَبْصَرَ طَريقَهُ وَ سَلَكَ سَبيلَهُ،وَ عَرَفَ مِنارَهُ وَ قَطَعَ غِمارَهُ، وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُری بِأَوْثَقِها،وَ مِنَ الْجِبالِ بِأَمْتَنِها،فَهُوَ مِنَ الْيَقينِ عَلی مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ (۱).

به راستی که محبوب ترین بندگان خدا نزد حضرتش بنده ای است که خدا او را در پیکار با هواهای نفس یاری فرموده باشد،پس حزن و اندوه را شعار خود ساخته و بر دل خود جامه ای فراگیر از ترس خدا پوشانیده باشد...

این هنگام است که چراغ هدایت در دلش فروزان گردد و از جامه های شهوت های نفس خالی و از همهٔ خواسته ها تهی گشته بجز یک خواسته که تنها آن را وجههٔ همّت خود قرار داده باشد.

۱- ۱) -نهج البلاغه:خطبه ۸۶،فی بیان صفات المتقین؛بحار الأنوار:۵۶/۲،باب ۱۱،حدیث ۳۶.

پس او از نابینایی رسته و از بند شرکت با اهل هوا نجات یافته و خود یکی از کلیدهای درهای هدایت و موجبات بسته شدن درهای هلاکت گردد.با بینایی کامل در راه خود پیش رفته و نشانه های راه های سعادت را شناخته و سختی راه را پشت سر می گذارد و به محکم ترین دست آویز و استوارترین ریسمان چنگ زده و نور یقین او به روشنی نور آفتاب می گردد.

در حدیث نبوی است که فرمود:

ما مِنْ عَبْدٍ إِلّا وَ لِقَلْبِهِ عَیْنانِ وَ هُما غَیْبٌ یَدْرُکُ بِهِمَا الْغَیْبَ،فَإِذا أَرادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَتَحَ عَیْنَی قَلْبِهِ فَیَری ما هُوَ غایِبٌ عَنْ بَصَرِهِ.(1)

هیچ بنده ای نیست مگر آن که دل او را دو دیدۀ غیبی هست که با آن دو امور پنهانی را درک می کند تا آنچه را که از دیدۀ سر نهان است با دیدۀ دل ببیند.

مشاهدۀ جمال محبوب با رفع حجب

با وجود حجاب های گوناگون در برابر دیدۀ دل،آیا ادّعای ایمان و عشق و علاقه به حضرت دوست صحیح است ؟

در حالی که حجب از نفوذ دیدۀ دل مانع شده اند،انسان به زیارت محبوب نایل نشده و او را ندیده،چگونه می تواند بگوید به او ایمان آوردم.

قبول دعوت انبیا و سیر در راه اولیا و تسلیم در برابر قرآن و فهم حقایقی که از معصومین علیهم السلام رسیده و از همه مهم تر عمل به واجبات شرعی و دوری از منهیّات الهی،عوامل رفع حجاب های قلبند و انسان به هنگام حرکت در راه دوست به رفع

۱- ۱) -پرواز در ملکوت:۴۹.

حجاب ها یکی پس از دیگری موفق شده،تا به منزل فنای فی اللّه و بقای باللّه برسد.

راستی بالاـترین سعادت،از میان برداشتن پرده های تاریک غفلت و حجب ظلمانی و اوصاف حیوانی است و بدترین نقطۀ بدبختی و شقاوت،با حجب زندگی کردن است.

قال اللّه تعالی:

[وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ] (1).

سوگند به عصر [ظهور پیامبر اسلام]*[که] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است؛*مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده اند.

و قال النبیُّ صلی الله علیه و آله:

إِنَّ لِلّهِ سَبْعینَ أَلْفَ حِجابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَهٍ (2).

خداوند را هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است.

گفتار عارفی وارسته

عارف روشن دل،حاج ملّا محمّد جعفر کبودرآهنگی می گوید:

بدان که چون روح انسان را از عالم قرب جوار به عالم وحشت سرای عناصر دنیا متعلّق می ساختند،بر سیصد و شصت هزار عالم ملک و ملکوت گذارانیدند و از هر

1- 1) -عصر (103):1-3.

2- 2) -مرصاد العباد:57؛بحار الأنوار:45/55،باب 5.

عالمی آنچه زبده و خلاصه اش بود با او همراه کردند،پس از عبور او بر چندین هزار عوالم مختلف روحانی و جسمانی،تا آن که به قالب پیوست،روح را هفتاد هزار حجاب ظلمانی و نورانی حاصل شد،نورانی از عالم روحانیّات و ظلمانی از عالم جسمانیّات.

اگرچه در ثانی الحال هریک آلت کمال او خواهند بود،لیکن حال هریک روح را حجابی شد تا به واسطهٔ آن حجب از مطالعهٔ عالم ملکوت و مشاهدهٔ جمال و ذوق مخاطبه و شرف قربت محروم ماند و از اعلی علیّین قربت به اسفل السافلین طبیعت افتاد.

و بدین روزکی چند که روح بدین قالب تعلّق گرفت با آن که هزار سال در خلوت خانهٔ خاص بی واسطه شرف قربت یافته بود،چندان حجب پدید آورد که به کلّی آن دولت ها را فراموش کرد.

[نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ] (۱).

خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را [از لطف و رحمت خود] محروم کرد.

نام انسان،مشتق از انس است که اوّل در حضرت،انس یافته بود،چون حقّ از زمان ماضی خبر می دهد او را به نام انسان می خواند،چنانچه خدای متعال می فرماید:

[هَلْ أَتىٰ عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً] (۲).

آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی در خور ذکر نبود ؟

ص:۱۳۷

۱- ۱) -توبه (۹):۶۷.

۲- ۲) -انسان (۷۶):۱.

و در حظایر قدس بود و دیگر فرمود:

[لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ] (۱).

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم.

در عالم ارواح بود و چون بدین عالم پیوست و آن انس را فراموش کرد،نام دیگر مناسب فراموش کاری بر او نهاد.

و چون در زمان حال و مستقبل خطابش کند بیش تر بدان نامش خواند که «یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ» یعنی:ای فراموش کار ! تا باشد که از ایام انس یاد کند،گفته اند:«سمّی النّاس ناساً لأنّه ناس».یعنی:ناس را ناس می گویند چون فراموش کار است.

و از اینجا جناب نبوی را فرموده اند:[وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیّٰامِ اللّٰهِ] (۲). یعنی این ها را که به روزهای دنیا مشغول شده اند یادشان ده از روزهای خدایی که در جوار حضرت و مقام قدس بودند،شاید که آن مهر و محبّت در دل ایشان بجنبد، دیگرباره قصد آشیان اصلی و وطن حقیقی کنند که [لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ] و [لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ].

اگر محبّت آن وطن در دل بجنبد،عین ایمان است که

حبّ الوطن من الإیمان (۳).

و اگر قصد مراجعت کند و به همان راه که آمده است بازگردد،مرتبۀ ایقان است و اگر به وطن اصلی باز رسد مقام احسان است و اگر از وطن اصلی درگذرد عتبۀ عرفان است و اگر آنجا توقف نکند و در پیشگاه درگاه وصول قدم نهد درجات عیان است و بعد از این نه حد وصف و نه عالم بیان است.

الهی،آن شیدای محبوب گوید:

۱- ۱) -تین (۹۵):۴.

۲- ۲) -ابراهیم (۱۴):۵.

۳- ۳) -دوست داشتن وطن نشانۀ ایمان است،میزان الحکمه:۳۵۶۶/۴؛مستدرک سفینه البحار:۳۷۵/۱۰.

من طایر قدّوسیم مرغ گلستان نیستم

و اگر محبّت آن عالم حقیقی در دل نجنبد و قصد مراجعت نکند و دل در تنعّم و تموّل این جهان بندد و متابعت هوای نفس کند،نسیان ایمان است و نهایت درکات کفر:

[وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ] (۱).

ولی او به امور ناچیز مادی و لذت هایِ زودگذرِ دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود؛پس داستانش چون داستان سگ است.

هرکه در این حجب و اقامت گرفتار شود در خسران ابدی بماند،[وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَفِي خُسْرٍ] (۲)،قسم یاد می کند که روح انسانی به واسطهٔ تعلّق قالب مطلقاً به آفت خسران گرفتار است،الّا آن کسانی که به واسطهٔ ایمان و عمل صالح روح را از این آفات و حجب خلاصی دادند.

۱- ۲) -اعراف (۷):۱۷۶.

۲- ۳) -عصر (۱۰۳):۱-۲.

و مثال تعلّق روح انسانی به قالب و آفات چنان است که شخصی تخمی دارد، اگر بکارد و پرورش بدهد،یکی صد تا هفتصد می شود و اگر آن تخم نکارد از آن نوعی انتفاع توان گرفت،و لیکن چون تخم در زمین اندازد و پرورش ندهد خاصیّت آن خاک است که تخم را بپوساند و استعداد آن را باطل کند.

پس تخم روح انسانی را پیش از آن که در زمین قالب اندازند،استعداد کلام حق حاصل داشت چنانچه از عهد،[أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ] جواب باز داد و اهلیّت جواب «بلی»باز نمود،اگرچه این مزارع برای آن است تا بینایی و شنوایی و گویایی که داشت،یکی صد و هفتصد شود.

لیکن تا تخم روح را آب ایمان و تربیت عمل صالح نرسد،حال وی در عین خسران است،از آن بینایی و شنوایی و گویایی حقیقی محروم مانده و چون آب ایمان و تربیت عمل صالح به او رسد تخم نموّ نماید و از نشیب زمین بشریّت قصد علوّ عالم عبودیّت کند و از درکات خلاصی یابد و هر قدر که تربیت یابد به آن قدر، درجات نجات که عبارت از جنان است،به او می رسد و چون به مقام ثمرگی رسد که مرتبهٔ معرفت است از جملهٔ اهل اللّه و خاصّه شود.

و اگر العیاذ باللّه تخم روح آب ایمان و تربیت عمل صالح را ادراک نکند،در زمین بشریّت بپوسد و طبیعت خاکی گیرد و به خاصیّت وی مخصوص شود که [وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ] (۱).

و در خسران ابدی بماند که [خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً].

ابتدا که طفل به وجود می آید و هنوز حجب مستحکم نشده است و نوعهد و قریب به حضرت است و ذوق انس حضرت باقی است،در حال که از مادر جدا

ص:۱۴۰

۱- ۱) -اعراف (۷):۱۷۶.

می شود می گرید و هر ساعت که شوق حضرت غالب می شود فریاد و زاری از وی برمی آید و از رنج مفارقت قرار نمی تواند گرفت،هر لحظه او را به چیزی دیگر مناسب نظر حسّ او و خوش آمد طبع او مشغول می کنند تا آن عالم را فراموش کند و به این عالم انس گیرد و چون لحظه ای فروگذارند پیل را یاد آید از هندوستان،باز سر به گریه و زاری گذارد.

این معنی در شب زیاده اتفاق افتد؛زیرا که در روز نظر او به محسوسات می افتد و به آن ها مشغول می شود و در شب،مشغولی کم تر و گریه و زاری بیش تر باشد.باز مادر مهربان پستان در دهان طفل بنهد،ذوق شیر به کام او برساند تا به تدریج انس با شیر گیرد و انس اصلی را فراموش کند،تا به حدّ بلوغ رسیدن،کار او انس گرفتن است با عالم محسوس و فراموش کردن عالم غیب و از اینجاست که بچهٔ هر حیوانی به اندک روزگاری پرورش یابد و به مصالح خویش قیام تواند نمود.به خلاف انسان که پانزده سال به حدّ بلوغ رسد و به چهل سال به کمال خود رسد و جثّه تمام کند و قوّت گیرد؛زیرا که آدمی بچه را با عالم دیگر انس است و ذوق مشرب غیب یافته است و بار فراق آن عالم بر جان اوست،با این عالم آشنا نمی تواند شد و خوی این عالم را نمی تواند گرفت،الّا به روزگار دراز تا به تدریج خو از عالم علوی باز کند و به اسفل پیوند نماید،تا یک جهت این عالم شود.

تا در اورنگ غیب و شهادت باشد،نشو و نما زیاد نکند و به کمال جسمانیّات خود نرسد.چون از آن عالم به کلّی فراموشی به هم رسانید و جثّه قوّه گرفت،چه حیله و مکر در جذب منافع و دفع مضرّات بکند که هیچ حیوان و شیطان به او نرسد.

اما حیوانات چون از عالم دیگر خبر ندارند و یک جهت از این عالمند،جملگی همّت بر مصالح خود صرف می کنند و به شهوت تمام به استیفای لذّات حسّی

ص:۱۴۱

مشغول می شوند،زود پرورش می یابند و به کمال خود می رسند.

غرض آن که روح انسانی بعد از حجب روحانی و جسمانی که از تعلّق قالب و عبور بر ملک و ملکوت حاصل کرده است،هر حرکت فعلی و قولی که از ظاهر و باطن او بر مقتضای طبع پدید آید،جمله موجب حجب و بُعد می شود از عالم غیب تا هم چو بی خبر می گردد که اگر هزار مخبر صادق القول خبر بدهد که تو وقتی در این عالم بوده ای،او قبول نمی کند و بدان ایمان نمی آورد !!

اما طایفه ای که منظور نظر عنایت بوده اند و اثر آن انس که با حضرت یافته بودند باقی دارند،اگرچه به عقل خود نداند که وقتی به عالم دیگر بوده اند و لکن چون مخبر صادق القول بگوید،اثر نور صدق آن مخبر و اثر آن انس که در دل مستمع باقی است،به یکدیگر پیوندند و هر دو دست در گردن یکدیگر درآرند؛زیرا که هر دو از یک ولایت اند،یکدیگر را بشناسند،اثر آن موافقت به دل ها برسد،جمله در حال اقرار کنند و بالجمله هرکه را از آن انس که تخم ایمان است چیزی باقی است، زود ایمان تواند آورد و هرکه را از آن انس در دل باقی نیست،هرگز ایمان نتواند آورد:

[سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ] .

بی تردید کسانی که [به خدا و آیاتش] کافر شدند برای آنان یکسان است چه [از عذاب] بیمشان دهی یا بیمشان ندهی،ایمان نمی آورند.

و بعضی سالکان را در اثنای سلوک حجب از پیش نظر بردارند تا جمله مقامات روحانی و جسمانی که بر آن عبور کرده اند باز بینند.

به قول عارف عادل،مرحوم الهی قمشه ای:

گشایی یک حجاب ای شاهد یکتا چه خواهد شد***به مستان می دهی زان نرگس شهلا چه خواهد شد

به معشوقی گر افتد دیده عاشق چها گردد***به مخموری رسد یک جرعه زان صهبا چه خواهد شد

هزاران بنده آلوده عصیان چه من داری***گر افتد هم نگاه رحمتت بر ما چه خواهد شد

گناهانم اگر در پرده رحمت بپوشانی***نسازی زشتکاری از کرم رسوا چه خواهد شد(۱)

قلب محروم از نور خدا،علّت تمام مفاسد

تحقیق در اوضاع حیات و مسائل زنـدگی نشان دهندهٔ این معناست که علّت تمام بدبختی ها و نکبت ها و ذلّت ها درون انسان است.

همهٔ دردها از درون شروع می شود و تمام مفاسد از آنجا سرچشمه می گیرد.

هیچ گاه نمی توان مشکلات و بن بست ها را به عوامل طبیعی و مادّی بیرون نسبت داد؛چه این که کلیّهٔ عناصر طبیعی به ارادهٔ حکیمانـهٔ خـالق مهربان در راه رشـد و کمال بشـر قرار گرفته و این انسان در صورت سـلامت قلب مادیات را در راه صـحیح به کـار برده و در صورت فساد قلب-که منشأ فساد اخلاق و عمل است-آنها را در راه نابودی خود و دیگران به کار برده و از این راه خسارت های معنوی و مادّی به حیات خویش و انسان های دیگر وارد می آورد !!

کاظم زاده ایرانشهری که سال های متمادی در غرب می زیست و نسبت به اوضاع

ص:۱۴۳

۱- ۱- الهی قمشه ای

زنـدگی مردم مغرب زمین آگـاهی کامـل داشت،اوضـاع وحشـتناک غرب را معلول درون مریض و فاسـد سـردمداران غرب و مردم آن سرزمین می داند و بسیاری از علمای با انصاف آن ناحیه،در این مسئله با او هم رأیند.

این مرد عارف و متخلّق به اخلاق می گوید:

علّت اصلی اوضاع وحشتناک اروپا و این انقلاب های خون آلود-که تمدّن غرب را به گودال اضمحلال پرتاب می کند-همانا جز انکار و ردّ نوامیس دیانت حقیقی و فضیلت اخلاقی چیز دیگر نیست و در همهٔ تمدّن های گذشته نیز همین حال سبب فنا و زوال آن ها گردیده است.

غفلت و نـادانی مؤسسـین و مروّجین علوم مـادّی و طبیعی از یک طرف و نفع جویی و حرص و طمع مردمان خودپرست و جاه طلب از طرف دیگر اسباب این اوضاع کنونی را فراهم آورده است.

علمـای فنون طبیعی مثبت،درخت تنـاور دین و اخلاق را از ریشه برکنـده و مردم را تسـلیم دیوهای رذایل اخلاقی و هوس های نفسانی نمودنـد و پرسـتش کننـدگان سیم و زر نیز از حال ناگوار و ناتوانی تودهٔ مردم اسـتفاده نموده،به مکیدن خون سـعی و عمل و حسن نیّت ضعفا و بیچارگان پرداخته،این بحران مرگ آسا را تولید کردند.

این تودهٔ مردم بیچاره که امروز خود را به این در و آن در می زنـد و به هر راهی که او را می کشـند می رود و به امیـد این که پـاره نـانی بـدست آورده با فکر آسوده و ایمن از فردا،شب را به سـر برد،تقصـیرش در ناتوانی و نادانی اوست و این ناتوانی را کسانی به او داده انـد که در نتیجهٔ تعلیمات مادّه پرستی فنون طبیعی مثبت،از نادانی و ناتوانی این طبقه های پایین ملّت اسـتفاده های مادّی می کنند و مقام ریاست و تسلّط خود را حفظ می نمایند و وقت و فرصت به مرد کارگر و دهقان و کاسب

نمی دهند تا ساعتی به فراغت فکر کند و به حال و مآل خود بیندیشد،پس منبع بدبختی تودهٔ ملت،فساد اخلاق و بی دینی و بی همه چیزی طبقات عالی که زمام امور اقتصادی و دینی و اجتماعی را در دست دارند می باشند.

بنابراین باید قبول کرد که نه کشفیّات و تحقیقات علوم طبیعی و نه ماشین آلات و اختراعات و ترقّیات فنی و تکنیکی هیچ کدام مستقیماً سبب بدبختی نیستند، بلکه سوء استعمال آن ها در نتیجهٔ فقدان حسّ دیانت و مکارم اخلاقی،این حال دل خراش بدبختی را تولید کرده است.

کارخانه و ماشین و دستگاه و موتور و آهن و غیره که دارای جان و اراده و فهم نیستند،نمی توانند به خودی خود کسی را خوشبخت و یا بدبخت کنند،بلکه کسانی مسؤول بدبختی مردم هستند که این وسایل ترقی را در راه منافع شخصی غیر مشروع خود به کار می اندازند و این وسایل آسایش و ترقی را مبدّل به آلت مرگ و هلاک می سازند !

چنان که هواپیما یکی از بزرگ ترین و مفیدترین اختراعات قرن کنونی است که مملکت ها را به هم نزدیک و ملّت ها را با هم آشنا و مرتبط و مسافت های دراز را کوتاه می سازد،ولی اگر این ها را برای مقاصد جنگی و حمل و نقل آلات کشتار به کار برند و اسباب هلاک و مرگ قرار دهند،تقصیر در آن ها نیست بلکه بر گردن کسانی است که آن ها را در این راه بد به کار می برند.

اگر برعکس،این وسایل نقلیّهٔ هوایی را برای حمل آذوقه و ارزاق و محصولات تجارتی و فلاحتی و مسافرت های شخصی بکار برند،البته خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی و رفع قحطی و گرسنگی و تأمین خوشحالی و آسایش ملّت ها خواهد شد،همین طور است سایر ماشین آلات و اختراعات و ترقّیات فنّی که روز به روز بر شمار آن ها افزوده می شود.

ص:۱۴۵

پس نباید از ساختن ماشین ها و آلات تکنیکی صرف نظر نمود و به وسایل ابتدایی دستی اکتفا کرد و یا ماشین های موجود را به خیال این که مایه بدبختی مردم شده اند،درهم شکست،چنان که بعضی پیشنهاد می کنند.

آنچه باید درهم شکسته شود،افکار زشت و حرص و طمع و نادانی و نفس پرستی و جاه طلبی و غارتگری است.

پس باید افکار و حسّیات و طبایع و اخلاق اشخاصی را عوض و تبدیل و اصلاح کرد که عنان سرنوشت ملّت ها به دست ایشان سپرده شده و خوشبختی ملّت ها بسته به حسّ تفکّر و حسّ دیانت و فضیلت اخلاقی ایشان می باشد.

از اینجا به خوبی آشکار می گردد که اسباب بدبختی بشر در چیزهای خارجی و مادّی نیست،بلکه در دل و مغز افراد بشر به خصوص رهنمایان و پیشوایان اوست.

بدین جهت اقدامات و تدابیر خارجی و قانون ها و نظامنامه ها و تهدیدها و امرها و نهی ها و حبس ها و جبرها که امروز در ممالك متمدّن اروپا به فراوانی یافت می شود،هرگز چارهٔ بدبختی شان را نخواهد کرد؛زیرا که درد از درون است و دوا نیز از درون باید داده شود.

آری،این کاخ تمدّن از پای بست لرزان شده است و با تعمیرهای ظاهری و خارجی استوار و برقرار نخواهد ماند.

با وجود انتشار وسیع علوم و فنون و فلسفه و حکمت در اروپا،جای تعجّب است که نادانی و غفلت به اندازه ای مغز و دل مردم این سرزمین ها و به خصوص بزرگان آن را استیلا نموده است که اکثر مردم پی به این مسائل ساده نمی توانند برد و یا نمی خواهند ببرند.

امروز بیش تر اختراعات و ترقیات فنی،برای جلب فایدهٔ مالی و تحصیل سیم

ص:۱۴۶

و زر به عمل می آید،در هر اقدام و هر کار مسئلۀ اساسی و شرط نخستین همانا بدست آوردن پول است و بس.

هر کاری که بیش تر برای بـدست آوردن پول خـدمت کند،به هر نام و به هر وسـیله و نحو باشد و لو هزاران مردم دیگر را بی نان سازد و یا به خطر جانی و مرگ بیندازد،مشروع و مجاز دیده می شود.

در نتیجه از میان رفتن رادع اخلاق و آمر وجـدانی و مانع درونی و دینی،اکثریت مردم مغرب زمین،کاری و خیالی و فکری جز جمع کردن سـیم و زر و جز هوس رانی و نفس پرستی و پر کردن شـکم و ربودن و غـارت کردن مـال یکـدیگر به هر اسم که باشد ندارند و وظیفه ای برای خود نمی شمارند.

اگر این اوضاع،حد اقل همۀ افراد یک ملت را از نظر مادی خوشـبخت می کرد، باز می توانستیم بگوییم که بگذارید این مردم نادان،که به زنـدگی دیگر و عالی تری عقیـده ندارند در این چند روزۀ عمر خود یک زندگی خوشـی داشـته،خوشـبخت و بی خبر زیست کنند،لکن بدبختانه از این خوشبختی ظاهری و مادّی نیز اثری و بویی پیدا نیست !!

این غفلت و نـادانی و نابینـایی فقـط نتیجۀ پیروی از یک تربیت ناصـحیح است؛ تربیتی که بر پایه معلومات ناقص فنون مادی و طبیعی و فلسـفۀ مـادّه پرستی بنا شـده است و در این تربیت برای حیات دینی و مکارم اخلاقی و معلومات معنوی و حقایق علوم روحی و احکام آسمانی،جایی نیست.

این است اوضاع ناگواری که در نتیجۀ شـیوع فساد در تمـدّن غرب ظهور نموده است و بعضـی از متفکّران از آن به شـیطان یا دجّال تعبیر می کننـد و این اوضاع را علامت انقراض تمـدّن غرب می شـمارند؛زیرا از روی تاریخ می بینند که ملّت های قدیم همواره در نتیجه شیوع فساد اخلاقی و ظاهرپرستی و تسلّط حرص و آز از

میان رفته اند ! (۱)در این مقاله به موقف حساس و سازندهٔ دین پی بردید و دانستید که تنها علّتی که انسان را از افتادن در هر نوع بدبختی حفظ می کند،دین است و باید دانست که باور کردن دین تنها کار قلب و تجلّی آن در خانهٔ دل به صورت ایمان و در اعضا و جوارح به صورت عمل صالح و در صفحه روان به شکل حسنات اخلاقی است و اگر قلب محروم از نور با عظمت ایمان به خدا و روز جزا گردد،دیگر نمی توان او را با قانون به ساحت صلاح کشید و در نتیجه از فساد اخلاق و فساد عمل نمی توان به هیچ وجه جلوگیری کرد.

در اینجاست که باید متمسک به کلام گهربار حضرت امام صادق علیه السلام شده و بگوییم:قلبی که از توجّه به حقّ و نور ایمان محروم است،قلب متوقّف است و قلبی است که از حیات معنوی بی بهره و مرده ای بیش نیست و روحی که در گرو قلب غافل است از فساد اخلاق ایمن نیست و اعضایی که فرمانبر قلب مرده اند،جز جنایت و خیانت و غارت و فساد از آنان توقعی دیگر نمی رود و در حقیقت باید گفت:وَ وَقْفُ الْقَلْبِ فی الْغَفْلَهِ عَنِ اللّهِ.

بیایید با روی آوردن به دین حقیقی و اتصال به احکام نورانی آسمانی و با تکیه به قرآن مجید و توجه به کلمات انبیا و امامان و اولیا و عرفا و مربیان دلسوز،به اصلاح درون برخیزیم،تا از این راه به اصلاح همهٔ امور زندگی توفیق حاصل کنیم.

۱- ۱) -اصول اساسی فن تربیت:۲۱۰.

[أَ لا تَرىٰ أَنَّ الْعَبْدَ إِذا ذَكَرَ اللّهَ تَعالی بِالتَّعْظيمِ خالِصاً إِرْتَفَعَ كُلَّ حِجابٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللّهِ مِنْ قَبْلِ ذلِكَ]

مسلّم است وقتی بنده ای خداوند را با کمال خلوص به آن عظمتی که هست ببیند،هر حجابی که قبل از این دیدن و قبل از این مشاهدهٔ واقعی بین او و خداوند بوده برداشته می شود.

اندیشه در تمام موجودات عالم و تفکّر نسبت به خالق موجودات،انسان را به این نتیجه می رساند که کلیّهٔ مخلوقات عالم اعم از مخلوقات غیبی و شهودی،فقر محض و احتیاج صرف و تعلّق خالص و سایه ای بیش نیستند.با درک این حقیقت چگونه انسان عارف می تواند موجودی را هرچند به ظاهر بزرگ باشد-بزرگ و عظیم ببیند و از طرفی وقتی با دیدهٔ دل و چشم عقل به آفرینندهٔ این دستگاه حیرت آور نظر کرد می یابد که حضرت او کمال محض و دارای صفات ثبوتیّهٔ بی نهایت در بی نهایت است و جز عظمت و بزرگی چیز دیگری در آن ساحت مقدّس مشاهده نمی شود.اینجا است که دل از همهٔ موجودات فقیر و کلیّهٔ این نمودها و سایه ها آزاد شده و غرق در تعلّق خالص نسبت به جانان خواهد گشت و جذبه و کششی جز جذبهٔ معشوق واقعی در میان نخواهد ماند و انسان فکر و ذکر و عشق و ورد و معشوقی جز حضرت حق برایش نخواهد بود.

در این مقام انسان فقط و فقط در میدان فی اللّه و باللّه و من اللّه و إلی اللّه و علی اللّه قرار دارد و الهی محض و خدایی صرف است و همین معنای رفع حجاب بین

عبد و خداوند است. عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

(۱)

ص:۱۵۰

۱- ۱) -شمس تبریزی.

[وَ إِذَا انْقادَ الْقَلْبُ لِمَوْرِدِ قَضاءِ اللّهِ بِشَرْطِ الرِّضا عَنْهُ كَيْفَ لا يَنْفَتِحُ الْقَلْبُ بِالسُّرُورِ وَ الرُّوحِ وَ الرَّاحَهِ]

زمانی که قلب،تسلیم قضای حق شد و بر این قضا کمال خشنودی و رضایت را داشت،چرا به نور خوشحالی و گشادگی و راحتی و امنیت و آرامش و آسایش منوّر نشود !

قلبی که توجه خود را از تمام موجودات که فقر محضند برداشته و آنان را جز وسیله ای برای رسیدن به محبوب نمی داند و با کمک حق به تماشای عظمت حق نایل آمده،تمام مسائل وارده از طرف خداوند را حق دانسته و به آن کمال رضایت دارد،از این جهت با توجّه به عمق مصائب و ابتلائات غرق در لذّت و سرور است !

فیض کاشانی،این عارف دل منوّر به نور عشق می گوید: ای که درد مرا تویی درمان

[وَ إِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَسْبابِ الدُّنْيا كَيْفَ تَجِدُهُ إِذَا ذَكَرَ اللّهَ بَعْدَ ذلِكَ مُنْخَفِضاً مُظْلِماً كَبَيْتِ خَرابٍ خَاوٍ لَيْسَ فِيهِ عِمارهٌ وَ لا مُونِسٌ]

آن گاه که دل مشغول به چیزی از برنامه های دنیایی است،عارف نمی داند که بر دل چه می گذرد،زمانی که دل به ذکر حق روشن شود درمی یابد که انگار دل او به وقت اتصال به امور دنیا همانند خانۀ تاریک و پر وحشتی بوده و اکنون با ذکر حق روشن شده و دارای آبادی و انس گشته.

[وَ إِذَا غَفَلَ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ،كَيْفَ تَراهُ بَعْدَ ذلِكَ مَوْقُوفاً مَحْجُوباً قَدْ قَسا وَ أَظْلَمَ مُنْذُ فارَقَ نُورَ التَّعْظِيمِ]

هرگاه کسی بعد از یاد الهی و توجّه به جناب احدیت،به سبب اشتغال به کارهای دنیای دنیّه و امور مخالف خدا و میل به لذّات فانیه کاسده،از یاد حضرت دوست غافل شود و از معمورۀ ذکر رو به خرابۀ غفلت آورد،چنین می یابد که گویا از نورانیّت به ظلمت و از انس به وحشت آمده،در اینجا قلب دچار حجاب و غفلت گشته و به کدورت قساوت و تجاوز مبتلا می شود و چه بدبخت است کسی که از اوج تماشای نور عظمت به حضیض غفلت درافتد !

ص:۱۵۱

[فَعَلامَهُ الرَّفْعِ ثَلاثَهُ أَشْیاءَ وُجُودُ الْمُوافَقَهِ وَ فَقْدُ الْمُخالَفَهِ وَ دَوامُ الشَّوْقِ]

علائم رفع قلب

نشانهٔ رفع قلب که ذکر خداست سه چیز است:

۱-موافقت کامل با اوامر الهی و اجتناب حتمی از محرمات

۲-آلوده نشدن به مخالفت با اوامر و نواهی حق

۳- ادامه شوق جهت رسیدن به وصال دوست و به دست آوردن رضای او در همهٔ شؤون حیات (۱).

ص:۱۵۳

۱- ۱) -تفسیر و توضیح مسئله شوق در باب ۹۸ کتاب مصباح الشریعه خواهد آمد.

[وَ عَلامَهُ الْفَتْحِ ثَلاثَهُ أَشْیاءَ:التَّوَکُّلُ وَ الصِّدْقُ وَ الْیَقینُ]

علائم فتح قلب

نشانه فتح قلب که مرتبه رضاست سه چیز است:

۱ -توکّل

۲ -صدق

۳ -یقین

این سه صفت هریک در طول شرح کتاب«مصباح الشریعه»باب های جداگانه ای دارند که به خواست خدا به تفسیر و توضیح هریک اقدام خواهد شد.

ص:۱۵۴

[وَ عَلامَهُ الْخَفْضِ ثَلاثَهُ أَشْیاءَ:الْعُجْبُ وَ الرِّیاءُ وَ الْحِرْصُ]

علائم خفض قلب

نشانۀ خفض و غفلت از جناب حق سه چیز است:

۱-حرص؛ چرا که غفلت از دوست موجب غفلت از مردن و غفلت از مردن علت حرص و طول امل است.

۲-ریا؛ دوری از یاد حق است و مستلزم جلب توجه دیگران و جلب توجه دیگران به خصوص در عبادات علاوه بر این که مُبطل بندگی است،انسان را به چاه بدبختی در انداخته و از رحمت حق محروم خواهد کرد.

۳-عجب؛

شرح مفصل این سه صفت نیز در طول تفسیر کتاب که برای هریک فصلی جداگانه دارد،خواهد آمد.

ص:۱۵۵

[وَ عَلامَهُ الْوَقْفِ ثَلاثَهُ أَشْیاءَ:زَوالُ حَلاوَهِ الطّاعَهِ،وَ عَدَمُ مَرارَهِ الْمَعْصِیَهِ وَ الْتِباسُ عِلْمِ الْحَلالِ بِالْحَرامِ]

علائم وقف قلب

و نشانهٔ وقف سه چیز است:

۱-زایل شدن لذّت عبادت؛ چرا که لذت عبادت مولود حضور قلب و اطمینان خاطر است،در حال وقف که مرتبه غفلت است،چگونه دل انسان از شیرینی عبادت و بندگی بهره مند شود ؟!

۲-آشکار نشدن تلخی معصیت؛ تلخ نبودن معصیت نشانهٔ غفلت است؛چرا که درک کردن مرارت گناه فرع صفای باطن است و به هنگام غفلت از حق و وقف قلب چنان که اطاعت لذت نمی دهد،معصیت هم تلخی خود را نشان نمی دهد.

و تا کسی تلخی معصیت را درک نکند از گناه خودداری نمی نماید.

از این جهت است که اگر از اهل اللّه بر سبیل اتفاق-خواه از روی اختیار و خواه از اضطراب-خلاف شرع یا ترک اولایی صادر شود،در کام ایشان بسیار تلخ و ناگوار است و فوراً در مقام تدارک و استغفار برمی آیند؛به خلاف اهل دنیا و اهل قساوت قلب که حال ایشان به عکس این است.

اینان به هنگام عبادت حق،تلخ کام و به وقت بندگی مخلوق،شیرین مذاقند.

چه بسا برای بدست آوردن یک مقام پست دنیایی از خدمت به افراد رذل و بی ادب

لـذت برده و شـبانه روز سـختی ها را تحمل کننـد و به گرسـنگی و تشـنگی و بی خوابی بسازنـد،امّا از دو رکعت نماز به وقت اکراه داشته باشند !

۳-بی توجّهی به حلال و حرام خـدا در مأکولات و ملبوسات و سایر برنامه ها؛ به قول معروف:ماننـد گاو خوش علف هرچه بدست آید خوردن و از هرکجا بدست آید بردن !!

تا اینجا تفسیر و توضیح باب دوّم کتاب«مصباح الشریعه»به پایان می رسد، امید است خدای مهربان دل همهٔ ما را به نور حقیقت منوّر کرده و قلب عاشقان خود را میدان تجلّی انوار جمال و صفاتش بنماید.

ص:۱۵۷

باب ۳ در بیان رعایت

اشاره

ص:۱۵۸

قالَ الصَّادِقُ علیه السلام:مَنْ رَعی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَهِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَهِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجهْلِ،فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُنْتَبِهینَ.

ثُمَّ مَنْ رَعی عِلْمَهُ عَنِ الْهَوی وَ دینَهُ عَنِ الْبِدْعَهِ وَ مالَهُ عَنِ الْحَرامِ،فَهُوَ مِنْ جُمْلَهِ الصَّالِحینَ.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:طَلَبُ الْعِلْمِ فَریضَهٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَهٍ،وَ هُوَ عِلْمُ الأَنْفُسِ.فَیَجبُ أَنْ تَکُونَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ عَلی کُلِّ حالٍ فی شُکْرٍ أَوْ عُذْرٍ،عَلی مَعْنی إِنْ قُبِلَ فَفَضْلٌ وَ إِنْ رُدَّ فَعَدْلٌ.

وَ تُطالِعُ الْحَرَکاتِ فی الطَّاعاتِ بِالتَّوفیقِ،وَ تُطالِعُ السُّکُونَ عَنِ الْمَعاصی بِالْعِصْمَهِ.

وَ قِوامُ ذلِکَ کُلِّهِ بِالاِفتقار إلی اللّهِ وَ الإِضْطِرارِ إِلَیْهِ وَ الْخُشُوعِ وَ الْخُضُوعِ،وَ مِفْتاحُها الإِنابَهُ إِلَی اللّهِ تَعالی مَعَ قَصْرِ الأَمَلِ،وَ عَیانُ الْوُقُوفِ بَیْنَ یَدَیِ الْجَبَّارِ؛لِأَنَّ فی ذلِکَ راحَهً مِنَ الْحَبْسَ وَ نَجاهً مِنَ الْعَدُوِّ.

وَ سَلامَهُ النَّفْسِ وَ الإِخْلاصِ فی الطَّاعَهِ بِالتَّوْفیقِ؛وَ أَصْلُ ذلِکَ أَنْ یَرُدَّ الْعُمْرَ إِلی یَوْمٍ واحِدٍ.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:الدُّنْیا ساعَهٌ فَاجْعَلْها عِبادَهً،وَ بابُ ذلِکَ کُلِّهِ مُلازَمَهُ الْخَلْوَهِ بِمُداوَمَهِ الفِکْرَهِ؛وَ سَبَبُ الْخَلْوَهِ القَناعَهُ وَ تَرْکُ الْفُضُولِ مِنَ الْمَعاشِ؛ وَ سَبَبُ الْفِکْرَهِ الْفَراغُ؛وَ عِمادُ الْفَراغِ الزُّهْدُ؛وَ تَمامُ الزُّهْدِ التَّقْوی؛وَ بابُ التَّقْوی الْخَشْیَهُ؛وَ دَلیلُ الْخَوْفِ التَّعْظیمُ للّهِ تَعالی،وَ التَّمَسُّکُ بِتَخْلیصِ

ص:۱۶۱

طاعَتِهِ وَ أَوامِرِهِ،وَ الْحَذَرُ مَعَ الْوُقُوفِ عَنْ مَحارِمِهِ،وَ دَليلُها الْعِلْمُ.قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ [إِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ] (۱).

ص:۱۶۲

۱- ۱) -فاطر (۳۵):۲۸.

[مَنْ رَعی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَهِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَهِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُنْتَبِهینَ]

هرکس قلب خود را از غفلت و نفسش را از شهوت و عقلش را از نادانی حفظ کند در زمرهٔ بیداران وارد شده است.

غفلت

غفلت برای قلب از خطرناک ترین و زیانبارترین عوامل است.قلب غافل قلبی است که از وحی و الهام و دستورات انبیا و اولیا و امامان و حکمای الهی دور افتاده باشد.

کار علوم مادّی و ظاهری بیدار کردن قلب و صفا دادن جان نیست.اگر علوم مادی چنین هنری داشتند،باید تاکنون عوامل بدبختی را از میدان حیات بشر دور می کردند؛ولی تجربه ثابت کرده که علوم مادی تنها بر قدرت قدرتمندان و زور زورمداران و قلدری قلدران افزوده و درنده خویی آنان را بیش تر کرده و هزاران بار گرفتاری های بشر را افزون نموده است.

فیلسوف عارف مرحوم ملا صدرا در ابتدای کتاب پرمایهٔ«اسرار الآیات» می فرماید:

منشأ و مبدأ سعادت ها و رئیس تمام حسنات،کسب حکمت حقّه است.این

ص:۱۶۳

حکمت،عبارت است از:آگاهی و علم به خدا و صفات و افعال مُلک و ملکوت حق و علم به آخرت و منازل و مقامات آن جهان،که بعث و حشر و کتاب و میزان و حساب و بهشت و جهنم است (۱).

ایمان حقیقی و خیر کثیر و فضل عظیم که در قرآن به آن اشاره شده همین آگاهی به مسائل حقّه است (۲).

و جهل به این معارف و انکار آن با وجود استعداد تحصیل علم و امکان آگاهی به حقایق عالی عالم،رأس بدبختی ها و موجب جریمه های اخروی است.

این جهل ریشهٔ هر مرض و نفاق نفسانی و زمینهٔ پرورش هر شجره ملعونه و خبیثه در دنیا و آخرت است و این جهل منشأ عذاب دردناک فردا و خسران عظیم و پشیمانی غیر قابل جبران در قیامت است.

قرآن دربارهٔ این گونه غافلان از حقایق و دور از حریم بیداران می فرماید:

[أُولٰئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصٰارِهِمْ وَ أُولٰئِکَ هُمُ

۱- ۱) -در تفسیر آیه شریفهٔ«یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَن یَشَاءُ»حکمت چنین معنی شده است:اطاعت از خدا و معرفت امام و اجتناب از گناهان کبیره ای که خداوند بر آنها وعدهٔ عذاب را داده است و تفقه در دین... الکافی:۱۸۵/۱،باب معرفه الامام...،حدیث ۱۱ و۲۸۴/۲،باب الکبائر...،حدیث ۲۰؛المحاسن:۱۴۸/۱، باب ۱۹، حدیث ۶۰؛وسائل الشیعه:۳۱۵/۱۵، باب ۴۵، حدیث ۲۰۱۶۹؛بحار الأنوار:۲۱۵/۱،باب ۶،حدیث ۲۲،۲۳،۲۴،۲۵.

۲- ۲) -«یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَن یَشَاءُ وَ مَن یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً»بقره (۲):۲۶۹. «لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ»آل عمران (۳):۱۶۴. «وَ لَوْ لاَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَهٌ مِنْهُمْ أَن یُضِلُّوکَ وَ مَا یُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا یَضُرُّونَکَ مِن شَیْءٍ وَ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْکَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُن تَعْلَمُ وَ کَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکَ عَظِیماً»نساء (۴):۱۱۳.

اَلْغٰافِلُونَ* لاٰ جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْخٰاسِرُونَ] (۱).

اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان مُهر [شقاوت] زده و اینان بی خبران واقعی اند.*ثابت و یقینی است که آنان در آخرت زیانکارند.

[اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ] (۲).

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است،آنان حزب شیطان اند،آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کاران اند !

در هر صورت از قرآن مجید استفاده می شود که غفلت از حقایق،موجب هر نوع شقاوت و جهل به معارف،علت هر نوع فساد و بی توجهی به واقعیّت های الهی،مورث هر نوع بدبختی است.

غفلت در قرآن

(۳)

قرآن مجید در آیات متعدّدی به مسئلهٔ غفلت بشر از حقایق الهیّه اشاره کرده

ص:۱۶۵

۱- ۱) -نحل (۱۶):۱۰۸-۱۰۹.

۲- ۲) -مجادله (۵۸):۱۹.

۳- ۳) -نکتهٔ مورد توجه در این باب این است که خدای متعال در آیات متعدد خود را از صفت غفلت بری دانسته و به بندگان نیز امر به«وَ لا تَكُن مِنَ الْغَافِلِينَ»اعراف (۷):۲۰۵،فرموده است.آیات متعددی از قرآن کریم به این مطالب اشاره دارند مانند: «وَ مَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»بقره (۲) ۷۴ و... «وَ مَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ»بقره (۲) ۱۴۴ و... «وَ لا تَحْسَبَنَّ اللّهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ»ابراهیم (۱۴):۴۲. «وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ»مؤمنون (۲۳):۱۷.

و اهل غفلت را اهل عذاب و خسران و در صورت عدم بازگشت از این گناه بزرگ، مستعدّ خلود در جهنّم می داند.

پیروی نکردن از غافلان

وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لاٰ تَعْدُ عَیْنٰاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ لاٰ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنٰا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنٰا وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ وَ کٰانَ أَمْرُهُ فُرُطاً] (۱).

با کسانی که صبح و شام،پروردگارشان را می خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می طلبند،خود را پایدار و شکیبا دار و در طلب زینت و زیور زندگی دنیا دیدگانت [از التفات] به آنان [به سوی ثروتمندان] برنگردد و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده روی است،اطاعت مکن.

در«تفسیر برهان»از علی بن ابراهیم روایت است که این آیه در برخورد یک متکبّر ثروتمند با سلمان نازل شد.

داستان از این قرار است که سلمان،پوششی از پشم داشت که از آن برای سفره و پوشش استفاده می کرد روزی بود به شدّت گرم،سلمان در آن پوشش پشمی عرق کرده بود،مردی به نام عیینه بن حصین وارد بر پیامبر صلی الله علیه و آله شد،در حالی که سلمان خدمت حضرت بود.فریاد زد:یا رسول اللّه ! وقتی ما بر تو وارد می شویم این مرد و هم نوعانش را از نزد خود بیرون کن،پس از رفتن ما هرکس را می خواهی

۱- ۱) -کهف (۱۸):۲۸.

بپذیر !! (۱)برای این گونه مردمان بی خبر از حقایق که جز با دیـد مادّی به جهان و حوادثش نمی نگرنـد و از عالم پر شـکوه خلقت جز ظـاهری نمی بیننـد و همه چیز را با ترازوی مادّیگری می سـنجند،این آیه نازل شـد و دیـد مادّی این ظاهرپرسـتان را معلول غفلت دل آنان و فراموشـی خـدا دانست و اعلام کرد:اینان از خطّ حق خارجند و انسان نباید از مردان الهی و پیروان راه عشق دست برداشـته و با اینان همنشـین و مصاحب گردد،ارزش از آنِ رهروان طریق اوست،گرچه دسـتشان از مال دنیا به کلّی تهی باشد. با علی گفتا یکی در رهگذار

ای امیر تیز رأی و تیزهوش

غفلت ملت ها

ص:۱۶۷

۱- ۱) -تفسیر برهان:۴۶۵/۲.

[ذٰلِکَ أَنْ لَمْ یَکُنْ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُریٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها غٰافِلُونَ] (1).

این [فرستادن پیامبران] برای این است که پروردگارت مردم شهرها و آبادی ها را در حالی که اهلشان [پیش از آمدن پیامبران] بی خبر [از توحید و معاد و حقایق] باشند،از روی ستم هلاک نمی کند.

در توضیح این آیه باید گفت:غفلت ملّت ها بر دو قسم است:

اوّل: غفلت قبل از بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی.البتّه این غفلت که معلول عدم ارسال و انزال کتب است،مایه عذاب و هلاک نیست؛زیرا قاعدۀ ریشه دار عقلی قبح عقاب بلا بیان،به این معنی توجه می دهد که خداوند بزرگ در حالی که خواسته هایش را به ملّتی اعلام نکرده باشد،آنان را مسؤول ندانسته و به خاطر عدم طاعت،عذاب نمی کند.

دوّم: غفلت بعد از نبوت انبیا و امامت امامان است.در حالی که انبیای خدا با بیّنات و معجزات،صدق ادعای خود را ثابت می کنند و برای خیر دنیا و آخرت بشر از اعلام فرهنگ خدا تا آخرین نفس دست برنمی دارند،اما ملّت ها به خاطر شهوت پرستی با آنان به ستیز برخاسته و به قبول قواعد الهی تن نمی دهند و به زندگی سراسر غافلانۀ خود ادامه می دهند،البته مستحق عذابند و این حقیقتی است که از مفهوم آیۀ شریفه استفاده می شود.

آری،با بودن انبیا و امامان و کتب الهی و فقیهان جامع الشرایط،بی خبر از فرهنگ حق زیستن مولد تمام مفاسد و پلیدی ها و معاصی و تجاوزات است و سنّت الهی بر این قرار گرفته که ملت های فاسد و مجرم به علت فساد و جرمشان به هلاکت برسند.

انسان های پست تر از حیوان

وَ لَقَدْ ذَرَأْنٰا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ یَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ

ص:168

1- 1) -انعام (6):131.

أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغٰافِلُونَ] (۱).

و مسلماً بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیلهٔ آن [معارف الهی را] در نمی یابند و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند و گوش هایی است که به وسیلهٔ آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند،آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود که مقصود حق از خلقت انسان،رسیدن او به رشد و کمال الهی و قرار گرفتنش در بهشت برین است.

تمام مایه های رشد و کمال و سعادت و سلامت در وجود هر انسانی بالقوّه موجود است و به فعلیّت رسیدن آن در گرو اتّصال انسان به نبوّت انبیا و امامت امامان است.

این اسلام است که از روستایی ایرانی،سلمان و از بیابان گرد ربذه،ابو ذر و از سیاه حبشی،بلال و از دو کارگر ساده و گرفتار در بند رقیّت،یاسر و سمیّه می سازد.

مقصد اصلی از خلقت انسان،کمال در این دنیا و بهشت در آن عالم است.

خلقت بسیاری از جن و انس برای جهنم،مقصد واقعی و اصلی نیست بلکه این یک امر تبعی است،به این معنی که جهنمی شدن انسان در ارادهٔ حق تابع عدم قبول شرایط کمال از طرف انسان است و جمله [ذَرَأْنٰا] که به معنای (خلقنا) است مفهومی بیش از این ندارد.

آیهٔ [لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا] و دنبالهٔ آن به معنای نابود کردن استعدادهای خدا

۱- ۱) -اعراف (۷):۱۷۹.

دادی است و این نابودی،معلول هواپرستی انسان و متابعت او از شیاطین درونی و برونی است.هنگامی که انسان در تمام شؤون حیات،دچار افراط و تفریط شد و از جادّهٔ اعتدال و صراط مستقیم بیرون رفت و جز حاکمیّت طاغوت و شهوت و شکم و مال و منال و دنیا و مادیّت چیزی را قبول نکرد،مشاهدهٔ آیات و آثار الهی و شنیدن کلمات حق از زبان انبیا و امامان نفعی به حال او ندارد و همین است معنای:[لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ یَفْقَهُونَ بِهٰا] و چنین انسان هایی از چهارپایان گمراه تر و در حقیقت اهل غفلت اند؛غفلتی که علت هلاک آنان و موجب قرار گرفتنشان در عذاب دوزخ قیامت است.

انسان اگر با اتصال به وحی و اجرای دستورات الهی،از بند مادّه پرستی آزاد گردد و از مرض خطرناک غفلت برهد و زندگی خود را بر بیداری و هشیاری و توجّه بنا نهد،از تمام موجودات عالم برتر می گردد.

عبد اللّه بن سنان می گوید:

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم:ملائکه بالاترند یا بنی آدم ؟ فرمود:امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می گفت:خداوند در ملائکه عقل بدون شهوت قرار داده و در حیوانات شهوت بدون عقل گذاشت و در بنی آدم عقل و شهوت قرار داد؛ کسی که عقلش بر شهوتش حاکم شود از ملائکه بهتر است و کسی که شهوتش بر عقلش غلبه کند از بهائم بدتر است (۱).

عذاب الهی به خاطر غفلت

إِنَّ الَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا وَ رَضُوا بِالْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ اطْمَأَنُّوا بِهٰا وَ الَّذِینَ هُمْ

ص:۱۷۰

۱- ۱) -علل الشرایع:۴/۱،باب ۶،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۲۹۹/۵۷،باب ۳۹،حدیث ۵.

عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ* أُولئِکَ مَأْواهُمُ النّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ] (۱).

مسلماً کسانی که دیدارِ [قیامتِ] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند و به زندگی دنیا خشنود شده اند و به آن آرام یافته اند و آنان که از آیات ما بی خبرند.*آنانند که به کیفر گناهانی که همواره مرتکب می شدند، جایگاهشان آتش است.

امید به لقای حق-با توجه به آیات قرآن-عبارت است از:ایمان و یقین نسبت به عالم آخرت.بدون شک کسی که به انکار قیامت برخیزد،به انکار حساب و جزا و بهشت و جهنم و امر و نهی حق و در نتیجه به انکار وحی و نبوّت و آنچه متفرّع بر رسالت انبیا است برخاسته است ! !

در انکار قیامت است که تمام همّت انسان متوجّه حیات مادی محض گشته و جز به زندگی این دنیا نمی اندیشد.

ما می دانیم که هر موجودی فطرتاً بقا و سعادت خود را می خواهد،انسان که امتیازات زیادی بر سایر موجودات دارد،به طریق اولی خواهان سعادت و بقاء است.

اگر دلش منوّر به نور ایمان و یقین باشد،خواستار سعادت دنیا و آخرت است، امّا اگر جز حیات دنیا،قائل به زندگی دیگری نباشد،تمام همّت و اراده اش به این حیات محدود تعلّق خواهد گرفت و از آخرت،خود را بی نیاز دانسته دل به دنیا خوش خواهد کرد.

این گونه برداشت از زندگی و تصور حیات انسانی،معلول غفلت از آیات خداست.

۱- ۱) -یونس (۱۰):۷-۸.

انکار لقای حق و فراموش کردن روز حساب موجب خشنودی و اطمینان به حیات دنیا و علت منحصر شدن علم انسان نسبت به حیات حیوانی است.

و اعتقاد به معاد،که صد و چهارده کتاب آسمانی و صد و بیست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام و تمام عاشقان جمال حق با استدلالات متین و براهین واضح حتمی بودن آن را ثابت کرده اند،پایهٔ دین و علّت باور داشتن امر و نهی و وعده و وعید و وحی و نبوّت و حلال و حرام خدا و تربیت و تزکیهٔ نفوس است.

بدون تردید منکران آن روز که در اعمال و رفتار و اخلاق و روابط و معاملاتشان با مردم حسابی نیست و هرآنچه نفس آنان بخواهد عمل می کنند،مستحقّ عذاب ابد در آتش جهنّم اند !!

در«تفسیر برهان»از علی بن ابراهیم نقل است که معصوم علیه السلام فرمود:

مراد از آیات در این آیه،امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند و دلیل بر این مطلب، قول امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود:به خدا قسم خدا را آیه ای بزرگ تر از من نیست (۱).

غفلت گروه زیادی از مردم

فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ عَنْ آیاتِنا لَغافِلُونَ] (۲).

پس امروز تو را با بدن بی جانت نجات می دهم [و بر بلندایی از ساحل دریا می گذارم] تا برای آیندگانت نشانه ای [از قدرت ما و زبونی و خواری گردنکشان] باشی و یقیناً بسیاری از مردم از نشانه های ما بی خبرند.

۱- ۱) -تفسیر برهان:۱۷۸/۲.

۲- ۲) -یونس (۱۰):۹۲.

داستان فرعون و برخورد ظالمانه او با موسی و هارون،از عجایب روزگار و از بهترین عبرت ها و پندها برای عبرت گیرندگان است.

سرنگون شدن مهم ترین قدرت زمان به دست یک نفر،که تمام قدرت و اسلحهٔ ظاهری او چوب دستی چوپانی بود،باید بهترین پند برای صاحبان زر و زور باشد.

این مسئله در تاریخ ثابت شده است که حق در هر جلوه ای که باشد،بر باطل در هر قیافه و قدرتی که باشد،پیروز است.

فرعون آن چنان در اوج قدرت بود که بنی اسرائیل پس از بیرون آمدن از دریا، غرق شدنش را باور نمی کردند،موسی از خداوند بزرگ چاره خواست،خداوند بدن فرعون را از لابلای امواج خروشان نیل به خشکی انداخت،بنی اسرائیل دسته دسته به تماشای بدن او آمده و غلبهٔ حق را بر باطل باور کردند.

آن گاه علاقه مندان به آن قلدر،بدنش را به مصر حمل کرده و در مومیا پیچیدند و هم اکنون آن بدن در موزهٔ بزرگ مصر موجود و همان طور که قرآن می گوید،درس عبرت برای جهانیان است.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در باب حکمت های«نهج البلاغه»می فرماید:

ما أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَ أَقَلَّ الاِعْتِبارَ (۱)،

عبرت ها و پندها بسیار است،ولی عبرت گیرنده کم است.

انسان اگر در جزئی ترین اجزای عالم و کلّی ترین آن اندکی اندیشه کند، درمی یابد که تمام حرکات و حوادث به انسان پند می دهند.

بیداران راه حق،برای بیداری انسان از آنچه بر جهان می گذرد به زبان نثر و نظم پندها ساخته و زنگ های بیدارباشی به صدا درآورده اند.حافظ قدسی در دیوان پر

۱- ۱) -نهج البلاغه:حکمت ۲۹۷؛بحار الأنوار:۳۲۸/۶۸،باب ۸۰.

قدرش گوید: بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

*** مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کِشتهٔ خویش آمد و هنگام درو

دیگری گوید: تمام قصر شهان جایگاه جغد شود بساز قصر محبّت که خالی از خلل است

و شاعری دیگر گوید: جوانی گفت با پیری دل آگاه

پروین اعتصامی گوید: چنین گفت روزی به پیری جوانی

اما با این همه عبرت و پند که بهترین وسیلهٔ بیداری هر انسان است و بدون شک اندیشهٔ در حوادث،از برترین علل سعادت آدمی است،به فرمودهٔ قرآن کریم در آیه،بسیاری از انسان ها غافلند !! و همین غفلت قلب،از حقایقی است که انسان را به سراشیبی سقوط و هلاک برده و محصول عمر انسان و زحمات آدمی را به تاراج

ص:۱۷۴

شیطان داده و در پایان کار از انسان جز حسرت و ندامت و اندوه و شرمساری و بار سنگینی از معاصی و گناهان،چیز دیگری بجای نخواهد گذاشت.

قرآن مجید باز در داستان فرعون و عبرت گرفتن از آن می فرماید:

عاقبت غافلان

فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِی الْیَمِّ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ] (۱).

نهایتاً به سبب این که آیات ما را تکذیب کردند و از آن ها غافل و بی خبر بودند،از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم.

علّت بدبختی بنی اسرائیل و هر قومی در تاریخ،غفلت از حلال و حرام و خواسته های خدا است،خداوند متعال،به دنبال سرگذشت فرعون و بنی اسرائیل می فرماید:

[سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ] (۲).

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق گردنکشی و تکبّر می کنند از [فهم] آیاتم بازمی دارم که اگر هر آیه ای را ببینند،به آن ایمان نمی آورند و چون راه هدایت را مشاهده کنند،آن را راه و رسم زندگی نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند،آن را راه و روش خود گیرند؛این [بازداشتن از فهم آیاتم]

ص:۱۷۵

۱- ۱) -اعراف (۷):۱۳۶.

۲- ۲) -اعراف (۷):۱۴۶.

به سبب آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن ها غافل و بی خبر بودند.

قرآن به دنبال تمام این واقعیّت ها،در سورهٔ مریم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

[وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَهِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَهٍ وَ هُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ] (۱).

و آنـان را از روز حسرت-آن گـاه که کار از کار بگـذرد-بترسان،در حالی که آنان در بی خبری [شدیـدی] هسـتند و ایمان نمی آورند.

و در سورهٔ انبیاء می فرماید:

[اِقْتَرَبَ لِلنّٰاسِ حِسٰابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَهٍ مُعْرِضُونَ] (۲).

مردم را [هنگـام] حسابرسـی [آنچه در مـدت عمرشـان انجـام داده انـد] نزدیـک شـده در حالی که آنان [با فرو افتادن] در غفلت [از دلایل اثبات کنندهٔ معاد] روی گردانند.

و به دنبال این حقیقت در آخر سورهٔ انبیاء می فرماید:

[وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذٰا هِيَ شٰاخِصَهٌ أَبْصٰارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يٰا وَيْلَنٰا قَدْ كُنّٰا فِي غَفْلَهٍ مِنْ هٰذٰا بَلْ كُنّٰا ظٰالِمِينَ] (۳).

و آن وعـدهٔ حق [که قیامت است] نزدیک شود،پس ناگهان چشم های کافران خیره شود [و گویند:] وای بر ما ! که ما از این روز در بی خبری سنگینی قرار داشتیم،بلکه ما ستمکار بودیم.

و در سورهٔ روم دربارهٔ آن که عینک مادّی نگری به چشم زده و غیر از این ظاهر

ص:۱۷۶

۱- ۱) -مریم (۱۹):۳۹.

۲- ۲) -انبیاء (۲۱):۱.

۳- ۳) -انبیاء (۲۱):۹۷.

محدود دنیا و نمودهای بی ارزش چیزی نمی بینند می فرماید:

[یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ] (۱).

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند (۲).

غفلت در روایات

توجه در کلام گهربار ائمهٔ علیهم السلام که برخواسته از قلوب نورانی و خالی از غفلت

ص:۱۷۷

۱- ۱) -روم (۳۰):۷.

۲- ۲) -در کتاب حضرت حق آیات دیگر در باب غفلت با مفاهیم متفاوت وجود دارد که می توان به این آیات اشاره کرد: «أُولٰئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّهُ عَلَیٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ»نحل (۱۶):۱۰۸. «لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ»یس (۳۶):۶. «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَیٰ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَیٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِینَ»اعراف (۷):۱۷۲. زمانی که سکرات مرگ فرا می رسد و به صور دمیده می شود و روز قیامت فرا می رسد و هر انسانی وارد محشر می شود،خطابی که بر او می شود این است که«لَقَدْ کُنتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هٰذَا فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ»ق (۵۰):۲۲،چرا که این روز،یوم تبلی السرائر و یوم البروز و یوم الشهود است و حجاب های آمال و آرزوها و عشق و علاقه به دنیا و زن و فرزند و...که به خاطر غفلت،بر دل ها افکنده شده بود و مانع دیدن آخرت بود کنار می رود. به این نکته نیز باید توجه داشت که چنین نیست،در هر جای از قرآن کریم لفظ غفلت آمده معنای صفت رذیله را داشته باشد و مخاطب به این لفظ از کسانی باشد که این رذیله را در قلب می پرورانند؛چرا که در آیه سوّم سورهٔ یوسف مخاطب به لفظ غفلت وجود مقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ وَ إِن کُنْتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ»یوسف (۱۲):۳.

و گمراهی است،موجب روشنی قلوب زنگار گرفته و پی بردن به حقایق هستی است.در میان کلمات مقدسه ای که آن اولیای عظام در جهت برطرف کردن حجاب غفلت از قلوب آدمیان فرموده اند،کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جواب سائلی که تقاضای موعظه از حضرتش را می نماید از جایگاه خاصی برخوردار است،تا آنجا که گردآورندهٔ کتاب پر قیمت«نهج البلاغه»مرحوم سید رضی اعلی اللّه مقامه نسبت به این گفتار حضرت می گوید:

اگر در«نهج البلاغه»به غیر از این موعظهٔ سودمند و حکمت عالی و روشنگر هر روشن خواه و عبرت هر ناظر اندیشمند،نبود،برای بیداری همگان کافی بود.

امام علیه السلام فرمود:

از آن هایی نباش که آخرتِ آباد و عیش عالی فردا را بدون عمل بخواهند و با آرزوهای طولانی،امید توبه داشته باشند،چون دربارهٔ دنیا سخن گویند،گویی از بهترین زاهدانند،اما در عمل به دنیا آن ها را بهترین خواهان برنامه های مادّی می بینی !

هرچه از دنیا به دستشان آید سیر نمی شوند و اگر در حدّ لازم به آنان برسد قناعت نمی ورزند.از شکر آنچه به آنان داده شده عاجزند و نسبت به آنچه مانده برای بدست آوردنش در تکاپو و کوششند.

دیگران را نهی از بدی ها می کنند،اما خود از منکرات کناره گیری ندارند؛امر به خوبی ها دارند،اما خودشان اهل عمل نیستند.

نیکان را دوست دارند،ولی به نیکی آنان آراسته نیستند و نسبت به گنهکاران کینه دارند،ولی خودشان از آنانند.

به خاطر گناه زیاد از مردن ناراحتند،اما در عین حال مقیم کوی معصیتند ! چون مریض شوند،به بدرفتاری های خود در روزگار سلامتی پشیمان شوند،ولی پس از

عافیت یافتن خود را مأمون از عذاب فردا می بینند !

چون به نعمت و سلامت و عافیت دست یابند اعجاب به نفس و خودبینی پیدا کرده،اما به محض مریض شدن و مبتلا شدن به آزمایش های الهی ناامید می شوند.

اگر به بلا دچار شوند،چون یک فرد بیچارهٔ بی نوا به دعا برخیزند و به هنگامی که توانگر گردند مغرور می شوند.

به طور قطع می داند که سعادت در زهد و شرف و کرامت و عبادت و فضیلت است،ولی خود را وادار به کسب این حقایق نمی کند،اما در برخورد به لذّات امروز و عیش و نوش زود گذر،تسلیم شده گرچه باعث هلاکت گردد.

چون گناه کمی از دیگری ببیند،به او اعلام وحشت می کند که آه ! با این گناه در قیامت چه می کنی ؟ ولی با این که خودش غرق در گناهان زیادی است و عمل نیکش نسبت به معصیتش کم است به نجات خود امیدوار است.

چون توانگر شود و مالی بدست آرد،به مرز کفر کشیده شود و به نعمت مغرور گردد،ولی به وقت از دست رفتن نعمت ناامید شده و ضعف و سستی بر او چیره گردد.

در عمل به فرمان های حق کوتاهی کند و کوشش در خواسته های نامشروعش را از حد بگذراند،چون میدان شهوتی برایش فراهم گردد،به سرعت در آن وارد شده و برای توبه از گناه،امروز و فردا کند.

اگر محنت و بلایی رخ دهد،برای خلاص از آن صبر و استقامت نکند.

بهترین مطالب عبرت آموز را می گوید،ولی خود عبرت نمی گیرد.به بهترین وجه مردم را موعظه می کند،اما خود از موعظه اثر برنمی دارد !

به گفتار حق و کلام نیک مسلّط است،ولی در عمل کم قدرت و ناتوان.امور فانی و از دست رفتنی را به هر قیمتی که شده می خواهد،امّا نسبت به آخرت ابدی

ص:۱۷۹

و اعمال صالحه مسامحه کار است.

عالی ترین برنامه های الهی را که غنیمت خردمندان است ضرر دانسته و شهوات و بدکرداری ها را غنیمت و منفعت می داند !!

از مرگ می ترسد،ولی برای حفظ فرصت ها و جلوگیری از انقضای مهلت ها عجله نمی کند.

آنچه از معصیت خود کم می داند،برای دیگران زیاد به حساب می آورد و آنچه از طاعت دیگران کم می داند،برای خود فراوان حساب می کند.

به مردم نسبت به اعمالشان طعنه می زند،ولی نسبت به خود توجهی ندارد.لغو با ثروتمندان برایش محبوب تر از ذکر با فقرا است.

به نفع خودش به ضرر دیگران حکم می کند،ولی به نفع دیگران به ضرر خود حکم نمی نماید.دیگری را هدایت می کند،ولی خود را به گمراهی می کشد.

می خواهد که دیگران از او پیروی کنند،ولی خودش نسبت به مردم نافرمان است.

علاقه دارد دیگران نسبت به او به وعده هایشان عمل کنند،ولی خود وفای به عهد نمی کند.از ترس مردم برای غیر خدا خوب عمل می کند،امّا در میان خلق از خدای خود نمی ترسد.آنجا که باید برای خدا به مردم نفع برساند نمی رساند و آنجا که باید از زیان زدن به مردم به خاطر خدا بگریزد نمی گریزد !! (1)آری،بهتر از این امکان معرفی چهرۀ غافل برای احدی وجود ندارد و این امیر المؤمنین علیه السلام دریای موّاج علم الهی است که به طور کامل،غافلان را معرفی فرموده است.

در این باب روایات متعددی در آثار اسلامی به چشم می خورد که به بعضی از

۱- ۱) -نهج البلاغه:حکمت ۱۵۰؛بحار الأنوار:۱۹۹/۶۹،باب ۱۰۵،حدیث ۳۰.

روایات اشاره می شود:

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:إِنْ کانَ الشَّیْطانُ عَدُوّاً فَالْغَفْلَهُ لِما ذا وَ إِنْ کانَ الْمَوْتُ حَقّاً فَالْفَرَحُ لِما ذا (۱).

اگر شیطان،یک دشمن (شناخته شده است)،پس غفلت (شما از واقعیت ها و حقایق) برای چیست و اگر مرگ (برای شما یک مسئله) حتمی است،پس خوشحالی (شما از آنچه نباید نسبت به آن خوشحال شوید) چه علّت دارد ؟

رُوِیَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْری فی حَدیثٍ أَنَّ أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام دَخَلَ سُوقَ الْبَصْرَهِ، فَنَظَرَ إِلَی النّاسِ یَبیعُونَ وَ یَشْتَرونَ،فَبَکا بُکاءً شَدیداً،ثُمَّ قالَ:یا عَبیدَ الدُّنْیا وَ عُمّالَ أَهْلِها ! إِذا کُنْتُمْ بِالنَّهارِ تَحْلِفُونَ وَ بِاللَّیْلِ فی فراشِکُمْ تَنامُونَ وَ فی خِلالِ ذلِکَ عَنِ الْآخِرَهِ تَغْفُلُونَ،فَمَتی تَجَهَّزُونَ الزّادَ وَ تَفَکَّرُونَ فی الْمَعادِ (۲).

از حسن بصری در حدیثی روایت شده:امیر المؤمنین علیه السلام وارد بازار بصره شد و دید مردم مشغول خرید و فروشند،پس به شدّت گریست،سپس گفت:ای بندگان دنیا و عمله های دنیاپرستان،روز خود را که به خرید و فروش تمام می کنید و شب را در رختخواب به صبح می رسانید و در خلال این امور از آخرت غافل هستید،پس چه وقت برای آخرت زاد و توشه برمی دارید و کی به فکر معاد می افتید ؟!

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام:مَنْ غَفَلَ غَرَّتْهُ الأَمانِیُّ وَ أَخَذَتْهُ الْحَسْرَهُ إِذَ انْکَشَفَ الْغِطا وَ بَدا لَهُ مِنَ

۱- ۱) -سفینه البحار:۳۲۳/۲؛الأمالی،شیخ صدوق:۷،المجلس الثانی،حدیث ۵؛بحار الأنوار:۱۵۷/۷۰،باب ۱۲۵،حدیث ۱.

۲- ۲) -سفینه البحار:۶۷۴/۱؛الأمالی،شیخ مفید:۱۱۸،المجلس الرابع عشر،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۴۲۴/۷۴،باب ۱۵،حدیث ۴۱.

اللّهِ ما لَمْ یَکُنْ یَحْتَسِبُ (۱).

حضرت امام علی علیه السلام فرمود:آدم غافل مغرور آرزوها می شود و پس از آشکار شدن قیامت دچار حسرت می گردد و چیزهایی که به حساب نمی آورد برایش ظاهر می شود که در پروندهٔ او به حساب آمده.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:أَغْفَلَ النّاسِ مَنْ لَمْ یَتَّعِظْ بِتَغَیُّرِ الدُّنْیا مِنْ حالٍ إلیٰ حالٍ (۲).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:غافل ترین مردم کسی است که از دگرگونی های دنیا پند نگیرد.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:وَ أَمَّا عَلامَهُ الغافِلِ فَأَرْبَعَهٌ:العَمیٰ،وَ السَّهْوُ،وَ اللَّهْوُ، وَ النِّسْیانُ (۳).

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:نشانهٔ غافل چهار چیز است:کوردلی،اشتباه کاری، بازیگری،فراموشی از حق.

بیان حال غافلان در کلام مرحوم نراقی

مرحوم ملا احمد نراقی در اشعاری پر محتوا با بیان تمثیلی،حال غافلان را بیان می کند که مضمون اشعار به این صورت است:

ای غافل بی خبر ! داستان بی خبری و غفلت داستان آن مردی را می ماند که در بیابانی هولناک شیر درنده مستی به او حمله برد.

ص:۱۸۲

۱- ۱) -الخصال:۲۳۱/۱،حدیث ۷۴؛بحار الأنوار:۱۲۲/۶۹،باب ۹۹،حدیث ۱۹.

۲- ۲) -الأمالی،شیخ صدوق:۲۰،المجلس السادس،حدیث ۴؛من لا یحضره الفقیه:۳۹۴/۴،حدیث ۵۸۴۰؛بحار الأنوار:۸۸/۷۰،باب ۱۲۲،حدیث ۵۵.

۳- ۳) -تحف العقول:۲۱،و من حکمه صلی الله علیه و آله؛بحار الأنوار:۱۲۰/۱،باب ۴،حدیث ۱۱.

آری،کسی که از خدا و حق دور بماند در بیابان زندگی با صد خطر روبرو می شود.

آن مرد برای نجات از حملهٔ شیر به چاهی پناه برد که طنابی در آن آویخته بود، طناب را گرفت و وارد چاه شد و شیر هم سر چاه متوقف گشت تا با بیرون آمدن او به او حمله کند.

در وسط چاه چشمش به اژدهایی افتاد که در عمق چاه برای طعمه دهان گشوده است.در حالی که غرق ترس و وحشت شده بود،صدایی توجه او را جلب کرد.

دید دو موش مشغول جویدن طناب اند.آن مرد خود را از بالا ـ و پایین چاه و در کنار کار آن دو موش در خطر حتمی دید،ناگهان چشمش به انبوهی زنبور افتاد که در کمر گاه چاه عسل اندوخته اند،با دیدن عسل شیرین خاک آلود که در حقیقت زهر تلخ دنیای هلاک کننده بود به سوی عسل دست برد تا از آن عسل تناول کند و در حال خوردن عسل از شیر و اژدها و دو موش که رشتهٔ عمرش را قطع می کردند،غافل و بی خبر ماند؛با خوردن عسل از نیش زنبورها هم در امان نبود. هست این دنیا چَه و عمرت رسن

اژدها قبر است بُگشوده دهان

آری،غفلت از خدا و بی توجهی به آخرت و فراموشی حقایق و دوری از صفات عالی انسانی،آدمی را-مرحوم ملا احمد نراقی در اشعار بالا فرمود-گرفتار دام خطر کرده و دست انسان را از دامن سعادت جدا خواهد کرد.

در کتاب با ارزش«نهج البلاغه»نقل شده است که:

جنازه ای را به گورستان می بردند،حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام شنید مردی می خندد،خنده ای که ناشی از غفلت بود.فرمود:گویا مردن بر غیر ما نوشته شده و خیال می کنی که حق در این دنیا بر غیر ما لازم گشته و می پنداری مرده هایی که می بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما بازمی گردند،ایشان را در قبرهایشان می گذاریم و اموالشان را می خوریم مثل این که ما پس از آن ها جاوید خواهیم ماند.وای بر ما،مرگ مردم که برای ما پند و عبرت است فراموش کرده ایم و به هر آفت و زیانی گرفتار آمده ایم.

خوش به حال کسی که نفسش رام شد و عمل و کردارش پاک و شایسته و قصدش پسندیده و اخلاقش نیکو گشت و زیادی مالش را در راه خدا صدقه داد و زیاده گویی زبانش را مهار نمود،از آزار مردم خودداری کرد و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله بر او سخت نیامد و به بدعت نسبت داده نشد (۱).

مراقبت

بیان شد که یکی از مهم ترین علل خطر برای حیات دنیا و آخرت،غفلت است.

بیداران راه و عاشقان اللّه تنها دارویی که برای معالجهٔ این درد هولناک معرفی می کنند،حال مراقبت است.

۱- ۱) -نهج البلاغه:حکمت ۱۲۲؛بحار الأنوار:۲۶۸/۷۸،باب ۷،حدیث ۲۷.

مراقبت بر این که خدای مهربان در همه حال ناظر وضع روحی بندگان و اعمال و اخلاق عبّاد است.مراقبت بر اجرای فرمان های سعادت بخش حق در همهٔ جوانب حیات.مراقبت بر این که هوای نفس و شیطان های داخلی و خارجی انسان را از جادهٔ الهی منحرف نکنند.

معنای مراقبت در کلام بزرگان

فیلسوف بزرگ،مرحوم علّامهٔ طباطبایی می گوید:

یکی از اهمّ چیزهایی که در راه سیر و سلوک و در حکم ضرورتی از ضروریّات آن است همانا امر مراقبه است.

سالک باید از اوّلین قدم که در راه می گذارد تا آخرین قدم،خود را از مراقبه خالی ندارد و این از لوازم ختمیّه سالک است.باید دانست که مراقبه دارای درجات و مراتبی است،سالک در مراحل اولیه یک نوع مراقبه ای دارد و در مراحل دیگر انواع دیگری.

هرچه رو به کمال می رود و طیّ منازل و مراحل کند،مراقبه او دقیق تر و عمیق تر خواهد شد،به طوری که آن درجات از مراقبه را اگر بر سالک مبتدی تحمیل کنند از عهدهٔ آن برنیامده و یک باره بار سلوک را به زمین می گذارد،یا سوخته و هلاک می شود،ولی رفته رفته در اثر مراقبه در درجات اولیه و تقویت در سلوک می تواند مراتب عالیه از مراقبه را در مراحل بعدی بجای آورد و در این حالات بسیاری از مباحات در منازل اولیه بر او حرام و ممنوع می گردد.

در اثر مراقبه شدید و اهتمام به آن،آثار حبّ و عشق در ضمیر سالک هویدا می گردد؛زیرا عشق به جمال و کمال علی الاطلاق،فطری بشر بوده و با نهاد او عجین شده و در ذات او به ودیعت گذارده شده است،لیکن علاقه به کثرت و حبّ

به مادیّات،حجاب های عشق فطری می گردند و نمی گذارند که این پرتو ازلی ظاهر گردد.

به واسطۀ مراقبه،کم کم حجاب ها ضعیف شده تا بالاخره از میان می رود و آن عشق و حبّ فطری ظهور نموده ضمیر انسان را به آن مبدأ جمال و کمال رهبری می کند.این مراقبه در اصطلاح عرفا تعبیر به مِیْ شده است (۱). راه خلوتگه خاصم بنما تا پس از این مِیْ خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم

یکی از عرفای عالی مقام می گوید:

مراقبت،عبارت از یقین بنده است به این که خداوند در جمیع احوال،عالِم بر قلب و ضمیر و مطّلع بر رازهای درونی اوست،چنانچه گفته اند:

«المراقبه استدامه علم العبد باطلاع الرب فی جمیع أحواله».

البته همین که سالک یقین حاصل کرد خدا همیشه او را می بیند و بر زوایای درون او واقف و مطلع است،مراقب خواطر ناپسندی خواهد بود که قلب را از ذکر خداوند بازمی دارد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

اُعْبُدِ اللّهَ کَأَنَّکَ تَراهُ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَاِنَّهُ یَراکَ (۲).

خدای را چنان پرستش کن که گویی او را می بینی و اگر تو او را نبینی،او تو را می بیند.

اهل مراقبت را به سه حال می توان شمرد:

اوّل حال مراقبت آن است که: به واسطۀ یقین به اطلاع خداوند بر ضمیر بنده،

۱- ۱) -لبّ اللباب:۳۱.

۲- ۲) -ارشاد القلوب:۱۲۸/۱،باب ۳۹ فی المراقبه؛بحار الأنوار:۲۷۹/۶۹،باب ۱۱۶.

این حال پیدا شود که فکر بد یا تلقین شیطانی به قلب او راه نیابد و چون خدا را در همه حال و همه جا حاضر و ناظر بیند کم تر به دام هوای نفس اسیر شود.

جنید بغدادی،مریدی داشت که او را از همه عزیزتر می داشت.دیگران را غیرت آمد.شیخ به فراست بدانست،گفت:ادب و فهم او از همه زیادت است،ما را نظر بر آن است،امتحان کنیم تا شما را معلوم شود.

فرمود:تا بیست مرغ آورید و گفت:هر مریدی یکی را بردارید و جایی که کس شما را نبیند بکشید و بیاورید،همه برفتند و بکشتند و باز آمدند،الّا آن مرید که مرغ زنده بیاورد.شیخ پرسید:چرا نکشتی ؟ گفت:از آن که شیخ فرموده بود که جایی باید که کس نبیند و من هرجا که می رفتم حق تعالی می دید.جنید گفت:

دیدید که فهم او چگونه است و از آن دیگران چگونه ؟ ! همه استغفار کردند.

حارث محاسبی گفته:

مراقبت،علم دل است در قرب حق تعالی.

حاصل آن که:حال مراقبت آن است که حسن بن علی دامغانی گفته:

«علیکم بحفظ السرائر،فانه مطلع علی الضمائر».

دوّم حال مراقبه آن است که: سالک در حال مراقبه،کاینات را فراموش کند؛ یعنی به حالی باشد که در آن حال وجود و عدم دنیا برای او یکسان باشد و چنان مراقب باشد که جز خدا هیچ چیز در ذهن و فکر او نباشد.

احمد بن عطا گفت:

«خیرکم من راقب الحق بالحق فی فناء ما دون الحق».

بهترین شما کسی است که حق را به حق مراقبت کند،با توجه به این که ما دون او را فنا و عدم محض بداند.

شیخ کبیر ابو عبد اللّه محمّد بن الخفیف گفته:

یک بار شـنیدم که در مصر پیری و جوانی به مراقبت نشسته اند بر دوام،آنجا رفتم دو شخص را دیدم روی به قبله کرده سه بار سلام کردم،جواب ندادند؛گفتم:به خدای بر شما که سلام مرا جواب دهید.

آن جوان سـر برآورد و گفت:یا ابن خفیف ! دنیا انـدک است و از این انـدک انـدکی مانده است،از این اندک نصـیب بسـیار بستان.یا ابن خفیف ! مگر فارغی که به سلام ما می پردازی.

این بگفت و سـر فرود برد و من گرسـنه و تشـنه بودم،گرسنگی را فراموش کردم، توقف کردم و با ایشان نماز پیشین گزاردم و نماز دیگر گزاردم و گفتم:مرا پندی ده.

گفت:یا ابن خفیف ! ما اهل مصیبتیم،ما را زبان پند نبود،کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد.

سه روز آنجا بودم با خود گفتم:چه سوگند دهم تا مرا پندی دهند.آن جوان سـربرآورد و گفت:صـحبت کسی طلب،که دیدن او تو را از خدای یاد دهد و هیبت او بر دل تو افتد و تو را به زبان فعل پند دهد نه به زبان گفتار !!

سوّم:حال بزرگان اهل مراقبت است که مراقب خدا هستند و از خدا می طلبند که آن ها را در حال مراقبت رعایت فرمایند؛یعنی خداوند متولّی امر آن ها باشد و به فضل خویش آن ها را مصداق [وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّالِحِینَ] (۱)کند.

سالک باید در این مقام طوری باشد که خود از میان برخیزد و بین او و خدای هیچ حجابی باقی نماند.

به جنیـد گفتنـد:می گویی حجـاب سه است:نفس و خلق و دنیـا.گفت:این سه حجـاب عـام است،حجـاب خـاص سه است:دید طاعت و دید ثواب و دید

۱- ۱) -اعراف (۷):۱۹۶.

کرامت.مقصود این است که در بیخودی بایـد به مقامی برسد که خود به مراقبت خود واقف نباشد [و به تعبیر دیگر عمل خود را نبیند،که دیدن،علّت غرور و غرور علت انحطاط است].

به قول حکیم صفای اصفهانی: ز مغز و پوست برون رفته تا به دوست رسیدم

راه بدست آوردن حال مراقبت

کسـی که بخواهد از مرض خطرناک غفلت رهایی یابد و به میدان پرمنفعت مراقبت قدم گذارد،در درجه اوّل باید به بعضی از آیات کتاب خدا-که نشان دهندهٔ

اطلاع حق بر همه شؤون عالم و آدم است-و نیز به برخی از آیات بیان کنندهٔ وضع قیامت و هم چنین به پاره ای از اخبار و روایات و حالات عالی مراقبین مراجعه کند.

امّا آیات نشانگر اطلاع حق بر همهٔ جوانب بندگان:

[وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً] (۱).

و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

[إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهٰا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لاٰ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللّٰهَ بِمٰا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ] (۲).

اگر به شما خیر و خوشی [و پیروزی و غنیمت] رسد،آنان را بدحال [و دلتنگ] می کند و اگر بدی و ناخوشی [و حادثهٔ تلخی] رسد به سبب آن خوشحال می شوند و اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید،نیرنگشان هیچ زیانی به شما نمی رساند؛یقیناً خدا به آنچه انجام می دهند،احاطه دارد.

[قٰالَ يٰا قَوْمِ أَ رَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرٰاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمٰا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ] (۳).

گفت:ای قوم من ! آیا عشیرهٔ کوچکم نزد شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر قرار داده و فراموشش کرده اید ؟ ! یقیناً پروردگارم به همهٔ اعمالی که انجام می دهید،احاطه دارد.

[أَلاٰ إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقٰاءِ رَبِّهِمْ أَلاٰ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ] (۴).

۱- ۱) -طلاق (۶۵):۱۲.

۲- ۲) -آل عمران (۳):۱۲۰.

۳- ۳) -هود (۱۱):۹۲.

۴- ۴) -فصّلت (۴۱):۵۴.

آگاه باش ! که آنان نسبت به دیدار [قیامت و محاسبهٔ اعمال به وسیلهٔ] پروردگارشان در تردیدند.[و]آگاه باش ! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد.

[یَسْتَخْفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضیٰ مِنَ الْقَوْلِ وَ کانَ اللّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطاً] (۱).

[خیانت پیشگان خیانت خود را] از مردم پنهان می دارند و [نمی توانند] از خدا پنهان نمایند و خدا با آنان بود آن گاه که در جلسهٔ مخفی شبانه،دربارهٔ طرح و نقشه و سخنی که خدا به آن رضایت نداشت،چاره اندیشی می کردند و خدا همواره به آنچه انجام می دهند،احاطه دارد.

[وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ کانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطاً] (۲).

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است،فقط در سیطرهٔ مالکیّت و فرمانروایی خداست و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد.

مراقب و حسابگر باشید

وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا یُفَرِّطُونَ* ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اللّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ أَلا لَهُ الْحُکْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِینَ] (۳).

و اوست که بر بندگانش چیره و غالب است و همواره نگهبانانی [از فرشتگان]

۱- (۱) -نساء (۴):۱۰۸.

۲- (۲) -نساء (۴):۱۲۶.

۳- (۳) -انعام (۶):۶۱-۶۲.

برای [حفاظتِ] شما [از حوادث و بلاها] می فرستد تا هنگامی که یکی از شما را مرگ در رسد [در این وقت] فرستادگان ما جانش را می گیرند و آنان [در مأموریت خود] کوتاهی نمی کنند.*سپس [همه] به سوی خدا، سرپرست و مولای به حقّشان بازگردانده می شوند.آگاه باشید ! [که در آن روز] فرمانروایی و حکومت مطلق فقط ویژهٔ اوست و او سریع ترین حسابگران است.

[وَ نَضَعُ الْمَوٰازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیٰامَهِ فَلاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کٰانَ مِثْقٰالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنٰا بِهٰا وَ کَفیٰ بِنٰا حٰاسِبِینَ] (۱).

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود و اگر [عمل خوب یا بد] به اندازهٔ دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم و کافی است که ما حسابگر باشیم.

[وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهٰا وَ رُسُلِهِ فَحٰاسَبْنٰاهٰا حِسٰاباً شَدِیداً وَ عَذَّبْنٰاهٰا عَذٰاباً نُکْراً] (۲).

چه بسیار آبادی ها که [اهلش] از فرمان پروردگارشان و فرستادگانش روی برگرداندند،پس ما آنان را به حساب سختی محاسبه کردیم و به عذاب بسیار شدیدی عذاب نمودیم.

[لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ

ص:۱۹۲

۱- ۱) -انبیاء (۲۱):۴۷.

۲- ۲) -طلاق (۶۵):۸.

قَدِيرٌ] (۱).

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است،فقط در سیطرهٔ مالکیّت و فرمانروایی خداست و اگر آنچه [از نیّت های فاسد و افکار باطل] در دل دارید آشکار کنید یا پنهان سازید،خدا شما را به آن محاسبه می کند؛پس هر که را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند و خدا بر هر کاری تواناست.

[لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ] (۲).

برای آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند،بهترین سرانجام است و آنان که دعوت او را پاسخ نگفتند،اگر مالک دو برابر همهٔ آنچه روی زمین است باشند،بی تردید آن را برای رهایی خود از عذاب خواهند داد؛آنان را حساب سختی است،و جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد بستری است.

[يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ] (۳).

[و گفتیم:] ای داود ! همانا تو را در زمین جانشین [و نمایندهٔ خود] قرار

۱- ۱) -بقره (۲):۲۸۴.

۲- ۲) -رعد (۱۳):۱۸.

۳- ۳) -ص (۳۸):۲۶.

دادیم؛پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند.بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند،چون روز حساب را فراموش کرده اند،عذابی سخت دارند.

[اَلْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ] (۱).

امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده است،پاداش می دهند.امروز هیچ ستمی وجود ندارد؛یقیناً خدا در حسابرسی سریع است.

[إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ] (۲).

قطعاً بازگشت آنان به سوی ماست.*آن گاه بی تردید حسابشان بر عهدۀ ماست.

بر هر خردمندی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد،لازم است از محاسبۀ نفس و مراقبۀ نسبت به او و سخت گیری در حرکات و سکنات و کلیّۀ حالات او غافل نباشد؛زیرا هر نَفَسی از نفس های نفس و هر لحظه ای از لحظات عمر،گوهر گرانبهایی است که عوضی در مقابل ندارد و انسان می تواند با هر لحظۀ از عمر، گنجی از گنج های الهی را که یکی از نعمت های بی پایان او در آخرت است بخرد.

ضایع کردن هر نَفَس یا مصرف کردنش در کاری که سبب هلاکت است جداً خسران بزرگی است که هیچ دانایی حاضر به قبول چنین خسارت سنگینی نیست.

وصیت مراقب به نفس

عبد پس از فراغت از نماز صبح لازم است دل را مشغول به نفس کرده و شرایط

۱- ۱) -مؤمن (۴۰):۱۷.

۲- ۲) -غاشیه (۸۸):۲۵-۲۶.

سعادت و فلاح را با او در میان بگذارد،چنانچه یک تاجر پس از تسلیم مال التجاره به شریک،شرایط تجارت صحیح را با او در میان می گذارد.

به نفس بگوید:ای نفس من ! سرمایه ای به جز عمر ندارم،اگر بیهوده از دست برود رأس المال از دست رفته و از تجارت مأیوس خواهم شد،امروز روز جدیدی است که خداوند بزرگ به من مهلت داده و مرگم را به تأخیر انداخته و وقت را امروز بر من منّت گذارده و مرا از نعمت فرصت بهره مند نموده است.

اگر مرده بودم،از او درخواست می کردم که به اندازه یک روز مرا به دنیا برگرداند تا عمل صالح به جای آورم،خیال کن مُردی و خواهش برگشت کرده و خداوند تو را بازگردانده،بیدار باش که امروز را ضایع نکنی،که هر نفسی گوهر سنگینی است که نمی توان برایش قیمت معلوم کرد،مواظب باش که برای یک شبانه روز بیست و چهار ساعت در اختیار است و بیست و چهار ساعت زمان کمی نیست،به وسیلهٔ آن می توان تجارت معنوی فوق العاده کرد و با این همه ساعت می توان گنج های پر بهایی از برنامه های الهی بدست آورد.

در روایتی آمده:

در هر بیست و چهار ساعت برای عبد بیست و چهار خزانهٔ مرتب قرار داده می شود،درب یکی از آن خزانه ها باز می شود،آن را پر از نور عمل نیکش می بیند، عملی که آن را در یک ساعت از بیست و چهار ساعت انجام داده،به مشاهدهٔ آن نور،چنان انبساط و خوشحالی به او دست می دهد،که اگر بر اهل جهنّم پخش کنند،شگفت زده می شوند.سپس خزانه ای را باز می کنند تاریک و سیاه،بوی بدی از آن می آید و این نتیجهٔ ساعتی است که در آن معصیت خدا را کرده،به فزع و ترسی گرفتار می شود که اگر بر اهل بهشت تقسیم کنند عیش آن ها را ناقص می کند.خزانهٔ دیگری بر او می گشایند که از دیدن آن نه خوشحال می شود نه

ص:۱۹۵

بـدحال و آن سـاعتی است که در آن خواب بوده،یا غافل از برنامه بوده،یا به کاری از مباحات دنیا مشـغول بوده است،از خالی بودن آن خزانه دچـار انـدوه می شود که چرا در حـالی که قـدرت داشـته آن سـاعت را به منـافع الهی پر نکرده و از آن غفلت ورزیده (۱)!!

و به همین صورت خزانهٔ طول عمر را حساب کنید که چه چیزی در آن قرار داده اید،آیا به حق پر کرده اید،یا از باطل و لهو و لعب آن را آلوده نموده اید ؟

ای نفس ! امروز کـه فرصت داری کوشـش کن که خزانه هـای ساعـاتت را آبـاد کنی و آن هـا را از گنـج هـای الهی بی بهره مگـذاری.جایی که اسـباب بزرگی تو است،میل به کسالت مکن و با استراحت و غفلت،بهره های الهی را از دست مده.مواظب باش از درجات علیّین محروم مشوی و حسرت و اندوه همیشگی برایت نماند.

توجه مراقب به اعضای بدن

عاقـل پس از وصـیّت بـه نفس متـوجّه هفـت عضـو مهـم خـود می شـود،هفـت عضـوی کـه وسـیلهٔ حتمی نجـات یا هلاکتند:چشم،زبان،گوش،شکم،شهوت، دست،پا،هفت عضوی که ابزار نفس و تسلیم اویند و در این تجارت خانهٔ جهان برای انسان هم چون کارگران وسیلهٔ تجارت و کسب اند.

برابر بـا آیـات قرآن مجیـد جهنـم را هفت در است،هر دری را دسـته ای از گمراهـان معیّن گردیـده،اسـتحقاق عـذاب شـخص بستگی به گناهان این هفت عضو دارد.

برای رهایی از عذاب سخت فردا،باید به طور دائم واعظ خود بود.باید یک لحظه از سفارش به خویش و توجّه به وضع اعضا و جوارح غافل نبود.باید در مقام

۱- ۱) -عده الداعی:۱۱۳؛بحار الأنوار:۲۶۲/۷،باب ۱۱،حدیث ۱۵.

مراقبت این هفت عضو حساس بود.

چشم را بایـد از نگاه به صورت حرام حفظ کرد.دیده نباید کسـی را به چشم حقارت بنگرد و از دیدن آنچه لزومی برای انسان نـدارد پرهیز کنـد؛زیرا همان طوری که در قیامت از اضافه حرف زدن زبان سؤال می کننـد،از اضافه دیـدن چشم هم بازپرسـی می نمایند.

از آن طرف نبایـد به ترک گنـاه چشم قـانع شـد،بلکه بایـد دیـده را در جهت تماشای آثار صـنع حق و عجایب خلقت هـدایت کرد.بایـد چشم به تماشای کتاب خـدا و سـنّت رسول اللّه صـلی الله علیه و آله و آثار ائمه علیهم السـلام برخیزد،تا از این طریق انسـان بتوانـد بـا معـارف و حلال و حرام خـدا آشـنا گردد.بایـد به آثار خیر دیگران بنگرد،تا نفس تشویق به اجرای عمل خیر گردد.

زبـان،عضوی است که هر نوع چرخیـدن برایش آسان است و هیـچ حرکتی برای او سـنگین نیست؛این عضو کوچک است که می تواند مرتکب بزرگ ترین گناه و آلوده به کبائر شده،برای دنیا و آخرت انسان خطرات سنگینی بیافریند !!

این عضـو بـا غیبت،دروغ،دو بهم زنی،تعریـف از خـود،تکـذیب خلق،طعن و لعن به مردم،جـدال و مراء و...جنایـات بزرگی را مرتکب می شود.

این عضو برای ذکر گفتن،یـاد گرفتن،یاد دادن،نشـر حقیقت،امر به معروف و نهی از منکر،ارشاد عباد حق،اصـلاح ذات البین و سایر برنامه های مثبت آفریده شده.

باید با نفس خویش شـرط کرد که در طول روز و شب این عضو را در مسـیر حق حرکت دهد،که گفته اند:منطق مؤمن ذکر و نظر او عبرت و سکوت او فکرت است.

و در قرآن مجید آمده:

ص:۱۹۷

[مٰا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ] (۱).

هیچ سخنی را به زبان نمی گوید جز این که نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است (۲).

مراقب گوش باشید که جز حق نشنود و از استماع حرف لغو و غیبت مردم مؤمن و آنچه به آبروی افراد لطمه می زند،بپرهیزد.

شکم را به کم خوردن و قناعت به حلال و اجتناب از شبهات و شهوات ملزم کنید و عضو شهوت و دست و پا را از افتادن در چاه خطرناک گناه حفظ نمایید.

دنیا ماندنی نیست.گذشت عمر گویی از همه چیز سریع تر است.مرگ ناگهان در می رسد و انسان با رسیدن مرگ تمام توان و قدرتش را از دست می دهد و جایی برای جبران اشتباهاتش نمی یابد،چه بهتر که در این دو روزهٔ کوتاه عمر به بیداری و مراقبت زندگی کرده و حساب ذره ذره عمل خود را با توجه به آیات و معارف داشته باشیم.

غفلت در هیچ زمینه ای به سود انسان نیست و غافلان در بازار قیامت هیچ نصیبی از رحمت خدا ندارند.

خداوند بزرگ اگر می خواست انسان به غفلت زندگی کند،به او عقل و فطرت و وجدان و فکرت عنایت نمی کرد.

بعثت انبیا،امامت امامان،حکمت حکیمان،عرفان عارفان،نصیحت ناصحان،وعظ واعظان،نوشتهٔ نویسندگان آگاه و مسؤول،فریاد بیداران،نالهٔ سحرخیزان،آوای نیک دلان و از همه بالاتر نزول کتب آسمانی برای چیست ؟

۱- ۱) -ق (۵۰):۱۸.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۱۵۲.

به این واقعیت های غیر قابل انکار چه جوابی می دهید ؟ نه این که این همه عنایت برای بیدار زیستن انسان و پاک ماندن او از آلودگی غفلت است ؟

گمان نمی رود که انسان در دورهٔ تاریخ،مرضی پرخطرتر از غفلت دیده باشد، جنایات،معاصی،ناپاکی ها،ضررها،خسارت ها،همه و همه معلول این بیماری خانمان سوز و این مرض مهلک است.

انبیا و امامان و حکیمان و عارفانی که شاگردان مکتب آن بزرگواران بودند،به صورت بسیار عجیب از غفلت وحشت داشتند.

آنان می دانستند که گرفتاران به غفلت در پرتگاه جهنم اند و اگر بیدار نشوند، درافتادن به عذاب برای آنان امری حتمی است.

انسان های غافل،شرورترین موجودات روی زمین،آلوده ترین جنبندگان روی خاک و پلیدترین مخلوقات این کرهٔ کوچک اند.تاریکی و رنج و مشقّت و مشکلات حیات دیگران،معلول غفلت غافلان و بی خبری بی خردان،و بی توجّهی دنیاپرستان و بدکرداری خفتگان و پستی عاصیان است.

سعدی شیرازی چه زیبا سروده است: بس بگردید و بگردد روزگار

ص:۱۹۹

دیر و زود این شکل شخص نازنین خاک خواهد گشتن و خاکش غبار (۱)

*** بندگی در کوی عشق از پادشاهی خوش تر است

مراقبت،بهترین مایهٔ تجارت برای یافتن سعادت

اشاره

انسان،از ابتدای شروع زندگی،مجبور به کار و فعالیت و حرکت و کوشش است.

این حرکت و کوشش یا در ارتباط با خدا یا با جهان یا با خلق خداست و حرکت و کوشش او یا مایهٔ نجات یا عامل هلاکت است.

چنانچه کوشش او در ارتباط با آن سه واقعیّت-خدا و جهان و خلق-براساس حق و حدود الهی باشد مایه سعادت و الّا علت شقاوت و ذلت و خسران دنیا و آخرت است.

برای سالم ماندن از هر ضرری و دور ماندن از هر خسارتی و پاک ماندن از هر ناپاکی،لازم است انسان دارای دو نظر و دو دقّت گردد و آن دو نظر و دو دقّت

۱- ۱) -کلیات سعدی:۷۲۴،مواعظ.

عبارت است از:دقّت قبل از عمل و توجّه به اصل عمل.

نظر اوّل:دقت قبل از عمل

اما دقّت قبل از عمل به این است که بنگرد و ببیند که عملی که از او سرمی زند و دل و نیّتش به خاطر آن تحریک شده و پر از شوق گردیده،آیا فقط به خاطر خداست یا برای خوش آمد هوای نفس و پیروی از شیطان است.

در اینجا باید در اجرای عمل عجله نکند،تا علّت انجام عمل با کمک نور حق برای او کشف شود؛اگر معلوم شد علّت تحریک نفس به عمل عشق خداست و آدمی نظری جز جلب نظر او ندارد انجام دهد و اگر علّت تحریک غیر خداست، جداً در انجام عمل از خداوند حاضر و ناظر و پروردگار مراقب خجالت بکشد و انجام و عمل را رها کرده و نفس را به رغبت عملی که برای خدا نیست ملامت کند !!

به نفس هشدار دهد:چرا می خواهی عملی را انجام دهی که مورد توجّه دوست نیست و عاقبتی جز افتضاح و رسوایی ندارد ؟

در خبر آمده:برای تمام حرکات انسان اگرچه خیلی کوچک باشد سه پرونده باز می کنند و یا سه نوع سؤال از انسان می کنند:عمل را برای چه انجام دادی ؟ و چگونه انجام دادی ؟ و برای که انجام دادی ؟

آری،از او می پرسند که انجام عمل بر تو لازم بود که به امر مولایت باشد،آیا به همین خاطر برای عمل برخاستی،یا میل و همّتت به عمل به خاطر شهوت و هوی بود ؟ و این عمل را با کمک نور معرفت و علم انجام دادی یا از روی جهل و ظن ؟ و در مرحلۀ سوّم سؤال می کنند:این کار را خالص برای حق انجام دادی که به قول خود که بارها گفتی«لا إله إلاّ اللّه» وفا کرده باشی پس اجر و مزدت برعهده او لازم باشد،یا برای خوش آمدن مردم تا اجرت را از آنان بگیری،یا برای رسیدن به مال و منال دنیا تا نصیبی که در دنیا به تو داده شد مزد عملت حساب شود ؟!

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به معاذ فرمود:

إِنَّ الْمرء یُسْأَلُ یَوم القیامهِ عَنْ جَمیعِ سَعْیِهِ حتی کُحْلِ عَیْنَیْهِ،وَ عَنْ فَتات الطّینهَ بِإصْبَعِهِ (۱).

در قیامت از همه چیز حتی سرمه چشم و ریختن گِل دیوار [مردم] با دو انگشت سؤال می شود.

این است نظر اوّل و حصول این نظر برای ناظر و مراقب جز از راه درایت و علم و آشنایی با حقیقت اعمال و دقّت در وضع نفس و حیله ها و مکاید شیطان از راه دیگر ممکن نیست.

تا زمانی که انسان،پروردگار خود و نفس و دشمن خطرناک همیشگی خود - شیطان-و آنچه موافق با هوی یا با خداست و امثال این امور را که در میدان حیات از اهمیّت خاصّی برخوردارند نشناسد،به چنین مراقبت و نظارتی نسبت به عمل نخواهد رسید.

در اینجا توجّه به این نکته لازم است که اگر خود انسان آراسته به نور علم برای کشف حقایق لازم از قبیل نفس،شیطان،هوی و این که آیا این عمل موافق یا مخالف حق است نبود،بر او واجب است برای یافتن حقیقت،دست به دامن عالمی ربّانی و راهنمایی الهی و صادقی فرزانه بزند،تا با استفاده از نور علم او، بتواند از سلطهٔ خطرات و هجوم گناهان و خرابی اعمال جلوگیری نماید.

نظر دوّم:توجه به اصل عمل

نظر به اصل عمل است که توجّه داشته باشد عمل را حتماً برای خدا انجام دهد

۱- ۱) -تفسیر ابن کثیر:۵۷۹/۲.

و سیرت و صورت عمل را کامل بیاورد و بداند همچنان که خلق مطّلع بر ظاهر عملند،خالق حکیم و خدای دانا هم مطّلع به ظاهر عمل و هم آگاه به باطن عمل است،و چیزی در این دریای موّاج آفرینش از نظر آن جناب پنهان نیست.

چون عبد،آراسته به این دو نظر شود،عمل برای او و مطابق با دستور او انجام می گیرد و انسان با این دو نظر در همهٔ عمر از افتادن در خطر مصون خواهد ماند و هیچ عملی از اعمال او به هدر نرفته و در نزد حضرت حق بی مزد و اجر نخواهد ماند و از همه بالاتر با این دو نظر هر انسانی از آلوده شدن به گناه و قرار گرفتن در دامن شیطان و افتادن در دام خطرناک هوای نفس در امان خواهد بود.

لازم است این دو را با تمرین و ریاضت و با کمک گرفتن از عنایت حق بدست آورد که بدون توجّه و مراقبت نسبت به هر فعل و هر عملی،برای انسان جز خسارت چیزی نخواهد ماند.

و به قول مغربی آن عارف بلند قدر:

سبو بشکن که آبی نی سبویی***ز خود بگذر که دریایی نه جویی

ز خود او را طلب هرگز نکردی***اگرچه سال ها در جستجویی

که را می بینی از خود می نپرسی***که را گم کرده ای آخر نگویی

کلاه فقر را بر سر نیابی***مگر وقتی که ترک سر بگویی

کجا بر کوی او رفتن توانی***که طفلی در پی چوگان و گویی

تو یک رو شو که آیینه چو طومار***سیه رو گردد آخر از دورویی

جلال الدین مولوی که مبیّن قسمتی از حقایق است می گوید:

هرکسی ز اندازه روشن دلی***غیب را بیند به قدر صیقلی

هر که صیقل بیش کرد او بیش دید***بیشتر آمد برو صورت پدید

گر تو گویی آن صفا فضل خداست***نیز این توفیق صیقل زان عطاست

قدر همّت باشد آن جهد و دعا***لیس للانسان الا ما سعی

واهب همت خداوندست و بس***همت شاهی ندارد هیچ خس

محاکمهٔ نفس و ایجاد آهنگ مراقبت در نفس

مراقبت،نعمتی بزرگ از نعمت های معنوی الهی است،که انسان با کمال شوق باید از خدا بخواهد و مقدّمات آراسته شدن خود را به آن فراهم آورد.

مراقبت،نسبت به تمام نعمت های معنوی،همانند ریشه نسبت به درخت و هم چون پایه برای ساختمان و عمود و ستون برای خیمه است.

مراقبت،برای نفس و روح به منزلهٔ روح برای جسم و مانند نور برای دیده و هم چون خورشید نسبت به موجودات جهان است.

مراقبت اگر نباشد ایمان نخواهد بود،ایمان که نباشد عمل صالح و اخلاق حسنه نخواهد بود،اخلاق و عمل که نباشد انسانیّت نخواهد بود،انسانیّت که نباشد،از آدمی جز شر و ضرر و ایجاد مشکل برای خود و دیگران چیزی صادر نخواهد شد.

مراقبت-یا به تعبیر دیگر توجه به هر برنامه و عاقبت آن و بیداری نسبت به کلیّهٔ امور و نتایج آن-بهترین وسیلهٔ نجات و برترین و پرسودترین آهنگ الهی در نوای جان انسانی است.

مراقب،از شرّ نفس در امان و از خطر شیطان و شیاطین در مصونیّت و از همهٔ حوادث در سلامت و راحت است.

مراقب،چیزی از او فوت نمی شود و شرّی از او صادر نمی گردد و راهی جز راه حق نمی پوید و در دل و جان غیر عشق حق نمی پذیرد و سرایی برای اقامت جز پیشگاه دوست نمی شناسد و خوفی جز از عقاب حق نداشته و امیدی جز به جناب

دوست ندارد.

بیاییـد این واقعیت ها و حقایق را به نفس خود بگوییم و او را در محکمهٔ نورانی عقل-عقلی که از قرآن و معارف الهی کمک گرفته-به محاکمه کشـیده و به او بگوییم:به چه علّت در این عمری که از ما گذشـته تو در غفلت بودی و به خاطر غفلتت ما را تا نزدیک شدن به ننگ ابدی و عذاب همیشگی برده ای !

چرا به اعضا و جوارح رحم نکرده و تا توانسته ای آنان را به رذایل و صفات قبیحه و اعمال ضد خدا آلوده کرده ای ؟!

چرا با داشتن ظرفیّت وسیع،خود را با آب خوشگوار معارف الهی سیراب نکرده و نسبت به حقایق تشنه مانده ای ؟

به چه خاطر با قرآن تماس نگرفته و آراسته به اخلاق انبیا نشده و از اوصاف امامان بزرگوار در تو نشانی دیده نشود ؟

در بقیهٔ عمر می خواهی چه کنی و از این همه وسایل و ابزاری که خداوند حکیم در اختیار تو گذاشته،قصد داری چگونه بهره برداری کنی ؟

وای بر تو اگر با بودن این همه حجّت حق،با روشن بودن نور نبوّت و امامت،با در دست داشتن قرآن و کتب مشحون از حقایق ربّانی،بیدار نگشته و بینا نشوی.

این تویی که سعادت و شـقاوت من در گرو وضع تو است.آن مقدار که خواستی گناه کردی و از نعم مادّی هرچه خواستی به چنگ آوردی.در بقیّهٔ عمر هم چیزی جز تکرار این مسائل نخواهی دید،پس زمان علاج امراضت و درمان دردهایت و آراسـته شـدنت به آنچه بایـد آراسـته گردی چه وقت است ؟ ! تو می دانی که تو و هرچه از اعضا و جوارح وابسـته به توست،جز یک مسافر چیز دیگری نیستی و مجموع سفرت از ابتدا تا انتها شش منزل است:صلب پدر،رحم مادر،فضای دنیا،ظلمات قبر،صحرای محشر و بهشت یا دوزخ و اکنون تو در منزل سوّم که

جایگاه غولان و دیوان راهزن است گرفتاری !!

بدان که روزهای عمر تو به منزلۀ فرسخ هاست و ساعت ها به منزلۀ میل هاست و نَفَس ها به منزلۀ گام هاست و اکنون تو ندانی که از این منزل چقدر مانده باشد، شاید گامی چند بیش نمانده،پس باید که فریفتۀ زیب و زیور این رباط دو در و این منزلگاه پر خوف و خطر نگشته،پیوسته در مشاهدۀ کوچا کوچ لشکر اموات بوده باشی و از سفر خویشتن فراموشت نگشته و ذرّه ای از محبّت دنیا که موجب صد گونه محنت و بلاست در دل خود جای ندهی.

از حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله روایت شده:

حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَهٍ (۱).

محبّت دنیا سر همه گناهان است.

از این حدیث معلوم می شود:جمیع گناهان ظاهری و باطنی از محبّت دنیا حاصل می شود و گناه هرکس به اندازۀ محبّت او به دنیاست.

پس اگر خواهی دل از آلودگی ها پاک سازی و خود را در ورطۀ هلاک نیندازی، باید که در مقام معالجه درآیی و در ابتدا پرهیز نمائی.

و طریق معالجه و پرهیز چنان است که یک چند از اهل دنیا گریزان گشته،خود را به ترک لذّات دنیوی عادت دهی و در هر ساعت از روز و شب از جلّاب ذکر مرگ جرعه ای بیاشامی.

و طریقۀ ذکر مرگ چنان است که دل را از شغل ها فارغ ساخته،تصوّر صورت ها و اوضاع و احوال یاران و دوستان خود نمایی و فکر کنی که صورت های ایشان

۱- ۱) -ارشاد القلوب:۲۱/۱،باب ۲،الزهد فی الدنیا؛عوالی اللآلی:۲۷/۱،فصل ۳؛بحار الأنوار:۲۵۸/۵۱،باب ۱۴.

چگونه تغییر یافته و اعضا چون از هم ریخته و فرزندان چگونه یتیم مانده و زنان را چون دیگران به عقد خویش درآورده اند و مال ها را چگونه قسمت نموده اند ؟! و بعد از آن فکر نمایی که حال تو نیز عن قریب هم چنین خواهد بود.

چون این گونه راه معالجه را بپیمایی رفته رفته غبار غفلت از دیدهٔ دلت زایل گردد و از جملهٔ روشن دلان پیش بین و بینایان صاحب یقین گردی و بر اوقات گذشتهٔ خود حسرت ها خوری و ندامت ها کشی و دیگر تو را پروای خورد و خواب نماند و جز به کار آخرت به هیچ کار دیگر مشغول نگردی (۱).

در پرتو این ذکر و فکر و از برکت روشنایی این مراقبت،به کوی حقیقت رسیده، دل را صفا دهی،جان را شستشو نموده،گذشته را تدارک کرده و آینده ای خداپسند برای خود خواهی ساخت و به قول روشندل بینا،حکیم صفای اصفهانی:

تا شد دل من معتکف دار حقیقت*** پی برد درین دار باسرار حقیقت

بر گرمی بازار من آتش زد و افزود***از آتش من گرمی بازار حقیقت

معیار حقیقت به فنا بود و به هر سنگ***سنجید مرا دوست به معیار حقیقت

از راه عدم برد به سرمنزل هستی***ره گم نکند قافله سالار حقیقت

گو راه عدم گیر به خفاش که تابید***خورشید وجود از در و دیوار حقیقت

دل خانه غیب است و ز هر عیب مبرّاست***از صنعت سر پنجه معمار حقیقت

در فقر بجویید صفا را که ز شش سوی***پیداست در این مرحله آثار حقیقت(۲)

راه علاج غفلت

چه راهی برای علاج غفلت،این ریشهٔ امراض معنوی و مایهٔ شقاوت دنیایی

۱- ۱) -جملاتی از رسالهٔ معالجه النفس ملا طاهر قمی.

۲- ۲-حکیم اصفهانی:۱۹۸

و آخرتی،بهتر از بازگشت به خویش است ؟

بازگشت به خویش یعنی عرفان نفس،آن گاه شناخت ربّ و در نتیجه آگاهی به خواسته های سعادت بخش حق و تطبیق وضع نفس با آن خواسته ها.

نفس در ارتباط با ملکوت عالم،قدرت پیدا می کند که از میان امواج پرخطر انواع حوادث سالم بیرون آمده و با سیرتی زیباتر از هر چیز به مالک واقعی خود برگردد.

نفس با توجّه به یک سلسله مسائل تکان دهنده و بیدار کننده،می تواند خود را از طناب غفلت و بند شیطنت و زندان هوا آزاد کرده،در فضای پر بهای معنویت به پرواز آید.

نسخهٔ شفابخش

دانشمند بزرگ شیعه،استاد علّامهٔ مجلسی رحمه الله،مرحوم ملا طاهر قمی در ترجمهٔ«رساله تنبیه الراقدین»جملاتی عالی و تکان دهنده خطاب به اهل قبور و جواب اهل قبور به آن مسائل به صورت زبان حال و خطاباتی به نفس دارد که ذکر آن برای هر انسانی بهترین نسخهٔ شفابخش غفلت و برترین راه ایجاد حال مراقبت در قلب و نفس است.آن بزرگ مرد بیدار چنین می گوید:

سلام باد بر شما ای صاحبان قبرها،از پیران و جوانان !

سلام باد بر شما ای جدا شدگان از خویشان و دوستان !

سلام باد بر شما ای دور افتادگان از برادران و مصاحبان !

سلام باد بر شما ای محروم شدگان از اموال و اسباب !

سلام باد بر شما ای تکیه زدگان بر بالش خاک !

سلام باد بر شما ای ساکنان منزل های خالی !

سلام باد بر شما ای صاحبان صورت های تغییر یافته !

سلام باد بر شما ای صاحبان روی های خاک آلوده !

سلام باد بر شما ای اهل خانه های خراب و مندرس شده !

سلام باد بر شما ای اهل اثرهای محو و برطرف شده !

شما بودید-خدایتان رحمت کند-مغرور به قوّت و جوانی و بودید مشغول به لهو رفاقت و طلبکاران زندگی و بقا و غافلان از مردن و فنا و متنعّم در خانه ها و قصرها و انس گرفتگان با زنان صاحب ستر و مشغول شدگان به لذّت و راحت و خوشحالی.

خانه های فراخ را گذاشتید و بدون رغبت و رضا در تنگناهای قبر ساکن شدید و در شکم های خاک سپرده گشته و از جسم خلق پنهان شدید.با مرگتان خشم دل حسودان فرونشست،دوستان و فرزندان را دلگیر ساختید.ای کاش می دانستم در عوض دوستان چه یافتید و مونس شما در خاک کیست و در وحدت و تنهایی چه می کنید و بدن هایتان در خاک چگونه پوسید و کرم ها چسان از جسم شما خلق شد و چگونه همان ها گوشت و پوست شما را خوردند ؟!

به چه صورت حدقه های شما بر صفحهٔ رویتان روان شد و چگونه عضوها و بندهای شما از هم گسست و پای و دست راست و چپ بدنتان به چه نحو جدا شد ؟!

اگر ای ترک کنندگان اهل و عیال و از آرزوها و امیدها بریده ! از اوضاع بعد از خود از من بپرسید،من پاسخ شما را می دهم،اگر حاضرید بشنوید.

دیگران در خانه های شما ساکن شده و با زنان شما ازدواج کردند و اموالتان را بین خود تقسیم نمودند.اهل بیت شما از فرزندان و کودکانتان بر آن طفلانی که به نعمت و ناز پرورش دادید،بریدند و یاران و دوستان برای همیشه شما را فراموش کردند و خویشان و هم نشینان از شما غافل شدند !!

ص:۲۰۹

اسمی از شما نمی برند و از یاد شما در دل و قلب آنان خبری نیست.این است آنچه پس از شما واقع شد.

اهل قبور پاسخ می دهند:ای بندهٔ حق ! گفتگویت را شنیده و سخنت را حفظ کردیم،جواب ما را بشنو و آن را حفظ کن.

ما جامهٔ پشیمانی پوشیدیم و به درهای قیامت داخل شدیم.مرگ ما،وجود ما را در عجیب ترین وضع انداخته،ما را در تنگ ترین خوابگاه ها بر دست راست خواباندند و صورت ما را بر خاک قبر نهادند و سقف خانهٔ ما را از خشت ساختند.

برادران و اهل ما برای همیشه با ما وداع کردند،از ما برگشته و ما را واگذاشتند !

فرشتگان در قبر ما حاضر شدند و از خواسته های پروردگارمان از ما پرسیدند.

کرم ها دور بدن ما جمع شده و ما را خوردند و آن قامت رعنا و صورت زیبای ما را تغییر دادند در خانه های خالی از وسائل،بدون اهل و عیال روز و شب خود را می گذرانیم.

ما در امری سخت و هولناک و پر خطر درافتاده و از قبر خویش جز برنامه های ترسناک و تهدید و سرزنش سخت چیزی نمی شنویم.بعضی از قبرها فریاد می زنند:من خانهٔ ظلمتم،من خانهٔ فتنه ام،من خانهٔ محنتم،من خانهٔ غربت و غمم،من خانهٔ وحدت و وحشتم،من زندان نافرمانم،من حفره ای از حفرات آتشم و بعضی از قبرها می گویند:من خانهٔ راحت و نعیمم برای کسی که خدای رحیم را بندگی کرده،من خانهٔ نعمت و خوشحالیم برای کسی که از خدا ترسیده و از گناه اجتناب ورزیده.

قطعه های زمین ندا می کنند و می گویند:ای فریفته به ظاهر دنیا ! ای که امروز زنده ای ! چرا از وضع کسانی که در ما دفن شدند عبرت نگرفتی ؟ اهل و حشم برادران و همسایگانت را ندیدی در دل خاک دفن شدند ؟!

حرص آنان و جمع آوری مال و واگذاشتن جمع شده های آن ها را ندیدی و توجه نکردی که از آنچه داشتند بی اختیار امید برداشته و به خواری و ذلّت در ما دفن شدند ؟!

چرا به آنچه آنان عمل نکردند،در حالی که به خیر آنان بود تو عمل نمی کنی ؟ ! چرا در جمع مال و پیدا کردن آرزوهای دراز بی رغبت نمی شوی ؟

مردگان در خاک خفته که ماییم،زندگان را ملامت می کنیم و با صدای بلند به آنان می گوییم:ای واپس مانده در دنیا که برادران و همسایگان را زیر خاک کردی ! آیا در حال ما برای تو عبرت نیست ؟ ! آیا به پیش رفتن ما را در خاک گور فکر نمی کنی ؟ ! آیا نمی بینی که ما از خط عمل جدا گشته در حالی که تو مهلت داری و به فکر عمل نیستی ؟

چرا آنچه از ما فوت شد تو تدارک نمی کنی ؟ ! چرا به آنچه همسایگانت از آن محروم شدند عمل نمی نمائی ؟

ای ساکن خانۀ غرور و خطاب کننده به اهل قبور،ما آرزو می کنیم که بر درست کردن توشه قادر شویم و برای حرکت در راه آماده گردیم،از ما وقت عمل خیر گذشت تو امروز را که در آنی غنیمت بدان و از عاقبت بد اهمال کاری بترس.

تو ای خطاب کننده به ما ! عن قریب رحلت نموده نزد ما خواهی آمد و پس از چند روزی بر ما وارد خواهی شد،بر نفس لطیف ضعیف خود رحم کن و در خلاصی جان شریف خویش بکوش.بدان به همین زودی،همان معامله ای که با خانه های ما کردند،با خانۀ تو خواهند کرد و آثار تو نیز همانند آثار ما فانی و برطرف خواهد شد و به حالی در افتی که هیچ یار و مصاحبی قدرت نفع رساندن به تو را نداشته باشد و نزدیک و برادر توانایی نجات تو را نداشته و تو هم به سوی خانه غربت و وحشت روان گردی،در حالی که از تمام علایق و اسباب بریده باشی.

ص:۲۱۱

قبرت و پرسـش کنندگانت به انتظار تواند،به سوی آنچه از ما شـنیدی شتاب کن و برای جایی که ما انتقال به آن یافته ایم مهیّا شو.آنچه بر ما گـذشت بر تو هم خواهـد آمـد.به خدا قسم تو را خطر هولناک در پیش است ما تو را خبر کردیم و راه توفیق را به تو نمایاندیم.

پس از گفت و شنید با مردگان نوبت خطاب به نفس است:ای غافل فریفته شده ! جواب صاحبان قبر را شنیدی و از آنچه شرح دادند خبر شدی،فردا نزد مولا و آقایت چه عذری داری،به هنگام رسیدنت به او و رسیدنش به تو چه خواهی گفت ؟!

به خـدا قسم اگر اهمـال کنی و از آنچه به سـوی آن می روی غافـل بمـانی،در حـالی که تو را ترساندنـد و از خطرات برحـذر داشـتند،نزد پروردگـارت بـا یـک دنیا هول و ترس رسوا شوی و با خطرهای فراگیرنـده روبرو گردی،عازم سـفر و کوچ کردن باش و برای جمع کردن توشه جهت روز خطر بزرگ آماده شو.

به سوی مولایت بازگرد،بازگشـتن بندهٔ خوار و ذلیل که بر نفس خود ظلم کرده و حرمت خدایش را ارج ننهاده.توبه کن،مانند بنده ای که گناهانش سـخت عظیم است و عمرش از کف رفته،آن چنان از کف رفتنی که گویا به انتها رسـیده و فرصت انجام کار از دستش رفته !

آن چنـان بنـده ای که پنـاهی نمی بینـد که از خـدا به سـوی آن رود و گریزگـاهی نمی جویـد که از پروردگـارش به سوی او بگریزد.بنـده ای که در چنین حال ناگهان متوجه خـدای خود گشـته،با دلی پاک به سوی او روی آورد و خدایش را به آوازی متغیّر و آهسـته بخواند و آن چنان فروتنی کند که گویی منحنی شده کمرش خم گشته و از شدت سر به زیری دو تا شده و دو پایش از شدّت ترس می لرزد و اشک هایش پهنای صورت او را گرفته و در حال دعا و مناجات است و فریاد می زند:

وای از دوری سفر،وای از بزرگی خطر،وای از تاریکی قبر،وای از ایامی که ضایع کردم،وای از خجالتم بر گناهانی که جمع نمودم.

آه اگر با عدل خود با من معامله کنی و فضلت را از من دریغ داری.

آه اگر پرونده ام را به دست چپم دهی و بدی حال و عملم را بر مردمان ظاهرسازی.

آن گاه خطاب کنی:او را بگیرید و به غل ببندید و به آتش جهنم بسوزانید.آن وقت مبتلا ـ شوم به بلایی که خویشان از نجاتم،ناتوان و قوم و قبیله ام از نفع رساندن به من،حقیر و زار.

وای از آتشی که پشت جگر را بسوزاند.

آه از آتشی که سر و دست و پا را از هم جدا کند.

وای از آتشی که نورش تاریکی،آسانش رنج آور و دورش نزدیک است.

آه از آتشی که رحم نکند و طلب مرحمت احدی را نپذیرد و بر تخفیف عذاب قادر نباشد و توان نجات زاری کننده را نداشته باشد.

آه از ضریع و زقّوم و غسّاق جهنّم،که هر سه خوراکی اهل عذاب است.

آه از شراب جهنم که روده و دل اهلش را پاره پاره کند.

ای مولای من ! آیا برای شقاوت آفریده شده ام تا بدین سبب گریه ام را طولانی کنم،یا برای سعادت،تا امید بر تو دوزم ؟

آیا اعضایم را برای عذاب کشیدن از گرزهای آتشین آفریده ای و روده هایم را برای خوردن حمیم جهنّم.

مولای من ! به من بگو بعد از این که به تو ایمان آوردم مرا عذاب می کنی ؟ ! یا پس از این همه عشق به تو،از پیشگاه رحمتم می میرانی ؟ ! از ذات کریمت دور است که مرا از خود ناامید کنی ؟

آیا مسیر گمانم را به خود عوض می کنی و امیدم را به ناامیدی بازمی گردانی ؟ نه این چنین نیست،بدون شک امیدم به تو یک امید حتمی و رجایم نسبت به عنایتت رجایی عظیم است.

و به قول سعدی در فصل مناجات:

تنم می بلرزد چو یاد آورم***مناجات شوریده ای در حرم

که می گفت شوریده دل فکار***الها ببخش و به ذلّم مدار

به لطفم بخوان و مران از درم***ندارد به جز آستانت سرم

تو دانی که مسکین و بیچاره ایم***فرومانده نفس امّاره ایم

نمی تازد این نفس سرکش چنان***که عقلش تواند گرفتن عنان

که با نفس سرکش برآید به زور؟***مصاف پلنگان نیاید ز مور

به مردان راهت که راهی بده***وز این دشمنانم پناهی بده

خدایا به ذات خداوندیت***به اوصاف بی مثل و مانندیت

به لبیک حجاج بیت الحرام***به مدفون یثرب علیه السلام

به تکبیر مردان شمشیر زن***که مرد وغا را شمارند زن

به طاعات پیران آراسته***به صدق جوانان نوخاسته

که ما را در آن ورطه یک نفس***ز ننگ دو گفتن به فریاد رس

امید است از آنان که طاعت کنند***که بی طاعتان را شفاعت کنند

به پاکان کز آلایشم دور دار***و گر زلتی رفت معذور دار

به پیران پشت از عبادت دو تا***ز شرم گنه دیده بر پشت پا

که چشمم ز روی سعادت مبند***زبانم به وقت شهادت مبند

چراغ یقینم فرا راه دار***ز بد کردنم دست کوتاه دار

بگردان ز نا دیدنی دیده ام***مده دست بر ناپسندیده ام

ص:۲۱۴

من آن ذره ام در هوای تو نیست***وجود و عدم زاحتقارم یکی است

ز خورشید لطفت شعاعی بَسَم***که جز در سعادت نبیند کَسَم

بدی را نگه کن که کمتر کس است***گدا را ز شاه التفاتی بس است

مرا گر بگیری به انصاف و داد***بنالم که عفوت نه این وعده داد

خدایا به ذلت مران از درم***که صورت نبندد دری دیگرم

ور از جهل غایب شدم روز چند ***چو باز آمدم در به رویم نبند

چه عذر آرم از ننگ تر دامنی***مگر عجز پیش آورم ای غنی

فقیرم به جرم گناهم مگیر***غنی را ترحم بود بر فقیر

چرا باید از ضعف حالم گریست***اگر من ضعیفم پناهم قوی است

خدایا ! به غفلت شکستیم عهد***چه زور آورد با قضا دست جهد ؟

چه برخیزد از دست تدبیرما ؟***همین نکته بس عذر تقصیر ما

خدایا مقصّر به کار آمدیم***تهی دست و امیدوار آمدیم(۱)

دیدگاه روایت به مراقبان و محاسبان

در طول تاریخ حیات،به چهره های پرارزشی برمی خوریم که بر اثر اتصال به نور حقیقت،در تمام زمینه های زندگی با مراقبه و محاسبه زیستند و هرگز به دشمنان ظاهر و باطن و غولان درونی و بیرونی،اجازهٔ فعالیّت در حوزهٔ حیات پرقیمتشان را ندادند.

اینان با گوش دل نصایح کتب آسمانی و انبیا و امامان را شنیدند و پس از شنیدن به کار بستند و از به کار بستن حقایق نتایج عالی گرفتند.قرآن به همهٔ مردم برای

۱- ۱- کلیّات سعدی:۳۹۵ (به نقل از باب دهم بوستان)

این که نسبت به همهٔ امور زندگی مراقب و مواظب باشند و با کمال بیداری حساب همه برنامه های حیات را داشته باشند می فرماید:

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ] (۱).

ای اهل ایمان ! از خدا پروا کنید و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است و از خدا پروا کنید؛یقیناً خدا به آنچه انجام می دهید،آگاه است.

از امامان بزرگوار نقل شده که می فرمودند:

حاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسَبُوا وَ زِنُوا أَعْمالَكُمْ بِميزانِ الْحَياء قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا (۲).

خود به حساب خود برسید قبل از آن که به حسابتان برسند و با ترازوی حیا اعمال خویش را بسنجید،قبل از این که با آتش قهر حق اعمالتان را بسنجند.

و فی الْخَبَرِ،أَنَّهُ علیه السلام جاءَهُ رَجُلٌ فَقالَ:یا رَسُولَ اللّهِ أَوْصِنی.فَقالَ:أَ مُسْتَوْصٍ أَنْتَ ؟ قالَ:نَعَمْ.قالَ:إِذا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عاقِبَتَهُ،فَإِنْ کانَ رُشْداً فَامْضِهِ وَ إِنْ کانَ غَیّاً فَانْتَهِ عَنْهُ (۳).

در خبر است که مردی خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله آمد،عرضه داشت:مرا سفارش کن.فرمود:تو سفارش پذیری ؟ گفت:آری.فرمود:چون کاری را تصمیم گرفتی در عاقبت و نتیجهٔ آن اندیشه کن،اگر کمال و منفعتی در آن بود

۱- ۱) -حشر (۵۹):۱۸.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۱۶۷/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه؛بحار الأنوار:۲۶۵/۶۸،باب ۷۶.

۳- ۳) -محجّه البیضاء:۱۶۵/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

آن را بجای آر،اگر گمراهی بود از آن دست بردار.

وَ فی الْخَبَرِ،یَنْبَغی أَنْ یَکُونَ لِلْعاقِلِ أَرْبَعَ ساعاتٍ:ساعَهٌ یُحاسِبُ فیها نَفْسَهُ (۱).

در خبر آمده که عاقل باید دارای چهار ساعت باشد:یکی از آن ها ساعتی است که در آن باید به حساب خویش برسد.

عَنْ مَیْمُونِ بْنِ مِهْران أَنَّهُ قالَ:لا یَکُونُ الْعَبْدُ مِنَ الْمُتَّقینَ حَتّی یُحاسِبَ نَفْسَهُ أَتَمَّ مِنْ مُحاسَبَهِ شَریکِهِ،وَ الشَّریکانِ إِنَّما یَتَحاسَبانِ بَعْدَ الْعَمَلِ (۲).

میمون بن مهران [ظاهراً از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله] نقل می کند که حضرت فرمود:عبد از گروه پرهیزکاران نیست مگر به حساب نفس برسد،آن هم کامل تر از کسی که به حساب شریکش می رسد،که دو شریک به طور طبیعی به حساب خود بعد از عمل می رسند.(اما عبد با تقوا قبل از عمل به حساب خود رسیده و بعد از عمل هم در حساب و در نگرانی است).

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام:أَقْصِرْ نَفْسَکَ عَمّا یَضُرُّها مِنْ قَبْلِ أَنْ تُفارِقَکَ،وَاسْعَ فی فَکاکِها کَما تَسْعی فی طَلَبِ مَعیشَتِکَ فَإِنَّ نَفْسَکَ رَهینَهٌ بِعَمَلِکَ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود:جلوی نفس را قبل از جدایی از بدن،از آنچه برایش زیان بار است بگیر و در آزادی آن همچنان که برای معیشت فعالیت می کنی بکوش،که نفست در گرو عمل تو است.

با توجّه به این آیات و روایات،خردمندان به نفس مهلت گناه نمی دادند و نیز نمی گذاشتند خیری گرچه کوچک باشد از دست نفس برود ! و اینک:

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۱۶۵/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۱۶۵/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

۳- ۳) -الکافی:۴۵۵/۲،باب محاسبه العمل،حدیث ۸؛محجّه البیضاء:۱۶۶/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

گوشه ای از زندگی مراقبان و محاسبان

اوّل: می گویند:

گروهی به عیادت مریضی رفتند،در میان آنان جوان لاغر اندامی بود،مریض به او گفت:این لاغری تو از چیست ؟ پاسخ داد:علّتش امراض و اسقام است.گفت:

تو را به خدا قسم حقیقت حالت را به من بگو.جوان گفت:شیرینی دنیا را چشیدم تلخ بود،زر و زیورش نزدم کوچک است،طلا و سنگش پیشم یکسان است،گویی عرش حق را برای تماشایم ظاهر کرده اند و من آن را آن چنان که هست می بینم، رفتن مردم را به سوی بهشت و جهنّم مشاهده می کنم،با تماشای این حقایق روزم به روزه می گذرد و شبم به بیداری،در آنچه هستم،از عبادت و عمل به چشمم نمی آید؛زیرا عملم در برابر ثواب حق بسیار کم است !!

دوّم: از بزرگی نقل می کنند که می گفت:

اگر سه چیز نبود،دلم نمی خواست یک روز زنده باشم:روزه در سخت ترین روزهای گرم،سجود در دل شب،مجالست با مردمی که برای سخن گفتن پاکیزه ترین کلام را اختیار می کنند،آن چنان که عده ای برای خوردن خرما بهترینش را انتخاب می نمایند.

سوّم: می گویند:

گروهی برای مقصدی بار سفر بستند،راه را گم کردند؛به محلّ بنده ای از بندگان حق رسیدند که از دیوان و غولان آدم نما فرار کرده و به کنجی به عبادت و تصفیه باطن مشغول بود.فریاد زدند ای بندهٔ حق ! ما راه را گم کرده ایم،چنانچه می دانی بنمایان !

با سر به سوی آسمان اشاره کرد،مردم قصدش را درک نکردند.گفتند:ما راه را

از تو می پرسیم آیا جواب ما را می دهی یا نه ؟ گفت:بپرسید اما زیاده روی در سخن نداشته باشید،روز رفته برنمی گردد و عمر گذشته بدست نمی آید،طالب حق باید سرعت در بدست آوردن داشته باشد.

قوم از سخن او تعجّب کردند،گفتند:ای بندهٔ حق ! خلایق بر چه مبنایی نزد پروردگار محشور می شوند ؟ گفت:بر نیّاتشان،گفتند:ما را وصیّت کن.گفت:به اندازهٔ سفرتان توشه بردارید که بهترین توشه،آن است که انسان را به خواسته اش برساند.آن گاه راه را به آنان نشان داد و به محل عبادت خود برگشت !!

چهارم: عبد الواحد بن زید می گوید:

به محل عبادت عابدی از وارستگان سرزمین چین گذر کردم صدا زدم:ای راهب ! جواب نداد،دو مرتبه صدا کردم پاسخ نداد.بار سوّم صدا زدم.سر بیرون کرد و گفت:من راهب نیستم،راهب کسی است که از خدا بترسد و کبریاییش را تعظیم کند؛بر بلایش صبر و به قضایش راضی شود،بر آلائش حمد و بر نعمت هایش شکر گزارد؛در برابر بزرگی و جلالش تواضع کند و در پیشگاه عزّتش، صورت ذلّت به خاک بگذارد؛به قدرتش تسلیم شود و در برابر مهابتش خضوع کند؛در حساب آن حضرت اندیشه کرده و در عقابش تعقّل کند؛روزش را روزه بدارد و شبش را به عبادت بیدار باشد؛آتش فردا را فراموش نکرده و جبّاریّت حق را از یاد نبرد.این صفات در هرکس باشد راهب است.اما من سگ هاری هستم که نفسم را در این صومعه حبس کرده ام،تا مردم را گاز نگیرد و زخمی نکند !!

به او گفتم:چه چیزی عباد را از اللّه-پس از این که او را شناختند-جدا می کند.

گفت:ای برادر ! علّتی برای جدایی خلق از خدا جز حبّ دنیا و زینت آن نیست؛ زیرا دنیا محل معاصی و گناهان است و عاقل کسی است که عشق دنیا از دل پاک کند و از گناه به خدا توبه آرد و به آنچه او را به حق نزدیک می کند روی آرد.

ص:۲۱۹

پنجم: دربارهٔ اویس قرنی نوشته اند:

چون شب می رسید می گفت:این است شب رکوع.آن گاه تمام شب را به رکوع می گذراند و چون شب بعد می آمد می گفت:این است شب سجود،آن شب را به سجده بر عظمت دوست تمام می کرد.

ششم: مردی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام می گوید:

نماز صبح را با امام خواندم،پس از نماز از دست راست مردم رو کرد،در حالی که افسرده و دل شکسته بود،آن قدر صبر کرد تا آفتاب طلوع کرد در حالی که دست به دست می زد گفت:من یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودم،امروز در بین شما چیزی که شبیه آنان باشد نمی بینم،آنان صبح می کردند در حالی که پریشان و ژولیده و گرد و غبارآلوده و زرد رنگ بودند [کنایه از فعالیت شدید الهی و عبادت سنگین آنان] شب را به سجده و قیام برای خدا بسر می بردند،کتاب خدا را آن طور که باید می خواندند،با قدم و پیشانی غرق در بندگی بودند،هرگاه ذکر خدا می گفتند همانند درخت در برابر باد از شدت اتصال به حق و مهابت حضرت او مضطرب می شدند،دیدگان آنان اشک می ریخت،آن چنان که اشک آنان را لباسشان قطع می کرد (لباسشان خیس می شد)،اما اطرافیان امام جمعیتی غافل و بی توجه بودند.

یکی از شایستگان عباد خدا می گوید:مسیرم به بعضی از کوه های بیت المقدس افتاد،به یکی از وادی های آنجا فرود آمدم،با صدای بلندی روبرو شدم،صدایی که در کوه می پیچید و کوه آن صدا را به طور واضح برگشت می داد،دنبال صدا رفتم،به چمنزاری رسیدم که درخت پیچیده ای در آن بود،مردی را دیدم ایستاده و مرتب می خواند:

[یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً... وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَ اللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ] (۱).

روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر شده می یابد..و خدا شما را از [عذاب] خود برحذر می دارد و خدا به بندگان مهربان است.

پشت سرش نشستم،کلامش را گوش می دادم،مرتب این آیه را می خواند، ناگهان ناله ای زد و غش کرد،من فریاد زدم اندوه حسرت بر من از بدبختیم !!

منتظر شدم تا پس از ساعتی به هوش آمد،شنیدم می گفت:از برنامه دروغگویان به تو پناه می برم،از اعمال اهل بطالت و آنان که عمر به بیهوده تلف می کنند،از روی گردانی اهل غفلت به تو پناهنده می شوم.

دل های خائفان خاشع به پیشگاه توست،پناهگاه آمال مقصّرین تویی،قلوب عارفان،ذلیل توست.آن گاه دستش را حرکت داد و گفت:مرا با دنیا چه کار،دنیا را با من چه کار ؟ ! ای دنیا ! با تمام دارائیت و هزاران نعمتت به سوی عاشقان دل باخته ات برو و با آنان مکر و حیله کن.سپس گفت:گذشته ها کجاست،آنان که در زمان های قبل زندگی می کردند چه شدند ؟ خاک آن ها را پوشاند،زمان آنان را نابود کرد !!

از پشت سر او فریاد زدم:ای بندۀ خدا ! من امروز پشت سر تو هستم و در انتظار تمام شدن کارت بسر می برم تا با تو صحبتی بدارم.گفت:کار چه کسی تمام شود، آن که به سوی اوقات شتابان و اوقات هم به سوی او در شتاب است،می ترسد قبل از این که وقت را غنیمت بداند،مرگ او را بگیرد؛یا چه کسی از عمل و مناجات با محبوبش فارغ شود،کسی که روزگارش گذشت و گناهانش باقی مانده ؟! !

۱- ۱) -آل عمران (۳):۳۰.

سپس گفت:کجایی ؟ نزول مرگ و هر شدت و محنتی را در انتظارم.آن گاه ساعتی از من غافل ماند سپس خواند:

[وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مٰا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ] (1).

و از سوی خدا آنچه را که [از عذاب های گوناگون] نمی پنداشتند، آشکار می شود.

پس از خواندن این آیه شدیدتر از مرتبهٔ قبل فریاد زد و غش کرده به روی زمین افتاد.گفتم:از دنیا رفت،نزدیک شدم دیدم می لرزد،چون به هوش آمد گفت:

بدی هایم را به فضلت ببخش،پردهٔ لطفت را به من بپوش،به کرم وجهت از گناهم عفو کن،زمانی که در برابرت قرار گرفتم از من چشم بپوش.

به او گفتم:به آن کسی که به او نسبت به خودت امید داری و بر او تکیه کرده ای با من حرف بزن.گفت:برو دنبال کسی که سخنش برای تو منفعت دارد،چه کار داری با کسی که گناهانش او را هلاک کرده،من در اینجا تا خدا بخواهد هستم،با ابلیس می جنگم،او هم با من در جنگ است،من کمکی برای پیروزی جز تو ندارم.

سپس به من گفت:مرا رها کن،زبانم به خاطر تو از مناجات بازماند و قسمتی از قلبم به گفتگوی با تو میل پیدا کرد،از شرّ تو به خدا پناه می برم.آن گاه گفت:ای خدا ! مرا از سخطت پناه بده و به رحمتت بر من تفضّل کن.

به خود گفتم:این عاشق خداست،می ترسم او را از حال خوشش باز بدارم و به این خاطر دچار عقاب حق شوم او را رها کرده و از آن مکان گذشتم !!

هشتم: از یکی از نیکان و شایستگان نقل شده که می گوید:

۱- ۱) -زمر (۳۹):۴۷.

در مسیری می رفتم،به درختی رسیدم،خواستم قدری استراحت کنم،بزرگی بالای سرم رسید و گفت:برخیز که مرگ نمرده.سپس بی هدف و بدون توجه به مقصدی شروع به رفتن کرد،او را دنبال کردم،شنیدم می گفت:

کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ اللَّهُمَّ بارِكْ لِیَ فی الْمَوْتِ (۱).

هر نَفْسی مرگ را می چشد،ای خدا ! مرگ را بر من مبارک کن.

به او گفتم:بعد از موت چه ؟ گفت:هرکس به بعد از مرگ یقین داشته باشد، محکم دامن ترس از عقاب را می چسبد و دنیا را جای ماندن نمی بیند.سپس گفت:

ای کسی که در برابر وجهت،هر وجهی هلاک است،با توفیق نظر به وجهت مرا سپید روی کن،دلم را غرق عشق خود نما و مرا از ذلّت سرزنش فردا پناهم بده، محقّقاً وقت حیای از تو رسیده و زمان توبه آمده.سپس گفت:اگر گذشت تو نبود، اجل به من مهلت نمی داد،و اگر عفوت نبود،نسبت به آنچه نزد تو است آرزو پیدا نمی کردم،آن گاه از من دور شد و گذشت (۲).

نهم: از زنی از شایستگان از عباد حق نقل شده:

چون نماز شب را بجای می آورد بالای بام می رفت،پیراهن و روبند بر خود محکم می کرد و می گفت:خدایا ! ستارگان در آمدند و به تاریکی شب هجوم آوردند،چشم ها خوابید،پادشاهان در به روی همه بستند،هر عاشقی با معشوق خلوت کرد و من در برابر حضرت تو ایستاده ام.آن گاه به نماز روی می کرد تا سحر می رسید و صبح صادق از پی آن آشکار می گشت،می گفت:ای خدای من ! امشب گذشت و امروز آمد،ای کاش می دانستم دیشبم را قبول کردی تا به خود تهنیت

۱- ۱) -محجه البیضاء:۱۷۵/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

۲- ۲) -محجه البیضاء:۱۷۵/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

بگویم،یا نپذیرفتی تا عزا بگیرم،من تا هستم همینم چنانچه تو همانی،به عزّتت قسم اگر از پیشگاهت مرا برانی من از این در نمی روم؛زیرا آن اطلاعی که من از جود و کرم تو دارم نمی گذارد از این در ناامید شوم (۱)!!

دهم: می گویند:

زنی کور همه شب تا وقت سحر برای عبادت بیدار بود.چون سحر می رسید،با صدایی حزین می گفت:الهی ! بندگانت شب را گذراندند و به رحمت و فضل و مغفرتت سبقت گرفتند،تو را به تو می خوانم نه به غیر تو،مرا در گروه سبقت گیرندگان به رحمتت قرار ده،مقامم را در بهشت در زمرۀ مقرّبین بالا بر،به بندگان شایسته ات ملحقم کن،تو ارحم الراحمین و اعظم العظماء و اکرم الکرمایی،ای کریم ! آن گاه به حالت سجده بر زمین می افتاد که صدای افتادنش شنیده می شد سپس تا طلوع فجر در گریه و مناجات بود (۲).

یازدهم: یحیی بن بسطام می گوید:

شاهد مجلس شعوانه-آن زنی که به حقیقت توبه کرده بود-بودم،گریه و ناله اش شنیده می شد،به دوستم گفتم:او را تنها ببینم و بگویم:به خود رحم کن و این قدر نفس را آزار مده ! گفت:این تو و این هم این زن عابده.به نزد او آمدیم،من به او گفتم:اگر با نفس مدارا می کردی و از گریه ات می کاستی بهتر بود.گریه کرد و گفت:

دوست دارم آن قدر گریه کنم تا اشکم تمام شود،آن گاه خون بگریم تا حدّی که قطره ای خون در جوارحم نماند،من کجا و گریه (۳)؟ من کجا و گریه ؟ آن قدر گفت

۱- ۱) -محجه البیضاء:۱۷۶/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

۲- ۲) -محجه البیضاء:۱۷۶/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

۳- ۳) -محجه البیضاء:۱۷۶/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

تا غش کرد (۱)!!

دوازدهم: عبد اللّه بن حسن می گوید:

کنیزی رومی داشتم که از حالات او تعجّب می کردم،بعضی از شب ها نزدیک من می خوابید،چون بیدار می شدم او را نمی یافتم،به دنبالش می گشتم،می دیدم در جایی از خانه سر به سجده گذاشته و می گوید:به محبّتی که بر من داری مرا بیامرز.به او گفتم:نگو به محبّتی که بر من داری،بگو به محبّتی که بر تو دارم.

گفت:نه،او بود که به محبّتش مرا از شرک نجات داد،او بود که به عشقش بر من دیده ام را در این دل شب بیدار نگاه داشت،در حالی که چشم ها به خواب است (۲)!!

سیزدهم: ابو هاشم قرشی می گوید:

زنی از یمن به منطقهٔ ما آمد و بر دیار ما وارد شد.او را سریّه می گفتند،به وقت شب از او ناله و زاری می شنیدم،به خدمتکار خانه گفتم:در احوال این زن دقت کن ببین چه می کند ؟

او را دید چشم از آسمان برنمی دارد و همان گونه که به سوی قبله قرار گرفته می گوید:خداوندا ! سریّه را آفریدی و او را با نعمت هایت تغذیه کردی و از حالی به حالی سیر دادی،تمام برنامه هایت نیکو و بلاهایت بر من زیبا بود،با این همه من با چنگ زدن به دامن گناه،خود را در معرض سخط تو قرار دادم،می بینی مرا،انگار خیال می کنم که تو مرا در بدکرداریم نمی بینی در حالی که تو عظیم و خبیر و بر هر چیز توانایی (۳).

۱- ۱) -محجه البیضاء:۱۷۶/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

۲- ۲) -محجه البیضاء:۱۷۷/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

۳- ۳) -محجه البیضاء:۱۷۷/۸،کتاب المراقبه و المحاسبه.

چهاردهم: شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

در زمان بنی اسرائیل مردی دارای منصب قضاوت بود،قاضی را برادری بود شایسته و صالح و او دارای زنی بود متدیّن که بعضی از انبیای بنی اسرائیل از نواده ها و نتیجه های او بودند !

امیر بنی اسرائیل جهت انجام کاری به شخص مطمئنّی نیازمند شد،چنین شخصی را از قاضی خواست قاضی گفت:امروز موثّق تر از برادرم کسی را نمی شناسم امیر او را خواست،آن مرد از اجابت خواسته امیر کراهت داشت؛به قاضی گفت:از این که امر همسرم را ضایع بگذارم ناراحتم.امّا عذر او قبول نشد و مجبور به انجام مأموریت گشت.به برادر گفت:امروز چیزی در زندگی من از وضع همسرم مهم تر نیست،بجای من از او نگهداری کن و به برنامه های زندگی این زن خدایی توجّه داشته باش،تا من از سفر برگردم !

مرد به سفر رفت.زن از شدّت اتصال به حق از خانه خارج نمی شد.قاضی گاه به گاهی به درب خانه مراجعه کرده و نیازهای منزل را رسیدگی می کرد.

روزی از آن زن متدیّن درخواست نامشروع کرد.زن با کمال شدّت به او پاسخ منفی داد.قاضی او را تهدید کرد که اگر خواسته ام را نپذیری به امیر می گویم زن در غیبت برادرم خیانت کرد.زن به او گفت:آنچه از دست برآید کوتاهی مکن !!

قاضی شقی نزد امیر،از آن صالحهٔ عابده شکایت کرد.امیر گفت:هرچه حکم شرع اقتضا می کند در حق او اجرا کن !

قاضی نزد زن آمد و گفت:دستور رجم تو را دارم،یا خواسته ام را اجابت کن یا برای سنگسار شدن آماده باش.گفت:من به خاطر مولایم از اجابت خواستهٔ تو معذورم،آنچه از دست برآید انجام بده !

زن را از خانه بیرون کشید،گودالی آماده کرد و با گروهی از مردم او را به عنوان

زن زناکار سنگسار کرد،به خیال خودشان زن از شدت سنگسار مرد؛او را رها کرده و به خانه ها برگشتند.شب فرا رسید،زن در خود رمقی حس کرد،از گودال درآمد و از شهری که در آن زندگی می کرد دور شد،به دیر راهبی رسید،کنار در دیر خوابید.راهب پس از طلوع آفتاب او را دید،داستانش را پرسید،زن آنچه بر او رفته بود بیان کرد !

راهب را فرزندی بود که تازه از مرض خوب شده بود و نیاز به سرپرستی مطمئن داشت،طفل را برای تربیت به آن زن سپرد.خدمتکاری که برای راهب خدمت می کرد،پس از دیدن آن زن به او چشم طمع دوخت،خواستهٔ نامشروعش را اظهار کرد،زن به او پاسخ منفی داد،زن را تهدید به قتل کودک کرد،جواب داد:آنچه از دستت برآید کوتاهی مکن که من دامن به ننگ گناه آلوده نکنم !!

خدمتکار ضربه ای به کودک زد که منجر به قتل او شد،با عجله نزد راهب آمده گفت:طفلت را به زن بدکاری واگذاشتی،او هم طفل را کشت.راهب آمد به آن زن گفت:این مزد خدمت من است ؟ پاسخ داد:من دست به خون این بی گناه نیاوردم،داستان من این نیست که برای تو گفته اند،سپس ماجرای خود را شرح داد.راهب گفت:علاقه به ماندن تو در اینجا ندارم،این بیست درهم را بگیر و از این ناحیه برو !!

از آنجا حرکت کرد،به دهی رسید که مردی را زنده به دار آویخته بودند،سبب پرسید ؟ گفتند:در اینجا رسم است بدهکار را به چوب می بندند تا تسویه حساب کند ! بیست درهم را داد و گفت:این مدیون را آزاد کرده و از این بلا نجاتش دهید.

چون از دار به زیر آمد به آن زن گفت:کسی هم چون تو بر من منّت دارد،مرا از دار و از مرگ نجات دادی،هم اکنون با تو هستم هرجا که بخواهی بروی.

با هم آمدند تا به ساحل دریا رسیدند،جمعی را با یک کشتی دیدند،به زن

گفت:در اینجا باش تا من برای اهل کشتی کار کرده و درهمی فراهم آورم.به کنار ساحل آمد،از آنان پرسید:کیستید ؟ گفتند:جماعتی تاجریم.گفت:چه دارید ؟ گفتند: مال التجاره،عنبر و اشیای دیگر.گفت:با من گوهر گرانبهایی است که به همهٔ مال التجاره شما می ارزد.گفتند:چیست ؟ گفت:کنیزی ماهرو که همانندش را تاکنون ندیده اید.گفتند:به ما بفروش.گفت:به شرط این که بروید از نزدیک او را ببینید،سپس دربارهٔ قیمتش با هم گفتگو می کنیم !!

رفتند و او را دیدند و گفتند:جنس ارزنده ای است به ده هزار درهم او را فروخت،پولش را گرفت و فرار کرد.تاجران نزد زن آمدند و گفتند:به درون کشتی آی.گفت:چرا ؟ گفتند:تو را از مولایت خریده ایم.گفت:من مولایی ندارم.

گفتند:حرف بیهوده نزن یا برخیز و سوار کشتی شو یا تو را می بریم !

برای این که کسی به او چشم طمع نیندازد او را در سفینه ای که جای مال التجاره بود جای دادند و خود به کشتی مسافری سوار شدند.بادی وزید،کشتی مسافربری غرق شد،کشتی مال التجاره در دریاها گشته و سپس به جزیره ای از جزایر دریا رسید.آن زن بزرگوار از کشتی پیاده شد،جزیره ای دید دارای آب خوشگوار و میوه های گوناگون،گفت:در اینجا می مانم،از آب و میوهٔ این سرزمین الهی بهره گرفته و خدایم را در این گوشهٔ خلوت عبادت می کنم.

خداوند بزرگ به پیامبری از رسولان بنی اسرائیل وحی کرد:نزد امیر شهر رو و به او بگو:مرا در یکی از جزیره های این دریا خلقی است،تو و همهٔ افراد منطقه به آنجا روید و نزد او به گناهانتان اقرار کنید و از او بخواهید از شما درگذرد،اگر او از شما گذشت من هم می گذرم !!

پادشاه مملکت با اهل آن دیار به آن جزیره رفتند،تنها زنی را دیدند که در آنجا مشغول عبادت است.امیر نزد زن آمد و گفت:قاضی شهر نزد من آمد و از زنی

سعایت کرد،من او را امر به سنگسار آن زن کردم،در حالی که در آن داستان تحقیق ننمودم،از گناهم می ترسم مرا ببخش.زن گفت:تو را بخشیدم بنشین.سپس شوهر زن آمد،در حالی که همسر خود را نشناخت داستان خود را گفت و ترس خویش را از این که حق زن در جنب او ضایع شده باشد اعلام کرد و طلب آمرزش نمود.زن گفت:تو را بخشیدم نزد امیر بنشین.

آن گاه قاضی آمد و از زن طلب بخشش کرد او هم بخشیده شد.سپس راهب آمد،راهب را هم بخشید.آن گاه آن ناپاک نمک به حرام ناموس فروش آمد و از آن زن طلب عفو کرد.زن گفت:برو خدا تو را نبخشد.سپس زن نزد شوهر خود آمد و خویش را معرّفی کرده آن گاه گفت:من از این پس حاجت به مردی ندارم،دیدی که از مردم بی تقوا چه دیدم،مرا در این مکان رها کنید تا بقیّهٔ عمر به عبادت حق مشغول باشم (۱).

پانزدهم: نوشته اند:

در بنی اسرائیل زنی زناکار بود،که هرکس با دیدن جمال او،به گناه آلوده می شد ! درب خانه اش به روی همه باز بود،در اطاقی نزدیک در،مشرف به بیرون نشسته بود و از این طریق مردان و جوانان را به دام می کشید،هرکس به نزد او می آمد،باید ده دینار برای انجام حاجتش به او می داد !

عابدی از آنجا می گذشت،ناگهان چشمش به جمال خیره کنندهٔ زن افتاد،پول نداشت،پارچه ای نزدش بود فروخت،پولش را برای زن آورد و در کنار او نشست، وقتی چشم به او دوخت،آه از نهادش برآمد که ای وای بر من که مولایم ناظر به وضع من است،من و عمل حرام،من و مخالفت با حق ! با این عمل تمام

۱- ۱) -انوار نعمانیه:۳۴۲/۱.

خوبی هایم از بین خواهد رفت !!

رنگ از صورت عابد پرید،زن پرسید این چه وضعی است.گفت:از خداوند می ترسم،زن گفت:وای بر تو ! بسیاری از مردم آرزو دارند به اینجایی که تو آمدی بیایند.گفت:ای زن ! من از خدا می ترسم،مال را به تو حلال کردم مرا رها کن بروم،از نزد زن خارج شد در حالی که بر خویش تأسف و حسرت می خورد و سخت می گریست !

زن را در دل ترسی شدید عارض شد و گفت:این مرد اولین گناهی بود که می خواست مرتکب شود،این گونه به وحشت افتاد؛من سال هاست غرق در گناهم،همان خدایی که از عذابش او ترسید،خدای من هم هست،باید ترس من خیلی شدیدتر از او باشد؛در همان حال توبه کرد و در را بست و جامهٔ کهنه ای پوشید و روی به عبادت آورد و پیش خود گفت:خدا اگر این مرد را پیدا کنم،به او پیشنهاد ازدواج می دهم،شاید با من ازدواج کند ! و من از این طریق با معالم دین و معارف حق آشنا شوم و برای عبادتم کمک باشد.

بار و بنهٔ خویش را برداشت و به قریهٔ عابد رسید،از حال او پرسید،محلّش را نشان دادند؛نزد عابد آمد و داستان ملاقات آن روز خود را با آن مرد الهی گفت، عابد فریادی زد و از دنیا رفت،زن شدیداً ناراحت شد.پرسید از نزدیکان او کسی هست که نیاز به ازدواج داشته باشد ؟ گفتند:برادری دارد که مرد خداست ولی از شدت تنگدستی قادر به ازدواج نیست،زن حاضر شد با او ازدواج کند و خداوند بزرگ به آن مرد شایسته و زن بازگشته به حق پنج فرزند عطا کرد که همه از تبلیغ کنندگان دین خدا شدند !! (۱)

۱- ۱) -لآلی الأخبار:۱۲۱/۱.

شانزدهم: در تفسیر عرفانی«روح البیان»آمده است:

مردی دچار پا درد سخت شد،طبیب گفت:اگر پایش را قطع نکنند،برای او خطر جانی دارد،مریض رضایت به قطع پا داد،ولی به طبیب گفت:وقتی آمادۀ قطع کردن شدی،من ذکری را شروع می کنم از مرتبۀ سه به بعد مشغول قطع کردن شو.طبیب آمادگی خود را اعلام کرد؛مرد شروع به یا رب یا رب گفتن کرد،در حال ذکر بود که طبیب پایش را قطع کرد،او هنوز مشغول ذکر بود،به او خبر دادند کار طبیب تمام شد.گفت:پای بریده را با احترام ببرید و در قبرستان دفن کنید و علّت این که می گویم به این پای بریده احترام کنید،برای این است که از ابتدای تکلیف این پای من قدمی خلاف خدا برنداشته است !!

این بود شمّه ای از حال مراقبان و کردار محاسبان،آنان که لحظه ای از یاد حق غافل نبودند و نمی خواستند غافل باشند،آنان که جز خدا ندیدند و غیر خدا نخواستند و جز حق نداشتند،آنان که آبروی حیات بودند و لحظه به لحظۀ عمرشان برای هر انسانی در هر مقامی که باشد درس عبرت است،این بحث غفلت را به ذکر مواعظی از سعدی خاتمه داده،امید است خدای مهربان به ما هم حال مراقبه و محاسبه عنایت فرماید.

ی نفس اگر به دیده تحقیق بنگری***درویشی اختیار کنی بر توانگری

ای پادشاه شهر چو وقتت فرا رسد***تو نیز با گدای محلت برابری

گر پنج نوبتت به در قصر می زنند***نوبت به دیگری بگذاری و بگذری

ص:۲۳۱

دنیا زنیست عشوه ده و دلستان ولیک***با کس به سر نمی نبرد او عهد شوهری

آبستنی که این همه فرزند زاد و کُشت***دیگر که چشم دارد ازو مهر مادری؟

آن راه دوزخست که ابلیس می رود***بیدار باش تا پی او راه نسپری

راهی به سوی عاقبت خیر می رود***راهی به سوی هاویه اکنون مخیّری

دعوی مکن که برترم از دیگران به علم***چون کبر کردی از همه دونان فروتری

از من بگوی عالِم تفسیرگوی را***گر در عمل نکوشی نادان مفسّری

بار درخت علم ندانم مگر عمل***با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری(۱)

۱- ۱) -کلیات سعدی:۷۵۳ (مواعظ).

[وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَهِ]

حقیقت نفس

نفس،حقیقتی است که وجود انسان،قائم به اوست.نفس،کارگردان و مدبّر کارگاه وجود و اصل و ریشهٔ آدمی است.

ما از واقعیّت این موجود پر بها بی اطلاعیم و باید گفت:آگاهی به او هم چون آگاهی به ذات موجودات،غیر ممکن است.

ولی می دانیم که موجودیت ما بسته به اوست و بدون او بدن جایی برای زندگی و حیات ندارد.

اعضا و جوارح نسبت به نفس،هم چون بندگان نسبت به مولا هستند.اعضا و جوارح بدون نفس استقلال ندارند و بدون او منشأ کار و عمل نمی توانند باشند.

کلمهٔ من که بر زبان تمام انسان ها،در همهٔ امور جاری است،عبارت از نفس است.فلاسفهٔ الهی با تکیه به وحی معتقدند که دیدن و شنیدن،گفتن و خواندن، راه رفتن و سایر حرکات فقط کار نفس است و چشم و گوش و زبان و دست و پا، کارگران و ابزار اویند.

نفس در وجود انسان تابلوی تمام غرائز و صفحهٔ تمام امیال و منبع همه خواسته هاست.

این امیال و غرائز،این خواسته ها و طلب ها،این شهوات و احساسات،به

تناسب این که انسان باید در دنیا می زیست و در دنیا به تکامل واقعی می رسید به انسان عنایت شده است.

انسان بدون غرائز و امیال و منهای شهوات و خواسته ها،امکان ادامه حیات نداشت.

هریک از غرائز و امیال و خواسته های خدا دادی،بجای خود صحیح و عنایتش نتیجهٔ عدل و حکمت خداست.

قرآن و روایات از تمام امیال و غرائز طبیعی،تحت عنوان نعمت های پرارزش الهی یاد کرده و از انسان خواسته است این نعمت ها را در راه رشد و کمال و در راه بدست آوردن قرب حق و از یاد عشق به مولا مصرف کند،در غیر این صورت به هلاکت خواهد رسید.

به قول عطار آن عارف یگانه: در دلم تا برق عشق او بجست

انسان بدون قرار دادن نفس در خط نورانی خواسته های خدا و بدون تزکیهٔ این منبع واقعیت ها و بدون پیراستنش از آلودگی ها و بدون آراستنش به اخلاق الهی به

جایی نخواهد رسید.

شما نمی توانید در بعثت انبیا و امامت امامان و عرفان عارفان و حکمت حکیمان و نصیحت ناصحان و سوز دل سوختگان،هدفی و مقصدی جز تزکیهٔ نفس انسان بیابید.

ای طالبان سعادت و ای مسافران سرای آخرت ! بیایید دست رد به سینه این همه داعیان راه حق نزنیم،بیایید دعوت دل سوزانهٔ این بندگان شایستهٔ حق را قبول کرده و آیینهٔ نفس را برای انعکاس حقایق در مقابل آنان قرار دهیم !!

انسان از روزی که دیده باز می کند و گوشش با صداها آشنا می شود،با محسوسات سرو کار پیدا می کند مدّت ها تصوّر می کند،جهان همان است که می بیند و صدا هم همان صداهایی است که می شنود؛نفس و تمام غرائز و امیال و خواسته هایش با محسوسات خو گرفته و آن چنان با مظاهر مادی نزدیک می گردد که گویی با ظاهر طبیعت متّحد می شود !!

چون به جهان تکلیف و مسؤولیت نزدیک شود،باید او را با عالم غیب،با حساب و کتاب،با مسئلهٔ مرگ و برزخ و قیامت،با نبوّت و امامت،با حلال و حرام،با واجب و واجبات،با مسائل عالی اخلاقی و اجتماعی و خانوادگی،با حقوق حق و حقوق خلق و هر چه حق است،آشنا کرد و از او خواست به آزادی بی قید و شرط غرائز و امیال نفسانی خاتمه داده و از اولین دقائق تکلیف،به تمام خواسته های نفسانی اش برابر با خواسته های حق پاسخ دهد.

برخوردها و اختلافات انسان با خدا و انبیا و امامان و کتب آسمانی و به تعبیر دیگر عزّت و ذلّت و سعادت و شقاوت انسان از همین جا شروع می شود !

در اینجاست،که انسان موظف است به حقایق دیگر غیر از آنچه محسوس است روی کند و از بسیاری برنامه ها دست بردارد،خویش را از بسیاری مسائل دور داشته

ص:۲۳۵

و به حقایقی بلند آراسته کند و این برنامه برای انسان،کار ساده و آسانی نیست.

انسان برای آراسته شدنش به مسائل الهی نیاز به یک جهاد گسترده و عظیم با نفس و امیال و غرائز نفس که فقط با محسوسات خو گرفته اند دارد و در صورت آغاز این جهاد،در ابتدای راه سعادت و سلامت قرار گرفته و در صورت ادامه راه،به رشد و کمال الهی خواهد رسید و نتیجهٔ این جهاد،انطباق تمام خواسته های نفس با خواسته های خداست.اما در این نقطه اگر راه خودسری پیش بگیرد و حاضر نشود ظاهر دنیا را رها کند و آماده روی آوردن به عالم الهی و شؤون آن نشود،بردهٔ نفس گشته و به اسارت غرائز و امیال درخواهد آمد و کشش محسوسات و عوامل شهوات،غرائز و امیال را از حدود طبیعی خارج کرده و عاقبت انسان را دچار هوای نفس-که همان طغیان غرائز و امیال است-خواهد نمود !!

اینجاست که انسان در تمام برنامه هایش خارج از خواستهٔ الهی عمل خواهد کرد و همین جا ابتدای راه سقوط و ذلّت است و ادامه این راه منجر به هلاکت و شقاوت ابدی انسان خواهد گشت.به همین خاطر باید گفت:نفس،منبع تمام پاکی ها،یا منبع تمام آلودگی هاست؛در صورت انطباق خطوط نفس که همان تمایلات و غرائز است با خواسته های الهی،منبع پاکی ها و در صورت تجاوز از حدود الهی ظرف تمام رذایل و ناپاکی هاست.

آرای ملّا صدرا در مسئلهٔ نفس

صدر المتألّهین،آن پیر وارسته،دربارهٔ نفس می فرماید:

۱-انسان با شناخت نفس به مسائل بسیاری آگاه می شود و به این نتیجه می رسد که آگاهی بر نفس سبب آگاهی بر امور دیگر است و هرکس نفس را شناخت،به شناخت دیگر حقایق راه پیدا کرده و هرکس جاهل به نفس بماند،به همه چیز

جاهل مانده است !

۲-نفس انسان،ظرف تمام موجودات خلقت است،هرکس به نفس آگاه شد بدون شک به موقعیّت موجودات آگاه شده،به همین خاطر خداوند می فرماید:

[أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّٰاسِ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ لَكٰافِرُونَ] (۱).

آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده اند ؟ [که] خدا آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن هاست،جز به حقّ و راستی و برای مدتی معین نیافریده است و همانا بسیاری از مردم به دیدار [قیامت و محاسبۀ اعمال به وسیلۀ] پروردگارشان کافرند.

این آیه هشدار می دهد:اگر مردم در نفسشان اندیشه کنند و آن را بشناسند،با شناخت نفس،حقایق موجودات-چه فانی آن ها چه برقرار و باقی آن ها-را خواهند شناخت و به حقیقت آسمان ها و زمین اطلاع پیدا خواهند کرد و به انکار روز قیامت که روز لقای حق است برنخواهند خاست !

و نیز در قرآن مجید می فرماید:

[سَنُرِيهِمْ آيٰاتِنٰا فِي الْآفٰاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ] (۲).

به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.آیا کافی نیست که پروردگارت [با ظاهر کردن حقایق و دلایل] بر همه چیز گواه

ص:۲۳۷

۱- ۱) -روم (۳۰):۸.

۲- ۲) -فصّلت (۴۱):۵۳.

است [که تنها او آفریننده و بی نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست.].

و نیز فرموده:

[وَ فِی الْأَرْضِ آیٰاتٌ لِلْمُوقِنِینَ* وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ] (۱).

در زمین برای اهل یقین نشانه هایی [بر توحید،ربوبیت و قدرت خدا] است.

*و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است] آیا نمی بینید ؟

۳-هرکس نفسش را بشناسد،جهان را شناخته و هرکس جهان را بشناسد گویی خدا را دیده،چون خالق و آفرینندهٔ آسمان ها و زمین اوست؛با دیدن خانه، صاحب خانه دیده شده.

با این مشاهده که علّتش چشم باطن و دیدهٔ دل است،انسان از صف کافران-که خداوند آنان را به خودشان واگذار کرده و به خاطر جهلشان در مقام توبیخ آن ها برآمده-خارج گشته و از خطر انحطاطی که آن نابکاران بر اثر کوری باطن دچار شده اند رهیده و چه انحطاطی خطرناک تر از این که انسان در خانهٔ خلقت باشد و صاحب خانه را نبیند ؟!

خداوند بزرگ دربارهٔ این تیره روزان و از خود بی خبران فرموده است:

[مٰا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لاٰ خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مٰا کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً] (۲).

من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمان ها و [در پدید آوردن]،زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند] و من گمراه کنندگان را

۱- ۱) -ذاریات (۵۱):۲۰-۲۱.

۲- ۲) -کهف (۱۸):۵۱.

یار و مددکار خود نگرفته ام.

کنایه از این که اینان نه آفریـده ها را می شناسـند و نه از نفس خود مطّلع اند،بلکه مردمی کور و بی خبر و بی خردند.علاوه بر این گمراه کنندگان دیگران هم هستند!

۴-انسان با شناخت نفس،جهان روحانی و بقای آن و با شناخت جسم،جهان جسمانی و فنای آن را خواهد شناخت و از این راه به پستی و ناچیزی ظواهر از بین رفتنی و شـرف و عظمت واقعیت ها ابـدی و نیکی های پایـدار،مطّلع خواهد شد، چنانچه قرآن مجید می فرماید:

[اَلْمٰالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ الْبٰاقِيٰاتُ الصّٰالِحٰاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوٰاباً وَ خَيْرٌ أَمَلًا] (۱).

مال و فرزنـدان،آرایش و زیور زنـدگی دنیا هسـتند،ولی اعمال شایسـتهٔ پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آن ها نیکوتر است.

۵-کسـی کـه نفس را بشـناسد،به شـناخت دشـمنانی که علیه فضایـل انسـانی در این منبع مخفی هسـتند نایـل خواهـد شـد؛آن دشـمنانی که عاقبت،نفس را به دشمنی با انسان می کشانند و از او برای انسان بدترین دشمن می سازند،چنان که پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:

أَعْدىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ (۲).

دشمن ترین دشمنانت نفسی است که بین دو پهلوی تو است.

و آن حضرت دائم از خطر نفس به خداوند پناه می برد و به پیشگاه او عرضه می داشت:

۱- ۱) -کهف (۱۸):۴۶.

۲- ۲) -عده الداعی:۳۱۴؛بحار الأنوار:۶۴/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۱.

اللّهُمَّ الْهِمْنی رُشْدی وَ اعِذْنی مِنْ شَرِّ نَفْسی وَ لا تَکِلْنی إِلیٰ نَفْسی طَرْفَهَ عَیْنٍ فَاَهْلِکَ (۱).

بار خدایا ! راه به رشد رسیدن را به من بنمایان و مرا از شرّ نفسم پناه بده و یک لحظه کارگردانی زندگی مرا به نفسم وامگذار،که هلاک خواهم شد.

کسی که دشمنان پنهان و حیله های آنان را بشناسد و بداند چگونه می شود که در درون نفس دشمن پیدا می کند،به وجهی نیکوتر درصدد احتراز از دشمنان برآمده و به جهادی بزرگ علیه آنان برخواهد خاست و از این راه،مستحق وعده هایی که خداوند به مجاهدان داده،خواهد شد.

اما کسی که دشمن را نشناسد،باید آن را به صورت یک عامل خیر ببیند،عاملی که بالاترین خطرش جلوه دادن باطل به صورت حق است و به تعبیر دیگر باید هوای نفس را به عنوان عقل و قوه فکر ببیند و تمام برنامه های باطل خود را حق فرض کرده و راهنمایی هوی را زندگی و خردمندی به حساب بیاورد و آن را بپرستد،به خیال این که خداپرستی می کند،چنانچه قرآن می فرماید:

[أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ أَ فَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلًا] (۲).

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته،دیدی ؟ آیا تو می توانی کارساز و نگهبان او باشی [که او را به میل خود به راه راست هدایت کنی ؟].

و در جای دیگر می فرماید:

[فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخٰاسِرِینَ] (۳).

۱- ۱) -کنز العمال:۱۹۴/۲،خبر ۳۷۱۳؛النهایه فی غریب الحدیث:۲۲۱/۵.

۲- ۲) -فرقان (۲۵):۴۳.

۳- ۳) -مائده (۵):۳۰.

نفس [طغیان گرش]،کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان جلوه داد،پس او را کشت و از زیانکاران شد.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:

ما عُبِدَ تَحْتَ السَّماء الهٌ أَبْغَضُ إِلَی اللّهِ تَعالی مِنَ الْهَوی (۱)،ثُمَّ تَلا [أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ] (۲).

معبودی در زمین نزد خدا مبغوض تر از هوی نبوده،سپس این آیه را تلاوت کرد:آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی ؟

۶-کسی که موقعیّت نفس را شناخت،با تدبیر نسبت به او کیفیت و کارگردانیش را نیز خواهد شناخت و کسی که نفس و جنودش را به نیکوترین وجه کارگردانی کند،نسبت به اوضاع زندگی و مسئلهٔ حکومت نیکو کارگردانی بود.این زمان است که مستحق مقام خلافه اللهی در زمین می گردد،آن خلافتی که بارها در قرآن مجید به آن اشاره شده است.

۷-هرکس نفس را بشناسد،عیبی را در کسی نمی بیند مگر آن را در نفس خود ببیند،یا به صورت آشکار،یا به صورت مایهٔ پنهان،مانند آتش در سنگ و وقتی عین عیبی که در دیگری است در خود دید،از غیبت،عیب جویی،طعنه زدن، خود دیدن،فخر فروشی پرهیز خواهد کرد و کسی که نفس خود را معیب دید، سزاوار است بجای عیب جویی از دیگران،در مقام اصلاح خود برآید،چنانچه رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- ۱) -تفسیر القرطبی:۱۶۷/۱۶.

۲- ۲) -فرقان (۲۵):۴۳.

طوبیٰ لِمَن شَغِلَهُ عَیْبُهُ عَنْ عُیوْبِ غَیْرِهِ (۱).

خدا رحمت کند کسی را که با مشغول شدن به اصلاح عیب خود،از عیب دیگران غافل باشد.

۸-کسی که نفس را شناخت خدا را شناخته و روایت شده که نزول کتاب خدا برای همین منظور بوده،در هر صورت نفس را بشناس تا خدا را بشناسی (۲).

عطّار آن عارف معارف،برای رهایی انسان از زندان تن چنین سروده:

الا ای یوسف قدسی برآی از چاه ظلمانی***به مصر عالم جان شو که مرد عالم جانی

به کنعان بی تو واشوقا همی گویند پیوسته***تو گه دل بسته ی چاهی و گه در بند زندانی

تو خوش بنشسته با گرگی و خون آلوده پیرهن***برادر برده از تهمت به پیش پیر کنعانی

برو پیراهنی بفرست از معنی سوی کنعان***که تا صد دیده در یک دم شود زان نور نورانی

برو بند قفس بشکن که بازان را قفس نبود***تو در بند قفس ماندی چه باز دست سلطانی

تو آخر در چنین جایی چرا بنشستی از غفلت***زهی حسرت که خواهد دید جانت زین تن آسانی

۱- ۱) -بحار الأنوار:۲۶۸/۷۸.

۲- ۲) -اسرار الآیات:۱۳۱.

هزاران چشم می باید که بر کار تو خون گرید***تو خود را با دو روزه عمر همچون گل چه خندانی

طریق توست راه شرع و دین در زیر تو مرکب***به مرکب باز استادی چرا مرکب نمی رانی

چو تو چیزی نمی دانی که باشد دستگیر تو***چو اتش برخروشی تو گرت گویند نادانی

چو تو در بند هر چیزی خدا را بنده چون باشی***که تو در بند هرچیزی که باشی بنده ی آنی

اگر کوهی اگر کاهی نخواهی ماند در دنیا***پس از اندیشه های بد دل و جان را چه رنجانی

برو راه ریاضت گیر تا کی پروری خود را***که بردیدلا تا کی در آویزی گهر از گردن خوکان

دلا تا کی در آویزی گهر از گردن خوکان***برو انگشت بر لب نه که در انگشت رحمانی

خداوندا به حق آنکه می داری تو او را دوست در عالم***که این شوریده خاطر را نجاتی ده ز حیرانی

جهل نسبت به نفس،بزرگ ترین خطر

در گفتار فیلسوف کبیر اسلامی،در هشت مورد خاطر نشان شد که شناخت نفس،مبدأ همهٔ خیرات و برکات و جهل به نفس،ابتدای تمام بدبختی ها و شقاوت هاست.

انسان اگر نفس را نشناسد،هم چون حیوان-و به فرمودهٔ قرآن بدتر از او-خواهد

شـد،کسـی که نفس را و موقعیّت و جایگاه عالی اش را در خلقت نمی شـناسد،خطّی جز خطّ ظواهر و خطی جز خط شـهوات نخواهد داشت.

دانشـمند بزرگ مصـری در کتاب جاهلیّت قرن بیستم در بخش گرفتار بودن بشر به جاهلیّت به خصوص نسبت به جایگاه خود در خلقت،می گوید:

از نشانه های مشترک جاهلیّت امروز با دیروز،سـرازیر شدن در مسـیر شـهوات است و اگرچه اسباب و موجبات این امر در نهاد فطرت خود آدمی نهفته است، ولی این حالت در اثر دور ماندن از آیین خدا رخ می دهد.

شک نیست که شهوات برای انسان امری خوشایند است،چنان که قرآن کریم در این باره فرموده است:

[زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَناطِیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الـذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا...] (۱).

محبّت و عشق به خواسـتنی ها [که عبارت است] از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسـبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زراعت،برای مردم آراسته شده است؛این ها کالای زندگیِ [زودگذرِ] دنیاست.

در این آیه رؤوس مطالب انسانی و اصول شـهوات نفسانی از قبیل زنان و فرزندان و ذخائر زر و سـیم و اسب های سبک خیز و سایر چهارپایان و کشت و زرع را بیان کرده و آن گاه تذکر داده است که این امور،سرمایه و متاع زندگی دنیاست.

شک نیست که وجود این امور برای زندگی بشـر ضـروری است و آدمی بدون استفاده از آن قادر به انجام وظیفهٔ خلافت خدا در زمین نیست و به همین جهت

۱- ۱) -آل عمران (۳):۱۴.

غرائزی در وجود انسان است که او را به طلب خوردنی و آشامیدنی و مسکن و لباس و همسر و کسب نام و مال برمی انگیزد،تا به این وسیله او را به زندگی علاقه مند سازد و به آبادانی جهان بگمارد،ولی هر زمان که این طلب از حدّ اعتدال و اندازهٔ معقول تجاوز کند و به صورت شهوتی مسلّط و سرکش درآید،وظیفهٔ فطری خود را که خالق برای آن ترسیم کرده انجام نخواهد داد و وجود و فطرت آدمی را پریشان و قوای او را پراکنده خواهد ساخت و او را از ادای وظیفه خلافت بازخواهد داشت و از سطح عالی انسان شریف فروخواهد کاست و در عداد بهائم و شمار شیاطین وارد خواهد کرد و نیرویی که از سرکشی این طلب بکاهد و تسلّط آن را بر فطرت و وجود آدمی محدود سازد،عقیده به وجود خدا و زیستن در سایهٔ آیین او و نظامی است که بر پایهٔ شریعت خدا استوار باشد.[می دانید که این گونه زیستن فرع شناخت نفس و شناخت خدا و نظام سعادت آفرین اوست].

تجربهٔ طولانی بشر در طیّ تاریخ این حقیقت را به ثبوت رسانیده است که همیشه فرزندان آدم یا در کرانهٔ سعادت هدایت خدا زیسته اند و یا در غرقابهٔ شهوات و مقدّم بر همه در گرداب شهوات جنسی غوطه ور شده اند و هیچ گاه ممکن نیست که انسان جز به منظور کسب رضای خدا از شهوات خودداری کند.

ما اگر جاهل به نفس خود باشیم و علل سعادت و عوارض خطرناک آن را نشناسیم،ما اگر به حسنات نفس و رذایل و آلودگی های آن آگاه نباشیم،نه این که در محدودهٔ نفس به خسارت های جبران ناپذیری دچار می شویم،بلکه در ناحیه جسم هم به عواقب شومی دچار خواهیم گشت؛زیرا جسم و نفس بر یکدیگر تأثیر مستقیم دارند و کسی تأثیر این دو را بر یکدیگر انکار نکرده است.

هرگونه اختلافی که فلاسفه در باب حقیقت نفس داشته باشند و هر نظری که نسبت به کیفیت علاقهٔ میان آن دو دارند،راجع به ارتباط کامل نفس و بدن و تأثیر

ص:۲۴۵

یکی در دیگری اتّفاق کلمه حاصل است.

در این باب توجه به مشاهدات خود کافی است و به تعلّم و آموختن از حکیمی نیاز نیست،ارتباط به اندازه ای است که بعضی قائل به وحدت آن دو شده اند !!

هیچ عملی در نفس حادث نمی شود مگر آن که اثر طبیعی علم وظائف الاعضاء خود را در قسمتی از دفاع و سلول های مربوط به آن بجا می گذارد،به طوری که بعضی از آن ها در ظاهر بدن نیز محسوس و منعکس می شود،فرح،حزن،نفرت، رغبت،عزم و غیره،این موضوع همواره مورد توجه متفکّرین بوده است.

علم النفس تجربی مخصوصاً با کمک علم الحیات و علم وظائف الاعضاء موضوع ارتباط کامل را بیش تر خاطرنشان و محسوس می نماید.

ارتباط ما با عالم خارج و معرفت به موجودات عالم از راه حواس است و لذا هرگاه فاقد حسّی شویم از معرفت متعلّقات همان حس محروم خواهید بود،کور مادرزاد از الوان و اشکال بی خبر است و کر طبیعی از معرفت هرگونه صوتی محروم است و چنانچه حواس را فاقد شویم،معلوماتی نخواهیم داشت،حتی از ثمرات عقل نیز محروم خواهیم بود؛زیرا دریچه های ادراک بسته شده است.

هرگاه ضربه ای سخت بر سر وارد شود،یا اتر و کلرفرم استعمال گردد،شخص تمام شعور یا بعض آن را از دست می دهد،حالت صحّت بدن اثر بارزی در حالت روحی انسان دارد.

به عالم حیات با چشم دیگر می نگرد،خوب فکر می کند و فعالیّتش بهتر است، عقل سالم در بدن سالم است،در معاشرت،حسن خلق دارد.

در حال گرسنگی و تشنگی و خستگی بدن نمی توان خوب فکر کرد و استنباط نیکو داشت چنانچه اعمال عقلی بعد از هر غذای کاملی مشکل است.

یک الم جسمانی،شخص را از هرگونه کار بازمی دارد،قاضی،طبیب و امثال

ایشان در این حالت باید از طبابت و قضاوت دوری نمایند.

بنابراین عمل عقلی مستلزم وصول مقدار صالحی از غذا و خون به دماغ است و اگر این مقدار به طور کافی نرسد،دماغ مضطرب یا شعور خود را گم می کند و چنانچه خون ناسالم و غیر صالح شد و بدن سلامت کامل نداشت فکر برای دماغ بار سنگینی است و نتائج تفکّرات مبهم و پیچیده و درهم اند و در این حال،انسان قادر به کمک گرفتن از حافظه و مرکزیّت دادن به افکار خویش نیست،ولی اگر جسم با وجود آرامش از غذای کافی بهرهٔ کامل داشت،عقل وظیفهٔ خود را به بهترین وجه انجام می دهد.

این تاثیر جسم بر قوای نفس و جنود آن،اما از وضع نفس و تمایلات درونی نفس،عضلات و حواس و اعضا حکایت دارند و کیفیّت خُلقی انسان و غرائز غالب بر حیوان را می توان از حرکات عضلانی و جسمی و از وجنات و چشم به خوبی استنباط کرد.

حالت وجد و سرور از انبساط عضلات چهره و حزن از انقباض آن و گرفتگی و اخم،صدای مؤذن یا زنگ مدرسه،مؤمنان را برای انجام وظائف عبادی و شاگردان را برای رفتن به کلاس برمی انگیزد،به محض این که نفس ارادهٔ عملی کرد یا خواست به نقطه ای برود فوراً دست و پا به حرکت درمی آید،گویی جسم آلت اجرای ارادت نفس،یا صحنهٔ نمایش ظهور امور و اندیشه هایی است که در خاطر انسان می گذرد.

تمام حرکات ارادی دلیل واضح بر تأثیر نفس در بدن است،افراط در اعمال عقلی یا روحی،جسم را به تعب انداخته و از حال صحت منحرفش می سازد.

ترس،موجب خفقان قلب و لرزش اعضاء است؛خشم سبب اضطراب جسم، اتساع مجاری خون،خشکی دهان،تغییر رنگ و عدم انتظام فکر می شود؛غم،

موجب گریه است و اگر شدید باشد ممکن است موجب تلف شود و چنانچه اندوهی مؤثر و بر خلاف انتظار ناگهان بر انسان وارد شود،سکته و مرگ ممکن الوقوع است؛از شادی،خنده و تبسّم خیزد و برای صحّت و نشاط جسم بسی سودمند است.

به تجربه یافته اند که در اثنای تفکر،فشار خون بر مغز و بازوان زیاد می شود، القای غیر یا القای به خود تأثیرات عجیب در انسان دارد.

القائات سوء برای انسان،مضرات بدنی و اختلال جسمانی دارد و القائات نیک کمک مؤثری است برای خلاصی از آلام و توجّه به خوشی و سعادت.فرق عمده و محسوس در میان نیک بینی و بدبینی از اینجاست،همه می دانیم که سنخ آرزوها و افکار مؤثر در جسم و حرکات آن است.

بنابراین مراتب نفس و جسم،ارتباطی کامل و تأثیری هویدا و محسوس در یکدیگر دارند و واسطهٔ این ارتباط اعصاب است که باید از این واسطه نیز غفلت نداشت و کمال مراعات را نمود.

پس باید انسان برای وصول به هدف و غایت خود هر دو جنبهٔ نفس و جسم یا جنبهٔ معنوی و مادی خود را رعایت کند،نه یک سره به جسم بپردازد که کار حیوانات است و نه جسم را محروم گذارد که بالنتیجه به آنچه منظورش از رهایی جسم بوده نیز نخواهد رسید؛باید در همه حال عدالت به کار بست و موازنه را همیشه نگاه داشت (۱).

با توجه به مسائل گذشته،اگر نفس و غرائز و امیالش و خواسته ها و شهواتش،با خواسته ها و دستورات حکیمانهٔ حضرت حق متحد شود،منبعی از حقایق

۱- ۱) -علم اخلاق:۶۹.

و واقعیت ها خداوندی خواهد شد و تمام اعضا و جوارح در طریق انجام عمل صالح و کردار پسندیده خواهند افتاد؛زیرا اعضا و جوارح به منزلهٔ ابزار نفس اند و نفس چون آراسته به پاکی ها باشد،اعضا و جوارح را با پاکی ها تغذیه می کند،اما اگر منبع رذایل شود،تمام اجزاء وجود انسان از آن رذایل و ناپاکی ها تغذیه کرده و در نتیجه از انسان موجودی بدتر از حیوانات خواهد ساخت و این دو مرحله، یعنی مهذّب بودن نفس،یا ناپاکی و آلودگی آن،فرع شناخت نفس یا جهل به آن است و با توجّه به تأثیراتی که جسم و نفس بر یکدیگر دارند ببینید،جهل به نفس و قواعدی که تزکیه و تهذیب نفس بر عهدهٔ آن هاست،چه منبعی برای خطر و خسارت است !!

نفس ما موجود عجیبی است و به فرمودهٔ امام عارفان و مولای متّقیان علی علیه السلام نفس ما کتاب مبین است و به قول حکما نفس ما نسخهٔ مجمل عالم است،که از برکت معرفت به نفس و جنود آن و آگاهی بر قواعد الهی،می توان به آن مقامی که حتی در قدرت ملك مقرّب نیست رسید.بیایید از این ظواهر به باطن سفر کنیم؛ بیایید از این دیوارهای تاریک مادی روزنه ای به سوی عالم نور باز کنیم؛بیایید درصدد شناخت خود برآمده و از موقعیّت خود آگاه گردیم؛بیایید حلال و حرام مولا را شناخته و به کار بندیم؛بیایید خود را از این قفس تنگ طبیعت آزاد کرده،به فضای غیر متناهی عشق دوست پرواز کنیم؛بیایید نفس و جنودش را بشناسیم و تمام خواسته ها و امیال و غرائزی که بر صفحهٔ او نقش است به هنگام به کارگیری آن ها با خواسته های حضرت دوست منطبق کنیم.

صاحب کتاب«لوایح»می گوید:

آدمی اگرچه به سبب جسمانیّت در غایت کثافت است،اما به حسب روحانیّت [نفس] در نهایت لطافت است،به هرچه روی آرد حکم آن گیرد و به هرچه توجه

کنـد رنـگ آن پـذیرد،لهـذا حکما گفته انـد:چون نفس ناطقه به صور مطابق حقایق متجلّی شود و به احکام صادق آن متحقّق گردد،«صارت کانه الوجود کله».

و أیضاً عموم خلایق به واسطۀ شدّت اتّصال به این صورت جسمانی و کمال اشتغال بدین پیکر هیولانی چنان شده اند که خود را از آن بازنمی دانند و امتیازی نمی توانند و فی المثنوی المولوی قدّس سرّه من افاداته: ای برادر تو همان اندیشه ای

پس بایـد بکوشـی و خود را از نظر بپوشـی،بر ذاتی اقبـال کنی و به حقیقتی اشـتغال نمـایی که درجـات موجودات همه مجالی اوینـد و مراتب کاینات همه مرائی کمال او و بر این نسبت چنـدان مـداومت نمایی که با جان تو درآمیزد و هستی تو از نظر تو برخیزد و اگر به خود روی آوری،روی به او آورده باشـی و چون از خود تعـبیر کنی،تعبیر از او کرده باشـی (۱). گر در دل تو گل گذرد گل باشی

*** ز آمیزش جان و تن تویی مقصودم

*** کی باشد کی لباس هستی شده شق

مادام که آدمی به دام هوی و هوس گرفتار است،دوام این نسـبت از وی دشوار است،اما چون آثار جذبات لطف در وی ظهور کنـد و مشـغلۀ محسوسات و معقولات را از باطن وی دور،التـذاذ به آن غلبه کنـد.بر لـذّات جسـمانی و راحات روحانی،سـختی مجاهـده از میانه برخیزد و لذّت مشاهده در جانش آویزد،خاطر از مزاحمت اغیار بپردازد و زبان حالش بدین ترانه ترنّم آغازد: ای بلبل جان مست ز یاد تو مرا

چون طالب صادق،مقدّمۀ نسبت جذبه را که التذاذ است بنیاد کرد،حق سبحانه در خود باز یابد،می باید که تمامی همّت را بر تربیت و تقویت آن گمـارد و از هرچه منافی آن است خود را باز دارد و چنان دانـد که اگر فی المثل عمر جاودانی صـرف آن نسبت کند،هیچ نکرده باشد و حق آن کما ینبغی به جای نیاورده ۱. بر عود دلم نواخت یک زمزمه عشق

آری،نفس احتیـاج بـه تـأدیب،تهـذیب،تعنیـف و ترغیـب دارد،احتیـاج دارد به آداب الهی مـؤدّب گـردد،نیازمنـد است از تمـام آلودگی ها پاک شود،ضـرورت دارد او را به اجبار وادار به حرکت در مسیر حق کرد و با توجّه دادنش به آیات و روایاتی که در آن ها به نیکوکاران وعـدۀ سـعادت ابـدی داده شده،او را ترغیب و تشویق به کار خیر و عمل صالح کرد.او موجودی است الهی،تا می توان باید وی را به عشق حق و اجرای دستورهای الهی واداشت و باید توجه کرد که غرائز و امیال و شهوات

۱- ۱) -لوایح:۲۲.

و خواسته هایش از مرز عدالت و فرمان های حق نگذرد،بلکه وسیله هایی باشند برای تحصیل رشد و مقام قرب،نه عللی برای سقوط و فراهم آمدن شقاوت و هلاکت ابدی،باید کاری کرد که جز از حق و شؤون حق لذّت نبرد و باید جلوی غرق شدنش را در لذّات مادّی محض گرفت،بلکه او را باید به نحوی تربیت کرد که لذّات مادی را در حدود دستورات حق برای یافتن لذّات معنوی بخواهد و باید به او توجّه داد که او منبع انعکاس تمام عوالم و آیینهٔ نمایش تمام حقایق است. آدمی چیست برزخ جامع

باطنش در محیط وحدت غرق

مخالفت با هوای نفس،بهترین عبادت

عرفای بزرگ اسلامی می گویند:در انسان،عنصری هست که عبارت از روح شهوانی و خور و خواب اوست و این عنصر مایهٔ هوی و هوس و شهوت است که آن را نفس می نامند.

نفس،آدمی را به پیروی از لذّات و شهوات حسیّه وامی دارد و منبع اخلاق ذمیمه و مفاسد و شرور است.

نفس سرکش با همدستان خود چون دنیا و شیطان،سه حایل بزرگ انسانند در راه اتصال به حق.

ص:۲۵۲

هجویری می گوید:نفس،منبع شرّ است و قاعدهٔ سوء و اظهار اخلاق دنی و افعال مذموم را سبب اوست و این بر دو قسمت بود:یکی معاصی و دیگر اخلاق سوء چون کبر و حسد و بخل و خشم و حقد و آنچه بدین ماند از معانی ناستوده اندر شرع و عقل،پس به ریاضت مر این اوصاف را از خود دفع تواند کرد،چنان که به توبه مر معصیت را که معاصی از اوصاف ظاهر بود و این اخلاق از اوصاف باطن و ریاضت از افعال ظاهر بود و توبه از اوصاف باطنی،آنچه اندر باطن پدیدار آید از اوصاف دنی به اوصاف سنی (۱)ظاهر و پاک شود و آنچه بر ظاهر پدیدار آید به اوصاف باطن،پاک شود و نفس و روح هر دو از لطایفند اندر قالب،چنان که اندر عالم شیاطین و ملائکه و بهشت و دوزخ،اما یکی محلّ خیر است و یکی محلّ شر،چنان که چشم،محل بصر است و گوش،محلّ سمع و کام محلّ ذوق و مانند این از اعیان و اوصافی که اندر قالب آدمی مودع است،پس مخالفت نفس سر همه عبادت ها است و کمال همهٔ مجاهدت ها و بنده جز بدان به حق راه نیابد،از آن که موافقت وی هلاک بنده است و مخالفت وی نجات بنده.

ذو النون گفته:

مفتاح عبادت،فکرت است و نشان رسیدن،مخالفت نفس و هواست و مخالفت آن ترک آرزوهاست،هرکه مداومت کند بر فکرت به دل،غیب ببیند به روح.

ابو سلیمان دارانی گفته:

فاضل ترین کارها خلاف رضای نفس است و نیز:هرکه نفس خود را قیمتی داند،هرگز حلاوت خدمت نیابد و نیز هرکه وسیلت جوید به خدای به تلف کردن نفس خویش،خدای نفس او را بر وی نگاه دارد و او را از اهل جنّت گرداند.

ص:۲۵۳

۱- ۱) -سنی:والا،رفیع،بلند.

حارث محاسبی گفته:

سزاوار است کسی را که نفس خود را به ریاضت مهذّب گردانیده که او را راه بنماید به مقامات.

ابوالحسن خرقانی فرموده:

همهٔ چیزها را غایت بدانستم الّا سه چیز را،هرگز غایت ندانستم:غایت کید نفس و غایت درجات مصطفی و غایت معرفت.

جلال الدین آن عارف نکته شناس در جلد سوّم مثنوی گوید: نفس اژدرهاست او کی مرده است

ابو سعید ابو الخیر در تفسیر [فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّهِ...] (۱)می گوید:

تا به نفس خویش کافر نگردی به خدای مؤمن نشوی و طاغوت هر کسی نفس اوست.

ص:۲۵۴

۱- ۱) - بقره (۲):۲۵۶.

صاحب«اسرار التوحید»نوشته است که:

شیخ ما روزی در میان سخن،روی به یکی کرد و گفت:که همه وحشت ها از نفس است،اگر تو او را نکشی او تو را بکشد،اگر تو او را قهر نکنی او تو را قهر کند و مغلوب خود.

مواظبت بر وضع نفس،از پسندیده ترین برنامه ها نزد خداست که اگر توجه به او نشود سر از اطاعت برتابد و باز گرداندنش به گردونهٔ اطاعت حق،امر محالی گردد !!

یافت مردی گورکن عمری دراز***سائلی گفتش که چیزی گوی باز

چون تو عمری گور کندی در مغاک***چه عجایب دیده ای در زیر خاک

گفت این دیدم عجب پس حسب حال***کین سگ نفسم همی هفتاد سال

گور کندن دید و یک ساعت نمرد***یک دمم فرمان یک طاعت نبرد

از جملاتی از قبیل:

مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا (۱)؛ قبل از مرگ بمیرید و یا نفس را بُکشید تا راحت یابید،منظور این نیست که جنبهٔ ناسوتی و مادی انسان به کلّی از بین برود،یا ممکن باشد چنین انتظاری داشت،بلکه مقصود این است که زمام نفس سرکش به دست سالک بیاید تا او را رام و پاک کند و صفات رذیلهٔ آن را از میان بردارد و با تسلیم و توکل و توجّه کامل به خدا و مراقبت تمام و مجاهدت فراوان ملکات فاضله را جانشین صفات رذیله سازد (۲).

سعدی،در وضع نفس و توجّه به تربیت او می فرماید:

سخن در صلاح است و تدبیر و خوی***نه در اسب و میدان و چوگان و گوی

۱- ۲) -بحار الأنوار:۳۱۷/۶۶،باب ۳۷،حدیث ۳۴.

۲- ۳) -بحث در افکار و احوال حافظ:۲۹۷.

تو با دشمن نفس هم خانه ای***چه در بند پیکار بیگانه ای؟

عنان باز پیچان و نفس از حرام***به مردی ز رستم گذشتند و سام

تو خود را چو کودک ادب کن به چوب***به گرز گران مغز مردان مکوب

کس از چون تو دشمن ندارد غمی***که با خویشتن برنیایی همی

وجود تو شهری است پر نیک و بد***تو سلطان و دستور دانا خرد

همانا که دونان گردن فراز***در این شهر گیرند سودای آز

تو را شهوت و حرص و کین و حسد***چو خون در رگانست و جان در جسد

گر این دشمنان تربیت یافتند***سر از حکم و رأیت نه برتافتند

هوی و هوس را نماند ستیز***چو بیند سر پنجۀ عقل تیز

آری،بالاترین و برترین عبادت این است که از وساوس نفس و هوی و هوس او خویش را رها ساخته،از حالت نفس خواهی به خدا خواهی رسی و تمام خواسته های نفس را در تمام زمینه های زندگی با خواسته های حضرت دوست مطابقت دهی و به عبارت دیگر نفس را از غیر خدا خالص نموده و از تصرّف شیطان و هوی خلاص کنی.

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می گوید:

خلوص از تصرّف شیطان که مقدّمۀ اخلاص است،به حقیقت حاصل نشود مگر آن که سالک در سلوکش خداخواه شود و خودخواهی و خودپرستی را که منشأ تمام مفاسد و امّ الأمراض باطن است زیر پا نهد و این به تمام معنی در غیر انسان کامل و به تبع او در خلّص اولیا در دیگر اشخاص میسور نیست،ولی سالک نباید مأیوس از الطاف باطنیّه حق باشد که یأس از رَوْح اللّه سرآمد همه سردی ها و سستی هاست و از اعظم کبائر است و آنچه از برای صنف رعایا نیز ممکن است قرّه العین اهل معرفت است.

پس بر سالک طریق آخرت لازم و حتم است که با هر جدیّتی که هست،معارف و مناسک خود را از تصرّف شیطان و نفس امّاره تخلیص کند و با کمال دقّت و تفتیش در حرکات و سکنات و طلب مطلوب خود غور کند و غایت سیر و تحصیل و مبادی حرکات باطنیّه و تغذّیات روحیّه را به دست آورد و از حیله های نفس و شیطان غفلت نکند و از دام های نفس امّاره و ابلیس غافل نشود و در جمیع حرکات و افعال سوء ظنّ کامل به خود داشته باشد و هیچ گاه آن را سر خود و رها نکند؛چه بسا باشد که با اندک مسامحه ای انسان را مغلوب کند و به زمین زند و سوق به هلاکت و فنا دهد؛زیرا که اگر غذاهای روحانی از مصرف شیطان خالص نباشد و دست او در فراهم آوردن آن ها دخیل باشد،علاوه بر آن که ارواح و قلوب با آن ها تربیت نشوند و به کمال لایق خود نرسند،نقصان فاحش برای آن ها دست دهد و شاید صاحب خود را در سلک شیاطین یا بهائم و سباع منسلک نماید و آنچه مایهٔ سعادت و رأس المال کمال انسانیّت و وصول به مدارج عالیه است،نتیجه منعکس دهد و انسان را به هاویهٔ مظلمهٔ شقاوت سوق دهد (۱).

اینجاست که باید گفت:مخالفت با هوی و هوس نفس برای کسب رضای حق بهترین عبادت است و نزد خداوند بهترین پاداش را دارد چنانچه قرآن می فرماید:

[وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَویٰ* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْویٰ] (۲).

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است،پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

۱- ۱) -پرواز در ملکوت:۶۵.

۲- ۲) -نازعات (۷۹):۴۰-۴۱.

و این نهی نفس از هوی عبارت از همان ریاضت است که در زبان اولیای الهی آمده است،در آثار درویش محمّد طبسی در توضیح این آیه می خوانیم:

مراد از ریاضت منع نفس حیوانی،از انقیاد و مطاوعت قوّت شهوی و غضبی و آنچه بدان دو قوّت تعلّق دارد و منع نفس ناطقه از متابعت قوای حیوانی از رذایل اخلاق و اعمال مانند حرص بر جمع مال و افشای جاه و توابع آن از حیله و خدیعه و غلبه و تعصّب و حقد و حسد و فجور و انهماک در شرور و غیر آن و ملکه گردانیدن نفس انسانی را طاعت عقل عملی بر وجهی که رسانندهٔ او باشد به کمالی که او را ممکن باشد.

و نفسی را که متابعت قوای شهوی کند بهیمی خوانند و آن را که قوای غضبی کند سبعی و آن را که رذایل اخلاق ملکه کند شیطانی و این جمله را نفس امّاره خوانند،اگر این رذایل در وی ثابت باشد و اگر ثابت نباشد وقتی میل به شرّ کند و وقتی میل به خیر و چون میل به خیر کند از میل به شرّ پشیمان شود و بر آن خویشتن را ملامت کند نفس لوّامه خوانند.

و نفسی را که منقاد عقل باشد و طلب خیر و سعادت او را ملکه شده نفس مطمئّنه خوانند.

و غرض از ریاضت سه چیز است:

یکی رفع موانع از وصول به حق و آن شواغل ظاهر و باطن است.

و دوّم مطیع گردانیدن نفس حیوانی عقل عملی را که باعث باشد بر طلب کمال.

و سوّم ملکهٔ گردانیدن نفس را به ثبات بر آنچه معدّ او باشد،قبول فیض حق را تا به کمالی که او را ممکن باشد برسد.

ریاضت آن است که هرگاه که دل خود را طلبی ملازم حق بینی و کسی که نفس خود را به ریاضات مهذّب نگردانید سزاوار است که او را به مقامات راه ننمایند

ص:۲۵۸

و ریاضت،شکستن نفس است به خدمت و منع کردن نفس است از فترت در خدمت.

باید که هرچه نفس تو آرزو بدان کند و توانی حاصل کردن و صاحب قدرت باشی،عنان نفس را کشیده داری و خلاف آن کنی و ترک لذّت گیری.

و باید که در راه دین منصف باشی و عیب خود را بر طبق اخلاص نهی و از عیب دیگران بری شوی و پیوسته بر درگاه خالق باشی و در نزد خلایق خود را مجرم شمری و خود را وقف راه حق کنی و از ریا و سمعه دور باشی و هرچه به تو رسد از نیک و بد نظر تو بر خالق باشد نه بر خلق (1). قدر دل و پایه جان یافتن جز به ریاضت نتوان یافتن (2)

سر حلقهٔ عارفان امیر مؤمنان علیه السلام در آن چند بیت معروفش می فرماید: دوائک فیک و لا تبصر

درد جسم و روح تو از نقص تو و تن پرستی و لذات جسمانی و هوای نفسانی و جهل و خودبینی تو است و تو بصیرت نداری.

تو همان کتاب مبین خدایی که در آن آیات قدرت و علم و حکمت و حقایق ایجاد همه به قلم قدرت الهی در آن نگاشته و هر حرفی از این کتاب حقیقتی از حقایق عینی وجود را آشکار می گرداند و سرّی از اسرار عالم را بر تو منکشف می سازد.

ص:259

1- 1) -آثار درویش محمّد طبسی:10.

2- 2) -مخزن الاسرار،نظامی.

تو گمـان کردی همین جِرم کوچک تن و مشت خاک بـدنی،نه چنین است بلکه تو همان روح امر الوجود قدسـی الهی هستی که عالم اکبر در آن منطوی و حقایق کلیّه جهان آفرینش در او جمع است.

حکیم نظامی می گوید: تو آن نوری که چرخت طشت شمع است

مولوی می گوید: این جهان چون کوزه،دل چون بحر آب

لذّت و الم نفس

نفس این دنیای حیرت زا و این دریای بی ساحل،دارای کیفیّات بی شماری است.

لـذّت و الم دو کیفیت از کیفیّات نفسانی است؛نفس وقتی در برابر عوامل مادّی قرار می گیرد،میلش به آن عوامل تحریک می شود و رنج بدست آوردن امور مادی را هرچند پر زحمت باشد بر خود تحمل می کند،چون به هدف مادی رسد و نفس

با آن هـدف اتّصال پیدا کند لذّت می برد و در صورت نرسیدن به مطلوب مادی دچار الم و درد می گردد،یا اگر هدف یافته بر اثر حادثه ای از دستش برود دچار الم شده و گاهی از شدّت غصّه بیمار می شود !!

در مرحلهٔ معنویّت هم همین طور است،خداوند،تنها هدف و مقصود نفوس زکیه و اهل معرفت است و نفوس عالیه برای رسیدن به این مقصود حقیقی از تحمّل هر رنجی دریغ ندارند و برای یافتن محبوب خویش تا سرحدّ جان باختن پیش می روند،اینان از حرکت در این مسیر،بهترین لذّت را برده و فراق معشوق برای آنان سنگین ترین الم است.

البته درک این لذّت و الم معنوی بستگی به معرفت انسان نسبت به حقایق عالی عالم دارد و تا کسی با دست زدن به دامن انبیا و اولیا وارد وادی معرفت نشود،از این دو مقوله خبری نخواهد یافت.

بی خبران از معارف و آنان که هدفی جز امور مادی ندارند،حدود الم و لذت شان،همان حدود حیوانات است و زحمت آنان که منحصر به امور محسوس است،ارزشی ندارد و از رحمت مخصوص حقّ محروم و در فردای عالم در عذاب جهنّم مخلّدند.

لذّت یعنی ادراک و وصول به اموری که در آن کمال نفس است (کمال حقیقی یا کمال وهمی و خیالی) مانند ادراک و وصول انسان مثلاً به غذای خوش و صوت و صورت زیبا و ریاست و سلطنت و آمال و تخیّلات خوش و الم یا عدم لذّت است و معنی آن مقابل لذّت،یا ضد لذّت و معنی آن ادراک امور منافر و مضادّ کمال نفس است.

به هر حال معنی الم را از لذت باید دریافت به تقابل تضادّ یا عدم ملکه و البته به این معنی لذّت و الم کیف نفسانی است و ذات واجب از آن منزّه است و چون

معلوم شد لذّت و الم ادراک ملایمات و ناملایمات است و ادراک انسان بر سه مرتبهٔ کلّی قسمت شود:ادراک حسّی،خیالی و وهمی،عقلی.

پس مراتب لذّت و الم نیز بر این سه قسمت خواهد بود:

لذّت و الم حسّی: که از ورود کیفیّات محسوسه بر قوای حسّی حاصل آید، مانند ذائقه به شیرینی و باصره به سبزه و گل و لامسه از ملموس و شامه از عطر و سامعه از صوت خوش و الم هریک ضدّ آن.

لذّت و الم خیال و وهم: خیال،به امیدواری های خوشی و تخیّل آن و آرزوهای نیکو لذّت بردن و وهم به غلبه و سروری یافتن و نام نیکو و شهرت و معروفیّت و قبول عامّه و یا جهانگیری و فاتح و غالب بر خصم بودن.

لذّت عقلی: که مخصوص نفس ناطقهٔ قدسیّه و نفس کلیّهٔ الهیه است عبارت از ادراک حق و نیل به حق و درک حقایق اشیاء چنان که هستند و خصوص معرفت به حقّ اوّل و مشاهدهٔ حسن مطلق نامتناهی الهی است و التذاذ به اطاعت و عبودیّت او و فکرت در اوصاف جلال و جمال و قدرت و حکمت و رحمت نامنتهای او و استغراق در شهود.

و باید دانست که نفوس برحسب انتخاب این سه مرتبه از لذّت و الم بر سه قسمت شوند.

نفوس دانیه: مردمی که مطمح نظر و غایت همّتشان درک لذّات حسّیه است تا آن حد که اگر لذّات حسّی آن ها معارض لذّت وهم و خیال شود لذّت حسی را ایثار کرده و مقدم دارند.

مثلاً اگر در مجلسی که لذّات پنج حس ظاهر آن ها مهیّاست دعوت شوند، هرچند شرافت و آبرو و شؤون آن ها که لذّات وهم و خیال است به کلّی بر باد رود، بدان مجلس عشق و جاذبه لذّات حسّی،آن نفوس را توان کشید.

ص:۲۶۲

نفوس متوسّطه: مردمی که مقصد اعلای آن ها لذّات وهم و خیال است،یعنی میل ریاست و شهرت و سایر موهومات و خیالات بر آن ها غالب آید تا حدّی که اگر لذّات وهمی با حسّـِی معارض شود لذّات وهم و خیال را ایثار کنند و مقدم بر لذّات حسّی دارند به عکس طبقهٔ اوّل،اینان در چنان مجلسی که شرافت و آبرویشان در خطر باشد هرچند کمال لذّات پنج حس مهیّاست هرگز قدم نگذارند؛زیرا لذّات شرافت و آبرو و حیثیت آنان بسی از لذّات حسّی لذیذتر و شریف تر است.

بلی اگر لـذّات حسّـِی با وهمی معارض نشوند و با هم جمع تواند شد البتّه آن ها به هر دو مجذوب گشته و از هر دو بهره مند شونـد،اما وقتی که لـذّات وهمی تعارض با لذّات عقلی کند باز آن نفوس محکوم لذّات وهمی شده و از لذّات مقام عالی عقل خود را محروم سازند.

نفوس عالیه و مستعلیه: نفوسی هستند که مقصود اصلی و غرض نهایی آن ها مصروف لذّات عقلی و کمال معنوی ابدی است و همّتشان صرف ملک باقی علم و معرفت الهی و حقایق مجرّدهٔ عالم قدس و جهان جاودانی است و هرگاه این لذّات با لذّات حسّـِی و وهمی باطل الذات معارض شود،به کلّی از لذّات وهمی و حسّـِی ناقابل صرف نظر کنند و در مقام لذّات عقلانی،آن ها را چیزی نشمرند و اصلاً مجذوب آن امور ناثابت فناپذیر و سریع الزّوال نشوند؛بلکه در دریای پرگوهر لذّات عقلی مستغرق علم و معرفت شده و مجذوب حق و حقیقت گردند و مشتاق تکمیل و تهذیب نفس و سرگرم راز و نیاز با معشوق حقیقی و محبوب ازلی باشند.

بلی اگر لـذّات حس و وهم معارض با لـذّات عقلی آن ها نباشد،البته از آن لـذّات هم تا حدّی که برای وصول به لذّات عقلی کمک و مساعد است بهره مند شوند و در حقیقت آن دو نوع لـذّت را مقدّمه و مقصود بالعرض و منظور تبعی قرار دهند که اگر

کم ترین زیان به لـذّات عقلی نرسانـد و بلکه تقویت و مساعـدت هم کند به آن لذّات توجّه کنند و الّا رها کرده و لذّات عقلی را اختیار نمایند.

این نکته نیز معلوم باد که طبقـهٔ اوّل نفوس که محکوم و مجذوب محسوساتند، ممکن است اگر لذّات حسّـِی با وهمی معارض شود لذّات حسّ را مقدّم دارند، لیکن اگر باز لذّات حسّی با لذّات عقلی معارضه کند،عقلی را اختیار کنند و آن نفوس در این صورت عالی تر از نفوس متوسّـِطه شوند و از صلحا و سعدای عالم محسوب گردند و اگر لذّات حسّی را بر عقلی مقدّم شمرند در این صورت آن ها از معنی انسانیّت محروم و حیوان بلکه پست تر از حیوانند که:

[أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ] (۱).

آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.

امـا طبقه دوّم یعنی نفوس متوسّـِطه،نیز ممکن است توفیق یـافته هنگـام تعارض لـذّات وهمی با عقلی،عقلی را اختیار کننـد و از لـذّت وهمی در این حال صـرف نظر کننـد و آن را فـدای لـذّت عقلی سازند،در این صورت آن نفوس متوسّـِطه در طبقهٔ عالی داخل شده با نفوس عالیهٔ انبیا و اولیای حق مشابهت و رفاقت یابند:

[وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً] (۲).

و اگر گـاه تعـارض لـذّات وهمی با عقلی اوهام و خیالات را اختیار کننـد و مغرور امور بی ثبات و باطل الـذات شونـد،آنان از فیض عقبی محروم و از سـعادت حقیقی دور افتـاده و از نفوس شـیاطین بلکه شـیطان انسـی آن ها هسـتند و با شـیاطین متّحـد و محشور شوند و به شقاوت و ظلمت نفس گرفتار آیند.

۱- ۱) -اعراف (۷):۱۷۹.

۲- ۲) -نساء (۴):۶۹.

و اکثر نفوس انسان حسّی هستند،یعنی همان نفوس پست محکوم حس و محسوساتند و نفوس متوسّطه یعنی انسان وهمی نسبت به آنان بسیار اندکند گرچه طبقه متوسّطه نسبت به عالی باز بسیارند.

اما طبقهٔ انسان عقلی که انسان به حقیقت،آن ها هستند بسیار بسیار اندکند که فرموده اند:

الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الاَحْمَرِ (۱).

مومن از کبریت احمر نایاب تر است.

آنان گوهری کمیاب و در ادوار عالم افرادی قلیل،به آن مقام شامخ راه یافته و بدان کاخ رفیع منزل یابند.

ابو علی سینا گوید:

«جل جناب الحق أن يكون شريعه لكل وارد أو يرد عليه إلا واحدا بعد واحد» (۲).

مقام شامخ مشاهده حق برتر از آن است که همه کس آنجا راه یابد مگر ادواری بگذرد تا افرادی بلند همّت و افروخته به نور معرفت بلکه سوختهٔ عشق و محبّت لایق آن مقام عزت و سلطنت شوند !!

قصّه کوتاه که صفات و ملکات عالی که به اتّفاق انبیا و حکما،فضیلت و شرافت حقیقی انسان به آن مربوط است،سرچشمهٔ حقیقی و سبب اصلی آن در نفس، معرفت خدا و محبّت به جمال حق و کمال مطلق و بزرگی روح و قوّت و استعلای نفس ناطقه است،که هرچه نفس عالی تر است و معشوق و مشتاق الیه او بزرگ تر آثار این صفات بیش تر در او پدیدار است.

۱- ۱) -الکافی:۲۴۲/۲،باب فی قلّه عدد المؤمنین،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۱۵۹/۱۴،باب ۸،۳.

۲- ۲) -الصوارم المهرقه:۲۶۶.

خلاصه نسبت مستقیمی بین مراتب معرفت و خداشناسی با کلیّه اوصاف کمالیّه است،که محقّقاً هرکس معرفت وی بیش تر و علم و ایمانش کامل تر است، اوصاف کمال او بیش تر است.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که در جنب معرفت،حاکمیّت بر نفس و خودداری از شهوات بیجا و جلوگیری از هوی و هوس نفس بسیار لازم است که معرفت،بدون این حرکات مثبت نتیجه و ثمری نخواهد داد،به این خاطر حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

کسی که می خواهد در دیوان بیداران قرار بگیرد باید نفس را از شهوت نگاه دارد و بالاترین شهوت و خطرناک ترین آن شهوت خودبینی و خودخواهی است که هرکس از خود بگذرد به خدا می رسد (۱).

عطار می گوید:

در راه تو هرکه خاک در شد***در عالم عشق معتبر شد

در کوی تو هر که راهبر شد***هر لحظه به طبع خاک در شد

هر خاک که در ره قِدَم گشت***در عالم عشق تاج سر شد

تا تو نشوی چو ذره ناچیز***نتوانی ازین قفس به در شد

هر کو به وجود ذره آمد***فارغ ز وجود خیر و شر شد

در هستی خود چو ذره گم شد***ذاتی که ز عشق معتبر شد

***

نفس در روایات

روایات مهمّی که از نبیّ اسلام و ائمّۀ طاهرین علیهم السلام رسیده،نشان دهندۀ این

۱- ۱) -حکمت الهی:۱۰۲/۱.

حقیقت انـد که نفس در صورت عـدم تزکیه منشأ تمـام مفاسـد و در صورت آراسـته شـدن به تربیت الهی علّت خوشـبختی و سعادت است،در این بخش لازم است به بعضی از آن روایات که توضیحی بر آیات قرآن است اشاره شود.

فی وَصِیَّهِ أَبی ذَرٍ قـالَ النَّبِیُّ صـلی الله علیه و آله:عَلَی الْعاقِلِ أَنْ یَکُونَ لَهُ ساعـاتٌ:ساعَهٌ یُناجی فیها رَبَّهُ،وَ ساعَهٌ یُحاسِبُ نَفْسَهُ وَ ساعَهٌ یَتَفَکَّرُ فیما صَنَعَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ (۱).

در سـفارش ابو ذر است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود:بر عاقـل است که دارای ساعـاتی باشـد:سـاعتی را در مناجـات با پروردگار به سر برد،ساعتی از نفس خود حساب بکشد،ساعتی در اندیشهٔ صنع حقّ نسبت به خودش باشد.

قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام:مَنْ لَمْ یَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَیْهِ الْهَوی وَ مَنْ کانَ فی نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَیْرٌ لَهُ (۲).

امیر المؤمنین علیه السـلام فرمود:کسـی که در مقام اصـلاح نقص نفس نباشـد،هوی بر او غالب خواهـد شـد و کسـی که دچار نقص نفس است مرگ برایش بهتر است.

عَنَ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:أَلا فَحاسِبُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسَبُوا فَإِنَّ فی الْقِیامَهِ خَمْسینَ مَوْقِفاً کُلُّ مَوْقِفٍ مَقامُ أَلْفَ سَنَهٍ ثُمَّ تَلا هذِهِ الآیَهَ:[فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ] (۳)(۴).

امام صادق علیه السلام فرمود:بیایید به حساب خود برسید،قبل از این که به

۱- ۱) -معانی الأخبار:۳۳۲،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۳۲۳/۶۸،باب ۸۰،حدیث ۷.

۲- ۲) -الأمالی،شیخ صدوق:۳۹۳،مجلس ۶۲،حدیث ۴؛بحار الأنوار:۶۴/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۳.

۳- ۳) -سجده (۳۲):۵.

۴- ۴) - الأمالی،شیخ طوسی:۱۱۰،مجلس ۴،حدیث ۱۶۹؛بحار الأنوار:۶۴/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۴.

حسابتان برسند،محقّقاً در قیامت پنجاه موقف وجود دارد که هر موقفی را هزار سال ایستادن است،سپس این آیه را تلاوت فرمود:در روزی که مقدارش هزار سال است.

عَن الثّمالی قالَ:کانَ عَلِیُّ بنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام یَقُولُ:ابْنُ آدَمَ لاـ تَزالُ بِخَیْرٍ ما کانَ لَکَ واعِظٌ مِنْ نَفْسِکَ وَ ما کانَتِ الْمُحاسَبَهُ مِنْ هَمِّکَ وَ ما کانَ الْخَوْفُ لَکَ شِعاراً وَ الْحُزْنَ لَکَ دِثاراً،ابنُ آدَمَ إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَسْئُولٌ فَاَعِدِّ جَواباً (۱).

ابو حمزه ثمالی می گوید:امام سجاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود:

فرزند آدم،همیشه به خیر و خوبی هستی،چنانچه از درونت تو را واعظی باشد [فطرت وجدانت در تمام امور تو را هدایت و راهنمایی کند و عقلت بتواند نورش را در تمام زمینه های زندگیت بگستراند] و چنانچه حسابرسی نفس شغل و قصد و همّت باشد،تو در خیری،اگر خوف از مقام حق شعارت و حزن بر عمر از دست رفته و کمی عملت لباس و روانداز باشد،فرزند آدم مرگ برای تو حتم و از مبعوث شدن و ایستادن در پیشگاه حق ناچاری،فردا از تو بازپرسی می شود،برای آن روز جواب آماده کن.

فیما أَوْصی بِهِ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ إِبْنَهُ الْحَسَنَ صَلَواتُ اللّه عَلَیْهِما:یا بُنَیَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ:ساعَهٌ یُناجی فیها رَبَّهُ وَ ساعَهٌ یُحاسِبُ فیها نَفْسَهُ وَ ساعَهٌ یَخْلُو فیها بَیْنَ نَفْسِهِ وَ لَذّاتِها فیما یَحِلُّ وَ یُحْمَدُ وَ لَیْسَ لِلْمُؤْمِنِ بُدٌّ مِنْ أَنْ یَکُونَ شاخِصاً فی ثَلاثٍ:مَرَمَّهٌ لِمَعاشٍ أَوْ خُطْوَهٌ لِمَعادٍ أَوْ لَذَّهٌ فی غَیْرِ مُحَرَّمٍ (۲).

ص:۲۶۸

---

۱ – ۱) -الأمالی،شیخ طوسی:۱۱۵، مجلس ۴،حدیث ۱۷۶؛بحار الأنوار:۶۴/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۵؛وسائل الشیعه:۹۶/۱۶،باب ۹۶،حدیث ۲۱۰۷۶.

۲– ۲) -بحار الأنوار:۶۵/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۶.

در سفارش امیر المؤمنین به فرزندش حضرت حسن صلوات اللّه علیهما آمده:

فرزنـدم ! برای مؤمن سه سـاعت است:سـاعتی برای مناجـات با پروردگارش، ساعتی برای حسابرسـی از نفسـش و ساعتی برای لـذّات نفس و آنچه حلال و پسـندیده است،مؤمن از حرکت در سه برنامه چاره ای نـدارد،اصـلاح برنامـهٔ معاش،قـدم برداشـتن برای معاد،طلب لذّت در غیر حرام.

عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السـلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:إِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی حَدَّ لَکُمْ حُدُوداً فَلا تَعْتَدُوها وَ فَرَضَ عَلَیْکُمْ فَرائِضَ فَلا تُضَـیِّعُوها وَ سَنَّ لَکُمْ سُـنَناً فَاتَّبِعُوها وَ حَرَّمَ عَلَیْکُمْ حُرُماتٍ فَلا تَنْتَهِکُوها وَ عَفیٰ لَکُمْ عَنْ أَشْیاءَ رَحْمَهً مِنْهُ مِنْ غَیْرِ نِسْیانٍ فَلا تُکَلِّفُوها (۱).

علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمود:

خداونـد برای شـما حـدودی مقرّر فرموده از آن تجاوز نکنیـد و اموری را بر شـما واجب کرده آن ها را ضایع منمایید و سـنّتی برای شـما قرار داده از آن هـا پیروی کنیـد،برنامه هایی را بر شـما حرام کرده نسـبت به آن ها بی حرمت نباشـید و از مسائلی از باب رحمت و بدون فراموشی بر شما گذشت فرموده،خود را نسبت به آن مسائل در مشقّت و رنج قرار ندهید.

در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شما را به زیرک ترین زیرک ها و احمق ترین احمق ها خبر دهم ؟ گفتند:آری.

فرمود:زیرک ترین زیرک ها کسـی است که از نفس حساب بکشد و برای بعد از مرگ کار کند و احمق ترین احمق ها کسی است که از هوای نفس پیروی کند و بر خدا

۱- ۱) -الأمالی،شیخ طوسی:۵۱۰،مجلس ۱۸،حدیث ۱۱۱۶؛بحار الأنوار:۶۷/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۱۲.

آرزوهای بیهوده داشته باشد (۱).

مردی گفت:یا امیر المؤمنین ! انسان چگونه از نفس حساب بکشد ؟ فرمود:

چون صبح و شب کرد،به نفس رجوع کند و بگوید:ای نفس ! امروز روزی بود که بر تو گذشت و هرگز باز نمی گردد و در آنچه خود را خرج کردی خداوند از تو بازپرسی خواهد کرد،در امروز چه کردی ؟ آیا ذکر و حمد خدا کردی ؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی ؟ غصّه ای از او برطرف نمودی ؟ در نبودش به اهل و فرزندش رسیدی ؟ بعد از مرگش بازماندگانش را توجّه کردی ؟

با آبرویت جلوی غیبت مؤمنی را گرفتی ؟ به مسلمانی کمک کردی ؟ در امروزی که بر تو گذشت چه کردی ؟ به راستی در آنچه بوده دقّت کند،اگر به خیر گذشته خدا را شکر کرده و بر توفیقی که از طرف حق نصیبش گشته تکبیر بگوید،اگر معصیت یا تقصیری داشته استغفار کند و بر ترک کار ناپسند به طور جدّی تصمیم بگیرد و خطوط سیاهی که از گناه بر صفحهٔ نفسش پدید شده،با صلوات بر محمّد و آلش و عرض بیعت با امیر المؤمنین و قبول آن بیعت و اعادهٔ لعن بر طعنه زنندگان و دشمنان علی علیه السلام و ضایع کنندگان حق مولا،محو و نابود کند،اگر این گونه عمل کند،خداوند می فرماید:با دوستیت با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم در گناهانت با تو مناقشه نخواهم کرد !!

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:ما كانَ عَبْدٌ لِيَحْبِسَ نَفْسَهُ عَلَى اللّهِ إِلّا أَدْخَلَهُ اللّهُ الْجَنَّةَ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:بنده ای جلوی نفسش را به خاطر خدا از آنچه ممنوع شده نمی گیرد،مگر این که خداوند او را وارد بهشت می کند.

۱- ۱) -میزان الحکمه:۱۱۶۴/۳،حدیث۳۸۳۷.

۲- ۲) -مجموعه ورام:۹۴/۲،الجزء الثانی؛بحار الأنوار:۴۲/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۱۶.

علی علیه السلام از ابی جحیفه نقل می کند که گفت:

وارد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم در حالی که باد گلو کردم.فرمود:باد گلویت را فرو بیاور،به تحقیق بیش تر مردمی که در دنیا سیر بودند،در قیامت طولانی ترین گرسنگی را دارند.پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:نور حکمت گرسنگی است و دوری از خدا سیری است و نزدیکی با مقام حق دوستی مساکین و نزدیکی با آنان است،خود را سیر نکنید که نور معرفت در قلوبتان خاموش می گردد،کسی که شب را با سبکی شکم در نماز بگذراند،شبی را گذرانده در حالی که حورالعین اطرافش بودند و حضرت فرمود:دل ها را با زیادی طعام و آشامیدنی نمیرانید،دل ها مانند زراعتی که آب اضافه بخورد از بین می رود،با طعام و آشامیدنی بیش از اندازه می میرند (۱).

وَ قالَ:مَنْ غَلَبَ عِلْمَهُ هَواهُ فَهُوَ عِلْمٌ نافِعٌ،وَ مَنْ جَعَلَ شَهْوَتَهُ تَحْتَ قَدَمَیْهِ فَرَّ الشَّیْطانُ مِنْ ظِلِّهِ وَ قالَ صلی الله علیه و آله یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:أَیُّما عَبْدٍ أَطاعَنی لَمْ آکِلْهُ إِلیٰ غَیْری وَ أَیُّما عَبْدٍ عَصانی وَکَلْتُهُ إِلیٰ نَفْسِهِ ثُمَّ لَمْ اُبالِ فی أَیِّ وادٍ هَلَکَ (۲).

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:کسی که علمش بر هوایش غالب باشد آن علم نافع است و کسی که حاکم بر شهوتش باشد شیطان از سایه اش می گریزد و نیز آن حضرت فرمود:خداوند می فرماید:هر بنده ای فرمان مرا ببرد او را به غیر وانمی گذارم و هرکس مرا نافرنانی کند،او را به خودش وامی گذارم،سپس باکی ندارم که در کجا هلاک می شود.

در بعضی از اخبار آمده است:

مردی به نام مجاشع بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد:یا رسول اللّه ! راه

۱- ۱) -بحار الأنوار:۷۱/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۲۰.

۲- ۲) -جامع الأخبار:۱۰۰،فصل ۵۷؛بحار الأنوار:۷۱/۷۷،باب ۴۵،حدیث ۲۱.

معرفت حق چیست ؟ فرمود:نفس شناسی.گفت:راه موافقت بـا حق کـدام است ؟ فرمود:مخالفت با نفس.پرسـید:راه رسـیدن به رضـای حق چیست ؟ فرمود:خشم بر نفس.گفت:راه وصـل حق کـدام است ؟ فرمود:هجرت از نفس.عرض کرد:راه طاعت حق چیست ؟ فرمـود:عصـیان نفس.گفت:چه راهی برای یـاد حـق است ؟ فرمـود:نسـیان نفس.گفت:طریـق قرب حـق کـدام است ؟ فرمود:دوری از نفس.

گفـت:راه انس بـا حـق چیسـت ؟ فرمـود:وحشـت از نفس.گفت:رسـیدن به این همه واقعیت هـا بـا چه برنـامه ای میسّـِر است ؟ فرمود:یاری خواستن از حق در برابر نفس (۱).

قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عليه السـلام:مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ،وَ مَنْ غَفَلَ عَنْها خَسِـرَ وَ مَنْ خافَ أَمِنَ وَ مَنِ اعْتَبَرَ أَبْصَـرَ وَ مَنْ أَبْصَـرَ فَهِمَ،وَ مَنْ فَهِمَ عَلِمَ (۲).

امیر المؤمنین علیه السـلام فرمود:کسی که نفس را محاسبه کند سود کرده و هرکس از آن غفلت کند ضرر کرده،آن کس که بترسد ایمن می شود و هرکس عبرت بگیرد بینا می گردد و هرکس بینا شود می فهمد و هرکس بفهمد عالم می شود.

عَنِ الصَّادِقِ علیه السـلام عَنْ آبائِهِ علیهم السـلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صـلی الله علیه و آله:طُوبی لِمَنْ تَرَکَ شَهْوَةً حاضِرَةً لِمَوْعودٍ لَمْ یَرَهُ (۳).

امام صادق علیه السـلام از پدرانش علیهم السـلام روایت می کند که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود:خوشا به حال کسـی که شهوت امروز را برای نفع بردن در فردای ندیده ترک کند.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ:بِجَلالی وَ جَمالی وَ بَهائی وَ عَلائی

۱- ۱) -بحار الأنوار:۷۲/۷۰-۷۳.

۲- ۲) -عوالی اللآلی:۲۴۶/۱،فصل ۱۰،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۷۲/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۲۳.

۳- ۳) -نهج البلاغه:حکمت ۲۰۸؛بحار الأنوار:۷۳/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۲۷.

وَ ارْتِفـاعی لا ـ یُؤْثِرُ عَبْـدٌ هَوایَ عَلی هَواهُ إلّـا جَعَلْتُ غِنـاهُ فی نَفْسِهِ وَ هَمِّهِ فی آخِرَتِهِ وَ کَفَفْتُ عَنْهُ ضـیعَتَهُ وَ ضَـمِنْتُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ کُنْتُ لَهُ مِنْ وَراءِ تِجارَهِ کُلِّ تاجِرٍ (۱).

امام باقر علیه السـلام فرمود:خداونـد عزّ و جلّ می فرمایـد:قسم به جلال و جمالم و ارزش و علوّ و بلنـدیم،عبدی خواسـتهٔ مرا بر خواسته اش مقدّم نمی دارد مگر این که بی نیازیش را در خودش قرار می دهم و شغلش را در آخرتش مقرّر کرده و معیشتش را کفاف می کنم و آسمان ها و زمین را ضامن رزقش نموده و من برای او فوق تجارت هر تاجرم.

قالَ عَلیٌّ علیه السلام:مَنْ کَرُمَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ هانَتْ عَلَیْهِ شَهَواتُهُ (۲).

علی علیه السـلام فرمود:هرکس را نفس کریم و بزرگوار شـد،[اسـباب عزّت واقعی را برای خود حفظ کرد]،شـهوت به نزد او خوار گشته،[در حدّی که حاضر به پیروی از آن نخواهد بود].

امیر المؤمنین علیه السلام در«نهج البلاغه»می فرماید:

رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود:بهشت،پیچیـده به رنـج هـای عبـادت و خـودداری از گناهـان است و آتش پیچیـده به خواهش ها و هواهای نفس است و بدانیـد هیـچ چیز از طاعت خدا نیست مگر آن که انجامش بر انسان گران است و هیچ چیز از معصـیت خدا نیست مگر آن که موافق میل و خواهش نفس است،خدا رحمت کند مردی که شـهوت را از خویش دور کند و از پیروی خواهش ها و آرزوهای نفس بازایسـتد؛زیرا این نفس مشـکل ترین امر است برای بازداشـتنش از شـهوت،این نفس است که

۱- ۱) -الخصال:۳/۱،حدیث ۵؛بحار الأنوار:۷۵/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۲.

۲- ۲) -نهج البلاغه:۸۸۸،حکمت ۴۴۹.

همیشه بر اثر خواهش و آرزو به معصیت شوق دارد،ای بندگان خدا ! بدانید که مؤمن شب را صبح نمی کند و صبح را به شب نمی رساند،مگر آن که به نفس خود بدگمان است و پیوسته از آن عیب جویی می کند و از نفس بیش از آنچه برای خدا انجام داده می طلبد،پس مانند کسانی باشید که از شما در بدست آوردن عنایت حق پیشی گرفتند و جلوی روی شما گذشتند،از دنیا خیمه کنندند،هم چون خیمه کندن کوچ کننده و دنیا را به سر رساندند،مانند طی کردن منازل (۱)...

به قول عارف روشن ضمیر،حکیم صفای اصفهانی: قومی به گرد کوی فنا راهبر شدند

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قالَ:مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ إذا رَغِبَ وَ إذا رَهِبَ وَ إذَا اشْتَهی وَ إذَا غَضِبَ وَ إذَا رَضِیَ حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:به هنگام رغبت و ترس،به وقت میل و غضب

ص:۲۷۴

۱- ۱) -نهج البلاغه:خطبه ۱۷۵.

۲- ۳) -من لا یحضره الفقیه:۴۰۰/۴،من الفاظ رسول اللّه صلی الله علیه و آله،حدیث ۵۸۶۰؛سفینه البحار:۵۵۰/۲.

و خشنودی هرکس جلودار نفسش باشد،خداوند بدنش را به آتش جهنّم حرام می کند.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:إِنَّما الْمُؤْمِنُ إِذَا رَضِیَ لَمْ یُدْخِلْهُ رِضاهُ فی إِثْمٍ وَ لا باطِلٍ وَ إِذا سَخَطَ لَمْ یُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَ الَّذی إِذا قَدَرَ لَمْ یُخْرِجْهُ قُدْرَتُهُ إِلَی التَّعَدّی وَ إِلیٰ ما لَیْسَ لَهُ بِحَقٍّ (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود:مؤمن فقط کسی است که خشنودی اش او را در گناه و باطل نبرد و خشمش به وقت خشم او را از مدار قول حق بیرون نکشد،مؤمن به وقت قدرت تجاوز ندارد و قدرتش او را به آنچه حق نیست هدایت نمی کند.

نفس و مقامات اربعه

فیلسوف بزرگ،عارف معارف،مجتهد عالی قدر مرحوم حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قدس سره،در مسئلهٔ علاج نفس از آلودگی ها مقالهٔ مهمّی دارد که لازم است پویندگان راه عرفان بر آن مطّلع شوند.

گرچه این مقاله نیاز به تفسیر و توضیح دارد،ولی تفسیر آن از عهدهٔ این کم ترین خارج است،تنها به ذکر اصل مقاله اکتفا می شود:

بدان که قوّهٔ عملیه در نفس انسانیّه کارفرمای بدن جسمانی است در رسیدن به اوج سعادت و کمال،ناچار است که مراتب چهارگانه را که خواهیم شرح داد به سیر و حرکت معنویّه عبور نموده تا از حضیض نفس حیوانیّت به ذروهٔ علیای انسانیّت

۱- ۱) -الکافی:۲۳۴/۲،باب المؤمن و علاماته،حدیث ۱۳؛بحار الأنوار:۳۵۵/۶۴،باب ۱۴،حدیث ۵۷.

نایل و برخوردار شود.

مرتبۀ اولی که او را«تجلیه»خوانند،آن است که نفس قوا و اعضای بدن را به مراقبت کامله در تحت انقیاد و اطاعت احکام شرع و نوامیس الهیه وارد نموده که اطاعت اوامر و اجتناب از منهیّات شرعیّه را به نحو اکمل نماید،تا پاکی صوری و طهارت ظاهریّه در بدن نمایان شود و در نفس هم رفته رفته خوی انقیاد و ملکه تسلیم برای ارادۀ حق محقّق گردد و برای حصول این مرتبه،علم فقه بر طبق طریقۀ جعفریّه کافی و به نحو اکمل عهده دار این امر است.

مرتبۀ ثانیه که آن را«تخلیه»نامند،آن است که نفس به مضار و مفاسد اجتماعی و انفرادی اخلاق رذیله و خوی های پلید آگاهی یابد و به تدبّر در عواقب وخیم آن ها در دنیا و عقبی بر طبق دساتیره مقرّره در فن علم اخلاق،آن صفات ناپسند را از خود دور و محو نماید،هم چون کبر و حسد و حرص و شهوت و بدبینی به خلق و خودخواهی و باقی صفات رذیله که در کتب اخلاق ثبت است و این کارها در معالجات روحانی و طبّ الهی هم چون خوردن مسهلات و داروهاست برای رفع اخلاط فاسده در معالجۀ جسمانی و طبّ طبیعی.

مرتبه ثالثه که آن را«تحلیه»نامند آن بود که پس از حصول تخلیه و رفع موانع، خود را به زیور اخلاق نیک و خوی های پسندیده که در نظام اجتماع و فرد تأثیر به سزا و عمیق دارند آراسته کند و این خود پاکیزگی باطن و طهارت معنویه است که تا این معنی حاصل و متحقّق نشود،آدمی در باطن آلوده و نجس خواهد بود،هرچند که ظاهر بدن محکوم به پاکی ظاهری است و این کار در طبّ روحی و معالجۀ نفس مانند خوردن غذا و استعمال دوای مقوّی است که برای تولید نیرو و قوّت بدن در طبّ جسمانی بکار می برند.

مرتبه رابعه و پس از حصول و تحقّق مراتب سه گانۀ فوق از برکت صفا و پاکی

روح در نهاد آدمی جاذبهٔ محبّت به حضرت حق پیدا گردد،که تولید آن از مجذوب شدن قهری است به عالم حقیقت و سرد شدن از عالم مجازی که عرصهٔ ناپایدار ممکنات است و رفته رفته محبّت شدّت نماید و اشتعال و افروختگی در روح عیان گردد و از خود بیخود و بی خبر شود و این مقام را که مرتبهٔ چهارم از کمال قوّهٔ عملیه است فنا گویند و مقام فناء فی اللّه سه درجه دارد:

درجه اولی: فناء در افعال است،که در نظر عارف سالک جملهٔ مؤثّرات و همهٔ مبادی اثر و اسباب و علل از مجرّد و مادّی و قوای طبیعیّه و ارادیّه بیهوده و بی اثر شود و مؤثّری غیر از حق و نفوذ اراده و قدرت حق در کائنات نبینند و عوامل این عالم را محو و ناچیز در حیطهٔ قدرت نامتناهی الهی شهود نماید و در این حال یأس تمام از همهٔ خلق و رجاء تام به حق پیدا شود و حقیقت آیهٔ کریمهٔ:

[وَ مٰا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ رَمیٰ] (۱).

[ای پیامبر !] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی،تو پرتاب نکردی،بلکه خدا پرتاب کرد [تا آنان را هلاک کند].

به عین شهود بدون شائبه پندار و خیال عیان بیند و لسان حال او مترنّم به مقال ذکر کریم«لا حول و لا قوّه الّا باللّه» گردد و در این مقام بزرگ ترین قدرت ها و نیروهای مقتدرترین سلاطین عالم امکان،با قدرت و نیروی پشهٔ ضعیف در نظر حقیقت بین او یکی شود و این درجه را محو گویند.

درجهٔ ثانیه: فناء در صفات حق است،بیان این مقام آن که انواع مختلفهٔ کائنات که هریک در حد خود تعیّنی و نامی دارند،مانند مَلَک و فلک و انسان و حیوان و اشجار و معادن که در نظر اهل حجاب به صورت کثرت و تعدّد و غیریّت متصوّر

۱- ۱) -انفال (۸):۱۷.

و مشـهود هستند،در نظر عارف الهی یکی شوند،یعنی همه را از عرش اعلای تجرّد تا مرز خاک به صورت نگارستانی مشاهده نمایـد که در تمـامت سـقف و دیوار آن عکس علم و قـدرت و حیـات و رحمت و نقش و لطف و مهر و محبّت الهی و عنایت یزدانی به قلم تجلّی نگاشته و پرتو جمال و جلال حق بر آن افتاده است.

در این نظر برّ به بحر و دریاها به خشکی ها،افلاک و خاک،عالی و دانی بهم متصل و پیوسته و یکی خواهند بود و همه با یک نغمه و به یـک صـدای موزون خبر از عظمت عـالم ربوبی دهنـد و در این مقـام به حقیقت توحیـد و کلمـۀ طیّبـۀ«لا ـ إله إلّا اللّه» متحقّق شود،یعنی همـۀ صـفات کمال را منحصـر به حق دانـد و در غیر حق ظلّ و عکس صـفات کمال را پنـدارد و این مقام را طمس خوانند.

درجۀ ثالثه: مقام فناء در ذات است که فناء در احدیت گویند و در این مقام همگی اسـماء و صـفات،از صـفات لطف هم چون رحمان و رحیم و رزّاق و منعم و صـفات قهر مانند قهّار و منتقم را مسـتهلک در غیب ذات احدیّت نماید و به جز مشاهدۀ ذات احـدیّت هیچ گونه تعیّنی در روح او باقی و منظور نماند،حتّی اختلاف مظاهر هم چون جبرئیل و عزرائیل و موسـی و فرعون از چشم حقیقت بین صـاحب این مقـام مرتفـع شـود،مِهر و خشم حـق،بسـط و قبض،عطـا و منـع وی، بهشت و دوزخ برای او یکی گردد،صـحت و مرض،فقر و غنی،عزّت و ذلّت برابر شود،در این مرحله است که شاعر عارف،الهی نیک سـروده که گفت: گر وعده دوزخ است و یا خلد غم مخور بیرون نمی برند تو را از دیار دوست

و شایـد یکی از مراتـب اسـتقامت کـه در صـحیفۀ الهیـه امر بـدان فرمـوده و ممـدوح در علـم اخلاـق و محمـود در فـنّ عرفـان است،همین مقـام شامـخ فنـا در ذات است و این مقـام را«محق»خواننـد که به کلّی اغیار از هر جهت محو و نابود گشـته،توحید صافی و خالص ظهور و تحقّق یافته است،در این مرتبه که آخرین منازل و سفر إلی

اللّه-جلّت عظمته-بود به لسان حقیقت گوید:«یا هو یا من لیس إلّا هو»و چون طالب حق به این مقام رسید از هویّت او و هویّت همهٔ ممکنات چیزی نمانده بلکه در تجلّی حقیقت حق متلاشی و مضمحل شده اند،[لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ] (۱)» .(۲)

آری،اگر جلوی نفس از غرق شدنش در شهوت،شهوت طعام و شراب، شهوت جاه و مقام،شهوت خودخواهی و خودبینی،شهوت مال دوستی و دنیاپرستی و خلاصه هر شهوت نابجا و غلطی گرفته شود،به مقامات عالی رسیده و به صفات حق آراسته شده،بلکه از او خودی باقی نمانده و جز خدا چیزی در بین نخواهد ماند.

به قول فیلسوف کبیر،حاج ملّا هادی سبزواری:

ای به رَهِ جستجوی نعره زنان دوست دوست***گر به حرم ور به دیر کیست جز او اوست اوست

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال***نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست

جامه دران گل از آن نعره زنان بلبلان***غنچه بپیچد به خود خون به دلش تو به توست

یار به کوی دل است کوی چو سر گشته گوی***بحربه جوی است وجوی این همه درجستجوست

با همه پنهانیش هست در اعیان عیان***باهمه بی رنگیش در همه زاو رنگ و بوست

۱- ۱) -غافر (۴۰):۱۶.

۲- ۲) -یاد نامه علّامه طباطبائی:۵۸۳.

مخزن اسرار او است سرّ سویدای دل***در پیش اسرار باز در به در و کو به کوست

این که در قرآن مجید و روایات،این همه اصرار بر خویشتن داری و خودداری از شهوات شده،چون راه کمال و سعادت انسان در این است و به همین خاطر هرکس به مقام قرب رسید از این راه رسید و هرکس از مقام حق دور ماند به خاطر شهوت دور ماند،به همین جهت حضرت صادق علیه السلام جهت راهنمایی به راه حق فرموده اند:

[مَنْ رَعی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَهِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَهِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُنْتَبِهِینَ]

هر کس قلبش را از غفلت و نفسش را از شهوت و عقلش را از جهل بازدارد در زمرهٔ هوشیاران خواهد بود.

حقیقت عقل

عقل،عالی ترین نعمتی است که خدای بزرگ به انسان عنایت فرموده و تمام امتیاز انسان نسبت به سایر موجودات به عقل او است.

عقل،نوری است الهی،حقیقتی است ربّانی،وجودی است روحانی،چراغی است نورانی و راه گشای تمام خیرات به روی انسان.

انسان به عقل،انسان است،به عقل آراسته به آدمیّت است،به عقل گیرندهٔ قواعد تربیت است،به عقل در خط عبادت و عبودیّت است.

عقل،خورشید مملکت وجود،بهترین مایهٔ موجود،پرواز دهندهٔ انسان در غیب و شهود و بالاترین علت برای صعود و در پیشگاه حضرت حق موجودی محمود است.

عقل،نیروی معنوی،روح ملکوتی،قیمت دهندهٔ جسم ناسوتی و ارزش دهندهٔ جان لاهوتی است.

ص:۲۸۱

عقـل،تميز دهنـدهٔ حق از باطـل،نـور از ظلمـت،درستی از نـادرستی،پـاکی از آلـودگی،عزّت از ذلّت،دنیـا از آخرت،راه از چاه،تاریکی از نور است.

عقل،مناط تکلیف و معیار شناخت حلال از حرام و تکیه گاه انبیا و اولیا و شمع پر فروغ خانهٔ خلقت است.

جایگاه عقل در وجود انسان

اگر عقل نبود،انسان با حیوانات فرقی نـداشت و بلکه در عمل و حرکت از همه حیوانات بـدتر و پست تر بود،انسان بدون عقل جایی در خلقت ندارد و برای او بدون عقل راهی به سوی خدا نیست.

عقـل،قوه عالیـهٔ نفس است که با داشـتن آن،انسان از حیوان ممتاز و برتر شـده است؛وظیفـهٔ این نیروی بلنـد قـدر درک کلیّات است مسـتقلاً یا به وسـیلهٔ تجرید آن ها از جزئیّات و مورد استفاده قرار دادن علوم ارتکازی که در خلقت بشر نهفته است، برای درک مجهولات و کنترل قوای نفسانی تا به مصرف لازم رسیده و سوء استعمال نشوند.

پس نقش مهم عقـل اسـتدلال است و اسـتنباط که مرتبـهٔ عـالی اسـتدلال می باشـد، یعنی راه یـافتن به مجهولاـت به سود فرد و جامعه و مراقبت در حسن استعمال قوا.

حیـوان از اسـتدلال بهره نـدارد و ایـن اسـت کـه قـدرت غلبـه بر طـبیعت در او نیسـت و چنـانچه می بینیـم تنهـا راهنمـای او در حیـات،غریزه و هوش است دیوانه از آنجـا فاقـد عقـل است که حرکـاتش تحت کنـترل نیست و می کنـد آنچه را برای خود و جـامعه زیـان آور است و به ناچـار جـامعه او را بـا جبر تحت معالجه یا مراقبت شدیـد قرار می دهـد و از همین رو لفظ عقل از عقال که زانوبند شتر است گرفته شده،چون

ص:۲۸۲

بر سرکشی غرائز و هوس ها بند می زند (۱).

در هر صورت عقـل آدمی،یکی از شـگفت انگیزترین قوای انسانی است و هنوز هزاران کتاب و مقاله نتوانسـته است گوشه ای از این دریای بی کران رحمت الهی را بنمایاند.

صاحب«راز آفرینش انسان»در مقالهٔ نهم از کتاب خود می گوید:

جای شـگفتی است که در میان این همه انواع مختلف حیوانی که بر روی کرهٔ ارض ظاهر شده اند،اعم از آن ها که فعلاً وجود دارند،یا آن ها که منقرض گردیده و نابود شده اند غیر از شـعور حیوانی هیچ گونه قوای دماغی دیگری مشاهده نشده است،تا ظهور شـخص انسان،از هیچ حیوانی اثری بر جا نمانده است که توانسـته باشد قطعه سـنگی را بتراشد،یا ارقام را تا ده بشـمرد یا اصلاً معنی رقم را فهمیده باشد.

در گیر و دار عرصهٔ خلقت پاره ای مخلوقات به ظهور رسـیده اند که عالی ترین درجهٔ شـعور حیوانی یا هوش یا حسیّات دقیقهٔ دیگر را از خود ظاهر ساخته اند.

زنبور قرمز،ملخ را شکار می کند و آن را در گودالی می اندازد و به نقطهٔ مناسبی از بدن ملخ شروع به تخم گذاری می کند و همین که بچه ها از تخم در آمدنـد از گوشت بـدن ملخ تغذیه می کند بدون آن که یک دفعه او را بکشد؛زیرا در این صورت خود آن ها هم تلف خواهند شد.

زنبور این عمل را هر مرتبه باید با نهایت صحّت و دقّت انجام داده باشد و الّا نسلی به وجود نمی آید.

۱- ۱) -علم اخلاق:۶۱.

علم هنوز نتوانسته است توجّهی بر این عمل بکند،ولی با وجود این نمی توان این اقدام عجیب را حمل بر تصادف و اتّفاق کرد.

پس از آن زنبور سوراخی در زمین می کند و خود با نهایت خوشوقتی وارد آن شده در همانجا جان می سپارد،نه خود زنبور و نه اخلاف آن سر از کاری که می کنند در نمی آورند و نمی دانند بچه های آن ها پس از تولد چه می کنند و اصلاً نمی دانند دارای فرزندی هستند،زنبور حتّی نمی داند که خود او به وجود آمده و زندگی کرده و مرده است.

زنبوران عسل و مورچگان تشکیلاتی به وجود آورده و حکومتی برای خود ساخته اند و در دستگاه خود او نوع سرباز و کارگر و غلام و خدمتکار،افرادی می گمارند.

در میان یک طایفه از مورچگان رسم است که کارگران دانه جمع می کنند و به لانه می آورند تا در زمستان سایرین از آن تغذیه کنند،برای این منظور حجره های مخصوص آسیاب تعبیه کرده اند که مورچگان مخصوصی که دارای فک های بزرگ و قوی هستند دانه ها را در آنجا آسیاب کنند و برای غذای سایرین آماده سازند.

شغل منحصر به فرد این کارگران آسیاب کردن دانه هاست و همین که فصل پائیز فرا رسید و دانه ها همه آسیاب شد،آن وقت مصالح عمومی اقتضا می کند که حتّی المقدور در مصرف آذوقه صرفه جویی شود و چون عدّهٔ آسیابان در نسل جدید رو به افزایش می گذارد،به منظور همین صرفه جویی مورچگان نظامی شروع به اعدام آسیابانان می کنند.

برخی از مورچگان به سائقهٔ طبیعی یا از روی فهم و شعور حقیقی مزارع مخصوصی ترتیب می دهند و قارچ در آن می کارند و به مصرف غذای خود می رسانند،همین جماعت پاره ای کرم ها و شته های درخت را به دام آورده آن ها را اهلی می کنند و به جای گاو ماده و بز از آن ها استفاده می کنند و از شیرهٔ شیرینی که از

آن ها می دوشند تغذیه می نمایند،هم چنین مورچگان افرادی را اسیر کرده و به نام غلام و خدمت گزار نگاه می دارند.

بعضی از مورچگان برای ساختن لانه،اوّل برگ ها را به قطعات مرتب می بُرند و کارگران آن قطعات را به جای خود نگاه می دارند و بعد برای آن که آن ها را به هم متّصل سازند،اطفال خود را در حالی که هنوز به صورت تخم هستند مثل دوک پشم ریسی از میان این برگ ها می گذرانند و با لعابی که از تن این اطفال خارج می شود،گوشهٔ برگ ها را بهم می دوزند،بدین ترتیب بچهٔ مورچه،ناکام از تولید پیله در اطراف بدن خود،محروم می ماند ولی در عوض نفع اجتماع را ملحوظ کرده و به جامعهٔ خود خدمتی می کند.

چطور می توان باور کرد که اتم ها و ذرات بیجان که وجود مورچه را تشکیل می دهند قادر به اجرای این همه عملیات غامض و عجیب باشند و آیا نباید گفت عقلی و شعوری در میان هست که آن ها را به چنین کارهایی وامی دارد ؟! (۱)

۱- ۱) -امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهٔ ۲۲۷ نهج البلاغه دربارهٔ مورچه می فرماید:مورچه را بنگرید که با این کوچکی جثّه و نازکی اندامش که شکل آن را به چشم می توان دریافت و به اندیشه می توان درک کرد چسان راه زمین خویش را پیموده و بر رویش شتابان است،دانه به لانه اش می کشد و آن را در سوراخش تهیه دیده برای زمستان و هنگام گرما برای آمدن سرما دانه جمع می کند،خداوند ضامن روزیش بوده،مناسب حال راه روزی برایش گشاده پروردگار مهربان از آن غافل نیست،اگر در سنگ سخت و خشکی باشد خداوند بخشایش گر محروم و بی بهره اش نخواهد گذاشت و اگر در مجاری هاضمهٔ آن و در پست و بلند و اطراف اضلاع شکم و آنچه از چشم و گوش که در سر آن است بیندیشی از آفرینشش دچار شگفتی شده و از وصفش به رنج اندر آیی،بزرگ است خداوندی که مور را بر دست و پا نگهداشته و به روی ستون های تنش بنایش فرموده،تا آنجا که می فرماید:شوربخت آن که وجود مقدّر و گرداننده را منکر شود.اینان گمان می کنند که هم چون گیاه خودروی،زارع و برزگری ندارند و صور گوناگون و رنگارنگشان را پدید آورنده و نقاشی نمی باشد،اینان در مدّعایشان تکیه بر برهان نمی کنند،آیا ممکن است بنایی را بنا کننده و گناه و جنایتی را جنایت کننده نباشد ؟!

آری،عقل آن ها خدا است و خود آن ها از عقل بی بهره اند،ولی از میان جانوران تنها انسان است که رشد قوای دماغی او به حدّی رسیده که می تواند تعقّل و استدلال کند،[و هموست که لیاقت دارا شدن عقل را به او عطا کردند].

تا قبل از ظهور انسان دست قدرت هنوز مخلوقی از خاک به وجود نیاورده بود که مانند او دارای مغز متفکّر و قابل انعطاف باشد،به همین جهت می توان تصوّر نمود که روزی بارقه ای از عقل کل به وجود او دمید و او را اشرف مخلوقات ساخت و قدرتی نامحدود به او عطا کرد و او را با ابدیّت هم قرین نمود (۱).

آری،عقل باعث امتیاز آدمی بر بیش تر موجودات شد و این عقل بود که از قدیمی ترین ایّام تا به امروز،آثار شگفت انگیز و برنامه هایی حیرت آور به وجود آورد.

کتاب ها و کتابخانه ها،هنرهای گوناگون،سفرهٔ گستردهٔ تمدّن،کارخانجات عظیم،علوم گوناگون همه و همه از آثار عقل است.

عقل از بالاترین وسائط بین حق و خلق است و به خاطر اوست که انسان منظور نظر خداست و لایق گرفتن فیض خاص از حضرت دوست.

گفتار علامهٔ مجلسی رحمه الله دربارهٔ عقل

علّامهٔ مجلسی رحمه الله در ترجمهٔ عقل و توضیح این گوهر گرانبهای خلقت چنین می گوید:

ص:۲۸۶

۱- ۱) -«إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ*فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ*فَسَجَدَ الْمَلاَئِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»ص (۳۸):۷۱-۷۳. [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت:همانا من بشری از گل خواهم آفرید.پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم،برای او سجده کنید.پس فرشتگان همه با هم سجده کردند.

آنچه از تتبع اخبار و دقّت در آثار پرمایهٔ ائمهٔ ابرار علیهم السلام برای ما روشن می شود،این است که خداوند در هر انسانی قوّه و استعداد درک امور از قبیل منافع و مضارّ و غیر این ها را با اختلاف فراوانی که در این امور بین انسان ها هست قرار داده و کم ترین درجهٔ این قوّه و استعداد در هرکس باشد،برای او مناط تکلیف است و به آن قوّه از دیوانگان ممتاز است و به اختلاف درجات آن قوّه و استعداد،تکالیف تفاوت پیدا می کند؛هرگاه این قوّه کامل تر باشد تکلیف سخت تر و زیادتر است،البته با علم و عمل امکان تکمیل این قوّه هست؛هرگاه کسی در تحصیل علوم حقّه بکوشد و به آن عمل کند قدرت عقلش افزون گردد.

امّا با این همه تعریفی که از عقل شده و با این همه آثاری که از این موجود گرانبها ظهور می کند و با این همه ارزشی که برای او هست،باید قبول کرد،که عقل بر دو قسم است:کلّی و جزئی؛اما عقل کلّی یا کلّ و به عبارت دیگر دانای مطلق خداست و انسان،دارای عقل جزیی است و تمام اشتباهات ناشی از این است که عقل خود را در درک همهٔ واقعیت ها و روابط اشیاء مستقل می داند و می خواهد با این عقل جزئی نسبت به کلّ حقایق نظر داده و در تمام امور می خواهد عقل خود را معیار قرار بدهد،در حالی که میدان دید عقل جزئی محدود است و با محدودیّت عقل نمی توان به تمام واقعیت ها رسید؛از همین جا یاری خواستن عقل جزئی از عقل کلّ یا عقل مطلق ضروری به نظر می رسد و این اتّصال از طریق دست زدن به دامن انبیا و امامان میسّر است.اگر انسان ها در رابطه با وحی قرار بگیرند از مشکلات دنیایی که ناشی از عقل جزئی است نجات پیدا کرده،می توانند دارای یک زندگی سالم و دور از خطا شوند و می توانند به تأمین سعادت اخروی خود نیز اقدام نمایند.

عقل جزئی،همیشه مورد حملهٔ عرفا بوده است،همان عقلی که با اتّکا به او

تاکنون میلیون ها مکتب و راه برای بشر به وجود آورده اند و روز به روز بر گمراهی این موجود شریف افزوده اند.

مگر وحی چه می گوید که کثیری از فرزندان آدم از آن روی گردان شده اند ؟ وحی می گوید:همان طوری که در امور مادی احتیاج به کمک دارید،در امور معنوی هم نیازمند کمک هستید،می گوید:بیایید عقل خود را در ارتباط با عقل مطلق عالم قرار دهید،تا از سعادت دو دنیا بهره مند شوید !

آمدن کتب آسمانی،بعثت انبیا بزرگ الهی،امامت امامان همه و همه برای کمک دادن به عقل بشر بود؛برای این بود که عقل این موجود را به بلوغ واقعی خودش برسانند،فرار از وحی و دین خدا در حقیقت فرار از سعادت و خوشبختی است.

بدون تردید اگر عقل جزئی با وحی ارتباط نگیرد،بسیاری از امور که در راه سعادت انسان،پایه و ریشه اند برای انسان مجهول خواهد ماند،در آن صورت از انسان،توقّع بزرگی و کرامت نمی توان داشت.

آنان که با وحی سر وکار ندارند،پرده ای ضخیم از جهل به روی صورت زیبای عقل کشیده اند و او را از دید وسیع محروم نموده و خود را آلت دست هوی و هوس و شیاطین جنّی و انسی کرده اند !

آنان که با وحی ارتباط ندارند،نسبت به قسمتی از علل سعادت و شقاوت جاهل اند؛در این صورت با این که از عقل جزئی و علم بهره مندند،جاهل اند و حضرت صادق علیه السلام می فرماید:وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُنْتَبِهینَ.

هرکس عقلش را از جهل معالجه کند،جزء بیداران خواهد بود.

و معالجه عقل از جهل و به تعبیر دیگر علاج دید محدود عقل،فقط در ارتباط دادن او به وحی میسّر است و بس.

ص:۲۸۸

روی این حساب مغرور شدن به عقل خود،در هر درجه ای که باشد،کاری نابجا و غلط است،ما برای یافتن صراط مستقیم و دریافتن حق،راهی جز اتصال به نبوّت و ولایت نداریم،وگرنه دنیا و آخرت ما تباه خواهد شد !!

عطّار آن عارف وارسته گوید:

گیرم آنچت آرزو آن است حاصل شد همه***چیست آن حاصل همه بی حاصلی روز شمار

نیست ممکن در همه دنیا کسی را خوش دلی***گر هوای خوش دلی داری ز دنیا کن کنار

دیده را پر نم کن و دل پر غم و برخیز و رو***در نگر در روی گورستان به چشم اعتبار

تو بخواهی مُرد و جز حق دستگیرت نیست کس ***پای نه در ره حق دست ازین و آن بدار

چون بماندی تو چنین و هیچ از عمرت نماند***توبه کن امروز تا فردا نمانی شرمسار

عقل و فکر در قرآن

عقل در قرآن به معنای قوۀ فهم و درک و نیروی رساننده به حقیقت آمده و از آن به عنوان وسیلۀ شناخت حقایق یاد شده است:

[أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كٰانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلاٰمَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مٰا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ] (1).

1- (1) -بقره (2):75.

آیا [شما مردم مؤمن] امید دارید که [آن سخت دلان] به [دین] شما ایمان بیاورند ؟ ! در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را همواره می شنیدند،سپس بعد از آن که [معنا و مفهومش را] درک می کردند،[به سبب دنیاطلبی و امور مادی] به دلخواه خود تغییرش می دادند،در صورتی که می دانستند [به کلام خدا و به مردم جویای حق خیانت می کنند].

[یٰا أَهْلَ الْکِتٰابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبْرٰاهِیمَ وَ مٰا أُنْزِلَتِ التَّوْرٰاهُ وَ الْإِنْجِیلُ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ] (۱).

ای اهل کتاب ! چرا دربارهٔ ابراهیم مجادله و ستیز می کنید [شما قوم یهود،او را یهودی می دانید و شما گروه نصاری،او را نصرانی می شمارید] در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل شد؛آیا نمی اندیشید ؟ !

[یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا بِطٰانَهً مِنْ دُونِکُمْ لاٰ یَأْلُونَکُمْ خَبٰالاً وَدُّوا مٰا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضٰاءُ مِنْ أَفْوٰاهِهِمْ وَ مٰا تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ قَدْ بَیَّنّٰا لَکُمُ الْآیٰاتِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ] (۲).

ای اهل ایمان ! از غیر خودتان برای خود محرم راز نگیرید؛آنان از هیچ توطئه و فسادی دربارهٔ شما کوتاهی نمی کنند؛شدت گرفتاری و رنج و زیان شما را دوست دارند؛تحقیقاً دشمنی [با اسلام و مسلمانان] از لا به لای سخنانشان پدیدار است و آنچه سینه هایشان [از کینه و نفرت] پنهان می دارد بزرگ تر است.ما نشانه ها [یِ دشمنی و کینه آنان] را اگر می اندیشید برای شما روشن ساختیم.

۱- ۱) -آل عمران (۳):۶۵.

۲- ۲) -آل عمران (۳):۱۱۸.

[وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلاَ تَعْقِلُونَ] (۱).

و زندگی دنیا [بدون ایمان و عمل صالح] بازی و سرگرمی است و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می کنند،بهتر است.آیا نمی اندیشید ؟.

[إِنّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ] (۲).

ما آن را قرآنی به زبان عربی نازل کردیم تا شما [دربارهٔ حقایق،مفاهیم، اشارات و لطایفش] تعقّل کنید.

[لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلاَ تَعْقِلُونَ] (۳).

بی تردید کتابی به سوی شما نازل کردیم که مایه [شرف،بزرگواری،رشد و سعادت] شما در آن است؛آیا نمی اندیشید.

[قَالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ مَا لاَ يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لاَ يَضُرُّكُمْ* أُفٍّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ أَ فَلاَ تَعْقِلُونَ] (۴).

گفت:[با توجه به این حقیقت] آیا به جای خدا چیزهایی را می پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی رسانند ؟ !*اف بر شما و بر آنچه به جای خدا می پرستید؛پس آیا نمی اندیشید ؟.

[كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ

۱- ۱) -انعام (۶):۳۲.

۲- ۲) -یوسف (۱۲):۲.

۳- ۳) -انبیاء (۲۱):۱۰.

۴- ۴) -انبیاء (۲۱):۶۶-۶۷.

فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ* وَ قالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ* فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ] (۱).

هرگاه گروهی در آن افکنده شوند،نگهبانانش از آنان می پرسند:آیا شما را بیم دهنده ای نیامد ؟*می گویند:چرا،بیم دهنده آمد،ولی او را انکار کردیم و گفتیم:خدا هیچ چیز نازل نکرده است؛شما بیم دهندگان جز در گمراهی بزرگی نیستید؛*و می گویند:اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم،یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقّل کرده بودیم،در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم.*پس به گناه خود اعتراف می کنند و مرگ و دوری از رحمت بر اهل آتش سوزان باد.

آیات یاد شده نشان می دهد که انسان،لایق درک امور معنوی و مسائل انسانی است و به خصوص با نیروی با عظمت عقل خود می تواند معانی بلند و آسمانی مهم ترین کتاب هدایت و علمی آفرینش یعنی قرآن مجید را درک کرده و از این طریق،سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نماید؛آری،این است ارزش عقل.

در برخی از آیات به قدرت با عظمت عقل در جهت درک حقایق عالم خلقت اشاره شده که عقل رابط بین انسان و هستی است و آدمی به وسیلهٔ این چراغ پرفروغ می تواند عالم و اجزاء و عناصرش را بشناسد و از این راه،خدا را یافته به درک عظمت بی نهایت در بی نهایت او نایل گردد.

[إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ

۱- ۱) -ملک (۶۷):۸-۱۱.

مَوْتِهٰا وَ بَثَّ فِيهٰا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيٰاحِ وَ السَّحٰابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] (1).

بی تردید در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابرِ مسخّر میان آسمان و زمین،نشانه هایی است [از توحید،ربوبیّت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند.

[وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجٰاوِرٰاتٌ وَ جَنّٰاتٌ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوٰانٌ وَ غَيْرُ صِنْوٰانٍ يُسْقىٰ بِمٰاءٍ وٰاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهٰا عَلىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] (2).

در زمین قطعه هایی مختلف و گوناگون و باغ هایی از انگور و کشتزار و درختان خرمایی است که بر یک ریشه و غیر یک ریشه [می رویند].ما برخی از آنان را در میوه و محصول با آن که از یک آب سیراب می شوند بر برخی دیگر برتری می دهیم.بی تردید در این امور برای مردمی که تعقّل می کنند،نشانه هایی [بر توحید،ربوبیّت و قدرت خدا] است.

[هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرٰابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ* يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنٰابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰاتِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ* وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهٰارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ

1- (1) -بقره (2):164.

2- (2) -رعد (13):4.

وَ النُّجُومُ مُسَخَّرٰاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ] (۱).

اوست که از آسمان،آبی برای شما نازل کرد که بخشی از آن نوشیدنی است و از بخشی از آن درخت و گیاه می روید که [دام هایتان] را در آن می چرانید.* برای شما به وسیلۀ آن آب،زراعت و زیتون و خرما و انگور و از همۀ محصولات می رویاند؛یقیناً در این [واقعیت ها شگفت انگیز طبیعی] نشانه ای است [بر توحید و ربوبیّت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند.* و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخّر شما قرار داد،و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخّر شده اند؛قطعاً در این [حقایق] نشانه هایی است [بر توحید،ربوبیّت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقّل می کنند.

[وَ اللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَحْیٰا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ* وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعٰامِ لَعِبْرَهً نُسْقِیکُمْ مِمّٰا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خٰالِصاً سٰائِغاً لِلشّٰارِبِینَ* وَ مِنْ ثَمَرٰاتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنٰابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ] (۲).

و خدا از آسمان آبی نازل کرد و زمین را به وسیلۀ آن پس از مردگی اش زنده ساخت،یقیناً در این [فعل و انفعالات] نشانه ای [بر توحید،ربوبیّت و قدرت خدا] ست برای قومی که شنوای [حقایق] اند.*و بی تردید برای شما در دام ها عبرتی است،[عبرت در این که] از درون شکم آنان از میان علف های هضم شده و خون،شیری خالص و گوارا به شما می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.*و از محصولات درختان خرما و انگور [گاهی بر خلاف خواستهٔ

۱- ۱) -نحل (۱۶):۱۰-۱۲.

۲- ۲) -نحل (۱۶):۶۵-۶۷.

خـدا] نوشابه ای مست کننده و [زمانی دیگر] رزقی پاکیزه و نیکو می گیرید؛ در این [حقیقت] نشانه ای [بر توحید،ربوبیّت و قدرت خدا]ست برای گروهی که تعقّل می کنند.

[وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ] (۱).

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او است که برق را مایهٔ ترس [از صاعقه] و امید [به باران] به شما می نمایاند و از آسمان آبی نازل می کنـد که زمین را پس از مردگی اش به وسیلهٔ آن زنده می کند؛قطعاً در این [شـگفتی های آفرینش] نشانه هایی است برای مردمی که تعقّل می کنند.

قرآن مجیـد در بسـیاری از آیات،عقل را مبدأ و منشأ تفکّر و اندیشه می داند و از انسان دعوت می کند که زندگی را در تمام جوانبش با تفکّر توأم کند؛زیرا انسان از راه تفکّر در حقایق و عاقبت امور به سعادت دنیا و آخرت می رسد.

[یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما وَ یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ] (۲).

دربارهٔ شـراب و قمار از تو می پرسند،بگو:در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است و گناه هر دو از سودشان بیش تر است و از تو می پرسـند:چه چیز انفـاق کننـد ؟ بگو:از آنچه افزون بر نیـاز است.خـدا این گونه آیاتش را برای شـما بیان می کند تا بیندیشید.

۱- ۱) -روم (۳۰):۲۴.

۲- ۲) -بقره (۲):۲۱۹.

[اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ] (۱).

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند،[و از عمق قلب همراه با زبان می گویند:] پروردگارا ! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی،تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

[وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ فَکانَ مِنَ الْغاوِینَ* وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ] (۲).

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد.*و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیلهٔ آن آیات بالا می بردیم،ولی او به امور ناچیز مادی و لذت هایِ زودگذرِ دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود؛پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری،زبان از کام بیرون می آورد،و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می آورد.این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛پس این داستان را [برای مردم] حکایت کن،شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.

۱- ۱) -آل عمران (۳):۱۹۱.

۲- ۲) -اعراف (۷):۱۷۵-۱۷۶.

[وَ هُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ وَ أَنْهٰاراً وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ جَعَلَ فِیهٰا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهٰارَ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ] (۱).

و اوست که زمین را گسترانید و در آن کوه هایی استوار و نهرهایی پدید آورد و در آن از همهٔ محصولات و میوه ها جفت دوتایی [که نر و ماده است] قرار داد،شب را به روز می پوشاند،[تا ادامهٔ حیات برای همهٔ نباتات و موجودات زنده ممکن باشد]؛یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی [بر توحید،ربوبیّت و قدرت خدا] ست.

[بِالْبَیِّنٰاتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ] (۲).

[همهٔ پیامبران را] با دلایل روشن و کتاب های آسمانی [فرستادیم] و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر این که برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای این که [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] بیندیشند.

[وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوٰاجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْهٰا وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ] (۳).

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد؛یقیناً در این [کار شگفت انگیز] نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.

۱- ۱) -رعد (۱۳):۳.

۲- ۲) -نحل (۱۶):۴۴.

۳- ۳) -روم (۳۰):۲۱.

درویش محمّد طبسی در ترجمهٔ تفکّر در قرآن می فرماید:

بدان که تفکّر،سیر انسانی است از مبادی به مقاصد و نظر را همین معنا گفته اند.

و هیچ کس از مرتبهٔ نقصان به مرتبهٔ کمال نتواند رسید الّا به سیری و به این سبب اوّل واجبات تفکّر و نظر است.

و بدان که مبادی سیر که از آنجا حرکت باید کرد،آفاق و انفس است و سیر استدلال از آیات هر دو یعنی از حکمت هایی که در هر ذرّه از ذرّات هریکی از این دو عالم یافته شود،بر عظمت و کمال مبدع هر دو تا،مشاهدهٔ نور ابداع او در هر ذرّه کرده شود.

[سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ] (1).

به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.آیا کافی نیست که پروردگارت [با ظاهر کردن حقایق و دلایل] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست.] ؟

تفکّر،اسباب را به حق قائم دیدن است و فاضل ترین اعمال،فکرت است و ورع،بدان که هرکه را سخن نه از سر حکمت است آن عین آفت است و هرکه را خاموشی نه از سر فکرت است،آن همه شهوت و غفلت است و هر نظر که نه از سر عبرت است آن همه لهو و ذلّت است.

تفکّر کن ببین تا از کجایی***درین زندان ببین بهر چرایی

ص:۲۹۸

۱- ۱) -الأمالی،شیخ صدوق:۲۴۰،مجلس ۴۲،حدیث ۹؛بحار الأنوار:۸۲/۱،باب ۱،حدیث ۲.

عقل و فکر در روایات

کانَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام یَقُولُ:أَصْلُ الإِنْسانِ لُبُّهُ وَ عَقْلُهُ دینُهُ وَ مُرُوَّتُهُ حَیْثُ یَجْعَلُ نَفْسَهُ وَ الأَیّامُ دُوَلٌ وَ النّاسُ إِلیٰ آدَمَ شَرْعٌ سِواءٌ (۱)

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود:بنیان و ریشهٔ انسان مغز اوست و دلیل عاقل بودنش انتخاب دین حق و تکمیل ایمان به انجام دستورات الهی است و مروّت و مردانگی اش به طبع بلند و چشم پوشی و وفا به عهد و خصوصیّات عالی انسانی است،دنیا و هرچه در آن است،قابل انتقال از این انسان به آن انسان است و آنچه از دست رفتنی است نمی تواند باعث عزّت و شرف باشد و مردم نسبت به حضرت آدم از نظر حسب و نسب مساویند.

هرگز حسب و نسب نمی تواند مایه فخر و مباهات گردد،افتخار فقط به واقعیت ها و حقایق باقیه است.

عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قالَ:خَمْسٌ مَنْ لَمْ یَکُنْ فیهِ لَمْ یَکُنْ فیهِ کَثیرٌ مُسْتَمْتَعٌ قیلَ:وَ ما هُنَّ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ قالَ:الدّینُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحَیاءُ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ وَ حُسْنُ الأَدَبِ،وَ خَمْسٌ مَنْ لَمْ یَکُنْ فیهِ لَمْ یُتَهَنَّأْ الْعَیْشُ:الصِّحَّةُ وَ الْأَمْنُ وَ الْغِنیٰ وَ الْقِناعَةُ وَ الأَنیسُ الْمُوافِقُ (۲).

امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السلام فرمود:پنج چیز است که اگر در هرکس نباشد،بهرهٔ زیادی نخواهد برد.گفته شد:چیست ای پسر رسول خدا ؟ فرمود:

ص:۲۹۹

۱- ۱- الأمالی،شیخ صدوق:۲۴۰،مجلسی۴۲،حدیث۹. بحارالانوار:۸۲/۱،باب۱،حدیث۲.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۸۳/۱،باب ۱،حدیث ۳.

دین،عقل،حیا،خوش خلقی و موافق شرع و عقل زیستن و پنج چیز است که اگر در هرکس نباشد،زندگی گوارایی ندارد:سلامتی،امنیّت،بی نیازی،قناعت و یار موافق.

قالَ الرِّضا علیه السلام:صَدیقُ کُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ (۱).

حضرت رضا علیه السلام فرمود:دوست هرکسی عقل اوست و دشمن او جهلش.

علی علیه السلام به فرزندش حضرت مجتبی علیه السلام چنین وصیّت می فرمود:فرزندم ! فقری شدیدتر از جهل نیست و بی عقلی سخت ترین نداری است؛تنهایی و وحشتی وحشتناک تر از خودبینی نمی باشد؛حسب و افتخاری از حسن خلق بهتر نیست،و رعی چون خودداری از محارم وجود ندارد؛عبادتی بالاتر از اندیشه در صنع خدا نمی باشد؛عقل،دوست مرد و حلم،وزیر انسان و نرمی،پدر آدمی و صبر از بهترین یاران و پشتیبانان انسان است؛پسرم ! عاقل چاره ای ندارد جز این که بینای به شأنش باشد و باید زبانش را حفظ کرده و اهل زمانش را بشناسد؛از جمله بلاها نداری است و بدتر از آن مرض بدن است و از آن بدتر بیماری قلب است؛از جمله نعمت ها وسعت و گشایش مالی است،از آن بهتر سلامتی بدن و بهتر از آن تقوای قلب است... (۲)

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:یا مَعْشَرَ قُرَیْشَ إِنَّ حَسَبَ الْمَرْءِ دینُهُ وَ مُرُوَّتُهُ خُلْقُهُ وَ أَصْلُهُ عَقْلُهُ (۳).

ص:۳۰۰

۱- ۱) -الکافی:۱۱/۱،کتاب العقل و الجهل،حدیث ۴؛علل الشرایع:۱۰۱/۱،باب ۸۸،حدیث ۲؛بحار الأنوار:۸۷/۱،باب ۱،حدیث ۱۱.

۲- ۲) -کشف الغمه:۳۸۴/۱،فصل فی ذکر مناقب شتّی؛بحار الأنوار:۸۸/۱،باب ۱،حدیث ۱۳.

۳- ۳) -الکافی:۱۸۱/۸،خطبه لأمیرالمؤمنین،حدیث ۲۰۳؛بحار الأنوار:۸۹/۱،باب ۱،حدیث ۱۴.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:ای گروه قریش ! به تحقیق،افتخار مرد دین اوست و جوانمردیش اخلاق پسندیدهٔ او و ریشه اش عقل اوست.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:ما خَلَقَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْئاً أَبْغَضُ إِلَیْهِ مِنَ الْأَحْمَقِ لِأَنَّهُ سَلَبَهُ أَحَبَّ الأَشْیاءِ إِلَیْهِ وَ هُوَ عَقْلُهُ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند،مبغوض تر و پست تر از احمق نیافریده؛زیرا محبوب ترین چیزها برای انسان که عقل می باشد،از او سلب کرده است.

البته سلب عقل به معنای سوء اختیار عبد است،به این معنی که خداوند در ابتدا قدرت پر قیمت عقل را به او عنایت کرده،ولی او درصدد بهره گرفتن از عقل برنیامده.

عَنِ الفَضْلِ بْنِ عُثْمانَ،قالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:مَنْ کانَ عاقِلًا خُتِمَ لَهُ بِالْجَنَّةِ إِنْ شاءَ اللّهُ (۲).

فضل بن عثمان می گوید:از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:کسی که عاقل است بهشت برایش یک امر حتمی است ان شاء اللّه.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ما قَسَّمَ اللّهُ لِلْعِبادِ شَیْئاً أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ،فَنَوْمُ العاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجاهِلِ وَ إِفْطارُ الْعاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجاهِلِ وَ إِقامَهُ الْعاقِلِ أَفْضَلَ مِنْ شُخُوصِ الْجاهِلِ وَ لا بَعَثَ اللّهُ رَسُولاً وَ لا نَبِیّاً حَتّی یَسْتَکْمِلَ الْعَقْلَ وَ یَکُونُ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمیعِ امَّتِهِ وَ ما یَضْمُرُ النَّبِیُّ فی نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنْ اجْتِهادِ الْمُجْتَهِدینَ وَ ما أَدَّی الْعاقِلُ فرائِضَ اللّهِ حَتّی عَقَلَ مِنْهُ وَ لا بَلَغَ جَمیعُ الْعابِدینَ فی فَضْلِ عِبادَتِهِمْ ما بَلَغَ الْعاقِلُ إِنَّ الْعُقَلاءَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ الَّذینَ قالَ

۱- ۱) -علل الشرایع:۱۰۱/۱،باب ۸۸،حدیث ۱۶؛بحار الأنوار:۸۹/۱،باب ۱،حدیث ۱۶.

۲- ۲) -ثواب الأعمال:۱۴،ثواب العاقل؛بحار الأنوار:۹۱/۱،باب ۱،حدیث ۱۹.

اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:[إِنَّمٰا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ] (۱). (۲)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:خداوند چیزی در میان بندگان بالاتر از عقل قسمت نکرده،پس خواب عاقل برتر از بیداری جاهل است و افطار خردمند بالاتر از روزهٔ جاهل است و ماندن اندیشمند بهتر از سفر بی خرد است؛نبیّ و رسولی مبعوث نشد مگر این که خداوند عقلش را کامل کرد و عقل هر پیغمبری از عقول تمام امّتش برتر بود،آنچه را پیامبر در درون نیّت می کند،به خاطر برتری عقلش از کوشش کوشندگان بالاتر است؛خردمند،فرایض الهی را جز از طریق خط عقل و خرد بجای نمی آورد،عابدان با جمیع عبادتشان از نظر ثواب و بهره به پای عاقل نمی رسند،به حق،عقلا همان صاحب مغزانی هستند که خداوند دربارهٔ آنان فرمود:فقط خردمندان [بینادل] متذکّر [حق] می شوند.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:إِذا بَلَغَکُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حالِهِ فَانْظُرُوا فی حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّما یُجازیٰ بِعَقْلِهِ (۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:هرگاه خبر نیکی حال کسی به شما رسید،در حسن خردش بنگرید؛زیرا جزای فردا با توجّه به عقل آدمی است.

رُوِیَ عَنْ ابْنِ عبّاسٍ أَنَّهُ قالَ:أَساسُ الدِّینِ بُنِیَ عَلَی الْعَقْلِ،وَ فُرِضَتِ الْفَرائِضُ عَلَی الْعَقْلِ،وَ رَبُّنا یُعْرَفُ بِالْعَقْلِ،وَ یُتَوَسَّلُ إِلَیْهِ بِالْعَقْلِ،وَ الْعاقِلُ أَقْرَبُ إِلیٰ رَبِّهِ مِنْ جَمیعِ الْمُجْتَهِدینَ بِغَیْرِ عَقْلٍ،وَ لَمِثْقالُ ذَرَّةٍ مِنْ بَرِّ الْعاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ جِهادِ الْجاهِلِ أَلْفَ عامٍ (۴).

ص:۳۰۲

۱- ۱) -رعد (۱۳):۱۹.

۲- ۲) -المحاسن:۱۹۳/۱،باب العقل،حدیث ۱۱؛بحار الأنوار:۹۱/۱،باب ۱،حدیث ۲۲.

۳- ۳) -الکافی:۱۲/۱،کتاب العقل و الجهل،حدیث ۹؛بحار الأنوار:۹۳/۱،باب ۱،حدیث ۲۴.

۴- ۴) -روضه الواعظین:۴/۱،مجلس فی ماهیه العقول؛بحار الأنوار:۹۴/۱،باب ۱،حدیث ۲۸.

از ابن عباس روایت شده که گفت:پایهٔ دین بر عقل استوار شده و فرائض بر مبنای عقل واجب گشته و خداوند ما به عقل شناخته شده و با کمک عقل به او توسّل جسته می شود،عاقل از تمام کوشندگان بدون عقل به خداوند نزدیک تر است،هرآینه یک ذرّه از نیکی عاقل از هزار سال کوشش جاهل بالاتر است.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:قَوامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَ لا دینَ لِمَنْ لا عَقْلَ لَهُ (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:اعتدال و درستی مرد عقل اوست و کسی که عقل ندارد دین ندارد.

قالَ الصَّادِقُ علیه السلام:إِذَا أَرادَ اللّهُ أَنْ یُزیلَ مِنْ عَبْدٍ نِعْمَهً کانَ أَوَّلُ ما یُغَیِّر مِنْهُ عَقْلَهُ (۲).

حضرت صادق علیه السلام فرمود:زمانی که خدا بخواهد نعمتی را از بنده ای زایل کند، اوّل چیزی که از او تغییر می دهد،عقل اوست.

قالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْکَری علیه السلام:حُسْنُ الصُّورَهِ جَمالُ ظاهِرٍ،وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمالُ باطِنٍ (۳).

امام عسکری علیه السلام فرمود:نیکی صورت،زیبایی ظاهر و نیکی عقل،زیبایی باطن است.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:لِکُلِّ شَیْءٍ آلَهٌ وَ عُدَّهٌ وَ آلَهُ الْمُؤْمِنِ وَ عُدَّتُهُ العَقْلُ،وَ لِکُلِّ شَیْءٍ مَطِیَّهٌ

ص:۳۰۳

۱- ۱) -مستدرک الوسائل:۲۰۸/۱۱،باب فی وجوب طاعه العقل،حدیث ۱۲۷۵۵؛بحار الأنوار:۹۴/۱،باب ۱،حدیث ۲۹.

۲- ۲) -مستدرک الوسائل:۲۰۸/۱۱،باب فی وجود طاعه العقل،حدیث ۱۲۷۵۷؛بحار الأنوار:۹۴/۱،حدیث ۳۰.

۳- ۳) -بحار الأنوار:۹۵/۱،باب ۱،حدیث ۳۷؛أعلام الدین:۳۱۳.

وَ مَطِیَّهُ الْمَرْءِ الْعَقْلُ،وَ لِکَلِّ شَیْءٍ غایَهٌ وَ غایَهُ الْعِبادَهِ الْعَقْلُ،وَ لِکَلِّ قَوْمٍ راعٍ وَ راعِی الْعابِدینَ الْعَقْلُ،وَ لِکَلِّ تاجِرٍ بَضاعَهٌ وَ بَضاعَهُ الْمُجْتَهِدینَ العَقْلُ،وَ لِکُلِّ خَرابٍ عِمارَهٌ وَ عِمارَهُ الآخِرَهِ الْعَقْلُ،وَ لِکُلِّ سَفَرٍ فُسْطاطٌ یَلْجَئُونَ إِلَیْهِ وَ فُسْطاطُ الْمُسْلِمینَ العَقْلُ (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:برای هر چیزی ابزار و ساز و برگی است،ابزار و ساز و برگ مؤمن عقل است و برای هر چیزی مرکبی است و مرکب مرد عقل است و برای هر چیزی نهایتی است و نهایت عبادت عقل است و برای هر قومی چوپانی است و چوپان عابدان عقل است و برای هر تاجری مال التجاره ای است و مال التجارهٔ کوشش کنندگان عقل است و برای هر خرابی آبادی است و آبادی آخرت عقل است و برای هر سفری خیمه ای است که مسافران به آن پناه می برند و خیمهٔ مسلمانان عقل است.

در توضیح عظمت عقل و بلندی مرتبهٔ فکر و اندیشه،وسعت روایات به اندازه ای است که بزرگان دین،کتاب مستقلّی تحت عنوان کتاب«عقل و جهل» دارند،شما می توانید تمام روایات این مسئله را در جلد اوّل«بحار الأنوار» و«الکافی»ملاحظه کنید.

در هر صورت عقل در عالم خلقت جایی بس بلند دارد و می توان گفت که عقل بر درخت آفرینش پربهاترین میوه است و حقیقتی است که انسان بواسطه آن به درک حقایق موفق می گردد و هم اوست که علّت برتری انسان بر اکثر موجودات است و هم اوست که در مذهب شیعه در طول قرآن و سنّت است و هم اوست که اگر با قرآن و روایات و علوم مفیده تغذیه شود،به مقام والای کمال می رسد

۱- ۱) -مستدرک الوسائل:۲۰۶/۱۱،باب فی وجوب طاعه العقل،حدیث ۱۲۷۵۰؛بحار الأنوار:۹۵/۱،باب ۱ حدیث ۴۴.

و صاحبش را به خیر دنیا و آخرت رهنمون می گردد و هم اوست که ملاک تکلیف و مناط وظیفه و مسؤولیت است و خلاصه رابط بین انسان و خدا،انسان و جهان، انسان و انسان است و بر هر انسانی از هر واجب واجب تر،زدودن غبار جهل از چهرهٔ زیبای اوست،که با علاج جهل به وسیله نوشیدن شربت علم چه علم دین چه علوم مادّی که لازمه زندگی دنیاست،انسان در زمرهٔ بیداران قرار خواهد گرفت و به فرمودهٔ امام صادق علیه السلام:

مَنْ رَعی قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ فی دیوانِ الْمُنْتَبِهِینَ.

آری،با به کارگیری عقل می توان خدا را یافت،با به کارگیری عقل می توان آراسته به علوم شد،با به کارگیری عقل می توان عاقبت هر کاری را سنجید و با به کارگیری عقل می توان جهل را از سرزمین وجود ریشه کن کرد.

همان طور که در آیات و روایات ملاحظه کردید،عقل برترین مرکب و بهترین واسطه و پر نورترین چراغ برای رساندن انسان به کلّ اسماء و جمیع حقایق و به خصوص مسئلهٔ پرارزش توحید است.

سعدی آن عارف پرمایه،برای حرکت عقل به سوی حقایق چنین سروده است:

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار***خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

صوفی، از صومعه گو خیمه بزن بر گلزار***وقت آن نیست که در خانه نشینی بیکار

بلبلان، وقت گل آمد که بنالند از شوق ***نه کم از بلبل مستی تو، بنال ای هشیار

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است ***دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

حیف ازین عمر گرانمایه که در لهو برفت ***یارب از هرچه خطا رفت هزار استغفار

درد پنهان به تو گویم که خداوند منی ***یا نگویم، که تو خود مطّلعی بر اسرار (۱)

۱- کلیّات سعدی:۷۱۹،مواعظ.

[ثُمَّ مَنْ رَعی عِلْمَهُ عَنِ الْهَوی]

جایگاه علم در زندگی انسان

علم،نور است و روشنایی،چراغ راه است و مرکب تندرو در راه رشد و کمال، علم،افتخار انسان و امتیاز اوست،شرف و کرامت آدمی به علم است و دانش.

از زمان های گذشته می گفتند:آدم بی سواد کور است و آدم کور راه به جایی نمی برد و بر سر کور هر بلایی می توان آورد.

عالمان،گل سرسبد جامعه هستند و دانشمندان،در جامعهٔ انسانی به منزلهٔ روح در جسم اند،دانش وسیلهٔ بینش و بال و پری قوی برای پرواز انسان در عرصهٔ حیات است.

یکی از بزرگ ترین گناهان-از دیدگاه عقل و شرع-محروم ساختن خویش از علم است.

بهترین روش زندگی صرف اکثر اوقات در فراگیری علم و به کار بستن آن است.

غذای جسم،مواد مادّی است و غذای عقل،علم است؛اگر بدن را از غذا منع کنند می میرد،به همین صورت اگر عقل را از علم محروم کنند،به سقوط و نابودی کشیده می شود !!

آثار شگفت انگیزی که در تمام جوانب زندگی می بینید،محصول علم است، هنرها،کتاب ها،کتابخانه ها،معابد،مساجد،راه ها،تسخیر هوا،خشکی،دریا

ص:۳۰۷

همه و همه محصول دانش است.

دانش،عامل رشد مغز،صفای جان،بیداری روح و حیات قلب است،هر دانشی در زندگی مفید باشد،طبیعتاً فراگیری آن واجب است و به کار بستنش واجب تر.

علم و معلّم و متعلّم در هر مکتب و مذهبی احترام دارند و در مکتب اسلام بیش از همهٔ مکاتب برای علم و معلّم و دانش آموز احترام و ارزش می بینیم.

فرصت هایی که برای انسان هست و می تواند آن را صرف تحصیل علم کند،اگر نکند عین خیانت است.

علم،علّت بروز استعدادها و ظهور آثار اعجاب انگیز از وجود انسان است، جامعه آگاه معمولاً از خطرات بسیاری در امان است و طبیعتاً راه مبارزهٔ با بسیاری از عوامل ضرر به روی او باز است.

علم،خورشید زندگی است،دانش فروغ پربهای حیات است،علم شیرین ترین میوه ای است که انسان از نخستین روز خلقت تاکنون چشیده است.

گاو و خر از راه نوش فربه می شوند،ولی آدمی از راه گوش فربه می گردد.اگر زندگی را هم چون یک ساختمان فرض کنیم،پایهٔ اساسی و اصولی آن علم است.

خطر عالمان بی عمل

تمام این ارزش ها و آثار و قدر و قیمت ها برای علم و برای عالم وقتی است که در مسیر صحیح قرار داشته باشد،عالم که ظرف علم است،اگر دارای باطن آلوده و روح پلید و کدورت قلب و ظلمت روان باشد،علمش در کجا مصرف خواهد شد ؟

یک انسان شریر،یک آدم بی تربیت،یک موجود پست،یک بشر بی نور،به

هنگام بدست گرفتن اسلحه چه می کند ؟ جز آدم کشی و ضربه زدن به حیات دیگران کار دیگری از او توقّع می رود ؟!

دانشـمندان هم که از هدایت و صـلاح و تربیت و آراسـتگی و صفای باطن و روحانیّت جان و معنویت دل دور باشند،به وسیلهٔ علمشـان همـان کاری را با حیات فکری و اجتماعی و خانوادگی جامعه می کننـد،که آن قاتل می کنـد !! و بلکه عالم گمراه و دانشمند هوی پرست از قاتل و ظالم بدتر و ضررش بیش تر است،به همین خاطر است که از اولیای اسلام نقل شده:

إِذَا فَسَدَ الْعالِمُ فَسَدَ العالَمُ.

هرگاه دانشمند فاسد شود،جهان فاسد خواهد شد.

متأسّفانه زمانی که ما در آن به سر می بریم،اکثر دانشمندان دچار هوای نفس اند،هوای نفسی که در تمام زوایای زندگی آنان ریشه دوانـده و از اعمـال و اخلـاق و کردارشـان پیـداست که گویی هوای نفس برای آنـان والاترین معبود و بهترین محبوب و عزیزترین معشوق است !!

اکثر دولت مردان جهان از نظر علوم مادی دانشـمندند،وکلای مجالس کشورهای متمـدّن و نیمه متمـدّن باسوادند،کارگردانان احزاب کمونیستی و سایر مراکز سوسـیالیستی دانشمندند،بسیاری از نظامیان رده های بالا اهل دانش اند،اکثر یا تمام کشیش ها و خاخام های مسیحی و یهودی اهل علمند،پاپ در واتیکان،مغز متفکّر روحانیّت مسیحی است،بعضی از روحانیّون اسلامی که با دربارها متّحدند و تکیه گاه تداوم بدترین حکومت ها در ممالک اسـلامی هسـتند،دارای سواد اسلامی می باشند،ولی از نظر اعمال و رفتار و اخلاق و کردار گویی بویی از آدمیّت و انسانیّت نبرده اند،اینان همه با هم در شرق و غرب مجموعه ای هستند که جهان

را در تمام ابعاد حیاتش به فساد کشیده و ظلمی نبوده که نکرده انـد و جنایتی نبوده که مرتکب نشده اند و خیانتی نبوده که از آن هـا سـر نزده،هوای نفس بر آنـان به سـختی حـاکم است،علم و عواطف و احساسـات و مشاعر و اخلاق و روان و قلب آنان محکوم هوی و ابزار و عملهٔ اوست،اینان همان هایی هسـتند که از قدیم در توصیفشان گفته اند: چو دزدی با چراغ آید گزیده تر بَرد کالا (۱)

و سعدی دربارهٔ اینان گفته: تیغ دادن در کف زنگی مست بِهْ که افتد علم را ناکس به دست

قرآن و روایـات،عـالم بودن این گونه هوی پرسـتان را انکار نـدارد،از آنان به عنوان عالم یاد کرده،ولی کم ترین ارزشـی برای آنان قائل نیست،راستی ! برده هوی، دارای هر مقامی که باشد چه ارزشـی دارد،ستمگر از چه ارزشی برخوردار است، بیدادگر و ظالم و استعمارگر و عملهٔ استعمار و استبداد را چه قیمت و قدری است ؟!!

مگر آمار جنایت و خیانت و ظلم و ستم و بیدادگری این مجموعه را می توان شمرد ؟

به خدا قسم اگر تا روز قیامت جن و انس آثار شوم این عالمان هوی پرست را بخواهند بنویسند از عهده برنخواهند آمد !!

دانشمندان اسیر هوای نفس

عالم و دانشـمند وقتی دچار هوای نفس شـد،از علم و دانشـش فقط می خواهد به سود شـکم و شـهوت خود و اطرافیانش بهره بگیرد و برای او فرقی نمی کند که این علم از علوم دین باشد یا از علوم مادّی !!

۱- ۱) -سنایی غزنوی.

او حق را کتمان می کند،در صورتی که کتمان حق از بزرگ ترین گناهان است، عالم گرفتار هوی،شهادت به ناحق می دهد،در حالی که شهادت ناحق از خطرناک ترین معاصی است؛او فتوای قتل بی گناه و بی گناهان را صادر می کند و گاهی با یک فتوا هزاران نفر را نابود و اسیر و در به در و بی خانمان می نماید !

او مانع هدایت دیگران می شود و سعی می کند برای هادیان راه،انواع سختی ها و موانع را فراهم کند؛دانشمند هوی پرست،حق را تحریف می کند،باطل را حق و حق را باطل جلوه می دهد.

عالم هوی خواه،پل پیروزی جنایتکاران،استعمارگران،مستبدان،زورگویان، قلدران،گردنکشان و ستمکاران است و برای این چند روزهٔ ناقابل دنیا،حاضر است هر سند جنایتی را امضاء و به هر جنایتی دست بزند !!

دیدگاه قرآن پیرامون عالمان فاسد

قرآن مجید در آیات فراوانی از چهرهٔ این مفسدان و فتنه انگیزان و دستیاران ستم پرده برمی دارد،تا جامعه ها با اندیشه در آیات خدا دشمنان واقعی خود را در لباس علم و دانش بشناسند و درصدد هدایت و اگر نشد،نابودی این گرگان در لباس میش و از خدا بی خبران پست برآیند.

قرآن دربارهٔ یهودیان و مسیحیان به خصوص دانشمندان آن ها که کاملاً از حق با خبر بودند،ولی به خاطر هوی پرستی کتمان حق کردند،می فرماید:

[اَلَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ یَعْرِفُونَهُ کَمٰا یَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ] (۱).

۱- ۱) -بقره (۲):۱۴۶.

اهل کتاب،پیامبر اسلام را [بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده اند] می شناسند،به گونه ای که پسران خود را می شناسند و مسلماً گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند،پنهان می دارند.

می دانستند که پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله برای نجات انسان از خزی دنیا و عذاب آخرت آمده،می دانستند این شخص همان کسی است که تورات و انجیل از او خبر داده،می دانستند که باید به او ایمان بیاورند،اما چون ایمان آوردن به او را،نابودی ریاست و مفت خوری خود می دانستند،به او نگرویدند و از ایمان آوردن دیگران هم مانع شدند !!

قرآن دربارهٔ تجاوز مالی عده ای از یهود و نصاری،که اباحهٔ تجاوز را به خدا نسبت می دهند،در حالی که عالم به حکم حق هستند و می دانند مسئله از جانب حق غیر آن است که می گویند،می فرماید:

[وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطٰارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينٰارٍ لاٰ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلاّٰ مٰا دُمْتَ عَلَيْهِ قٰائِماً ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا لَيْسَ عَلَيْنٰا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ] (۱).

و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شماری،آن را به تو بازمی گرداند و از آنان کسی است که اگر او را به یک دینار امین شماری،آن را به تو بازنمی گرداند،مگر آن که همواره بالای سرش بایستی [و مال خود را با سخت گیری از او بستانی].این به خاطر آن است که آنان گفتند:[چون ما اهل کتابیم] رعایت کردن حقوق غیر اهل کتاب بر عهدهٔ ما نیست،[و در ضایع کردن حقوق دیگران گناه و عقوبتی نداریم] و اینان [در حالی که باطل

ص:۳۱۲

۱- ۱) -آل عمران (۳):۷۵.

بودن گفتار خود را] می دانند بر خدا دروغ می بندند.

قرآن،دربارهٔ تحریف کتاب آسمانی تورات و انجیل و تغییر و تبدیلی که به وسیلهٔ دزدان راه انسانیّت برای منع انسان از رشد و کمال صورت گرفته و محرّفین می دانند که آنچه تحریف شده از خدا نیست،بلکه محصول هوای نفس آن هاست می فرماید:

[وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ] (۱).

و از یهود گروهی هستند که هنگام [خواندن] دست نوشته ها [ی دروغ و بر بافته های خود] زبان [و صدایشان] را چنان پیچ و خم می دهند تا شما گمان کنید که [آنچه می خوانند] از کتاب آسمانی است،در حالی که از کتاب [آسمانی] نیست و [با بی شرمی] می گویند:آنچه می خوانیم از سوی خداست.در حالی که از سوی خدا نیست و با آن که می دانند [از سوی خدا نیست] به خدا دروغ می بندند.

قرآن،دربارهٔ سدّ راه خدا و ایجاد مانع در راه رشد و کمال بشر که به دست گروهی از یهودیان و مسیحیان آگاه به حق انجام می گرفت،می فرماید:

[قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ] (۲).

بگو:ای اهل کتاب ! چرا کسانی را که ایمان آورده اند از راه خدا-در حالی که

۱- (۱) -آل عمران (۳):۷۸.

۲- (۲) -آل عمران (۳):۹۹.

خواهان کج نشان دادن آن هستید-بازمی دارید ؟ با این که شما [به مستقیم بودن و حقّانیّتش] گواهید و خدا از آنچه انجام می دهید بی خبر نیست.

قرآن،دربارۀ سردمداران دولت های ظالم،دربارۀ همکاران زور و ستم،دربارۀ آنان که به فنون مادّی و علوم دنیایی آگاهند،ولی به خاطر دوری از هدایت و تربیت از علم و فهم خود بر علیه مظلومان بهره می گیرند و به هر صورت که بتوانند به حقوق انسان ها تجاوز می کنند،می فرماید:

[يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ] (۱).

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.

همین بی خبری است که آنان را به راه فساد و جنایت و ظلم و ستم کشانده و به حقوق تمام انسان ها تجاوز کرده اند !

قرآن،با کمال شدّت عالمانی که حق را به باطل می پوشانند و چنین جنایت بزرگی را مرتکب می شوند،نهی می کند و می فرماید:

[وَ لاَ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ] (۲).

و حق را با باطل مخلوط نکنید [تا تشخیص دادنشان بر مردمِ جویای حق دشوار نشود]،و حق را [که قرآن و پیامبر است] در حالی که می دانید [و می شناسید،از مردم] پنهان نکنید.

[يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ

۱- ۱) -روم (۳۰):۷.

۲- ۲) -بقره (۲):۴۲.

تَعْلَمُونَ] (۱).

ای اهل کتاب ! چرا در حالی که [به حقایق و واقعیت ها] آگاهید،حق را به باطل مُشتبه می کنید و حق را پنهان می دارید [تا مردم گمراه به مانند ؟].

قرآن،دربارۀ آنان که به حسنات و سیّئات اخلاقی عالمند،ولی عمل به علم خود نمی کنند،می فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَخُونُوا اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمٰانٰاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ] (۲).

ای اهل ایمان ! [با فاش کردنِ اسرار و جاسوسی برای دشمن] به خدا و پیامبر خیانت نکنید و به امانت های میان خود هم خیانت نورزید،در حالی که می دانید [خیانت،عملی بسیار زشت است.].

این بود قسمتی از آیات قرآن که پرده از چهرۀ زشت عالمان هوی پرست برمی دارد و آنان را در تمام جوانب حیات منشأ فساد می داند.

وقتی انسان به خصوص کسی که اهل علم است،در این آیات دقّت می کند، خود را ملزم می بیند که به خاطر بندگان خدا علم و دانش خود را از آلوده شدن به هوای نفس حفظ کند که وقتی علم محکوم هوا گردد،از انسان درنده ای ساخته می شود که نظیرش را در حیوانات نیز کم تر می توان یافت،در این زمینه روایات بسیار مهمّ و مفصّلی رسیده که به آن روایات با توضیح و تفسیر بیش تر در شرح باب شصت و دوّم کتاب«مصباح الشریعه»اشاره خواهد شد.

عارف وارسته،صفای اصفهانی دربارۀ آنان که از هوا و هوس گذشته و جز به

۱- ۱) -آل عمران (۳):۷۱.

۲- ۲) -انفال (۸):۲۷.

خدا دل نبستند،می گوید:

کسی که بندهٔ عشق است جاه را چه کند

و در غزل پرمایهٔ دیگری چنین سروده: آنان که دم ز دولت فقر و فنا زنند

گر بگذرند اهل طریقت به کوی فقر ما را به دست دل در دولت سرا زنند (۱)

عالمان اسیر هوی و جهان رو به فساد

قرن هیجدهم تا امروز را که در قرن بیست و یکم میلادی هستیم باید به جای این که قرن علم و تمدّن و تکنیک و صنعت و قرن اتم و فضا بنامیم،قرن فساد و انحطاط و قرن سقوط و شقاوت بدانیم.

بلایی که عالمان علوم ظاهر و اندیشمندان مادّی به سر انسان در این دو قرن آورده اند،در تاریخ حیات بشر بی سابقه است؛در حالی که اینان می توانستند با این همه اکتشاف و اختراع نردبانی برای رسیدن به عالم معنی درست کنند و با پی بردن به این همه اسرار محیّر العقول در عالم طبیعت،بشریّت را آن چنان با خدا و راه او

۱- ۱) -صفای اصفهانی:۲۱۹.

آشنا سازند که سفرهٔ عدل و حکمت در سراسر زمین پهن شود،در صورتی که از این همه علم و دانش نتیجهٔ عکس گرفتند و با غرور تکبّری که پیدا کردند،جهان و انسان را غرق در فساد نمودند !!

صاحب کتاب«اصول اساسی فن تربیت»که خود مدّت زیادی در غرب زندگی کرده،در این موضوع با کمال حریّت اظهارنظر کرده و عالمان علوم مادّی را در سراسر اروپا و آمریکا دچار هوای نفس و رذایل اخلاقی معرّفی نموده و از آنان به عنوان منشأ بسیاری از مفاسد یاد کرده است؛او در این زمینه می گوید:

وظیفهٔ اساسی فنون و علوم طبیعی مادی و مثبت،عبارت از پیروی دو مقصد بزرگ بوده و می باشد.

مقصد نخستین: این است که به وسیلهٔ کشف کردن قوّه ها و قانون های طبیعت، آن ها را در را رفع احتیاج های مادّی زندگی بشر به طوری کارآمد سازد که مردم مجبور نشوند بیش تر اوقات و عمر خود را مانند انسان های ابتدایی وحشی برای تهیّه خوراک و پوشاک و نشیمن صرف کنند،بلکه کم ترین قسمت وقت ایشان برای این کار کافی بیاید و بقیّه اوقات خود را برای کسب معلومات و پروردن احساسات لطیفه و بهره یافتن از آثار و صنایع ظریفه و تغذیه روح با حقایق بزرگ علمی و عقلی بسر برند تا هرچه زودتر بتوانند در آغوش آسایش و رفاه و امن و امان،مراحل بی شمار ترقّی و تکامل را بپیمایند.

مقصد دوّم: این علوم و فنون و هم چنین وظیفهٔ اساسی آن ها این بوده و می باشد که به وسیلهٔ کشف کردن حقایق و قوانین و احکام نسبی که در عالم طبیعت و انسان حکمرانند،روح انسانی را به درک حقیقت مطلق بی چون و به فهم احکام و قوانین باطنی و معنوی عالم خلقت نزدیک تر و آشناتر سازند و به عبارت دیگر به وسیلهٔ نشان دادن عظمت و قدرت های مادّی طبیعی که همه فانی و تغییر

پذیرند،راهی به قدرت و عظمت فناناپذیر عوالم علوم معنوی و روحی پیدا کنند و در دل های مردم حسّ ستایش و تعظیمی نسبت به آن عوالم و حقایق بیدار سازند و شهدی از حظوظ آن حقایق عالیه به کام ارواح و نفوس افراد بشر بچشانند.

حالا ـ به اندک تعمیق نظر می توان دریافت که چگونه این فنون از ایفای این دو وظیفه و مقصود اساسی خود عاجز مانده و اسباب ورشکستگی خود را فراهم آورده اند،به طوری که در زیر به شرح اجمالی آن می پردازیم.

اوّل: فنون طبیعی مادّی به وسیلهٔ اختراعات و ترقّیات تکنیکی،احتیاج های مادّی زندگی مردم را به اندازه ای افزوده اند که امروز مرد متوسّط و کاسب در ممالک متمدّن اروپا همهٔ اوقات روزانهٔ خود را برای رفع این احتیاج ها به کار می برد و با یک کوشش خستگی ناپذیر کار می کند،ولی با وجود این نمی تواند یک زندگی متوسّط را بی رنج و درد فراهم سازد.

وضع زندگی طبقهٔ کارگران ملت های متمدّن اروپا و آمریکا نمونه خوبی است برای نشان دادن این حال؛زیرا در آنجا می بینیم که چگونه این مردم شب و روز مانند اسرای بدبخت در قرون گذشته،سخت ترین و مهلک ترین و خوفناک ترین کارها را به عهده می گیرند و بجا می آورند و با وجود این فداکاری و قربانی ساختن بهترین ایام و ساعات جوانی و زندگی،نه یک آسایش و زندگی مرفّهی دارند و نه اطمینان به فردای خود،یعنی به این که آیا این زندگی حیوانی که دارند برای فردا تأمین شده است یا نه !!

این همه قانون ها و نظام ها و وسایل تأمین معیشت و حفظ حقوق،مانند بیمه ها و اتّحادیّه ها که برای تهیه آسایش کارگران وضع شده،چون همه از روی ضرورت و بدون فیض و برکت یک محبّت قلبی و یک حسّ بشر دوستی به وجود آمده از این رو هرگز به تسکین آلام و مصائب مادّی و روحی این طبقه از مردم کافی نمی آید.

ص:۳۱۸

دوّم: علمـای فنون طبیعی و علوم مادّی به جای این که به وسـیلهٔ کشف کردن حقایق و قوانین علمی در طبیعت،نوع انسان را به حقـایق و فضـیلت و به عوالم ما فوق بشـر راهنمایی و دلالت کننـد، اوّلاً: کشـفیّات و اختراعات فنّی خود را مـدار افتخار و مایهٔ غرور و تکبّر خود قرار داده،منکر حقایق عالی تر و علوم معنوی گشته،تصوّر نمودند که علم،فقط همان است که ایشان دارند و حقیقت تنها در نزد ایشان و در معلومات ایشان موجود است.

ثانیـاً: به محض کشف نمودن قـانون طبیعی نشو و ارتقـاء و تکامـل،چنـان که داروین نشـان داده است،تصوّر کردنـد که هرچه هست همه مادّه است،جز مادّه چیزی و عنصری و جوهری و روحی موجود نیست و همین ماده است که خود به خود ترکیب و تشـکّل یافته صورت های مختلف به خود می گیرد و به وسیلهٔ حرکت ذاتی که در طبیعت است این همه عوالم و حالات متنوّع را به وجود می آورد، بنابراین نه خـدایی و نه روحی و نه عوالم دیگری وجود می توانـد داشـته باشـد؛زیرا که احتیاج به آن ها نیست !!

بـدین قرار احساسات مذهبی و اخلاقی و اعتقاد و ایمان به آفریدگار و حیات جاودانی و وجود روح انسانی و ابدیّت و بقای او را از دل مردم عوام و توده کارگران [و بیش تر مردم دنیا] بیرون کردند.

این گروه بـدبخت نیز از آن روز در ساعت های تلـخ زندگی و در هنگام مصـیبت ها و دردها و ناخوشـی ها و گرسـنگی ها و بیکـاری هـا و انقلاـب هـا و هزاران رنـج هـای مـادّی و اجتمـاعی کـه خـود آن پیشوایـان علمی و فنی تولیـد نمـوده و می نمایند،محروم از هرگونه تسلّی و امید و توکّل و ایمان و قوّت دل مانده،عذاب دوزخ را در همین جهان هم می چشند و در دل خود حسّ زهرنـاک بغض و عـداوت و حسـد و کینه نسـبت به طبقـهٔ ممتاز و مرّفه الحال و صاحبان ثروت و پول و سـرمایه می پرورند.

بـدین ترتیب این علمـای فنون طبیعی و این مروّجـان ترقّیات فنّی و تکنیکی دانسـته و یا ندانسـته قوّه های روح بخش و قـدرت هـای فراوان روحی را از دست مردم بیچـاره گرفته و به جـای آن،احساسـات حیوانی و نفسانی راماننـد حسّ شـهوت و کین و خودخواهی و غـارت و بـدکاری و بی لجـامی و بی دینی و خداشناسـی و مـادّه پرستی را در دل های ایشان تیزتر و شـعله ورتر ساختند.

سوّم: از روی اکتشـاف پـاره ای قوانین طبیعت و رموز حیات در موالیـد سه گانه و در زنـدگی انسان و در نتیجه موفق شـدن به وسـیلهٔ آزمـایش ها و عملیات مادّی به اختراع بعضـی اسـباب و آلات تکنیکی و مکانیکی،ارباب علوم و فنون مادی بـدین خطا افتادند که تصوّر نمودند،هوش و ذکاوت و عقل ناقص،یگانه میزان حقیقت و یگانه منبع معرفت می باشد !!

آنـان ایـن عقـل نـاقص بشـر را مظهر همـه گـونه قـوت و قـدرت خـالقه پنداشـتند و مـدرکات و اکتشافـات او را حقـایق مطلقه انگاشـتند،نجات ملّت ها و نوع بشر را در پیروی از احکام و اوامر این عقل ناقص کوتاه بین دانسته و خود را پیشوایان حقیقی و نجات دهندهٔ بشر قلمداد کردند.

در نتیجه،این کبر و غرور نفسـانی،منکر لزوم و ارزش ادیان و اخلاق فاضـله گشـته،دین را تریاک عوام و اخلاق را دام فریب و ایمان و وجدان را افسانه و رمّان شمردند.

این تعلیمـات و عقایـد خـانه برانـداز که مردم عوام و به خصوص جوانان بی تجربه و خام را فریفتـهٔ خود ساخت،طوری در دل های فرزنـدان قرن نوزدهم و بیسـتم ریشه دوانیـد و جای گرفت که امروز نتیجهٔ مخرّب و وحشـتناک آن را در همه جا با کمال حیرت و تأسف باید تماشا کرد.

عقاید و تعالیم ماده پرستانه سه مذهب علمی و فلسفی که عبارت از داروینیسم

در انگلستان و پوزیتیویسم در فرانسه و مارکسیسم در آلمان باشد،دست به هم داده زمینهٔ اوضاع امروزی در قرن نوزدهم و بیستم فراهم آوردند و اسباب احتضار تمدّن غرب را تهیّه نمودند.

آنان با بیان این مذاهبِ [به اصطلاح] علمی و فلسفی،عقل ناقص بشر را به جای قوّهٔ ایمان و محبّت به تخت سلطنت نشانده و مانند عبدهٔ اصنام مردم را به پرستش آن واداشتند و گوسالهٔ سامری یعنی زر را مقصود و معبود خود قرار دادند.

این است که امروز تمدّن غرب،یک معبد پرستش طلا و مادّه گشته است و هر فردی جمع کردن سیم و زر را تکلیف و یگانه وسیلهٔ نجات می شمارد و حیات خود را عبارت از کسب سیم و زر به هر وسیله نامشروعی باشد می داند و فدا کردن عفّت و شرافت و حمیّت و ناموس را در این راه نه تنها نشانهٔ هوش و ذکاوت و عقل،بلکه عین شهامت و شجاعت و عبادت می پندارد .(۱)

بانیانِ جنگ های صلیبی

وقتی در موضوع جنگ های صلیبی،با کمال دقّت و بی طرفی،به بررسی می پردازیم،می بینیم جنگ های صلیبی که محصولی جز ریخته شدن خون میلیون ها بی گناه و خرابی هزاران مسکن و مأوا و به غارت رفتن اموال میلیون ها مظلوم و سوختن و خاکستر شدن کاشانه و اثاث مردم نداشت،بر هیچ منطق و فلسفهٔ الهی و اجتماعی استوار نبود،بلکه ریشه و علّت آن هوی پرستی یک عالم مسیحی و پاپی خائن بود !!

او ادّعا داشت که تربت عیسی در دست مسلمانان است و از مسلمانان تعبیر به

۱- ۱) -اصول اساسی فن تربیت:۲۰۷.

کفّار کرد و قیام مسیحیّت را که به اصطلاح او مؤمن بودند علیه کفّار یعنی مسلمانان برای نجات تربت عیسی واجب دانست !! و مسیحیان هم به فتوای او و اربابان بعدی نسبت به مسلمانان از هیچ جنایتی فروگذار نکردند.

در حالی که می دانست قرآن مجید،کتاب آسمانی مسلمانان،از مریم به عنوان دارندهٔ مقام عصمت و از عیسی مسیح به بهترین صورت یاد کرده و حتّی کشته شدن عیسی را با کمال صراحت نفی نموده و هیچ دلیلی برای کشته شدن عیسی در اختیار مسیحیان نیست و قبری که برای عیسی در بیت المقدس ادّعا می کنند ریشه و اصل ندارد،ولی از باب هوس و هوی پرستی و به خاطر حفظ ریاست پوشالی و بدست آوردن مال و منال،تحت پوشش نجات قبر عیسی فتوای ریخته شدن خون مسلمانان و به غارت رفتن اموالشان را صادر می کند !! بدون شک بازگو کردن تمام جوانب جنگ های صلیبی کتابی جداگانه می خواهد،در این قسمت که ضرر علم آلوده به هوی مورد بحث است،فقط به اقرار جنگجویان وحشی مسیحی با استناد به نوشته های آلبرماله که خود یک فرد مسیحی است اکتفا می شود.

او می نویسد:پاپ اوربن دوّم که فرانسوی بود،مجمعی در کلرمون منعقد نموده مشغول اصلاح امور اهل علم فرانسه بود،روز ۲۸ نوامبر ۱۰۹۵ که باید مجمع ختم شود،با حضور جمع کثیری از روحانیون و امنای دین و سرکردگان مرکز و جنوب فرانسه شرحی از صدمات زوّار ارض اقدس بیان کرده امت نصاری را دعوت نمود که اسلحه بردارند و تربت عیسی را نجات دهند...

بعد از خاتمهٔ مجمع کلرمون،پاپ در مرکز و جنوب فرانسه به گردش پرداخت، مردم را به جنگ ترغیب می کرد و ضمناً به عموم اسقف ها نامه کرده آن ها را دعوت نمود که برای جنگ صلیب به وعظ بپردازند و دیگران را نیز به وعظ وادارند،ضمناً وعده داد که هرکس در اردوکشی شرکت کند تمام معاصی و گناهانش بخشیده

و آمرزیده خواهد شد و مادامی که اردوکشی خاتمه نیافته زن و فرزند و دارایی اش از تعرّض مصون و در امان دیانت خواهد بود.

یکی از یاران پرشور پاپ در شمال فرانسه راهبی بود اصلاً از حوالی آمین موسوم به پطروس و ملقّب به ناسک؛راهب مزبور از هرجا گذر کرد شور بزرگی برای جنگ صلیبی درانداخت.

بنابه روایت گیبر دونوژان،حکّام و سواران جنگی هنوز در باب تدارک سفر رأی می زدند که فقرا به شوق و شعف به تهیه و تدارک پرداختند،همه کس خانه و مُوِستان و ما یملک خود را انداخته یا آن ها را به ثمن بخس می فروخت و به وجد و سرور عازم می شد.

آنچه را که می دیدند به کار سفر نمی رود به عجله تمام پول می کردند،فقرا گاو خود را مانند اسب نعل کرده به ارّابه می بستند و آذوقه و فرزندان خردسال خود را بر ارابه نهاده از دنبال خود می کشیدند،اطفال خردسال به هر محکمه یا خانه ای که می رسیدند،می پرسیدند:بیت المقدس اینجاست ؟!!

هنوز از دعوت اوربن دوّم در کلرمون سه ماه نگذشته بود،که یک دستهٔ چهل پنجاه هزار نفری از زن و مرد از جا کنده شده به هدایت پطرس ناسک و سواری جنگی موسوم به گوتیه بینوا به راه افتاد و چون از رود رن گذشت،دستهٔ دیگری شبیه به آن از زوار آلمان به وی ملحق شدند،این عدّه برای گذران خود هرجا می رسید غارت می کرد و انواع ظلم ها را مرتکب می شد.

در هر صورت قشون صلیبی پس از طی جاده های طولانی و جنایات بی شمار به بیت المقدس رسید و پس از مدّتی وارد شهر شده خون ریزی سختی به پا کرد !!

گود فروآدوبویون به پاپ نوشت:اگر می خواهید بدانید با دشمنانی که در بیت المقدس به دست ما افتادند چه معامله شد،همین قدر بدانید که کسان ما در رواق

سلیمان و در معبد در لجّه ای از خون مسلمانان می تاختند و خون تا زانوی مرکب می رسید !!

عموم روایات بر قتل عام شهادت می دهد،تقریباً در آن ناحیه ده هزار مسلمان در معبد قتل عام شد و هرکس در آنجا راه می رفت تا بند پایش را خون می گرفت !

از کفّار هیچ کس جان نبرد و حتّی زن و اطفال خردسال را هم معاف ننمودند، پس از کشتار نوبت به غارت رسید،کسان چون از خون ریزی سیر شدند به خانه ها ریختند و هرچه به دستشان افتاد ضبط کردند،هرکس چه فقیر چه غنی به هرجا وارد می شد،آن را ملک طلق خود می دانست و این رسم چنان ساری بود که گویی قانونی است که باید مو به مو رعایت شود !! (۱)

محاکم تفتیش عقاید

به موازات رشد عقلی انسان،علم در همهٔ جوانبش در حال پیشرفت بود،عقلا و دانشمندان،برای کشف حقایق به تکاپو افتاده بودند؛اروپا طبق نظریهٔ محقّقین خود آن ها با اثرگیری از علوم اسلامی،در راه تحقیق مسائل علمی افتاده بود،ولی پیشرفت دانش به صلاح کلیسا و اربابانش نبود؛زیرا بیداری ملّت ها،به حکومت شیطانی شان-که زیر پردهٔ دین پنهان شده بود-خاتمه می داد.پاپ ها و کشیشان چندی پس از عیسی به کتمان حق عادت کرده بودند و تحریف حقایق طبیعت دوّم آنان شده بود،اینان به هنگام ظهور اسلام هم،از این دو جنایت فروگذار نبودند،به وقت حرکت علمی اروپا،بنا گذاشتند با علم و عالم به مخالفت برخیزند و هرچه را مطابق کتب دینی تحریف شدهٔ خود ندیدند نابود کنند؛اگر کتمان حق و تحریف

۱- ۱) -تاریخ قرون وسطی:۲/۲۵۰.

حقایق در کار نبود،مخالفت با علم هم پیش نمی آمد و وضع تاریخ غیر از این بود، آن ها باعث شدند که چهرهٔ دین به طور مطلق مورد نفرت قرار بگیرد،آن ها اکثریّت مردم روی زمین را به مسئلهٔ خدا و قیامت و اخلاق بدبین کردند و اسلام هم در بین مسلمانان از خطر و جنایت آنان در امان نماند؛آن ها کاری کردند که در دنیا وانمود شد دین با علم و پیشرفت و تمدّن مخالف است؛این عقیده که محصول مظالم کلیسا بود به ممالک اسلامی هم سرایت کرد و جامعه اسلامی را از اسلام دور کرد، مسلمانان هم تصوّر کردند راه رسیدن به تمدّن جدایی از دین است؛گرمی و حرارت این عقیده به آنان اجازه نداد که فکر کنند،کدام دین مانع علم و پیشرفت است،دین خالص یا دین تحریف شده.

اسلام -که به طور خالص در قرآن و روایات صحیح منعکس است -علّت بیداری،علم،استقلال،آزادی،شرف،آبرو،خیر دنیا و آخرت است،ولی دین تحریف شده به طور صددرصد مانع ترقّی و پیشرفت و بلکه علّت بدبختی است !!

ولی پاپ ها و کشیش ها به غارت،شهوت،حکومت،خیانت و پلیدی خو کرده بودند،هوی بر آنان حاکم بود،هوس پرستی دین آنان بود و به فرمودهٔ قرآن معبود، معشوقی جز هوی نداشتند،با این که عالم به بعضی از حقایق بودند،ولی هوی مانع از این بود که بتوانند به علم خود عمل کنند !!

به خاطر هوی و هوس به برپا شدن محاکم تفتیش عقاید دستور دادند و به عنوان نماینده خدا و مالک رقاب عباد الهی،بیداران و صاحبان علم را به محاکمه کشیده و به خاطر این که علومشان با کتب مذهبی تحریفی و عقاید کلیسا موافق نبود محاکمه و محکوم کردند.

در کتاب«رویدادهای مهمّ تاریخ»جهان آمده است:

بزرگ ترین بدبختی در آن روزگار غم آلود و ترسناک این بود که انسان از شکنجهٔ

انسان غرق شور و شعف و نشاط می شد،انسان عطشی فوق العاده برای کشتن انسان در وجود خود احساس می کرد.

آیـا انسان ممکن است اسـیر و گرفتار شادی ها باشـد و آیا ممکن است این شادی ها را با دیـدن انسان دیگری در غل و زنجیر دو چندان کند ؟

آیا ممکن است آیین (به اصـطلاح) مذهبی طریق کشـتار و خونریزی را به بشـریّت بیاموزد و دانشـمندان و متفکّران را در میان شعله های سوزان آتش با تشریفات خاصّی بسوزاند ؟

خمیرمایـهٔ نـانی که پـاپ در دورهٔ انگیزیسـیون به مردم پیشـنهاد کرده بـود این بود که افکـار آن هـا ماننـد موم بایـد در دسـت کشیشان کلیسا باشد.

مارسل کاشن می نویسد:

در دورهٔ انگیزیسیون پنج میلیون تن انسان را به اتّهام فکر کردن و نپذیرفتن فرمان پاپ به صلیب کشیدند،تنها سال های ۱۴۸۱-۱۴۹۹ به دسـتور دادگاه های تفتیش عقاید ۱۰۲۰ نفر را زنـده در آتش افکندند و ۶۸۶۰ تن را شقّه کردند و ۹۷۰۲۳ نفر را آن قدر زجر دادند تا زیر ضـربات شـکنجهٔ شلّاق،دنیا را وداع گفتند؛مردم را دسـته دسـته به اتّهامات واهی دسـتگیر و سنگسار می کردند.

ولتر نویسندهٔ فرانسوی حق داشت که بگوید:

آیین اسـلام وجود خود را به حـدّ اعلای انسـانیّت و جوانمردی هـای بنیـان گـذارش مـدیون است،در صورتی که مسـیحیان با شمشیر و زجر و آتش،دین خود را تحمیل کرده اند !!

کاس مینسکی در کتاب«تاریخ قرون وسطی»نوشته است:

در اســپانیا اعـدام رافضــیان (مخالفـان کلیسـا) بـه جشـن رسـمی مبدّل می شـد و نـام (آوت دافـه) یعنی کـار عقیـده بـه خـود گرفت.سوزاندن رافضیان در میدان های شهر

ص:۳۲۶

و در حضور دربار پادشاه اشراف و شهریان انجام می گرفت،در این مراسم روحانیون کلیسایی در حالی که آوازهای مذهبی می خواندند،به صحنه می آمدند و محکومین را به سوی جایگاه اعدام می بردند.

غالباً اعدام دسته جمعی صورت می گرفت.ترک مادام مفتّش عقاید که به هنگام ریاست بر کرسی انگیزیسیون هشت هزار نفر از کفّار و مرتدّان را به آتش انداخت، شهرت مخوفی کسب کرده است.

دیوان تفتیش عقاید در فرانسه به فرمان پاپ گرگوار نهم،شروع به کار کرد و مدّت هیجده سال مردم جنوب فرانسه در ترس و وحشت زندگی می کردند.

پاپ مأمورانی به نواحی مختلف جنوب اعزام کرد و به آن ها اختیارات تام عطا کرد تا هرکس را مظنون بدانند به حبس محکوم کنند،اگر متّهم انکار می کرد،از او با شکنجه های مخوف و طاقت فرسا اعتراف می گرفتند،اگر در پایان اعتراف،متّهم توبه می کرد،به مجازات محکوم می شد؛ولی اگر حاضر به انجام مراسم توبه نمی شد،یا آن که قبلاً- توبه کرده و توبه را شکسته بود،به دستور نمایندگان پاپ زنده در آتش می سوخت.

در زمان سن لویی یکی از کسانی که در شامپانی مأمور تعقیب مظنونین بود، دستور داد که در یک جلسه ۱۸۳ نفر کافر را سوزاندند.

شب بارتولومی یکی از شب های بسیار آشفتهٔ تاریخ است،در این شب هزاران زن و مرد و کودک به خاک و خون غلتیدند،تصویر زنده ای از این شب وحشتناک در نوشته های مورّخان نقش بسته است.

در این شب مخوف،کاتولیک های فرانسه عزم جزم کردند به زندگی مخالفان خود (کالوینیزم ها) خاتمه دهند.آنان در این شب به ناله پیره زنان،گریهٔ کودکان و استغاثهٔ مادران گوش نمی دادند،حکم تکفیر و کشتار مخالفان صادر شده بود

و انسان وقتی فجایع آن شب را مطالعه می کند بی اختیار با خود می گوید:

قلب بشر از چه جنون وحشیانه ای آکنده است ؟ و این است ماجرای مخوف در شب بیست و سوّم و بیست و چهارم اوت در عرفه،روز سن بارتلمی نوای شوم مصیبت از تمام ناقوس های پاریس طنین افکند؛با این علامت قتل عام هوگنوها که در خواب غافلگیر شده بودند آغاز شد،جنگ در روزهای بعد ادامه یافت و به ولایات کشیده شد،بنا به تخمین معاصران در این واقعه بیش از سی هزار تن کشته شدند.

قتل عام هوگنوها و سوختن خانه های آن ها و غارت اموال سه روز ادامه داشت، کوچه ها از اجساد مردان،زنان و کودکان پوشیده بود !!

پاپ رم از شوق به هیجان آمد و دستور داد به شکرانهٔ پیروزی بر کافران،رم را آذین بندند و چراغان کنند !! (۱)آیا شما،پاپ ها،کشیشان و اسقف هایی را که به چنین جنایات فتوا می دادند و به خاطر کشته شدن و سوختن هزاران زن و مرد و کودک واقعاً بی گناه و نابود شدن صدها دانشمند،دستور چراغانی و آذین بندی می دادند،بی سواد می دانید ؟ به طور قطع جواب منفی است؛آن ها به فرمودهٔ قرآن هم عالم به تورات و انجیل بودند و هم می دانستند حق با مردم است؛ولی علم آن ها پوشیده از هوی بود،به همین خاطر امام صادق علیه السلام در روایت مورد شرح می فرمایند:

علم باید از هوی خالی باشد.

عالمان هوی پرست،اساس حکومت بنی امیه

اشاره

کسی نیست که بنی امیه را از پلیدترین چهره های ننگین بشری نداند؛کسی

۱- ۱) -رویدادهای مهم تاریخ جهان:۲۰۶.

نیست که از جنایات و مظالم این وحشیان خطرناک خبر نداشته باشد؛کسی نیست که نداند،بنی امیه مسیر قسمت مهمّی از تاریخ حیات بشر را از پاکی به ناپاکی منحرف کردند؛کسی نیست که نداند،عزیزترین چهره های پاک تاریخ به دست این جانیان به فجیع ترین وضعی کشته شدند و یا در سیاه چال ها،از شدت شکنجه و رنج قالب تهی کردند !

معاویه پایه گذار حکومت اموی،با تکیه بر عالمان هوی پرست،خود را مسلمان جا زده بود و تمام جنایات خود را در پوشش فتواهای عالمان کثیف و پستی هم چون سمره بن جندب و ابو هریره تصحیح می کرد و به محض این که بر اثر مظالم و خیانت هایش،مورد سؤال مسلمانان قرار می گرفت،از آن گونه عالمان برای تبرئهٔ خود کمک می خواست؛آن ها هم با گرفتن اندکی رشوه به عنوان این که سال ها در مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند،احادیثی برابر با مذاق حکومت معاویه و برای پاک کردن او از قول پیامبر صلی الله علیه و آله جعل می کردند و به خورد تودهٔ مردم که از خط تحقیق و علم جدا بودند،می دادند و با استفاده از ایمان مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله، این چنین وانمود می کردند که معاویه کارهایش بر طبق اصول اسلام و سنّت رسول اللّه صلی الله علیه و آله است و از همین راه بود که پایه های حکومت اموی،به عنوان حکومت مذهبی و جانشینی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله محکم و استوار می شد و با تکیه بر آن عالمان هوی پرست بود که هر جنایتی خواست،خود و دودمانش مرتکب شدند،جنایاتی که از نظر کمیّت و کیفیّت در تاریخ سابقه ندارد.راستی اگر گفته شود آلودگی آن عالمان از معاویه بیش تر بود و عذاب آنان در قیامت سخت تر خواهد بود،سخنی به گزاف گفته نشده است.

رشوه دادن معاویه،برای جعل حدیث از قول پیامبر،آن هم در جهت استحکام پایه های حکومت اموی در جامعه و کوبیدن بهترین عباد خدا،آن قدر بالا گرفت که

پس از سمره و ابو هریره،عدّه ای بی کار و شکم پرست به فکر جعل حدیث افتادند و از این راه به نان و نوایی رسیدند.جعل حدیث از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و پخش آن در میان مردم پس از مدّتی،شناخت اسلام راستین را با مشکل عجیبی روبرو کرد !!

بیداران راه خدا،با راهنمایی قرآن و ائمهٔ طاهرین،برای بازشناساندن اسلام محمّدی،از اسلام اموی چه رنج ها که نبردند،چه زندان ها که نرفتند،چه شکنجه ها که نشدند و چه شهدای والا مقامی که تقدیم مکتب پاک اسلام نکردند !!

راستی اگر ایستادگی امامان شیعه و یاران با وفای آنان نبود،احدی تا قیامت موفّق به یافتن اسلام صحیح نمی شد.

منصفین اهل سنّت عقیده دارند که گرچه نویسندگان شش کتاب اصولی اهل سنّت برای بازشناساندن احادیث صحیح رنج زیادی بردند؛باز در همین کتب، احادیثی یافت می شود که با اصول اسلام راستین موافق نیست و دست آلودهٔ جعل حدیث از آن ها پیداست.

سه نفر از علمای اولیّهٔ اهل سنّت،که صاحب سه کتاب از شش کتاب معروفند، برای تهذیب احادیث مورد قبول خودشان زحمت زیادی کشیدند !!

محمّد بن اسماعیل بخاری (۱۹۴-۲۵۶ ق)،هزار شب تا صبح بیدار ماند تا توانست از میان ۶۰۰ هزار حدیث ۵۹۱۰۰۰ حدیث را مردود کرده و تنها نه هزار حدیث انتخاب کند و با آن نه هزار جامع خود را نوشت !!

مسلم بن حجاج قشیری (متوفّای ۲۶۱) از ۳۰۰ هزار حدیث ۲۹۳ هزار آن را کنار زد و تنها هفت هزار حدیث برای نوشتن کتاب صحیح خود انتخاب کرد !!

احمد بن حنبل (متوفّای ۲۴۱) با زیر و رو کردن یک میلیون حدیث ۹۶۰ هزار

آن را مردود دانست و چهل هزار آن را قبول کرد و مسند خود را به وجود آورد (۱).

مهم اینجا است که وقتی شیعه احادیث مورد قبول این کتب اهل سنّت را با شرایط الهی و قرآنی خودش به میزان سنجش می کشد،چیزی به عنوان خبر و حدیث صحیح و مورد قبول جز قسمتی خیلی محدود باقی نمی ماند و از همین مرحله شما حساب کنید ببینید،به دست عالمان هوی پرست چه بلاها به سر اسلام آمده است ؟!!

آنان با جعل آن همه حدیث،از چهرهٔ معاویه که بویی از اسلام نبرده بود یک مسلمان راستین و یک انسان لایق جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته بودند !! و او را در کلیهٔ برنامه هایش مجتهدی اسلامی معرفی نموده و می گفتند:اگر هم خطایی از او سربزند در اجتهاد اشتباه کرده و خطای در اجتهاد در پیشگاه خدا گناه و عیب نیست !

جرج جرداق لبنانی در«صوت العداله»می نویسد:

بهترین فردی که اخلاق و مشخّصات بنی امیه را مجسّم می کند،معاویه فرزند ابو سفیان است.

اوّلین مطلبی که از صفات معاویه به هنگام بررسی دقیق از اخلاق او به دست می آوریم،این است که بویی از انسانیّت و اسلام به مشامش نخورده است.

اگر ما اسلام را انقلابی علیه اکثر رسوم و عقاید گذشتهٔ عرب بدانیم که از جمله آن ها-سودجویی،کار برای نفع شخصی،مردم را ساز و برگ جنگ دانستن،ملّت

۱- ۱) -به ترجمهٔ بخاری ابن خلکان:۴۵۵/۱ و فهرست ابن ندیم:۲۳۰ و ابن خلّکان:۹۱/۲ و ابن ندیم:۲۳۱ و ابن خلّکان ۱۷/۱ و فهرست:۲۲۹ مراجعه کنید.

را سرچشمهٔ قدرت و ثروت برای صاحبان نفوذ و مال شمردن،می باشد-در این صورت باید به طور جزم بگوییم که معاویه هیچ ارتباطی با اسلام نداشت !!

از طرف دیگر،اگر اسلام را آیینی بدانیم که به اوامر و نواهی خود می کوشد،تا اخلاق فردی و روش شخصی را مستقیماً اصلاح کند و می کوشد که افراد اجتماع را از راه ارتباط با خدا و ترساندن کافرین از آتش و بشارت مؤمنان به بهشت،افرادی شایسته نماید،برای ما این مطلب یقینی می گردد که معاویه هیچ ربطی به اسلام نداشته است.

معاویه آن گاه که بُسر بن ارطاه را به مدینه می فرستد که علیه علی علیه السلام اخلالگری کند این توصیه را سرمایهٔ راه او قرار می دهد:

به سوی مدینه روانه شو،مردم را متواری کن،به هرکس برخوردی او را بترسان،اموال کسانی را که از دستورات ما اطاعت نمی کنند غارت کن.

و وقتی سفیان بن عوف غامدی را به عراق برای مخالفت با علی علیه السلام می فرستد، این جملات را توشهٔ راه او قرار می دهد:

ای سفیان ! حمله های ما به عراق،رعبی در دلشان ایجاد می کند و علاقمندان ما را خوشحال می سازد و افراد ترسو را برای ما جلب می کند،هرکه را هم عقیدهٔ خود نیافتی به قتل برسان،به هر مرکز عمرانی رسیدی آن را ویران کن،اموال مردم را به غارت ببر؛زیرا چپاول کردن اموال برای مردم همانند قتل بلکه برای قلب دردناک تر است.

معاویهٔ خونخوار وقتی ضحاک بن قیس فهری را برای حمله به حوزهٔ حکومت علی علیه السلام می فرستد،همین دستورات را می دهد،ضحّاک نیز این سفارش ها را همانند دیگران انجام می دهد،غارت می کند،می کُشد و در تجاوز و افترا فروگذاری نمی کند.بعضی می گویند:معاویه مرد با حلمی بوده،اگر این مطلب راست است،آن قدر حلم معاویه وسعت داشت که حق زندگی مردم مصر را ضمیمهٔ سرزمین مصر می کند و به عنوان هدیهٔ مخصوص به آلوده تر از خودش

عمرو عاص می بخشد !!

روش معاویه همانند روش مایکاول است و از تفاصیل جنایت آمیز آن شخص جنایت کار چیزی کم ندارد.چپاول،ایجاد وحشت،کشتار،شکنجه از سیاست های کهنهٔ معاویه است؛تطمیع،تهدید،ریختن خون نیکوکاران و آزادگان،پذیرفتن خیانتکاران و مزدوران و ستمگران از کارهای معاویه است !!

استخدام سخنگویانی که آسمان را زمین معرفی کنند و زمین را آسمان،از برنامه های معاویه است،حیله گری علیه ارزش های انسانی به قصد کسب و استفاده و خرید افراد سیاه دل برای مبارزه با حق و عدالت از روش های معاویه است، معاویه از افرادی خونخوار که خود را وقف خدمت او کرده بودند تقدیر می کرد و با آن ها انس می گرفت و خدمتشان وقتی صحیح و مورد قبول بود،که در غارت اموال مردم و سرکوب کردن آزادی ها و برده ساختن مردم برای زمامدار خود مهارت داشته باشند !!

تمام جنایات دورهٔ معاویه یک طرف و مسئلهٔ سپردن حکومت برای پس از خودش به یزید یک طرف !!

هنوز ریاست او استوار نگردیده بود که شروع به ثبت رساندن ملک مردم و اموالشان،به عنوان میراث فرزند بی بند و بارش یزید نمود.

معاویه برای تثبیت جانشینی یزید،لباس های رنگارنگی که مناسب مصلحت یزید بود به خود می پوشید (۱)و بالاخره آن جانی سگ باز و شراب خوار و قاتل را برای بعد از خودش به جان و مال و ناموس و آبروی مردم مسلّط کرد !! و آن همه جنایات خودش و جانشینی یزید را فقط با کمک عالمان هوی پرست انجام داد !!

۱- ۱) -صدای عدالت،جرج جرداق:۳۶.

حاکمان دیگری که پس از معاویه و یزید،روی کارآمدند،به برنامه های آن دو نفر عمل می کردند و گاهی به جنایات آنان می افزودند؛عمّال بنی امیّه مردم را به انواع ناراحتی ها و شکنجه ها مبتلا می ساختند،این شکنجه ها ملّت های غیر عرب را هم می گرفت،بنی امیۀ غیر عرب را با کمال ذلّت و در نهایت سختی به بندگی و اسارت می کشیدند.

هر عربی که از روی میل حاضر نبود که گوشت و خون خود را در اختیار بنی امیه بگذارد به قتل می رسید؛بنی امیه افرادی را برای دریافت مالیات بر سر مردم گمارده بودند،که بر انواع و مقدار آن بیفزایند و با شدیدترین شکنجه و سنگدلی آن را وصول کنند.

عبد الملک بن مروان در حکومت خود برای جان و مال مردم ارزشی قائل نبود، او دستور داد چاه ها و چشمه های بحرین را ویران کنند تا اهالی آن به فقر و فلاکت بیفتند و در برابر حکّام تسلیم شوند و حکومت حجاز و عراق را بدست خونخوار بی نظیری چون حجّاج بن یوسف سپرد !!

یزید بن عبد الملک بن مروان روزی سخت در مستی فرو رفت،در حالی که یکی از کنیزانش به نام حبابه پیش او بود،موقعی که به طرب آمد گفت:بگذارید پرواز کنم.حبابه گفت:مردم را به چه کسی می سپاری ؟ یزید پاسخ داد:به تو !!

بنی امیه روی منبرها و در خطبه های نماز جمعه و در قنوت نماز،دستور اکید داده بودند که به بهترین خلق خدا وجود مقدّس امیر المؤمنین علیه السلام دشنام و ناسزا بدهند !!

و البته حکّام بنی امیّه تمام این برنامه ها را با دلگرمی به عالمان هوی پرست انجام می دادند؛زیرا عالمان درباری و وعّاظ سلاطین،تمام این جنایات را در نظر تودۀ عوام اموری اسلامی و برنامه هایی شرعی جلوه می دادند !!

ص:۳۳۴

دقت در شرح زندگی خلفای عباسی و عمّال آنان نیز نشان می دهد که آن ستمگران یاغی و آن یاغیان طاغی کمتر از بنی امیه نبودند و بلکه در بعضی از موارد،بدتر از بنی امیه بودند؛شما زحمت مراجعه به تاریخ را بر خود هموار سازید تا چهرهٔ آن خطاکاران پلید را آن گونه که بود بشناسید و عجیب این است که حکّام بنی عباس بیش از بنی امیه زیر پوشش فتوا و دستورهای عالمان اهل هوی بودند.

جعل حدیث

بدبختی در این بود که عالمان اهل هوی،برای پیشبرد اهداف امویان و عبّاسیان هم خود جعل حدیث می کردند و هم به احادیثی که اسلاف خائن آنان جعل کرده بودند تکیه می نمودند و با پخش و شرح و ذکر آن احادیث قلّابی و دروغ،اکثریّت مردم را،که خود آنان از اسلام بی اطّلاع نگاه داشته بودند،نسبت به وضع بنی امیّه و بنی عبّاس تسلیم و راضی می نمودند و اگر هم اعتراضی از سوی مردم می شد، بلافاصله توجیه می کردند و از این طریق بزرگ ترین ضربه ها را در مقابل دریافت دینار و درهمی ناقابل به اسلام و انسانیّت می زدند !!

به چند نمونه از آن احادیث ساخته شده،که به بزرگان دین نسبت داده اند از کتاب«عوامل تحریف»-که نویسنده اش یکی از بهترین و کم نظیرترین متخصّصین حدیث شناس و تاریخ شناس است و بزرگان شیعه و سنّی به فضل او در این زمینه اعتراف دارند-اشاره کنم:

نمونه ای از احادیث مجعول

اینان (برخلاف منطق قرآن و عقل) یک سری روایات،در معتبرترین کتب خویش از برجسته ترین راویان نقل می کنند و براساس آن می گویند که امام و خلیفهٔ

مسلمانان هر کاری انجام بدهد،هر ظلم و جور و اجحاف و فسق مرتکب گردد، جایز نیست که بر روی او شمشیر کشید و با او مخالفت کرد و بر او خروج نمود.

از قول حذیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود:

«یکون بعدی أئمه لا یهتدون بهدای و لا یستنون بسنتی و سیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان إنس قال:قلت:کیف أصنع یا رسول الله إن أدرکت ذلک ؟ قال:تسمع و تطع للأمیر و إن ضرب ظهرک و أخذ مالک فاسمع و أطع» (۱).

پس از من پیشوایانی خواهند بود که بر راه من نمی روند،و به روش من عمل نمی کنند، پاره ای از ایشان دل هایی هم چون دل شیاطین دارند،اگرچه به ظاهر انسانند.حذیفه می گوید:

گفتم:یا رسول اللّه ! اگر من آن زمان را درک کردم چه عکس العملی نشان بدهم ؟ فرمود:

شنوایی صددرصد و اطاعت مطلق،اگر او بر پشتت بکوبد و مالت را ببرد تو باید فرمان بری و گوش به دستورش بسپاری !!

از قول ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند:

«مَنْ رَأى مِنْ إمامِهِ شَيْئاً يُكْرِهُهُ فَلْيَصْبِرْ فَإِنَّهُ مَنْ فارَقَ الْجَماعَةَ شِبْراً فَماتَ ميتَةً» جاهِلِيَّةً (۲).

اگر کسی از پیشوا و زمامدار خویش چیز ناخوش آیندی مشاهده کرد باید صبر کند،اگر کسی از دستگاه خلافت و جمع مسلمانان پیرو آن یک وجب دور شود و بر آن بمیرد،مانند مردگان جاهلیّت مرده است !

در روایات دیگر از ابن عبّاس چنین نقل شده:

«لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النّاسِ خَرَجَ مِنَ السُّلْطانِ شِبْراً فَماتَ عَلَيْهِ إلّا ميتَةً جاهِلِيّةً» (۳).

۱- ۱) -صحیح مسلم:۲۰/۶ باب الأمر بلزوم الجماعه.

۲- ۲) -صحیح مسلم:۲۲/۶ باب الأمر بلزوم الجماعه.

۳- ۳) -صحیح مسلم:۲۲/۶ باب الأمر بلزوم الجماعه.

هیچ کس از حکومتی دوری نمی گزینـد حتّی یـک وجب که اگر در این حالت بمیرد،به مردن جاهلیّت و شـرک از دنیا رفته است.

یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنّت در ذیل این احادیث در بابی به عنوان«لزوم طاعه الامراء»می گوید:

عموم اهل سنّت یعنی فقها و محدّثین و متکلّمین می گویند:حاکم با فسق و ظلم و زیر پا گذاشتن حقوق مردم معزول نمی شود و نه می تـوان او را خلع نمود و اصولاً ـ جـایز و روا نیست که علیه او قیـام شود،بلکه واجب است او را پنـد و انـدرز دهنـد و از خداونـد و قیـامت بترساننـد؛زیرا در این زمینه احادیثی از پیامبر صـلی الله علیه و آله به دست ما رسـیده است که ما را از خروج علیـه زمامـدار بـاز می دارد،خلاصـهٔ سـخن ایـن کـه قیـام بر ضـد پیشوایـان و زمامـداران بـه اجمـاع همه مسـلمانان حرام اسـت (۱)،اگرچه فاسق و ستمگر هم باشد (۲)!!

بنابراین نظر خروج بر یزید بن معاویهٔ شراب خوار و سگ باز و قاتل و جانی و قیام علیه عبد الملک که سربازانش خانهٔ کعبه را زیر منجنیق خراب می کننـد و جنگ بر ضـد ولیـد که قرآن کریم را هـدف قرار می دهد و قیام علیه حکّام خائن بنی عبّاس در آن روز و قیام برعلیه حاکمان ظالم و جائر فعلی نه این که جایز نیست، بلکه حرام است !!

ص:۳۳۷

---

۱ – ۱) -شـیعه از ابتـدا با تکیه بر قرآن و سـنّت همـهٔ انبیا،با آن گونه احادیث جعلی مخالف بوده و همیشه به دسـتورات خـدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بر ضدّ هر ستمگری قیام داشته و تا قیامت هم دارد،این جمله«به اجماع همه مسلمانان»با این که امروز چند صد میلیون شیعه علیه بیدادگری مبارزه دارد،از نوع همان دروغ هایی است که در احادیث جعلی از قول بزرگان دین بیان شد.

۲– ۲) -عوامل تحریف:۵۸.

به راستی لعنت بر این منطق بـاد و نفرین خـدا بر جـاعلین حـدیث و نویسـندگان و پخش کننـدگان و تفسـیر کننـدگان و عمل کنندگانش باد.

عالمان هوی پرست قرن بیستم

آنان که آتش جنگ جهانی اوّل را برافروختند و میلیون ها انسان بی گناه را به کام آتش جنگ کشـتند،از فارغ التحصـیل های دانشگاه ها و دانشکده ها بودند !!

آنـان که آتش جنـگ جهـانی دوّم را شـعله ور کردنـد و نزدیک به سـی میلیون انسان را در آتش خودخواهی و هوی و هوس خود خاکستر کرده و هزاران خانه و مدرسه و کودکسـتان و بیمارسـتان را با اهلش نابود نمودند،تحصـیل کرده های دانشگاه و دانشکده بودند !!

آنـان که از فرانسه به الجزائر رفتنـد و در مـدّت هفت سال نزدیک به یک میلیون مسـلمان را که جرمی جز طلب آزادی از شـرّ اسـتعمار نداشـتند،کشـتند و هزاران مرد و زن را در زنـدان هـا به انواع شـکنجه هـا مبتلاـ کردنـد،پایان نامـۀ تحصـیل خود را از دانشگاه های فرانسۀ متمدّن و آزادی خواه و مبتکر منشور آزادی و حقوق بشر گرفته بودند !!!

آنان که نزدیک به چهارصد سال،از انگلستان برای غارت نزدیک به صد کشور در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین رخت سفر می بســتند و محرومــان و مستضــعفان را بـه جرم آزادی خـواهی قطعـه قطعـه می کردنــد همـه از دانشــمندان اقتصــاد، روان شناسی،سیاست و علوم دیگر بودند !!

قاتلاـن امیرکبیرهـا،سیّد جمال الـدین ها،لومومبوها و هزاران دلسوزی که برای نجات ملّت های خود قیام کرده بودنـد،با کمال تأسّف از دانشمندان علوم مادّی و تجربی بودند !!

ص:۳۳۸

جنایات هولناک و غارت گریهای وحشتناک و ستمگری ها و بیدادگری های خطرناک این فارغ التحصیل های دانشگاه های دنیا،در صدها کتاب قطور،بدون شک قابل بازگو کردن نیست !!

کارگردانان دولت غاصب و خائن اسرائیل که بیش از پنجاه سال از کشتن مردم مسلمان اعمّ از زنان،مردان و کودکان و بمباران های ویرانگر و شکنجه های بدتر از قرون وسطی در زندان روی گردان نیستند،از فارغ التحصیل های رشته های گوناگون علمی از دانشگاه های غرب هستند !!

این جنایات باور نکردنی مخصوص به عالمان غربی نیست،اعمال کمونیست های شرقی و عمّالشان نشان می دهد که اینان هم در پایمال کردن حقوق انسان بی گناه دست کمی از غربی ها ندارند.

«اسرار مرگ استالین»کتاب بسیاری مهمّی است که نویسندهٔ آن ع-آوتور خانوف،یکی از کارکنان کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی سابق بوده است.

وقتی تمام این کتاب را به دقّت مطالعه می کنیم،به این نتیجه می رسیم که استالین و اطرافیانش که خود را پیامبران بیدار کمونیست می دانستند،تنها به خاطر سوء ظن،یا به خاطر این که فلان نفر یا فلان گروه و جمعیّت،با استالین موافق نبودند،دستور قتل آن ها را می دادند و در مدّت کوتاه حکومت خود،نزدیک به بیست میلیون نفر را شبانه بازداشت و بلافاصله اعدام کردند !!

چهرهٔ عالمان الهی

اشاره

شایسته نیست که صفحات نورانی این کتاب،که بازگو کنندهٔ عرفان اسلامی است،از توضیح وضع زندگی این جانیان،سیاه شود؛لذا به جای تشریح جنایات این عالمان هوی پرست،به چند نمونهٔ بسیار روشن،از چهره های الهی عالمان دور

از هوی و هوس اشاره شود،تا معلوم گردد،علم وقتی در نفس و دل و جان انسان بی هوی جایگزین گردد،چه سود سرشاری برای دنیا و آخرت آن عالم و دیگران خواهد داشت.

خبر گناه،سبب مرگ عالم

حاج میرزا محمّدحسین یزدی که در سال ۱۳۰۷ از دنیا رفت و در قسمت غربی قبرستان حافظیّهٔ شیراز دفن شد،از علما و دانشمندان بزرگ شیعه و از زهّاد و عبّاد عالی قدر عصر خود بود.

او انسان خود ساخته ای بود،چهرهٔ پاک اعمال او نشان می داد که انگار هوی و هوس در او وجود ندارد،در تمام برنامه ها و روابط و اخلاقیّات،آداب اسلامی را مراعات می کرد.

در زمان او برای استان فارس،استانداری فرستادند.استاندار برای آشنایی با وضع استان و به خصوص شهر شیراز،در روز پنج شنبه از بزرگان قوم و رؤسای اصناف،در باغ حکومتی دعوتی به عمل آورد،عدّه ای از سران بازار شیراز که لباس و چهرهٔ آنان از همه مذهبی تر بود نیز در آن مجلس شرکت داشتند،پس از صرف نهار،یک گروه مطرب کلیمی،برنامه اجرا کردند،فضای آن مجلس را فسق و فجور آلوده کرد !!

داستان آن مجلس و شرکت کنندگان و برنامه هایش را برای حاج میرزا محمّد حسین نقل کردند،پس از نماز عصر روز جمعه به منبر رفت،در حالی که از شدّت اندوه و غصّه بلند بلند می گریست.فرمود:چگونه ممکن است،کسانی که با اهل علم رابطه دارند و قیافهٔ چهرهٔ آنان نمایشگر دین است،در مجلسی شرکت کنند که از شرایط دین خدا دور بوده و در آنجا لهو و لعب رواج داشته،آیا این شرکت و عدم

ترک آن و نهی از منکر نکردن کار صحیحی بوده است ؟!

وای بر شما که از عمل شما جگر من سوراخ و دلم آتش گرفت،من از شنیدن این خبر وحشتناک دلم گرفت،من اگر بمیرم خونم به گردن شماست،از منبر به زیر آمد و به خانه رفت و سخت مریض شد !!

طبیب از او عیادت کرد و گفت:برای این مریض تغییر آب و هوا لازم است؛او را به باغ سالاری در بیرون شهر شیراز منتقل کردند.

در همان اوقات مرتاضی هندی به شیراز آمد،می گفتند:متخصّص رمل و اسطرلاب است و احیاناً پیش گویی هم می کند.یکی از تجّار متدیّن بازار که از ارادتمندان میرزا بود،به نزد مرتاض آمد و گفت: مال التجاره ای دارم که به قران برخورده،می خواهم ببینم این قران از او برطرف می شود یا نه ؟

مرتاض،ساعتی غرق در اندیشه شد.تاجر گفت:اگر نمی دانی معطّلم نکن.

مرتاض گفت:آنچه به زبان گفتی در دلت نیست.تاجر گفت:پس چیست ؟ مرتاض گفت:زاهدترین خلق زمانه بیمار است،می خواهی بدانی وضعش به کجا می کشد،او بیش از شش ماه مهمان شما نخواهد بود.حاجی پس از شش ماه از دنیا رفت.

شما را به خدا قسم بین این مرد،که عمری با هوی مبارزه کرد و به پاک ترین صورت زیست،در حدی که از شنیدن خبر گناه دیگران،از شدّت حسرت و اندوه از دنیا رفت و عالمانی که در صفحات گذشته به چهرهٔ پلیدشان اشارت رفت، مقایسه کنید و ببینید که تفاوت ره از کجا تا به کجاست؛عالمی که عمری در طریق تهذیب نفس بوده،از علمش برای ایجاد تربیت و نورانیّت در مردم استفاده می کند و عالم هوی پرست حق مردم و ملت ها را پایمال کرده و برای هوی و هوس خود از نابود کردن بیگناهان در هر تعدادی که باشند،باک ندارد !!

ص:۳۴۱

انسان اگر کوه علم و دریای حکمت و منبع فنون باشد،ولی آلودگی هوای نفس بر درونش چیره باشد،به خاطر انحرافی که در عمل و اخلاق پیدا می کند،در پیشگاه حق و عقل و منطق بی ارزش است و یک انسان عادی وقتی از هوی و هوس دور باشد و تمام جوانب زندگیش منطبق با خواسته های حق باشد از بهترین ارزش برخوردار و اگر عالم و آگاه باشد،باید گفت:از ارزشی ما فوق تمام ارزش ها برخوردار است.

چشم پوشی از مقام مرجعیت

فقیه بزرگ شیعه،حاج سید حسین کوه کمره ای-که شخصیّت علمی فوق العاده ای بود و بدون شک پس از فقیه کم نظیر،مرحوم صاحب«جواهر»، لیاقت رهبری و مرجعیّت شیعه برازندهٔ او بود-می گوید:

به دیدن یکی از علما رفته بودم،می خواستم پس از زیارت آن عالم به منزل رفته،سپس به درس حاضر شوم،امّا وقت زیادی نمانده بود؛از همانجا به مسجدی که برای طلّاب درس می گفتم رفتم،هنوز وقت درس نشده بود و شاگردانم نیامده بودند،در گوشهٔ مسجد شیخی را با لباس مندرس و عمامهٔ ژولیده مشاهده کردم که برای چند نفر درس می گفت.ابتدا توجّهی نکردم،ولی کم کم متوجّه درس او شدم،دیدم درس پردقّت و پرمایه ای است،بنا گذاشتم فردا زودتر بیایم و به درس او بیش تر دقّت کنم،آمدم و درس او برایم اعجاب انگیز بود؛ روز دیگر هم آمدم و جدّاً او را در فقه و اصول،پرمایه تر و پردقت تر از خود دیدم؛ هنگام بیرون رفتنش از مسجد،از اسم و رسمش پرسیدم.گفت:اسمم مرتضی، فامیلم انصاری و اهل دزفول هستم.وقتی تمام شاگردانم جمع شدند،به آن ها گفتم:من در پیشگاه خداوند مسؤولم که شما را به آنچه نفع شما در آن است

راهنمایی نکنم،شیخی به نام شیخ مرتضی انصاری جدیداً به نجف آمده و فقه و اصول درس می دهد،او در این دو علم شخصیّت کم نظیری است و من وی را از خود بالاتر یافتم،شما اگر در علم بهرۀ بیش تری می خواهید،از امروز به درس او حاضر شوید،من نیز برای استفاده از دریای دانش او،هم چون شما به درس او حاضر خواهم شد !!

حاج سید حسین از فردا به درس شیخ اعظم رفت و با این که در مرز مرجعیّت بود از آن مقام به خاطر خدا گذشت کرد؛پس از صاحب«جواهر»،شیخ مرجع شیعه شد.وقتی برای گرفتن فتاوای او مراجعه کردند،فرمود:با شخصی هم مباحثه بودم،که در روزگار مباحثه،از من عالم تر بود و او امروز در ایران است،به او نامه بنویسید به نجف بیاید و بر کرسی مرجعیّت بنشیند.به او نامه نوشتند،در پاسخ نوشت:سخن شیخ به حق است،ولی من مدّت هاست از حوزه و مباحثه دورم و بدون شک امروز شیخ از من عالم تر است و بدین ترتیب مرجعیّت و ریاست معنوی برای او مسلّم گشت.وه که چه مردان پاک و با صفا و با تربیتی بودند،چه انسان های ساخته شده ای بودند،چه شخصیّت الهی عظیمی داشتند،ایمان اینان به خدا و قیامت در حدّ باور بود،اینان گویی قیامت را می دیدند،اینان از شدّت تربیت،حاضر نبودند چند روزۀ ناقابل دنیا را با آخرت ابدی معامله کنند،ای کاش نسیمی از پاکی و درستی آنان نصیب ما می شد،ای کاش ما هم برای حفظ حق در همۀ جوانبش مانند آنان توفیق رفیق راهمان می شد.

به قول حکیم صفای اصفهانی:

آنان که در صراط صعود ولایتند**از حق نزول کرده و بر خلق آیتند

ص:۳۴۳

در پیشگاه عشق گدایان ره نشین***صاحب سریر دولت بدونـد و غایتند

در بحر موج خیز فنا کشتی نجات***بر آسمان فقر نجوم هدایتند

در آستان میکده فقر خاک باش***ای تشنه لب که دردکشان در سقایتند(۱)

مخالفت با هوای نفس اساس پاکی ها

نیمه شبی در اهواز،به زیارت مرحوم شیخ ابوالحسن انصاری نبیرۀ دختری شیخ مشرف شدم.شیخ ابوالحسن صاحب رسالۀ عملیه و تألیفات گرانبهای علمی بود؛از نوادر حالات جدّش شیخ انصاری پرسیدم،این واقعۀ عجیب را برایم نقل کرد:

حاج میرزا حسن شیرازی صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو می فرمود:در حالی که مجتهد بودم و خویش را از حضور در هر درسی مستغنی می دیدم،از اصفهان به قصد زیارت حضرت مولی الموحدّین به نجف رفتم؛بزرگان نجف از من دیدن کردند،به بازدید همه رفتم،طلّاب و دوستان گفتند:چه وقت به بازدید شیخ انصاری می روید ؟ گفتم:یک روز به عنوان بازدید در درس او شرکت می کنم.میرزا به درس شیخ رفت،شیخ به احترام سیّد،از دادن درس ابا کرد،سیّد او را قسم داد،شیخ به صورت هر روز یعنی بدون به نمایش گذاشتن علم خود،درس گفت، میرزا بعد از اتمام درس به خانه برگشت،از او سؤال کردند:درس شیخ را چگونه

ص:۳۴۴

۱- ۱- صفای اصفهانی:۲۲۰

دیـدی ؟ پاسـخ داد:از رفتن به ایران منصـرف شدم؛زیرا خود را نیازمند به شـرکت در درس شـیخ می دانم؛پانزده سال به درس شیخ رفت و محرم سـرّ شیخ شد.مادر شیخ روزی در غیبت شیخ،سیّد را به حضور طلبید و گفت:فرزندم از نظر امور اقتصادی و وضـع مـادّی،خیلی به مـا سـخت گیری می کنـد،از او بخواه بـا این همه مـالی که به دست او می رسـد،در زنـد گی من و زن و فرزنـدانش گشایشـی بدهـد.میرزا از خـدمت مـادر شـیخ به سوی صـحن امیر المؤمنین علی علیه السـلام حرکت کرد،شـیخ می خواست نماز مغرب را با مردم بخواند؛سیّد به محضر شیخ آمد و عرضه داشت:مادر شما کمی از شما دلگیر بود،من می خواهم با شـما نماز بخوانم،آیا می توانم بخوانم ؟ شـیخ فرمود:آری،ولی پس از نماز،بدون شک من مسـئلهٔ دلگیری مادر را برای شما توضـیح خـواهم داد.پس از نمـاز،دسـت سـیّد را گرفـت و به حرم مطهّر امیر المـؤمنین برد و به او گفت:این قـبر کیست ؟ سـیّد گفت:قـبر امیر المؤمنین.شـیخ گفت:من امروز در مسـند مرجعیّت هسـتم،یعنی در جـایی که حـق مولا ـست،به انـدازه ای که در زنـد گی داخلی خود گشایش ایجاد کنم پول هست؛ولی علاقه دارم مادر و زن و فرزنـدانم اوّلاً به اندازهٔ لازم و ضـروری خرج کننـد،ثانیاً در شـکل زنـد گی از همـهٔ مردم عادی تر زنـد گی کننـد که دل افراد فقیر دچار رنـج و غصّه نباشد و بتوانند بگویند مرجع ما هم مانند ما زندگی می کند،امّا اگر شما بگویید در زندگی داخلی خویش وسعت ایجاد کنم،خواهم پذیرفت به شرط آن که در محکمهٔ عدل حق،با حضور امیر المؤمنین،این مسئله را شـما به عهده بگیری و جواب اضافه شدن به خرج خانه ام را شما بدهی !! سیّد به شـیخ گفت:من چنین مسؤولیّتی نمی پذیرم.شیخ فرمود:پس گلهٔ مادر من،ضربه ای به عدالت من نیست و گلهٔ با موردی هم نمی باشد !!

بی هوایی سیّد را ببینید که در عین مجتهد بودن،به سلک شاگردان شیخ

درمی آید و مدت پانزده سال به عنوان یک شاگرد از مکتب شیخ کسب فیض می کند !! و پاکی شیخ را ببینید که حاضر نیست بیش از حدّ لازم به زندگی خود گشایش و وسعت بدهد !!

راستی اوج پاکی و فضیلت تا کجا ؟ اینان فارغ التحصیل کدام دانشگاه بودند و چه علمی خوانده بودند و کجا خوانده بودند ؟

داستان زندگی اینان شبیه فرشتگان است،خیال می کنی این گونه افراد،از تمام ابعاد مادّی عاری بودند،خدای مهربان در قیامت با این گونه بندگان بر همگان اتمام حجّت خواهد کرد !!

به قول عارف سوخته جان عطّار نیشابوری: هرکه در این درد گرفتار نیست

ص:۳۴۶

[وَ دینَهُ عَنِ الْبِدْعَهِ]

معنای دین

دین در لغت دارای معانی گوناگونی است و معنای آن در این جمله،عبارت از پیوند قلبی انسان با خدای مهربان و مجموعۀ قوانینی است که بر مبنای مصلحت انسان در همۀ جوانب حیات تنظیم شده است.

هرکس با حضرت دوست و شؤون جناب او و هرچه در رابطه با اوست-که نبوّت و قیامت و ملائکه و کتاب است-پیوند قلبی داشته باشد و به این واقعیت ها ایمان داشته باشد و براساس این ایمان به تمام قوانینی که از طرف حق و پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه شده عمل کند،مؤمن است.

دین واقعی در حیات،به منزله جان برای جسم است،دین در زندگی انسان در رأس تمام ضرورت ها قرار دارد؛دین تنها عامل شکوفایی استعدادهای معنوی و روحی انسان است؛اگر دین نباشد،برای انسان ارزشی نخواهد بود؛دین ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان و تأمین کنندۀ خیر دنیا و آخرت است.

هزاران مکتب عقلی و منطقی،در زندگی بشر قدرت ایفای نقش دین را ندارند و این ناتوانی مکتب ها،برای بشر ثابت شده و هیچ انسانِ با انصافی در این زمینه انکار ندارد.

می گویند:عقل و وجدان،می توانند به جای دین در همۀ امور هادی انسان

ص:۳۴۷

باشند،ولی هزاران سال است،بشر متکّی به عقل یا وجدان ثابت می کند که عقل و وجدان نتوانسته و نمی تواند به جای دین قرار گیرد.

عقل ها تاکنون در بسیاری از امور منشأ اشتباهات غیر قابل جبران بودند و وجدان ها نیز در برابر عوامل غلط یا محکوم گشته و بی صدا شده اند،یا به کلّی خاموش شده و بشر را به سقوط کشانده اند.

مایه و ریشهٔ اصلی دین،به صورت فطرت و یا حالت جستجوی از حق مطلق، در درون و ذات انسان جا دارد و این مایه که با حقیقت انسان یکی است،به وسیلهٔ سفیران الهی قابل شکوفا و بارور شدن است.

انبیا با رساندن معارف پاک الهی به گوش بشر و تشویق انسان به اجرای حدود و مقرّرات الهی،توفیق تربیت کردن انسان هایی را پیدا کردند که نمونهٔ آنان در تمام برنامه ها در هیچ مکتبی یافت نمی شود !!

سودی که دین در دو جهت مادّی و معنوی،نصیب بشر کرده،هیچ مدرسه و مکتبی نصیب انسان نکرده و با کمال شجاعت می توان ادّعا کرد که بشر با هر برنامهٔ مثبت و با برکتی که روبرو بوده،آن برنامه ریشه در دین واقعی داشته است.

در میان تمام نعمت هایی که خداوند به انسان ارزانی داشته،هیچ نعمتی قابل برابری با نعمت دین نیست.

خداوند،در برابر هیچ یک از نعمت های ارضی و سمایی بر بشر منّت نگذاشته، ولی در اعطای نعمت دین و هدایت بر بشر منّت گذارده و این مسئله نشان گر اهمیّت والای این نعمت در زندگی انسان است.

انسان اگر غرق در تمام نعمت ها باشد و در زندگیش،جایی برای نعمت دین دیده نشود،بدبخت است و به فرمودهٔ قرآن مجید،نمی توان از او به عنوان انسان یاد کرد.

ص:۳۴۸

دین،مایهٔ جان،ریشهٔ حیات،علّت شرف و شکوفا کنندهٔ تمام صفات حق در وجود انسان است.در این بخش به مناسبت کلمهٔ دین لازم است تا حد لازم در این مسئله تحقیق شود و تا جایی که ممکن است اهمیّت این موضوع در زندگی روشن گردد و ضرورت نیاز فرد و جامعه به مکتب دین معلوم شود و ثابت گردد که فرد و اجتماع بدون دین قادر به تأمین خیر و صلاح زندگی نیستند !!

جایگاه دین در زندگی بشر

۱-میل غریزی انسان به دین

انسان براساس غریزهٔ درونی میل دارد که از موجد و محرّك و تنظیم کنندهٔ دستگاه آفرینش و از ماورای عالم مادّه و پدیدآورندهٔ این آفریده و از قوانین و نظامات خلقت اطّلاعی به دست آورد.

می خواهد با او ارتباط پیدا کند،می کوشد که بفهمد پس پردهٔ مادیّات چه خبر است و راز هستی چیست ؟ فکر می کند ولی نمی داند حقیقت فکر چه می باشد.

راه می رود،ولی نمی فهمد حقیقت این عمل و انقباض و انبساط عضلات و استخوان ها چه برنامه ای است،به خوبی می یابد ارادهٔ وی غیر مادّی و رنگی جز تجربه و غیر از مادّه دارد،ولی از درک ماهیّت این رنگ درمانده شده است،خود را من می خواند،ولی از من خبر ندارد و به قول جامی:

حیران شده ام که میل با من چیست ؟*** اندر گل تیره این دل روشن چیست ؟

مشاهده می کند که در اقیانوس هستی،امواج خروشان حیرت،سر و صورت او را نوازش می دهند و هر قدر بیش تر فکر می کند،زنجیر تحیّر زیادتر به دست و پا و به فکر او پیچیده می گردد و با خود می گوید: نمی یابم ره ساحل به فکرت***در این وادیّ بی پایان حیرت

ص:۳۴۹

فقط می فهمد که نمی فهمد،می داند که نمی داند،می بیند که راه درک حقایق بسته است و در این طریق کمیّت علوم مادّی و تجربی لنگ است.

اینجا قدرت و حکومت مادیّات پایان می یابد و در این صحنه دانا و نادان،بینا و نابینا،انیشتن و بو علی سینا با دهقان اعمی برابرند.

جملگی به این ترانه نغمه سرایی دارند که ما از پی بردن به کنه ذات آفریدگار و پدیدآورندهٔ آفرینش و ره یافتن به نشئهٔ ماوراء عالم مادّی و از چگونگی غوغای پس پرده عاجزیم و خواه و ناخواه و بالاخره و به طور حتم،برابر این حقیقت سر تسلیم فرود می آورند که حسّ کنجکاوی آنان در این وادی فقط به ادراک روحانی و به خوشه چینی از خرمن پرفیض انبیا تسکین داده می شود و شور میل،آن ها را به خبر یافتن از حقیقت موضوع،فقط به آب رحمت معارف انبیا ارضا می توان نمود.

سخنان برگزیدگان آفریدگار و شبنم هدایت آنان است که قدرت دارد آن شرارهٔ جانسوز را تخفیف دهد و غنچه های روحانی را در دل سرگشتگان وادی حیرت شکفته نموده و آن ها را به سر منزل رستگاری و سعادت برساند و برای آدمی قناعت وجدانی حاصل نماید.

آری،این گم گشتهٔ انسانی و این چیزی که وی به دنبال آن می دود و به جستجوی آن است جلوه ای از معانی دین است.

دین است که قدرت دارد نگین آرامش فکری و اطمینان خاطر را از قعر دریای متلاطم روحی بیرون کشیده و آن را زینت بخش حیات آدمی سازد.

آری،برای دیدن حقیقت،دیده ای غیر از چشم لازم است و این دیده را تنها از راه پیوند با انبیا می توان یافت،چون این دیده به دست آمد،درِ تمام کمالات و ابواب رحمت حق به سوی انسان باز خواهد شد.

۲-جلوگیری از تردید و نگرانی

دین،شخص را از توفان تردید و نگرانی نسبت به حیات ماوراء نشئه مادیّات نجات و به او خاطر مطمئن،روح نشط و حالتی شاد و سبکبار،در آشیان ایمان حقیقی عنایت می نماید.

آدمی در دریای متلاطم حیات همواره دچار روح هول و هراس و تردید است و از عالم بعد از مرگ و چگونگی حالات خود بعد از فراغ روح از کالبد تن در اضطراب می باشد و می داند که مرگ چون سایه او را دنبال دارد،پرسیده و می پرسد:

ز کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود ؟***به کجا می روم آخر ننمایی وطنم ؟ (۱)

آیا من برای خوردن و خوابیدن و پوشیدن و عمل جنسی خلق شده ام ؟ پس فرق بین انسان و حیوان چیست ؟

آیا تکوین ما برای جنگیدن و تهیّه اسلحه و بُمب های آتش زا بوده که دیگران را محو و نابود و جهان را ماتم سرا نماییم ؟ اگر این چنین است حال گرگان و سگان بِهْ از آدمی است و اگر ما انسان ها فقط برای عمران و آبادی زمین خلق شده ایم پس چرا می میریم و باغبانی که باغ را گلستان می کند،چرا خود حظّ وافر از آن نبرد و سر به تیرهٔ تراب می کشد ؟

و اگر منظور خلقت این می باشد که معدودی جبابره،زر و زیور و برلیان از راه ظلم و تجاوز اندوخته نمایند و به گنجینه های انباشتهٔ خود از یاقوت و الماس و یا تعدادی بی شمار از اوراق بهادار و اسکناس خرسند باشند،پس امتیاز بین معادن و سنگ های موصوفه و انسان چه می باشد ؟

اگر هدف خوشی و خوش گذرانی است،پس حالات تیره و تار ناخوشی و دوران نکبت بار اندوه ها و دردها و آلام چیست ؟

۱- ۱) -مولوی.

انسان بالاخره می بیند و می فهمد و به هیچ وجه نمی تواند از پندار ناهنجار خود به منظور حضرت حق راه یابد و هدف پروردگار را دریابد و یا درک کند،اینجا است که باید راه چاره را فقط در دین و دینداری جستجو نماید و باید حس کند که با این دارو می تواند،همّ و غمّ خویش را درمان و توفان نگرانی را جبران کند.

دین که اساس آن ایمان به خداست،به آدمی آن نیرو و شجاعت را می دهد که نه تنها از مرگ نهراسد،بلکه مرگ را تغییر لباس و تهی کردن قالب و پرواز به عالم ملکوت بداند و به حوادث جهان بخندد و با مشکلات با آغوش باز مبارزه نماید و در دورهٔ هر پیامبری همین ایمان و همین درک واقعیّت مرگ،رمز پیشرفت مردم مؤمن بود.

۳-دین،بهترین پناهگاه در حوادث

اشاره

دین،پناه و ملجأ شخص متدیّن در حوادث و مواقع درماندگی است،حیات آدمی صحنهٔ مشکلات و صدمات می باشد و آفرینش انسان طوری است که از تحمّل شدائد رسمی و روحی و عقلی ناگزیر است و در عین همهٔ این بلاها در التجاء و اتکاء به مبدئی که شایستگی و زیبندگی این معنی را داشته باشد،ناچار و بی اختیار است.

شخص هرچند صبر و بردباری به خرج دهد و بیش تر خود را شکیبا معرّفی نماید،روح متانت به او اجازه ندهد که زبان به شکوه باز و سخنی از ناملایمات آغاز و آه و شرار درون را نزد همگان به آسمان نثار نماید.

او علاقه دارد ملجأ و پناهگاهی عظیم،رحیم و بزرگوار داشته باشد که در مصائب،در هر لحظه،از مددکاری او بی منّت و بی دریغ مضایقه ننماید،بدون ملجأ و منجا زندگی بسیار دشوار است.

ص:۳۵۲

بالاـترین پنـاه ها و مهم ترین یار و یاور،در خلوت و جلوت،در آشـکار و نهان در پرده و ظاهر دین است که زیر بنای آن ایمان به خداست.

آن کسـی که میان لجّه های هولناک اقیانوس دست و پا می زنـد و هیولای مرگ را برابر چشم خود می بینـد،امواج سـهمگین دریـا سـر و صورتش را نوازش می دهنـد و هر لحظه شـلّاقی از فشـار و شـکن های پیچیـدهٔ آب به بـدن او نواخته می شود، بی اختیار خـدا می گویـد و از او برای رسـیدن به ساحل نجات مـدد می طلبد و جز او را ملجأ و پناه و یار و یاور نمی پندارد و در آن لحظه از صمیم قلب به قدرت خدا ایمان دارد و ناله های دردناک خویش را به آسمان عظمتش نثار می کند.

این حقیقت و این التجـا و این پرسـتش معبود یکتـا،دین است و خلاـصه این دین است که به انسان اطمینان،جرأت،شـجاعت و شهامت عنایت می کند،چنانچه قرآن می فرماید:

[هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ] (۱).

اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد.

و در آیهٔ دیگر می فرماید:

[أَلاٰ بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] (۲).

آگاه باشید ! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد.

شعاع دین به هر دلی که تابید آن را از معنویّت روشن و از صـفا و حقیقت گلشن نمود و آن چنان شیفتهٔ حق گردید که شدائد و سختی ها را هیچ انگاشته،ابداً هراس و اندیشه ای در این باره نداشته و آن ها را لازمهٔ جهان گذرا می داند.

۱- ۱) -فتح (۴۸):۴.

۲- ۲) -رعد (۱۳):۲۸.

شخص دیندار و آدم متدیّن حقیقی از حوادث ترس و بیم ندارد،عزّت و ذلّت را از خدا می داند و یقین دارد که حادثه از عوامل و لوازم کمال است. ز حادثات تو اندیشه و هراس مدار که هست حادثه مستلزم مدار کمال

آری،متدین باید بداند،بدان گونه که سوز سرما و برف و توفان زمین را از میکرب ها مبرّا و آن را آمادهٔ شکوفایی گل های بهاران می نماید و از گل مکیدن زنبور،عسل ساخته می شود و عمل تلقیح در شکوفه ها انجام می گیرد،حادثه ها نیز از اسباب و لوازم حیات و رقاء می باشند.

غبار لازمهٔ آسیا بود«صائب»***تو از حوادث دور زمان چه اندیشی (۱)

موحّد برای توفیق ثبات و مجاهدت با ناملایمات،متوسّل به خدا و متّکی به دین است.

ملجأ و پناهگاه متدیّن،خدا و مبانی دین است و به هنگام اضطرار استغاثه به درگاه خدا دارد و معتقد است که جز خدا،دیگری درد او را درمان نمی نماید و در حال اضطرار سر بر آستان او گذاشته از عنایتش مدد می طلبد.

بدبخت کسی است که ملجأ و پناه ندارد،و از آن بدتر،مسلک های بی خاصیّت و موجودات ضعیف و بیچاره که از خود او درمانده ترند پناه خود پندارد !

متدیّن،عرض نیاز به آستان قادر چاره ساز و خداوند رئوف بی نیاز دارد و به جز او به کسی نپردازد و دست تکدّی به سوی خدا دراز کرده به ما سوی توجّه ندارد و به گدایی درِ او افتخار نموده و حاضر نیست به هیچ قیمتی روی از آن درگاه برگرداند.

مکتب اسلام نمونه های بارزی در ثبات و بردباری و شکیبایی از خود به یادگار دارد که علاوه بر سروران دین که مادر دهر چونان نخواهد دید،از پیروان این دین در تاریخ شواهد بسیاری موجود است که مقاومتشان در برابر حوادث اعجاب انگیز است.

۱- ۱) -صائب تبریزی.

صبر دیندارن بر مصائب

یکی از بزرگان دین می گوید:

از گورستانی می گذشتم،زنی را دیدم میان چند قبر نشسته و زبانش مترنّم اشعاری بدین مضمون است:

صبر کردم در حالی که می دانم عاقبت صبر خوب است،آیا بی تابی بر من سزاوار است که بی تابی کنم؟ صبر کردم بر امری که اگر قسمتی از آن به کوه ها وارد می شد،متزلزل می گردید.

اشک به دیدگانم وارد شد،آن اشک ها را به دیده برگرداندم،من در عمق قلب گریانم.

آن شخص می گوید:از آن زن پرسیدم:تو را چه شده که می گویی صبر کردم به طوری که هیچ کس به آن نحو نمی توانست صبر کند ؟!

جواب داد:روزی شوهرم گوسپندی را در برابر کودکانم ذبح کرد و پس از آن کارد را به گوشه ای پرتاب نمود،چون از منزل خارج شد،یکی از آن دو فرزندم که بزرگ تر بود به تقلید از شوهرم دست و پای برادر کوچک خود را بسته و خوابانید و به او گفت:می خواهم به تو نشان بدهم که پدر چگونه گوسپند را ذبح کرد و در نتیجه برادر بزرگ تر سر برادر کوچک تر را برید و من تا آمدم بفهمم کار از کار گذشته بود؛به پسرم سخت خشمناک شدم بر او حمله بردم که او را بزنم،به سوی بیابان فرار کرد،وقتی شوهرم به خانه برگشت و از جریان مطّلع شد به دنبال پسر رفت، پسرم را در بیابان دچار حملهٔ حیوانات درنده دید و ملاحظه کرد آن پسر هم مرده، جنازه اش را به زحمت به خانه حمل کرد و خود از شدّت سوز عطش به زمین افتاد و از پای درآمد.

ص:۳۵۵

من سراسیمه به سوی شوهر و جنازۀ طفل دویدم،در این اثنا کودک خردسالم خود را به دیگ غذا که در حال جوشیدن بود رساند و به دیگ دست زند،دیگ به روی او واژگون شده او را کشت.

خلاصه من در ظرف یک روز تمام عزیزانم را از دست داده و در این حال فکر کردم که اگر برای خدا در این حوادث سنگین صبر و شکیبایی کنم مأجور خواهم بود،از این جهت شکیبایی به خرج می دهم و حتّی اشک دیدگان را پنهان می کنم و به دنبال آن گفت:تمام امور از جانب خداست و همه چیز واگذار به حضرت اوست و امری را نمی یابم که واگذار به بنده باشد.

به قول حکیم صفای اصفهانی:

عشق زد خیمه بیایید که بی خانه شویم***شمع افروخته شد هم پر پروانه شویم

حلقۀ طرّه او در شکن است و خم و تاب***باید اندر سر این سلسه دیوانه شویم

آشنایان غم عشق برآنند که ما***زین خیال و خرد شیفته بیگانه شویم

بیت معمور ولایت دل دیوانه ماست***گنج ماییم که باید همه ویرانه شویم(۱)

۴-اجرای دین با خلوص نیت

انسان مؤمن قوانین دین را از روی خلوص نیّت اجرا می کند و در این زمینه نیازی به قوّۀ مجریه ندارد.

آن قانونی که ریشه در سرّ سویدای دل و روح و جان آدمی داشته باشد،بدون قوّۀ مجریه،منهای پلیس و پاسبان اجرا می گردد و متدیّن واقعی به خود اجازۀ تخطّی،در هیچ مرحله ای نمی دهد و این گونه قانون هم فقط قانون دین است؛

۱- ۱- صفای اصفهانی:۲۶۰

قانون دین است که متدیّن برای اجراء و بسط و نفوذ آن جان خود را تسلیم و نهال آن را با خون خویش آبیاری می کند؛قوّهٔ مجریه قانون دین در نهاد متدیّن مخفی است و عشق او به خدا و ترس از عقاب روز جزاست و این حالت هرگز پیش نظر متدیّن محو نمی شود و بدون دخالت دیگری،درصدد اجرای این قانون است.

۵-بی ریایی اهل دین

انسانِ متدیّن در سایهٔ دستورهای دینی برای بهبود زندگی مادّی و معنوی خود و دیگران گام برمی دارد و مجاهدت در راه خدا را در طریق تأمین سعادت دنیا و آخرت خود می داند.

فعالیّت و کوشش او ریاکارانه نیست و اعمالش به صنایع حیله و نیرنگ رنگ آمیزی نشده است،برای دین و اجرای قوانین آن و برای سعادت واقعی خود و عائلهٔ خویش و افراد جامعه مشی عقلایی دارد و کوشاست که فردی مفید به حال جامعه باشد.

۶-دینداری،پاسخ به نیاز باطن

قبول دین از غرائز آدمی است و انسان با قبول این حقیقت به ندای وجدان و الهام پیامبر باطن پاسخ مثبت می گوید و آدمی به قدری تشنه این آب زلال است که اگر به پیامبر و رسولی راه نیابد،از سنگ و چوب،خدایی به چهرهٔ بت تراشیده آن را پرستش نماید و یا آن را مظهر حق دانسته به او فدیه داده،رفع حوائج خود را از او می خواهد و یا مانند ما برای آرامش خود به بت پول روی می آورد.

ص:۳۵۷

۷-دینداری،موجب شکر نعمت

شکر منعم واجب است،یعنی به هر شخصی که احسانی شود،بر او لازم است که از نیکوکار تشکّر و سپاس گزاری نماید،این امر مقتضای آدمیّت است و حتّی بعضی از حیوانات به منعم وفا دارند،با قبول این اصل،آدمیان که از نعمت های بی حد و حصر خداوند برخوردارند و می دانند این نعمت های بی پایان که برون از حد وصف و قیاس اند و از ناحیهٔ منعمی غیر از افراد عادی و جز عناصر خاکی و عوامل مادّی است،باید به شکرگزاری او اهتمام ورزند و در مقام اتیان این فریضه و اجرای این تکلیف واجب،منعم خود را بشناسد و چون منعمی جز حق پیدا نمی کند،ناچار از حرکت به سوی خدا و معرفت نسبت به اوست و این معنی، همان دین و دینداری است.

۸-دینداری،دفع ضرر محتمل

دفع ضرر محتمل لازم است؛در دنیا دو گروه در برابر یکدیگر قرار گرفته اند، موحّدین و کفار.موحدان به خدا و نشئهٔ ماوراء و روز جزا ایمان دارند و برای اعمال خوب و بد پاداش قائلند.کفّار فقط به مادیّات قائلند.به جز دنیا عقیده به چیز دیگر ندارند،نیکان عالم و در رأس همهٔ آن ها انبیای الهی کفّار را از هول و هراس قیامت، از شرارهٔ آتش جهنّم و از آن روز وانفسا برحذر داشته و گفته اند:برای بدکاران و کافران و فاجران و منافقان در آخرت عذاب دردناک پایدار خواهد بود.

حد اقل اثر گفتار پیامبران و هادیان انسان به صراط مستقیم آن است که کفّار و منافقان احتمال عذاب و احتمال صدق گفتار پیامبران و سالکان راه را می دهند و روی این احتمال دفع ضرر محتمل واجب است و این وجوب هم عقلی است و با

این فرض لازم است که شخص به دعوت انبیا پاسخ مثبت گوید و نـدای آنان را به لبیک جواب دهد و همین امر و اهتمام به دفع ضرر محتمل عبارت از سیر در طریق دین و الزام به پذیرش شریعت است.

نیاز جامعه به دین و قوانین آن

۱-قانون برای برقراری قسط و عدالت اجتماعی لازم است و بدون قانون حتّی برای کم ترین زمانی،جامعه قابل دوام و بقا نیست.

از طرفی قانونی می تواند در جامعه،حکومت و عدالت اجتماعی را تأمین نماید که براساس خرد و برهان صحیح استوار باشد و قانون گذار از جزئیات نیازهای جامعه و ضروریّات آن با اطّلاع و به مصالح و مقتضیات حال و آینده افراد واقف و به تمام برنامه ها،بصیرت کامل داشته باشد و به علاوه از ریب و ریا،اغراض شخصی و هوی و هوس مبرّا باشد.

چنین قانونی به دلیل عقل منحصراً باید از ناحیهٔ خداوند تبارک و تعالی،به تمام مردم به وسیلهٔ انبیا ابلاغ و پیامبران جامعه را به قبول قوانین الهی دعوت و ملزم نمایند؛این مجموعه ای که به وسیلهٔ وحی به انبیا ابلاغ می گردد و توسط آنان در میان مردم نشر می شود،قانون دین نام دارد.

این مسئله قطعی است که بشر باید در سایهٔ قانون و در پناه حقوق زندگی کند و قانون و حقوق امروزه دولت ها شامل،قوانین پارلمانی،عرف و عادت،رویهٔ قضایی،بخشنامه ها،آیین نامه ها و انواع مقرّرات است و چون موضوعات مذکور، خارج از حریم دین،آغشته به اغراض آلوده و در افق عدم احاطه به مقتضیات حال و آیندهٔ بشر وضع شده و جز زور و زر و منافع شخصی متنفذین انگیزه نداشته،افراد به طوع و رغبت آن را قبول نمی نمایند و ذات و قلب بشر خواهان قانونی است که با

فطرت و نیازهـای واقعی او هماهنگ باشـد و چنین قانونی منحصـراً قانون خـدایی و مقرّرات الهی است و این قانون در حقیقت همان شریعت و دین است.

۲-شـک نیست که در مجـامع،اگر حکومت اسـتبدادی یـا دیکتـاتوری باشـد، منویّـات سـلطان و یا دیکتاتور و اگر جمهوری و مشـروطه باشد،خواسـته های اکثریّت افراد پارلمان به سـیمای قانون بین مردم حکومت خواهد کرد و چیزی که در آن تردیدی نیست،آن است که جـامعه تشـنهٔ قـانونِ صـحیح و خوب است،جامعه قانونی می خواهـد که در کنار آن حقوق همه افراد حفظ شود و نیازمنـدی هـای وی را به وجه احسن رفع نمایـد و قـادر باشـد از تجـاوز و تعـدّی جلوگیری و بر دل ها حکومت کنـد و اجرای آن مـواجه بـا زحمت و خسـارت نباشـد و چنین قـانونی فقـط در سایـهٔ دین تجلّی دارد و بس؛زیرا وضـع قوانین عرفی و پارلمانی همواره نقشـی از خواسـته های زورمندان و موجی از هوی و هوس طاغیان بوده و هست و منویّات اقویا و امریه غرض آلود آنان به صورت قوانین و به لباس مقرّرات عرض انـدام می کند و همین نوع قوانین ناقص یا باطل است که اکثریّت جوامع جهان را به فساد و تباهی کشیده است !!

۳-قانون،علاوه بر نشـئهٔ دنیا،بایـد توجه و عنایت کامل به نشـئهٔ آخرت نیز داشـته و قانون گـذار باید به نشـئهٔ ماوراء طبیعت هم محیـط باشـد،تـا بتوانـد در این صـحنه نیز قوانینی برای بشـر وضع نمایـد که روح آنان را از کـدورت های درونی پاک و برای حیـات اخروی نیز آمـاده سـازد؛کسـانی که در نـاز و نعمت و بستر بی ایمـانی به خـدا و آخرت خفته انـد،هیـچ گاه نمی توانند قانونی در این مرحله وضع نمایند، وضع چنین قانونی فقط منحصر به دین است و باید از طرف حق تشریع و اعلام گردد.

۴-بشر،خواهان قانونی است که به حقوق بیچارگان سایه اندازد و منافع آنان را

حفظ نماید؛کسانی که زندگی آنان از هر حیث تأمین است و هوسی جز نوشیدن بادهٔ ناب آسایش از زندگی ندارند و رقمی جز اندوخته های مادّی خود نمی دانند، هیچ گاه نخواهند توانست قانونی در مرز منافع افراد درمانده و بیچاره و طبقات پایین و زجر کشیدگان وضع کنند؛وضع قانون فرع بر تعقّل است و آن هایی که قادر نیستند وضع دیگران را درک کنند،چگونه برای آنان قانون سالم و حافظ حقوق بیاورند؛ این نحو قانون،فقط در قدرت خداست و خداوند از باب قاعدهٔ لطف،انبیا را مبعوث به رسالت و به آنان دستور داده قوانینی که به نفع تمام مردم جامعه است، به نام دین ابلاغ کنند.

۵-قانون اجتماعی به عکس تصوّر برخی،باید قابل انطباق در هر جامعه و در هر زمان و مکان باشد؛اصول آن پایدار و فروع آن به اعتبار عناوین ثانویه برای مکلّفین قابل انعطاف باشد و این هدف را قوانین خلق السّاعه که تعداد آن ها برابری با تعداد نجوم دارند و اغلب سرسام آور و گیج کننده اند،نمی توانند تضمین کنند.

این فقط قانون دین است که واجد شرایط متین و محکمی است.

۶-دنیا ملک خدا و جهان و جهانیان پدیدهٔ قدرت و ارادهٔ او هستند،او عالم سرّ و خفیّات است،او می داند که برای پدیده و آفریدهٔ خود چه قانونی لازم است که جواب گوی نیازمندی های مخلوقات او باشد،فقط خدا که جهان را آفریده، می داند چه قانونی مورد احتیاج انسان و به مصلحت دنیا و آخرت اوست،چنین قانونی را قانون دین می گویند که تنها به وسیلهٔ انبیا و امامان ابلاغ می شود.

۷-اجرای قوانین اجتماعی نباید واجد هزینه های کمرشکن باشد و مخارج زیادی بخواهد و مورد مصرف بیت المال نباید فقط قوّهٔ مجریه و منحصراً نگهداری زمامداران باشد؛بیت المال باید به سود جامعه صرف امور خیر گردد و ضامن اجرای قانون باید خود قانون و عقیده به آن باشد و چنین قانونی فقط در کسوت

قانون آسمانی یعنی دین نمودار است.

۸-این اجرای قوانین دین است که برای جامعه،مدینهٔ فاضله می سازد و افراد را از حضیض ذلّت به اوج عزّت می رساند؛خداوند به جامعهٔ دینی برکت،عزّت و رفعت می دهد؛اسلام یعنی دین خدا،پیروان حقیقی خود را از پستی های عفن و بدبوی امور غیر انسانی نجات داده و آن ها را به اوج عزّت و فضیلت می رساند و عدالت واقعی را در جامعه تضمین می نماید.

۹-اجرای مقرّرات دین،جامعه را از شرّ استعمار و مظالم و مطامع کفّار و بت های بیجان و جانداری که مراکز استعماری تراشیده اند نجات می دهد، حکومت دینی نمونه ای بسیار عالی از مدینهٔ فاضله پدید می آورد،در حدّی که افراد آن از هر حیث در امن و امان باشند.

۱۰-قانون دین علاوه بر خیر دنیا،سعادت ابدی اخروی را برای افراد تضمین می کند،عقیده به نشئهٔ واپسین در حفظ نظم عمومی و مشی افراد در مرز حقوق خودشان بسیار مؤثّر است.

۱۱-دین از مظاهر اصلی تمدّن در اجتماع است؛اگر به پدیده های اجتماعی که چهرهٔ حیات مدنی داشته و دارند،دقّت شود،ملاحظه خواهد شد که در آن ها سه عامل منشأ فعالیّت بوده و هست و آن سه عامل عبارت اند از:علم،فلسفه،دین.

روان شناسان و فلاسفه علم را چنین تعریف کرده اند:

علم،عبارت است از نتیجهٔ مساعی منظم دائمی فکر بشر که از آن ها قاعده یا سیستم یا اصل پدید آمده است.

علم از ظاهر اشیاء و از خواصّ صوری آن ها تعریف می کند و به حسّ و تجربه اعتماد دارد،خواصّ اشیاء را از مجرای تجربه بیان می کند و مرز تجربه محسوسات و عوامل آن حواسّ ظاهره است.

فلسفه بنا به تعریفی که صاحبانش دارند،عبارت است از علم به حقایق اشیاء به قدر طاقت بشر.

فلسفه،پا را از علم بالاتر گذارده و هرجا که علم توقّف کرد و بال های کبوتر رعنای دانش را یارای اوج و پرواز نبود،شاهین بلند پرواز و توسن راهوار فلسفه به طیران و جولان پرداخته به اصرار می خواهد به زوایا و خوایا و بطون حقایق راه یابد و بیش تر خود را با حقیقت و واقعیّت امور آشنا سازد.

فلسفه به مانند علم به مادیّات اکتفا نمی کند،به هر جا دست اندازی می کند و بحث از دستگاه آفرینش و ماوراء عالم را در حیطهٔ تصرّف خود می داند.

اما حرکت فلسفه در این میدان وسیع کُند بوده و در بسیاری از امور،عجز خود را نشان داده است،ولی دین که فراتر از فلسفه و ما فوق آن است،مطالبی را در راه فکر و ادراک جامعه بیان می کند که فلسفه در ظرف فرمول های خود از بیان آن عاجز می گردد.

و چون فلسفه از بیان حقیقت دستگاه آفرینش،از خدا و ماوراء طبیعت،از چگونگی حالات انسان پس از مرگ و نشئهٔ بعد از آن و نیز از بیان عوالم روح و بقای آن عاجز می شود،چهرهٔ فروزان دین،برای معالجهٔ جهل بشر نسبت به این امور نمایان می گردد و در طاقت فکر و ادراک بشر،خدا،ماوراء عالم و همهٔ حقایق را توضیح می دهد.

دین با براهین و استدلالات متینی که دارد،آدمی را به گفته های خود،به مکتب خود،به ادلّهٔ خود،به احکام و قوانین خود،به منشورات و مکتوبات خویش-که همه از طرف خداست-مؤمن و عقیده مند می کند.

وقتی که عالم مدنیّت حقیقی دین از بدو پیدایش در نهاد جامعه،حکومت داشته و افراد آن را به غریزهٔ ذاتی پسندیده و قبول کرده،و از دل و جان به او پایبند

ص:۳۶۳

شـده باشـند و حتّی برای زنـدگی جاویـد خود و برای نشـئهٔ حیـات دیگر توسّل به آن را لازم و واجب دانسـته و می دانـد و به خوبی دیده می شود که نفوذ و حکومت دین واقعی از مظاهر یاد شدهٔ تمدّن بشریّت بیش تر است و هرکجا علم و فلسفه لنگ می شود،دین به مـدد و یاری و یاوری آن ها همّت گمارده و می گمارد،با این فرض مسلّم و این اصل مبرهن بایـد گفت:دین برای اجتماع لازم بوده و هست و بهترین داروی نظم عمومی و سعادت واقعی اجتماعی است.

۱۲-قـانون در حکـومت دین بایـد به چاشـنی معنویّت و لحـاظ خصوصـیّت روح و بقـاء آن آغشـته و جهـات بقـاء روح در آن ملحوظ باشد.

موضوع معنویّت و بقاء،روح اصل ثابت و غیر قابل تغییر و غیر قابل انکار و مؤثّر در صـحّت دین و حجیّت آن می باشـد و هیچ گـاه نمی توانـد حکومـتی به نـام دین قیـام نمایـد و جهانیـان را به وحـدت و یگـانگی و اعتصـام به لواء دعوت کنـد و خود را برگزیدهٔ خدا و قوانین خود را از جانب او برای اهل دنیا ارائه کند،ولی پیمانهٔ آن از معنویّت تهی و از لحاظ توجّه به بقای روح و نیازمنـدی های نفس ناطقـهٔ انسانی عاری باشد و نغمه ای از سوز دل نداشـته و نتواند عاشـقان غزال رعنای امور بالا را به سـر منزل مراد برسانـد،یعنی دینی باشد صـرفاً به صورت قوانینی خشک،بی روح و قانونی جامد و بشـر را فقط به الفبای امور مادّی آشنا و افراد را صرفاً به اطاعت و انقیاد از فرمول های کسب دنیا و مواد جهان دعوت نماید.

آدمی ساخته از جسم و جان و روح و روان است،همان طوری که به رفع نیازمندی های مادّی و جسمانی خود محتاج است،می خواهـد کـام تشـنهٔ روح را هم به آب حیات معنوی سـیراب و شامّـهٔ نفس ناطقـهٔ خویش را نیز به عطر شـمیم و جان پرور روح معطّر نماید و در این وادی هم به مرکب سعادت سوار و در آسمان حقایق و معنویّات پرواز کند و با این هدف،خواهان قانونی است که از چشمهٔ

ص:۳۶۴

فیّاض معنویّت سیراب شده باشد و در این مرحله پای آنان که در پستی های عفن و بدبوی مادیّت غوطه ورند و همّی جز نوشیدن بادهٔ هوی و هوس ندارند لنگ است.

کسی که به وجود روح عقیده ندارد،در حالی که مسئلهٔ روح امر مسلّمی است و او نمی تواند این حقیقت غیر قابل انکار را درک کند،چگونه می تواند،به سود روح و در خطّ رعایت حقوق او وضع قانون نماید،فقط و فقط خالق روح و پدیدآورندهٔ معنویت و نفس ناطقهٔ انسانی است که ارزش آن را می داند و در جعل قانون مذاق او را هم در نظر گرفته و خواسته های او را ملحوظ می دارد و قانونی تشریع می کند که منادی وجدان و روح و روان و نیازمندی های انسان از هر حیث و هر جهت،در هر لحظه و در هر زمان و هر مکان باشد و چنین قانون منحصراً قانون دین حق و مصداقی هم به جز اسلام ندارد.

۱۳-امنیّت واقعی و بقای حقیقی جامعهٔ فاضله،مبتنی بر سه اصل است و بدون آن سه اصل و بدون هم آهنگی آن سه عنصر با یکدیگر،جامعه روی ترقّی و سعادت را نخواهد دید و به وصف فضیلت پایدار نخواهد ماند و آن سه اصل عبارت اند از:

اوّل-دین: پدیده ای که مقرّرات دینی و قوانین آسمانی بر آن سایه نیفکند و افراد آن را در پناه خود حفظ ننماید و مرز حدود و حقوق در آن معیّن نباشد، چنین پدیده و جامعه ای باقی و برقرار نخواهد ماند.جامعه،قانونی لازم دارد که ارکان آن بر مبانی عقیده و ایمان واقعی استوار باشد و چنین قانونی فقط فرمان آسمانی و احکام الهی است.

دوّم-علم: دین باید مبتنی بر ایمان و عقیده باشد و عقیده باید از سرچشمهٔ خرد و دانش سیراب شود و شخص کورکورانه و با تقلید،دین را قبول ننماید و باید

ص:۳۶۵

پایهٔ دین خود را براساس خرد و دانش استوار کند،دینی در حریم فرشتهٔ خرد جای دارد که زیربنای آن را مصالح علم و دانش واقعی مستحکم نموده باشد و جامعه ای سعادتمند و مدینه ای فاضله است که پرچم دار علم و دانش باشد و افراد را به این معنی دعوت و به امر اکید دستور دهد،هرجا دانشی بود،پروانه وار گرد وجودش جمع شوید و از فروغ آن استضائه نمایید و به هدایت و روشنی آن گام بردارید و در سایهٔ دانش خیمهٔ حیات افکنید،قوانین حاکمه باید از سرچشمهٔ علم و خرد و ندای وجدان و فرمان یزدان سیراب شود و ذات فرد فرد جامعه،تشنهٔ چنین قانونی است،قانونی که براساس خرد و دانش و سخت مشوّق دانش باشد و آن قانون با توجّه به قرآن و سنّت اسلام است.

سوّم-عمل: دین و دانش،عمل لازم دارند،پنداری واجد ارزش است که قرین کردار باشد و دین و دانش بی عمل چون جوی بی آب و درخت عاری از میوه و بسان کشت در اعماق تیره محروم از نور خورشید است و البته چنین پنداری بهره و ثمره ندارد.

دو فرشتهٔ دین و دانش باید به مدد عمل،در آسمان حیات معنوی و سعادت فردی و اجتماعی پرواز نمایند و به طور خلاصه،جامعه وقتی سعید است که با سه اصل یاد شده قرین باشد و اصل اصیل هم در این سه مرحله دین است و دین پناهگاه دو عنصر و دو اصل دیگر است و دین بدین گونه را بی شک فقط در قاموس وحی باید جستجو کرد.

۱۴-به تجربه ثابت شده که جوامع بدون دین قابل بقا نیست،حتّی بعد از جنگ جهانی دوّم،گروهی از ممالک کمونیستی این حقیقت را پذیرفته اند و تا حدودی محدودیّت مذهبی را از بین برده اند؛از رادیوهای تاجیکستان،قفقاز و ترکستان صدای اذان به گوش می رسد و در جمع حجّاج از اهالی جماهیر شوروی سابق

و چین و بلغار دیده می شوند و در آمریکا که جز به دلار به چیزی فکر نمی کنند و اذهان آن ها به درهم و دینار بیش از پروردگار متوجّه است،مع ذلک روزهای یک شنبه کلیساها از جمعیّت پُر و سالانه میلیون ها دلار صرف مجامع دینی می گردد و اخیراً دسته دسته در آن طرف دنیا به اسلام علاقه مند شده و پس از مطالعه در مبانی آن،خویش را به زیور این مکتب الهی می آرایند.

و بدون شک،زمانی ابرهای تیره و تار بدبختی از افق زندگی بشر محو خواهد شد،که حکومت دینی به معنای واقعی بر فراز آن سایه افکند و همهٔ بشر به قوانین آسمانی به دیدهٔ عظمت و احترام نگریسته،آن را به کار بندند (۱)و زمان آن دور نیست و قرآن و روایات به طور قاطع از چنان زمانی خبر داده اند.

حقیقت دین

دین،رشتهٔ اتّصالی است بین خلق و خالق کلّ و با این وسیله تمام موجودات خلقت با مبدأ خود پیوستگی دارند؛استحکام،قرب،بُعد و اتّصال برحسب استعداد و ظرفیّت هر موجودی است،هرجا هستی باشد،این ارتباط هست و آنجا که هستی نباشد نیستی است،معنی ربط حادث به قدیم همین است.

گردش شگفت کرات و کهکشان ها را ببینید !! می گویند:از اثر تجاذب است، یعنی رشته یا زنجیر و طناب محسوسی برای اتصال آن ها در کار نیست ولی به طور عجیبی به یکدیگر پیوسته اند و همان پیوستگی را جمعاً به مبدأ کل دارند.

ارتباط حادث به قدیم و در نتیجه ربط خود را با خالق از روی این مثال تنظیر و تقریب کنید که در قالب الفاظ از این ساده تر نمی توان بیان کرد،باقی کار دیدن

۱- ۱) -ایمان و وجدان:۱۲.

است و این کار عظیم مربوط به خواست حقیقی تو و فضل باری تعالی است.

در سایر موجودات،آن رشته را شدّت و ضعف نیست،چون اراده و اختیار ندارند و باید سیر کمالی خویش را چنانچه برای هریک مقرّر شده طی کنند و از این نظر است که مثلاً:کندن نهال،میوهٔ نارسیده،کشتن حیوانات مفید برای تفنّن و تفریح،گناه است و باید گذاشت که آنها به حدّ کمال خود برسند و سپس در موارد لازم استفاده نمود.

ولی در بشر که جنبهٔ اراده و اختیار دارد برحسب حسن اختیار و سوء اختیار خود،این رشته قوّت و ضعف می پذیرد،لکن بر هر تقدیر آن ارتباط قطع شدنی نیست و هر وقت که انسان اراده کند،می تواند به تقویتش بپردازد و ارتباط خویش را به خالق خود نمایان سازد که درهای رحمت همیشه باز است.

این رشته عبارت از آن لطیفه ای است که دست قدرت در فطرت انسان نهاده و هر کس اندکی به خود آید،تشخیص خواهد داد که احیاناً خواه و ناخواه به غیبی توجّه کرده؛این توجّه دفعی و قهری ناشی از کشش و التفات همان لطیفهٔ نهادی است،ولی غفلت و مشغلهٔ حواس و هوس ها مانع از آن است که انسان از خود بپرسد و غور و دقّت کند که آن بارقهٔ ناگهانی چه بود و از کجا آمده و چگونه و به کدام سو متوجّه شدم ؟

انبیا برای یکسو زدن این پردهٔ غفلت برانگیخته شده اند،تا تذکّر دهند که تو ای انسان ! صاحب یک چنین مزیّت و موهبت عالی هستی،قدر آن و مقدار خود بدان و به قول عارفی:

ای خسته درون تو نهالی است***کز هستی آن تو را کمالی است

ای سایه نشین هر درختی***بنشین به کنار خویش لختی

خواجه حافظ پس از سال ها سرگردانی و تحمّل رنجها،وقتی به برکتِ هدایتی

ص:۳۶۸

به مطلب رسید،گفت:

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد***وانچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

بی دلی در همه احوال خدا با او بود***او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

مرحوم حاج ملّا هادی سبزواری یک بیت دارد که فشرده و عصارهٔ علوم و معارف او است: دوش بر دامن معشوق زدم دست به خواب***دست من بر دل من بود چو بیدار شدم

[...وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ] (۱)یعنی چه ؟ چگونه خدای تعالی عزّه الکریم نزدیک تر از شاهرگ حیاتی ماست ؟

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم***یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

خودشناسی یعنی چه ؟ یعنی پی بردن به آن رشتهٔ ارتباط و تقویت آن،نه آگاهی بر گوشت،پوست،رگ،پی،شش،کلیه،کبد،معده و روده.

گروهی در پی این رشته رفته و به تقویت آن پرداخته و از پیرایه ها و شعایر زائده و قید و بندها رسته اند،ایشان عارفان حقیقت اند؛اما اکثریّت مردم در تیه مادّه و غرقاب حیوانیّت غریق اند،شیخ سعدی در همین معنا می گوید:

تا جان معرفت نکند زنده ات به شخص***نزدیک عارفان حَیَوان محقّری (۲)

شأن انبیا و رسولان فقط این است که خبر دهنده و پیغام آور و قاصدان خدا باشند، نه ایجاد کنندهٔ دین؛زیرا دین با فطرت عجین شده است و قوانینی که وضع یا تعدیل و اصلاح کرده اند همه یا برای نظم معاش و اخلاق بوده که هرج و مرج موجب پراکندگی خاطر و انصراف از توجّه به آن چه باید شود و یا عبادتی است که طریق آشنایی با خود و خدا را به وسیله توجّه و خلوص در کردار و اعمال خیر نشان داده اند.

۱- ۱) -ق (۵۰):۱۶.

۲- ۲) -کلیات سعدی:۷۵۳ (مواعظ).

در ادیان معروف به این معنای لطیف و عالی کم تر می رسیم جز در قرآن کریم؛ این کتاب،دین را صریحاً ارتباط خاص خوانده است و باید از سرگردانی تفسیرها گذشت و به عین کلمات وحی متوجّه گردید،تا آنچه صاف و ساده از آن بدست آمد،پیروی کنیم.

در آیه الکرسی از دین و ارتباط خلق با خالق تعبیر به [بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقیٰ لاَ انْفِصٰامَ لَهٰا] فرموده،یعنی طناب محکمی که گسیختنی نباشد و به دست آوردن آن رشته را به شرط ساده و مشکلی مشروط نموده است که عبارت می باشد از عقد قلبی به خدا و اعراض از آنچه که موجب سرکشی و شرک بشود.

البته در گرویدن به این دین،اکراه و اجبار نیست و به اختیار خلق گذاشته شده است،حتّی فخر رازی در تفسیر این آیت وافی هدایت،اشعری بودن خود را فراموش نموده و اختیار در پیروی و اعراض از دین را اختیاری دانسته و قول علمای اعتزال مانند فقال و غیره را بر تأیید اختیار در تفسیر کبیر خود نقل کرده است.

[لاٰ إِکْرٰاهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّٰاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقیٰ لاَ انْفِصٰامَ لَهٰا وَ اللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ] (۱).

در دین،هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند،بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق دین را بپذیرد].مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیلهٔ قرآن،پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است.پس هر که به طاغوت [که شیطان،بت و هر طغیان گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد،بی تردید به محکم ترین دستگیره که آن را گسستن نیست،چنگ زده است و خدا شنوا و داناست.

ص:۳۷۰

۱- ۱) -بقره (۲):۲۵۶.

این آیت مشتمل بر چند منظور می باشد:

منظور اوّل: در ردّ و قبول دیانت همه کس مختار است؛زیرا از روی قهر و اجبار وصول به کمال بدون شک کمال نیست؛زیرا مستند به عمل خود شخص نمی باشد؛رویّهٔ اسلام هم نیز این گونه بوده و تلقینات به این که اسلام به زور شمشیر بر پیروان تحمیل شده تبلیغ مبلّغین موظّف مسیحی است که ارتباطی هم به سیاست استعمارگران دارد.

منظور دوّم: دیانت،امری است مانند غرائز فطری،نه ساخته شدهٔ دست بشر و مصنوعی؛زیرا خدا آن را در خمیرهٔ انسان مخمّر فرموده و نفخهٔ رحمن و نفثهٔ الهی می باشد و هیچ بشری عاری از آن نیست؛از این رو قابل گسیختن نمی باشد، آری،بشر چگونه می تواند از هویّت اصلی خود صرف نظر کند !!

منظور سوّم: در توجّه به آن ارتباط نهادی که حقیقت انسانیّت و جهت امتیاز این نوع بر حیوان از آن ناشی است،باید نیّت صاف و پاک داشت،نیّتی عاری از شرک و نفاق و دو رویی،وگرنه وصول مشکل است؛زیرا خداوند هم داناست و هم شنوا.

در سوره مبارکه روم به این مطلب،تصریح شده است:

[فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النّٰاسَ عَلَیْهٰا لاٰ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ] (۱).

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همهٔ وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور،[پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست؛این است دین درست و استوار؛ولی بیش تر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

ص:۳۷۱

۱- ۱) -روم (۳۰):۳۰.

پس به نصّ قرآن،دین طبیعی و فطری است و ما بر آن معجون و مخمّر شده ایم و نمی توان از آن جدا شد.

دین حقیقی این است و شرع انبیا برای تقویت و توجّه به آن تشریع شده و باید هم چنین باشد؛زیرا شأن نبوّت و مأموریّت رسالت برای توجّه خلق به خود و خدا بوده و انبیا و رسل به انجام تکلیف و مأموریت خویش تا سرحدّ جان قیام کرده اند (۱).

فیض کاشانی آن عارف بزرگ و فیلسوف والا مقام در این زمینه می گوید:

ای که در این خاکدان جان و جهانی مرا***چون بروم زین سرا باغ و جنانی مرا

جان مرا جان تویی لعل مرا کان تویی***در دل ویران تویی گنج نهانی مرا

آن که به دل می دمد روح سخن هر دمم***تا نزند یک نفس بی دمش آنی مرا

شب همه شب تا به صبح هم نفس من تویی ***روز چو کاری کنم، کار و توانی مرا

تا که به محفل درم با تو سخن می کنم ***چون که به خلوت روم مونس جانی مرا

یک نفس از پیش تو گر بروم گُم شوم ***چون به تو آرم پناه امن و امانی مرا

گر تو برانی مرا جان ز فراقت دهم ***جان به وصالت دهم گر تو بخوانی مرا

گه به وصالم کُشی گه زفراقم کُشی*** گاه چنینی مرا گاه چنانی مرا

«فیض»به تو رو کند رو چو به هر سو کند***نور تو عالم گرفت قبله از آنی مرا

معنای عرفانی دین

دین در مرحلۀ اوّل معرفت است،معرفت از طریق قرآن و سنّت منطبق با قرآن که میوۀ آن معرفت عشق به کمال مطلق و نتیجۀ آن عشق،عمل به تمام خواسته های معشوق است.

ص:۳۷۲

۱- ۱) -علم اخلاق:۱۱۸.

دین در مرتبهٔ اوّل آگاهی است که ثمرهٔ آن عشق به مولا و نتیجهٔ آن عشق رنگ گرفتن از صفات اوست.

دین،صفای باطن و وفای به عهد و بصیرت به کار و عاقبت آن و خلوص در عبادت و رفاقت کردن با اولیا و عاشقان است.

دین،نَفَس زدن به یاد او و برای او و در راه او و جلا دادن آینهٔ دل با اطاعت از دستورهای او و دوری از نواهی او برای تجلّی جمال اوست.

دین،عشق است و عمل،عهد است و وفای به عهد،علم است و صدق، راستی است و درستی،طهارت ظاهر و پاکی باطن و حرام کردن هر چیزی که مانع بین عاشق و معشوق است.

دین،محبّت عبد است به خدا و اطاعت از حق و نتیجه اش عشق حق به عبد:

[قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ] (۱).

بگو:اگر خدا را دوست دارید،پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

این آیت از روی حقیقت رمز دیگری دارد و ذوقی دیگر،می گوید:هرکه را از این حدیث سودایی در سینه می بُود،بگوی بر پی ما بیرون آی که کارها همه در قدم ما تعبیه کرده اند،دل خود را به عقل در مبند که عقل،پاسبانی است،راهبر نیست،تا عنان به او دهی و راه نیست تا روی در وی آری،آنچه طلب کنی از عقل طلب مکن،از نبوّت طلب کن؛عقل،غاشیه کش احکام دین است،عزّت و کبریای دین در میزان عقل نگنجد و در حیّز جوهر و عرض نیاید،دینِ ما همان دین است که صد و بیست و چهار هزار انبیا و رسل را بوده است.

۱- ۱) -آل عمران (۳):۳۱.

و شهادت عزّت قرآن بر این سخن شامل است که می گوید:

[شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ مٰا وَصّٰی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ وَ مٰا وَصَّیْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِیمَ وَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ...] (۱).

از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود،برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی به آن توصیه نمودیم.

مرتبت دارِ دین ما دو چیز است:«قال اللّه» و«قال رسول اللّه» و گر آن چه مایهٔ دین اهل بدعت است از جواهر و اعراض و فصول متکلّمان و تصرّفات عقول ایشان در آفرینش،یک بار نیست گردد و متلاشی شود و با کتم عدم رَود.

یک ذرّه نقصان در آستانه عزّت دین و سدهٔ عظمت سنّت نیاید،تا از ربّ العزّه به حکم اقبال به اهل اسلام این خطاب می آید که:

[اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً] (۲).

امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب به ولایت،امامت،حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

اینجا نه کلام متکلّمان در گنجد،نه فصول متفلسفان،نه بیان عرض و جوهر ایشان.

[قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی...] (۳): پیش از وجود عالم و خاک آدم به

۱- ۱) -شوری (۴۲):۱۳.

۲- ۲) -مائده (۵):۳.

۳- ۳) -آل عمران (۳):۳۱.

هزاران سال ارواح خلائق جمع کردیم و عهدی بر ارواح انبیا و رسل گرفتیم که [قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی...] هرکه خدمتِ درگاهِ آن صدر مملکت و نقطۀ دولت می خواهد،از امروز به خدمت او کمر بندد و به چاکری وی اقرار دهد،این است که ربّ العالمین از ایشان حکایت کرد:[...قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا...] (۱).

پس همه را به یک بار به کتم عدم بردیم،تا در میدان قدرت و قضای ربوبیّت یک چند آمد و رفت،ابراهیم علیه السلام آمد و رفت،موسی آمد و رفت،عیسی آمد و رفت و علی هذا چندین هزار پیامبران به خاک فروشدند،پس ندا کردیم که یا محمّد ! اکنون میدان خالی است و وقت،وقتِ تو است؛سیّد،قدم در مملکت بنهاد،چهارده کنگره قصر کسری بیفتاد و در کعبه سیصد و شصت بت بود،همه در روی درافتادند و از چهارگوشۀ عالم بانگ برآمد که [...جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ...] (۲)،گوهر نبوّت بر بساط عزّت قرار گرفت و سراپردۀ رسالت بر عرصۀ زمین زدند و اطناب آن از شرق عالم تا غرب عالم برسید،نقاب از چهرۀ جمال برگرفته شد،جهان از نثار لفظِ شیرین پُر درّ و جوهر گشت و از مکارم اخلاق کریم آراسته و پیراسته گشت که فرمود:

بُعِثْتُ بِجَوامِعِ الْکَلِم (۳).

من به سخن جامع مبعوث شدم.

إِنَّما بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَکارِمَ الْأَخْلاقِ (۴).

۱- ۱) -آل عمران (۳):۸۱.

۲- ۲) -اسراء (۱۷):۸۱.

۳- ۳) -کنز العمال:۴۰۶/۱۱.

۴- ۴) -مستدرک الوسائل:۱۸۷/۱۱،باب ۶،حدیث ۱۲۷۰۱.

جز این نیست که من برای به کمال رساندن والایی های اخلاقی برانگیخته شدم.

حبیب صلی الله علیه و آله گفت:هرکه بر پی ماست،دوست خداست و برتر از حال دوستی حالی نیست و خوش تر از ایّام دوستی روزگاری نیست.

دوستی سه منزل است:هوی،صفت تن (هوا:طلب و خواستن و میل) محبّت،صفت دل؛عشق،صفت جان.

هوی به نفس قائم،محبّت به دل قائم،عشق به جان قائم،نفس از هوی خالی نه و دل از محبّت خالی نه و جان از عشق خالی نه،عشق مأوای عاشق است و عاشق مأوای بلاست،عشق عذاب عاشق است و عاشق عذاب بلا.

این عشق که صفتِ جان آمد نیز بر سه قسمت است:اوّل:راستی؛میانه:

مستی؛آخر:نیستی.

راستی عارفان راست،مستی والهان راست،نیستی بی خودان راست؛راستی آن است که آنچه گویی کنی و آنچه نمایی داری و آنجا که آواز دهی باشی.

مستی بی قراری واله زدگی است،که نظر مولا دائم گردد،دل هائم (۱)گردد؛که عطا بزرگ گردد،از طاعت یافت برگذرد.

مستی هم نفس راست،هم دل را،هم جان را؛چون شراب عشق بر عقل زور کند،نفس مست گردد،چون آشنایی بر آگاهی زور کند،دل مست شود،چون کشف بر انس زور گیرد،جان مست شود،چون ساقی خود متجلّی گردد،هستی آغاز کند و مستی صحو (۲)شود.

امّا نیستی آن است که در سر دوستی شوی،نه بدین جهان پدید آیی نه در آن جهان،دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست،اکنون نمی یارم گفت

۱- ۱) -هائم:سرگردان،متحیر.

۲- ۲) -صحو:صاف و بی ابر شدن هوا. یوم صحو:یعنی روز صاف و بی ابر.

که منم،نمی یارم گفت که اوست (۱).

دین،تسلیم خدا شدن است و بس؛دین از دیدن خود کور شدن و او را دیدن است و بس؛دین،حرکت از فراق به سوی وصال است و بس.دین،تصفیهٔ باطن از شرک خفی و آراسته نمودن نفس به اخلاق و زینت دادن اعضاء به اعمال صالحه است.

دانی که جمال اسلام چرا نمی بینیم ؟ از بهر آن که بت پرستیم و از این قوم شده ایم که [هٰؤُلاٰءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً...] (۲)بت نفس امّاره را معبود ساخته ایم:[أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ...] (۳)همین معنی دارد.

جمال اسلام آن گاه بینیم که رخت از معبود هوایی به معبود خدایی کشیم، عادت پرستی را مسلمانی چه خوانی ؟ اسلام آن باشد که خدا را منقاد باشی و او را پرستی و چون نفس و هوی را پرستی بندهٔ خدا نباشی،از مصطفی صلی الله علیه و آله بشنو که می فرماید:

ما عُبِدَ اللّهِ تَحْتَ السَّماءِ إلٰه أبْغَضُ إلیٰ اللّهِ مِنْ الهَویٰ (۴).

در زیر آسمان،معبودی بدتر از هوای نفس پرستیده نشده است.

جای دیگر فرمود:

تَعِسَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ،تَعِسَ عَبْدُ الدّینارِ (۵).

تیره بخت بندهٔ درهم،تیره بخت بندهٔ دینار.

۱- ۱) -کشف الاسرار:۹۱/۲.

۲- ۲) -کهف (۱۸):۱۵.

۳- ۳) -جاثیه (۴۵):۲۳.

۴- ۴) -تفسیر القرطبی:۱۶۷/۱۶.

۵- ۵) -مجموعه ورّام:۱۵۹/۱؛بحار الأنوار:۳۱۹/۷۰،باب ۱۳۷.

ابراهیم خلیل را بین چه می گوید:از بت پرستی شکایت می کند که:

[وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنٰامَ] (۱).

و من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور بدار.

از آن می ترسید که مبادا مشرک شود:

[وَ مٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِینَ] (۲).

و او هرگز از مشرکان نبود.

او را بری کردند از نفس و هوی پرستی تا شکر کرد که:

[إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِینَ] (۳).

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همهٔ وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید،متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

چون تسلیم حق شد،او را حنیفاً مسلماً درست آمد.

دریغا که خدای تعالی همهٔ اهل اسلام را با خود می خواند که:

[وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا إِلَى اللّٰهِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً وَ قٰالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ] (۴).

و خوش گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید:من از تسلیم شدگان [در برابر فرمان ها و احکام خدا] هستم، کیست ؟

ص:۳۷۸

۱- ۱) -ابراهیم (۱۴):۳۵.

۲- ۲) -بقره (۲):۱۳۵.

۳- ۳) -انعام (۶):۷۹.

۴- ۴) -فصّلت (۴۱):۳۳.

و جایی دیگر فرمود:

[یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً] (۱).

ای اهل ایمان ! همگی در عرصهٔ تسلیم و فرمان بری [از خدا] در آیید.

با تصدیق باش ای عزیز که اوّل درجات،تصدیق است،اقلّ درجاتِ این تصدیق آن باشد که باعث باشد مرد را بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی،چون این مایه از تصدیق حاصل آمد مرد را بر آن دارد که حرکات و سکنات خود به حکم شرع کند،چون در شرع محکم و راسخ آمد،او را به خودی خود راه نمایند که

إِنْ تُطیعُوا تَهْتَدُوا، از طاعت جز هدایت برنخیزد:

[وَ الَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا] (۲).

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد،سعادت،کمال،کرامت،بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

چون این هدایت پدید آید تصدیق دل یقین گردد،امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از این حالت،خبر چنین داد:

لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ ما ازْدَدْتُ یَقیناً (۳).

این تصدیق،تربیت صورت باشد اهل دین را در راه دین و اهل سلوک را در راه سلوک،تصدیق چندان باعث باشد که عمل صالح مؤثّر آید،چون عمل صالح مؤثّر شد عمل خود مرد را به یقین رساند،چون به یقین رسید:[یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ

۱- ۱) -بقره (۲):۲۰۸.

۲- ۲) -عنکبوت (۲۹):۶۹.

۳- ۳) -اگر پرده هم کنار رود،بر یقین من چیزی افزوده نشود،غرر الحکم:۱۱۹،حدیث ۲۰۸۶.

غَيْرَ الْأَرْضِ...] (۱)بر دیده او عرضه کنند،آخرت و احوال آن عالم و علوم و معارف آن جهان او را خود ذوق گردد (۲).

حقیقت و روح دین

از آیات قرآن مجید-که نشانگر حقایق عالی اند-و روایات و اخبار-که توضیحی بر آن حقایق بلند و آسمانی اند-استفاده می شود که حقیقت دین عبارت از باور و محبّت به موضوع باور است،باور کردن خدا و شؤون او و که عبارت از نبوّت، قیامت،امامت و ملائکه است و محبّت به او و شؤونش و البته این باور و یقین از طریق فهم واقعی قرآن و رسالت انبیا و مطالعه در آفرینش قابل کسب است؛چون باور تحصیل شود،ثمرهٔ آن که محبّت است،در جان و دل آشکار خواهد شد و این محبّت باعث انجام تمام اعمال مثبت براساس خواستهٔ محبوب خواهد گشت؛ به طور خلاصه باید گفت:دین عبارت است از یقین و محبّت؛وقتی یقین و محبّت بیاید اخلاق و عمل هم خواهد آمد،وقتی اخلاق و عمل بیاید،خیر دنیا و آخرت خواهد آمد.

دکتر محمّد رفیع الدین که یکی از دانشمندان بزرگ عصر ماست و احاطه به موازین علمی عصر جدید و مسائل اسلامی دارد و به اندازهٔ خود به شناخت قرآن مجید توفیق پیدا کرده در زمینهٔ مسئلهٔ دین،کتاب پرمایه ای نوشته که در قسمتی از آن دربارهٔ حقیقت دین می خوانیم:

اگر مقرّر شود که روح و جوهر تعلیمات (اسلام) در یک کلمه بیان شود،آن کلمه«عشق»خواهد بود.

۱- ۱) -ابراهیم (۱۴):۴۸.

۲- ۲) -تمهیدات:۶۸.

عشق یعنی عـالی ترین مرحلـهٔ محبّت و بـدیهی است محبّت آن معنـایی است که افراد نوعی را به یکـدیگر مربوط و مرتبط می سازد؛ولی عشق حـد اکمل و اعلای محبّت است که باید نسـبت به آفریدگار جهان و صـفات او اعمال شود و ناگفته پیداسـت که جمال و کمال دو صـفت اختصاصی پروردگار است و هر انسانی خواه و ناخواه جویای کمال و پویای جمال است و باید به این دو معنی و مصداق آن یعنی حضرت حق عشق بورزد تا به کمال مطلوبش برسد.

اسـلام از همهٔ افراد بشر دعوت می کند تا عشق بورزند و در نظر داشته باشند که هرچه ممکن است عشقشان خالص و صمیمی و قلبی باشـد و این عشق بـدون این که حتّی یـک لحظه به حـال جمود و رکود بمانـد،هر روز زیـادتر و کامل تر و خالص تر و صمیمانه تر شود.

در اینجـاست که برای فهم حقیقت و عشـق ورزیـدن به آن،احتیـاج و نیازمنـدی انسـان به سالکـان راه و آشـنایان و عاشـقان به حقیقت آشکار می شود و در برابر این پرسش که آیا پدیدهٔ نبوّت در جهان طبیعت کاری را انجام می دهد ؟ و آیا انسان واقعاً نیازمند آن است که هنر عشق کامل و جاویدی را از قبیل عشقی که پیامبران آن را تبلیغ می کنند،بیاموزد ؟

بایـد به طور قطع پاسخ داد:عشق کامل و جاویدی که برای یک آرمان به شـکل عامل محرّک و انگیزه ای درآید،نیرومندترین و مؤثّرترین تمایلات درونی انسـان است،بلکه در حقیقت تنهـا تمایـل طبیعت و فطرت بشـر است و نبوّت تنهـا عامـل است که طبیعت بشـر را به خوبی و به درستی ارضا می کنـد،بنابراین عامل نبوّت نه فقط تنها مقصود و منظور در طبیعت است،بلکه برای نظم اشیاء در طبیعت عامل و انگیزه ای است غیر قابل انفکاک و به فرمودهٔ قرآن مجید:

[فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلـدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ] (۱).

پس [با توجه به بی پایه بودن شـرک] حق گرایانه و بـدون انحراف با همـهٔ وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور،[پای بنـد و اسـتوار بر] سـرشت خدا که مردم را بر آن سرشـته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست؛این است دین درست و استوار؛ولی بیش تر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

در این زمینه احساس می شود که تفصـیل بیش تری لازم است،مطالعه در طبیعت بشـر،این معنا را آشـکار می سازد که در نهاد بشر دو نوع تمایل وجود دارد:

نـوع اوّل: تمایلاـتی است (به نـام غرائز) که از طـبیعت حیـوانی بشـر ناشـی می شـود،از قبیـل خـوراک و رابطـهٔ جنسـی و حسّ جنگجویی و...

خصوصیّات این نوع تمایلات بدین قرار است:

الف:در میزان تکامل بین انسان و حیوان مشترک است.

ب:از نظر بیولوژی (زیست شناسـی) داخلی تحت یک نوع فشار،یا اجباری قرار گرفته انـد و بر اثر این فشار یا اجبار،هر حیوانی مجبور است این شهوات را ارضا کند.

ج:ارضای این شهوات،مقرون با یک نوع لذّت و آسایش است.

د:ارضای این شـهوات به حیوان نیرویی می دهد که به وسیلهٔ آن نیرو می تواند سلامت و رشد جسمی خودش را تحصیل کرده و در نتیجه،حیات و نوع و نژادش را حفظ کند.

۱- ۱) -روم (۳۰):۳۰.

نوع دوّم: تمایلاتی است که از طبیعت و فطرت ناشی می شود و این تمایلات به شرح زیر است:

الف:تمایل به یک ایده آل (آرمان) هدف

ب:تمایل به عمل اخلاقی

ج:تمایل به تحصیل معرفت و خودآگاهی

د:تمایل به خلّاقیّت هنری

مشخّصات این تمایلات بدین قرار است:

۱-از امتیازات خاص انسان است که سایر حیوانات در آن شرکت ندارند،فرق اساسی بین حیوان و انسان این است که حیوان فقط می داند و احساس می کند و فکر می کند،ولی انسان نه فقط می داند و احساس می کند و فکر می کند،بلکه می داند که می داند و می داند که احساس می کند و می داند که فکر می کند؛به تعبیر دیگر حیوان فقط مخلوقی است آگاه،ولی انسانی مخلوقی است خودآگاه،همین حقیقت واقع است که بین طبایع حیوان و انسان ایجاد اختلاف می کند.

تمایلاتی که مخصوص انسان است،عبارت است از تمایلات خودآگاهی و معرفت یا تمایلاتی نفس (یا ذات).

۲-از نظر بیولوژی (زیست شناسی) این تمایلات تحت تأثیر هیچ گونه فشار یا اجباری نیستند،اینها تمایلات آزادی هستند که صرفاً به جنبهٔ روانی انسان تعلّق دارند؛زیرا طریق ارضای آن ها طوری است که نه جنبهٔ زیست شناسی دارد و نه در وضعی قرار دارد که صورت مشخّص ثابتی داشته باشد.

۳-ارضای هریک از این تمایلات یک نوع لذّت مخصوصی به شخص می دهد که هرگاه بهترین و صالح ترین نمونه آن بدست آمد،از لحاظ کمیّت،مقدار و شدّت بر مسرّتی که ناشی از ارضای هریک از تمایلات مشخّص دیگری باشد که بدست

می آید،برتری خواهد داشت.

۴-بهترین و عالی ترین نوع این تمایلات خود به خود و برای خود تعقیب می شود،وگرنه هیچ نوع عامل مؤثّر نهانی خاصّی در تعقیب آن دخالت ندارد.

۵-موضوع این تمایلات جوینـدگی و کسب زیبایی است،وگرنه ایده آل (آرمان) جز یک فکری که شخص،عالی ترین درجهٔ جمال یا کمالی،منظور اوست و به آن فکر نسبت می دهد،چه حاصلی دارد و هم چنین عمل اخلاقی یا نیکی جز بیان و توضیح زیبایی اعمال شخص چه معنایی دارد ؟

و نیز اگر از تمایل به کسب معرفت،رغبت و میل به حقیقتی که آن را دوست می داریم و تحسین می کنیم (و آن نیز جنبه و جلوه ای از زیبایی است) در کار نباشد چه معنای دیگری خواهد داشت.

مسئلهٔ هنر نیز همین حال را دارد؛زیرا هنر جز این که توضیح و تشریح و تجسّمی از زیبایی به وسیلهٔ واسطه ای باشد،چه چیز است ؟

به طور کلّی چنین تصوّر می شود که هنر محدود به مجسّم ساختن زیبایی در آجر یا در سنگ یا در صدا،یا در رنگ یا در کلام یا در حرکت باشد و بنابراین عبارت از فعالیّت یک دسته اشخاص و افرادی است که دارای موهبت خاصّی باشند،یا این که تعلیم یافته و ورزیده باشند تا از عهدهٔ آن برآیند.

ولی یک نوع هنر دیگری وجود دارد که مورد عنایت همهٔ مردم است و آن عبارت از ابراز زیبایی است در سبک و اسلوب زندگی از قبیل:تزیین و زیبا ساختن دارایی و محیط مشخّص،یا در پوشیدن لباس یا طرز غذا خوردن و راه رفتن و صحبت کردن و خواندن و نوشتن و مسافرت و سیاحت و ورزش و بازی و نمایش و به طور کلّی در رفتار.

تمایل انسان به داشتن یک ایده آل،صرفاً از جنبهٔ روانی بر همهٔ تمایلاتش تسلّط

دارد،به دلیل این که هر وقت تعقیب این تمایلات خود به خود باشد و در راه تأمین ایده آل به کار نرود و برحسب اتّفاق هر وقت ایده آل خطایی در نظر گرفته شود، وضع همین طور خواهد بود و دانسته یا ندانسته شکل مبهم و غامضی به خود خواهد گرفت،تا این که در راه تأمین ایده آل به کار برده شود.

علّت این امر این است که انسان انواع زیبایی هایی که دوست دارد به ایده آلش نسبت می دهد؛همین معنی نشان می دهد که اختلاف در قوانین اخلاقی و فلسفه های مختلف و نظریّات گوناگون دربارهٔ استفاده از علوم طبیعی و علاقه به هنرهای مختلف برای حصول هر ایده آلی از کجا ناشی می شود.

باری مطلب به همین جا ختم نمی شود،بلکه تمایل انسان به هر ایده آلی که دارد،از نظر روانی نیز بر او تسلّط دارد و همهٔ تمایلاتش را زیر نظر دارد.

حیوان،فشار و اجباری را که از لحاظ بیولوژی بر غرائزش وارد می شود، نمی تواند طرد کند،ولی در وجود بشر هیچ غریزه ای نمی تواند بدون اجازهٔ ایده آل ارضاء شود،بلکه تا همان حدّی که ایده آلش اجازه می دهد می تواند غرائزش را ارضاء کند.

هر وقت ایده آل انسان اجازه دهد که شخص به حیاتش ادامه دهد،حد اکثر کوشش را برای ارضای صحیح غرائزش به کار می برد،ولی در صورتی که ایده آل صورت دیگری داشته باشد به غرائزش اعتنا نمی کند و حتّی برای انتحار هم حاضر می شود.

این معنا شواهد بی شماری را دربارهٔ اشخاصی که دیده و دانسته،مشاعر حیوانیشان را ندیده می انگارند و به مشقّت و محرومیّت های شدید تن در می دهند و زندگی شان را به خطر می اندازند و محض خاطر ایده آلشان وارد میدان جنگ شده و خودشان را در چهارچوب خونین مرگ محصور می کنند و جان می سپارند، خاطرنشان می سازد.

ص:۳۸۵

جلوگیری یا راکد گذاشتن این تمایل،یعنی تعقیب از ایده آل موجب ضعف و سرکوبی شخصیّت انسان و باعث ایجاد اندوه و غصّه و بی نظمی سلسلهٔ اعصاب می گردد،ولی ارضای کامل آن موجب خرسندی و مسرّت و سربلندی وی می شود و نیز هرچه عشق انسان به ایده آلش زیادتر باشد،به همان نسبت شخصیّتش موزون تر و آماده تر و نیرومندتر و برجسته تر و عالی تر و شرافتمندانه تر و رضایت نفس و خرسندی خاطرش کامل تر خواهد بود.

از روزی که انسان خودش را شناخته،در جستجوی ایده آل یا معشوقی برآمده که بتواند به او عشق بورزد و خدمت کند و او را بپرستد و همیشه قلباً او را تعظیم کند و تکریم نماید و عشق او به معشوق هیچ وقت کاهش نیابد و فاسد نشود و دچار جمود و رکود نگردد و به عبارت دیگر ایده آلی باشد دارای رفیع ترین و ثابت ترین درجات کمال.

غالب اوقات چنان ایده آل یا معشوقی او را دچار مشقّت های طاقت فرسا می کند و او را با مصیبت های عظیمی مواجه می سازد و فداکاری هایی از او می خواهد که فدا کردن زندگی از آن جمله است با این حال متقاعد نمی شود زیرا عامل محرّک و انگیزهٔ بی رحم طبیعتش او را وادار می سازد تا به هر قیمتی باشد آن را ادامه دهد.

سراسر تاریخ ما از تمام جهات و اشکال گوناگون اعم از سیاسی یا اخلاقی یا قضایی یا فکری یا اقتصادی از قدیمی ترین اعصار تا زمان حاضر که اغلب و اکثر اوقات به منظره های خونین و رنج آور و بدبختی توده های بشر آغشته بوده است، جز این نیست که عطش سوزان بشر را برای تحصیل ایده آلش در آن ثبت شده و ضبط شده می بینیم.

این پرسش پیش می آید که بگوییم:صفات اصلی و اساسی که هر انسانی می خواهد ایده آل و معشوقش واجد آن باشد،چیست ؟

پاسخ این پرسش در طبیعت و ماهیّت همان انگیزۀ مشخّص صاحب ایده آل گنجانده شده است،به این معنی که شخص صاحب ایده آل یا عاشق در جستجوی ایده آل یا معشوقی است که دارای عالی ترین مراتب جمال و کمال باشد،تا بتواند او را ارضاء کند و به تعبیر دیگر ایده آل یا معشوقش باید:

الف:از هر نوع عیب و نقصی که بتوانیم تصوّر کنیم،مبرّا باشد.

ب:به حدّ اعلا واجد عالی ترین صفات و امتیازاتی باشد که به حکم طبیعت بتوانیم آن را مطلوب و قابل تمجید و زیبا ببینیم.

نقص،دشمن عشق است و بدین جهت اطّلاع بر وجود کوچک ترین نقیصه و فقدان کوچک ترین عنصر زیبایی در معشوق،تمام عشق را مبدّل به بغض و خشم می نماید.

شخص می تواند به معشوق زشت یا ناقص نیز علاقه پیدا کند و آن تا موقعی خواهد بود که بتواند کلیّۀ صفات قابل تصوّر زیبایی و کمال را به او نسبت دهد و هم چنین می تواند خودش را فریب دهد و بگوید:این معشوق به حقیقت واجد همه صفات مطلوب است.

از این صغری و کبرای کلّی به سهولت می توانیم صفات مخصوص ایده آل یا معشوق بشر را ادراک و استنتاج کنیم،فی المثل می دانیم که جمال و زیبایی معشوق انسان باید نامحدود و جاوید باشد؛زیرا اگر شخصی بداند که جمال معشوقش حد و مرزی دارد که از آن حد نمی تواند تجاوز کند،باید معتقد شود که یک جزء یا یک جنبۀ آن زشت است و هم چنین اگر بداند که جمال معشوق روزی به پایان خواهد رسید،از همان لحظه زشت و نازیبا در نظرش جلوه خواهد کرد.

معشوق باید زنده باشد،انسان نمی تواند دیده و دانسته برای معشوقش تصوّر کند آن چیز مرده یا بی جان است و چون انسان خودش مخلوقی است زنده،

نمی تواند فکر چیزی را که به نظر او بی جان و بالملازمه نازل تر از خودش می باشد، تمجید یا پرستش کند و تا سرحدّ فداکاری در راه او به خدمت گزاری قیام کند.

از این گذشته حیات معشوق او مانند جمال و زیباییش باید جاوید و ابدی باشد؛زیرا اگر شخص بداند که معشوق روزی خواهد مرد،باید احساس کند که همین امروز بالقوه مرده است،مطلب به همین جا ختم نمی شود،بلکه معشوق انسان باید دارای همهٔ زیبایی های حیاتی باشد که خود شخص با آن معانی مأنوس است.

به این معنی که معشوق او باید بشنود و ببیند و احساس کند و عشق داشته باشد و اجابت کند و نیز باید دارای قصد و نیّتی باشد که در جهان بشریّت انجام شود و باید دارای نیرویی باشد که آن را عملی سازد و در تحقّق دادن آن قصد و نیّت کامیاب گردد.

به عبارت دیگر باید دارای حبّ و بغض باشد و دارای قدرتی که آنچه را می پسندد تشویق و ترویج کند و آنچه را نمی پسندد،طرد کند و از بین ببرد و بتواند کسانی را که به او عشق می ورزند و به او کمک می کنند پاداش دهد،دشمنان و مخالفانش را تنبیه کند.

خلاصهٔ کلام این که:معشوق باید دارای کلیهٔ صفات حب و بغض باشد و این معانی را در راه اجرای مقصودش به کار بندد و اگر معشوق دارای یکی از این صفات نباشد و شخص به نقص او آگاه شود،غیر ممکن است که او را دوست بدارد و در راه او خدمتی انجام دهد.

عشق،همیشه از عاشق می خواهد که خدمتگزار معشوق باشد و موضوع این عمل این است که عملی را بجای آورد که خوش آیند معشوق باشد و همیشه بکوشد تا لطف معشوق را جلب کند و در ساحت او مقرّب باشد.

ص:۳۸۸

داشتن معشوق،یا عشق ورزیدن به معشوق،معنای دیگری جز این ندارد که در راه او بکوشد و برای او خدمتگزار باشد و در نتیجه بیش تر از پیش به او نزدیک و مقرّب باشد،ولی اگر ایده آل یا معشوقی را که انسان دوست دارد،دارای صفات حبّ و بغض نباشد،مقیاس و محکی برای تشخیص صحیح از خطا و درست از نادرست وجود نخواهد داشت که انجام شود،یا قصد و نیّتی در بین نخواهد بود که عاشق بتواند با معشوق در عملی ساختن آن همکاری کند،یا این که در راه اجرای امر معشوق خدمتی انجام دهد.

از این گذشته،اگر مقاصد معیّن و هدف های مشخّصی وجود نداشته باشد، عاشق چه می داند که در راه خدمت گزاری معشوق چه وظائفی را انجام دهد.

انسان طالب آن است که کاری را انجام دهد و نیز می خواهد بداند که در راه معشوقش چگونه خدمت کند و نمی تواند از عشقی که صورت عمل به خود نگیرد،راضی و خرسند باشد و اگر فرض کند که معشوقش حسّ شنوایی و بینایی ندارد و احساس نمی کند و نمی داند و نمی فهمد،یا این که تصوّر کند که آنچه را عاشق در راه خدمت گزاری معشوق از معشوق درخواست می کند،اجابت نخواهد کرد،قهراً از اعمالش راضی نخواهد بود و دیگر موجب و عاملی وجود نخواهد داشت که وسیلهٔ ادامهٔ آن اعمال بشود.

واقع امر این است که آنچه را انسان فضیلت می داند،در حقیقت پاداش عمل او نیست،بلکه پاداش عمل انسان این است که همیشه خاطرش مطمئن باشد،اعمال او مورد تصویب و تأیید معشوقش واقع شده است.

این نکته نیز مسلّم است که همیشه انسان معشوقش را شخص یا شخصیّتی تصوّر می کند،معشوق باید مقتدر و نیرومند باشد؛زیرا اگر شخص فرض کند که معشوقش آن قدر نیرومند نیست که هواخواهان و خدمت گزارانش را پاداش

و دشمنانش را کیفر دهد،چنین احساس خواهد کرد که عشق و خدمت گزاری به معشوقش عملی است بیهوده،به دلیل این که وقتی عاشق حد اکثر سعی و کوشش خودش را انجام دهد،تا اوضاع جهان را مطابق تقاضای معشوقش عوض کند و به عبارت دیگر جهان را اصلاح نماید،مخالفان و دشمنان معشوق وی تمام کوشش ها و تلاش های او را به سهولت و بدون بیم و هراس از بین خواهند برد و آنچه را انجام داده خنثی خواهند کرد؛در چنین موردی عاشق احساس خواهد کرد که معشوق وی ضعیف است و زبون و بدین جهت در خور عشق و فداکاری نیست.

نکتهٔ دیگر معشوق انسان باید به حدّ اعلای کمال،دارای تمام صفات اخلاقی و حسن و نیکویی باشد؛زیرا خود این صفات را قبلاً مطلوب و پسندیده تشخیص داده ایم و هرگاه عاشق تصوّر کند که معشوق او فاقد یکی از این صفات است،باید معشوقش را ناقص بداند و از عشق ورزی با وی خودداری کند.

گذشته از همهٔ این معانی و مفاهیم،معشوق باید بی نظیر و بی مانند باشد و در این صفات شریکی نداشته باشد؛زیرا اگر شخص عاشق تصوّر کند که معشوق دیگری وجود دارد و در این صفات با معشوق او شرکت دارد،ناگزیر خواهد شد که در آنِ واحد دو معشوق داشته باشد و این امری است که طبیعت و فطرت بشر برای وی ناممکن می سازد.به علاوه اگر عاشق فرض کند که جهان و شخص خودش که جزیی از اجزاء جهان است،خود به خود به وجود آمده و تحت مراقبت و نظارت معشوقش قرار ندارد،طبعاً چنین احساسی خواهد کرد که معشوقش نازل تر از او یا نظیر اوست،در این صورت دیگر در وجود وی انگیزه ای برای عشق ورزیدن به معشوق یا تمجید و تقدیس و تکریم و تعظیم و عبادت و خدمت گزاری معشوق باقی نخواهد ماند.

ص:۳۹۰

باری این دو صفت مشخص و معلوم یعنی:جمال و کمال مستلزم صفات بی شمار دیگری است که از همان طریق به دست می آید.

به خوبی ملاحظه می شود که از طرفی در نهاد بشر یا فطرت او،برای عشق ورزیدن به یک شخصیّت اخلاقی بسیار نیرومندی،محرّک یا سائق و انگیزه ای وجود دارد و از طرف دیگر برای توضیح و تشریح ماهیّت جهان بیانی اقناع کننده تر،که از هر لحاظ با واقعیت ها تطبیق کند،نمی توانیم پیدا کنیم جز این که بگوئیم:

حقیقت جهان عبارت است از:ذات خودآگاه و با شعور و بسیار مقتدر و خلّاقی که دارای کلیّهٔ صفات جمال و کمال است و ایده آلی را که نوع بشر ضمن سیر تاریخ در جستجوی آن بوده،یعنی ایده آل صحیح و معشوق واقعی بشر همین جهان است و همین حقیقت است که پیامبران دربارهٔ آن اصرار می ورزند و بدین جهت است که هر پیغمبری رسالتش را با کلمات:«لا إله إلّا اللّه»آغاز می کند و با همان کلمات به پایان می رساند،آخرین پیغمبر طبق قرآن اعلام کرد که:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ] (۱).

ای مردم ! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده است،بپرستید تا [با پرستیدن او] پروا پیشه شوید.

مطابق تعالیم قرآن کریم،اگر ما آفریننده را خدا،یا«اللّه»بنامیم و یا به هر نام دیگر بخوانیم،فرقی حاصل نخواهد شد و آن چه را باید در خاطر داشته باشیم این است که فقط او دارای این همه امتیازات و واجد این همه صفات جمال و زیبایی

۱- ۱) -بقره (۲):۲۱.

و علوّ و رفعت است و هیچ کس غیر از او دارای چنین صفات و امتیازاتی نیست.

قرآن کریم می گوید:

[قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى] (۱).

بگو:خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید،هر کدام را بخوانید [ذات یکتای او را خوانده اید] نیکوترین نام ها [که این دو نام هم از آن هاست] فقط ویژهٔ اوست.

[وَ لِلّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمائِهِ] (۲).

و نیکوترین نام ها [به لحاظ معانی] ویژهٔ خداست،پس او را با آن نام ها بخوانید و آنان که در نام های خدا به انحراف می گرایند [و او را با نام هایی که نشان دهندهٔ کاستی و نقص است،می خوانند] رها کنید (۳).

آری،به یک معنی دین و جوهر آن به معنای عشق است،عشق به معشوقی که جمال و جلال و صفات او کامل است و انسان به خاطر عشقش در مقام بندگی و پرستش تسلیم او باشد.

وحشی بافقی در زمینهٔ عشق که به منزله اصل و ریشه در حیات آدمی است چنین سروده است: فلک جز عشق محرابی ندارد***جهان بی خاک عشق آبی ندارد

غلام عشق شو کاندیشه این است***همه صاحبدلان را پیشه این است

جهان عشق است و دیگر زرق سازی***همه بازی است الّا عشق بازی

۱- ۱) -اسراء (۱۷):۱۱۰.

۲- ۲) -اعراف (۷):۱۸۰.

۳- ۳) -منشور جهانی اسلام:۷.

گر از عشق آسمان آزاد بودی***کجا هرگز زمین آباد بودی

اگر بی عشق بودی جان عالم***که بودی زنده در دوران عالم

کسی کز عشق خالی شد فسردست***گرش صد جان بود بی عشق مُردست

مبین در دل که او سلطان جان است***قدم در عشق نه کان جانِ جان است

و فروغی بسطامی می گوید:

نقد دنیا به بهای لب ساقی دادیم***تا کجا صرف شود مایه عقبایی ما

هرچه کردم به ره عشق وفا بود وفا***آنچه دیدم به مکافات صفا بود صفا

شربت من زکف یار الم بود الم***قسمت من ز در دوست بلا بود بلا

هرکه جز عشق تو آموخت هوس بود هوس***وان که جز عشق تو ورزید هوا بود هوا

دین اسلام

وقتی در تمام ادیان به دقّت مطالعه می کنیم،می بینیم تنها دینی که به تمام نیازهای مادّی و معنوی انسان پاسخ می دهد و خیر دنیا و آخرت آدمی را تأمین می کند،همان برنامه هایی است که به صورت قرآن و حدیث،جلوه گر است و پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله و امامان،مبلّغ آن بودند و از آن تعبیر به اسلام شده است.

دین اسلام عبارت است از مجموعهٔ عقاید و آداب و احکامی که خدای عالم برای هدایت انسان به سوی رشد و کمال در اختیار انسان قرار داده و حقیقت و ذات اسلام،چنان که از آیات قرآن برمی آید به معنای تسلیم بودن انسان به خدا و سر نهادن به راه خدا و اطاعت و انقیاد از دل و جان در مقابل اوامر و دستورهای خداست.

بنابراین مُسلم و متدیّن به دین اسلام کسی است که در تمام هستی خود،متوجّه خدا باشد،مقصودش در همهٔ کارها خدا و عامل مؤثر در وجود و افکار و حرکات او

خـدا باشـد و بس،معبودی جز خـدا نگیرد و در پرسـتش خـدا نیّتش خـالص باشـد و بـا هوای نفس و تقلیـد و تعصّب بی جا به خداپرستی رنگ مخصوصی ندهد و بین مسلمانان تفرقه نیندازد.

قرآن را بنگرید،در مقام تعلیم جوابی که مسلمانان در توصیف اسلام باید به یهود و نصاری بدهند،می فرماید:

[وَ قالُوا کُونُوا هُوداً أَوْ نَصاریٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ* قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلیٰ إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ* فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِی شِقاقٍ فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللّهُ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ * صِبْغَهَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَهً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ* قُلْ أَ تُحَاجُّونَنا فِی اللّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ] (۱).

و [اهل کتاب به مردم مؤمن] گفتند:یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت یابید.

بگـو:بلکه از آیین ابراهیم یکتـاپرست و حق گرا [پیروی می کنیم نه از آیین تحریف شـدهٔ شـما که عین گمراهی است] و او هرگز از مشـرکان نبود،*شـما مردم مؤمن از روی حقیقت] بگوییـد [و اقرار کنیـد:] ما به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق و یعقوب و نوادگانِ [دارای مقام نبوّت] آنان فرود آمده و به آنچه به موسـی و عیسی و آنچه به پیامبران از ناحیه پروردگارشان داده شـده ایمان آوردیم؛میان هیـچ یک از آنان [در این که از سوی خدا برای هدایت مردم مبعوث شده اند] فرقی

ص:۳۹۴

۱- ۱) -بقره (۲):۱۳۵-۱۳۹.

نمی گذاریم و ما در برابر او تسلیم هستیم.*پس اگر آنان هم به آنچه شما به آن ایمان آورده اید،ایمان آورند [که ایمان به قرآن و به پیامبر است] مسلماً هدایت یافته اند و اگر روی برتابند جز این نیست که در ستیز و دشمنی اند؛پس به زودی خدا شرّ آنان را [به کشته شدن یا آوارگی از خانه و کاشانه] دفع خواهد کرد و او شنوا و داناست.*[به یهود و نصاری بگویید:] رنگ خدا را [که اسلام است،انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟ و ما فقط پرستش کنندگان اوییم.*بگو:آیا با ما دربارهٔ خدا گفتگوی بی منطق و احتجاج نادرست می کنید ؟ ! در حالی که او پروردگار ما و شماست [و همهٔ کارهایش بر وفق حکمت و مصلحت است و جای گفتگوی بی منطق و احتجاج نادرست نیست] و اعمال ما مربوط به خود ما و اعمال شما مربوط به خود شماست و ما [در ایمان،اعتقاد،طاعت و عبادت] برای او اخلاص می ورزیم.

مجموعهٔ برنامه هایی که بر پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده،تحت عنوان اسلام یاد می شود،چون این مجموعه،مردم را به توحید خالص که هیچ گونه شائبهٔ شرک و بت پرستی در آن نیست و به تسبیح و تنزیه خدا چنان که شایستهٔ مقام مقدس و اعلای اوست دعوت می کند و به انسان می آموزد که در همهٔ اعمال،چه عبادی و چه کارهای دیگر نیّت خود را برای خدا خالص کند و اگر تمام مردم در چنین خط پاکی قرار بگیرند،به هر حقّی که دارند می رسند و حق هرکسی از تجاوز مصون و محفوظ می ماند؛قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

[قُلْ إِنَّنِی هَدٰانِی رَبِّی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ دِیناً قِیَماً مِلَّةَ إِبْرٰاهِیمَ حَنِیفاً وَ مٰا کٰانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ* قُلْ إِنَّ صَلاٰتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ* لاٰ؛شَرِیکَ لَهُ وَ بِذٰلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ] (۱).

بگو:یقیناً پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرد،به دینی پایدار و استوار، دین ابراهیم یکتاپرست حق گرا و او از مشرکان نبود.*بگو:مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است.*او را شریکی نیست و به این [یگانه پرستی] مأمورم و نخستین کسی هستم که [در این آیین] تسلیم [فرمان ها و احکام] اویم.

اسلام،دین جامعی است که در نواحی زندگی بشر،از تهذیب اخلاق و خانه داری گرفته تا مملکت داری و کلیّهٔ روابط اجتماعی دستورهای عملی مفید داده است و کلیّهٔ این برنامه ها در اطاعت خدا و تسلیم به حضرت او مندرج است، به این معنی که نخست مردم را معتقد و متوجّه به خدا و خالص برای خدا می سازد آن گاه در ضمن این خلوص،انواع تکالیف عملی برای آن ها معیّن می کند و چنان انسان را تربیت می نماید که در همهٔ کارها منظورش خدا باشد و هر کاری را برای تحصیل رضای او و درک حقیقت انجام بدهد،در قرآن کریم در این زمینه چنین می خوانیم:

[یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ* وَ جٰاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اجْتَبٰاکُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرٰاهِیمَ هُوَ سَمّٰاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هٰذٰا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَی النّاسِ فَأَقِیمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّکٰاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلاٰکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصِیرُ] (۲).

۱- ۱) -انعام (۶):۱۶۱-۱۶۳.

۲- ۲) -حج (۲۲):۷۷-۷۸.

ای اهل ایمان ! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.*و در راه خدا چنان که شایستهٔ جهاد است،جهاد کنید؛او شما را برگزید و بر شما در دین هیچ مشقت و سختی قرار نداد.[در دینتان گشایش و آسانی قرار داد مانند گشایش و آسانیِ] آیین پدرتان ابراهیم،او شما را پیش از این«مسلمان»نامید و در این [قرآن هم به همین عنوان نامگذاری شده اید] تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید؛پس نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به خدا تمسّک جویید.او سرپرست و یاور شماست؛چه خوب سرپرست و یاوری و چه نیکو یاری دهنده ای است..

اسلام،حقیقتی است که از ابتدای حیات بشر،برای تأمین خیر دنیا و آخرت، به انسان عرضه شده و این حقیقت فقط از طرف خداوند تجلّی کرده و در آیینهٔ قلب انبیا منعکس شده،و آنان مکلّف گشتند مردم را به آن دعوت کنند.

البته قوانین و قواعد این حقیقت،در هر دوره به تناسب نیاز مردم به مردم ارائه شد و به تدریج به سوی ظهور کمال کلّی در حرکت آمد،تا زمانی که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله،مبعوث به رسالت شد،در آن زمان اسلام به طور همه جانبه و به شکلی کامل و جامع به صورت قرآن و سنّت،سنّتی که از قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و دل صاف امامان در سرزمین حیات تابیده،جلوه گر شد.

این اسلامی که به معنای سر تسلیم فرود آوردن در برابر خدا و اطاعت از دستورهای سعادت بخش حق است،اختصاص به انسان ندارد،بلکه دین تمام موجودات عالم است.

همهٔ مخلوقات به حکم وضع آفرینش و خلقتشان مطیع خالق خود هستند و هر

نوعی از موجودات،خواه جماد یا نبات یا حیوان یا غیر آن دارای دستور خاصّی است که خدا برایش معیّن کرده،موجود بر طبق آن دستور به وجود می آید و به هستی خود ادامه می دهد و از آن دستور سرنمی پیچد و نمی تواند سرپیچد،چنان که اگر کسی بخواهد جمادی یا گیاهی را برخلاف دستور خدا مجبور و ملزم کند،آن موجود در برابر او مقاومت خواهد کرد،تا نابود شود،یا اجبار کننده از کار خود صرف نظر نماید.

انسان نیز خلقت و زندگیش برطبق دستوری است که خدا برای پیدایش و بقاء او مقرّر کرده،لکن چون انسان وجودی جامع و دارای عقل و اراده است،خداوند مهربان در مقام عقل و اراده برای وی دستوری معیّن کرده که به آن دستور تسلیم شود و با میل خود از آن پیروی کند،تا چنان که به حکم طبع و خلقت مانند همهٔ مخلوقات مسلمِ بالاجبار است،در مقام عقل و اراده هم مسلمِ بالاختیار باشد؛ قرآن در این مقام می فرماید:

[أَ فَغَيْرَ دِينِ اللّٰهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ] (۱).

آیا [اهل کتاب پس از این همه دلایل روشن] غیر دین خدا را خواستارند؟ در حالی که هر که در آسمان ها و زمین است از روی رغبت یا کراهت در برابر او [و اراده و فرمانش] تسلیم است،وهمه به سوی او بازگردانده می شوند.

در هر صورت،اسلام چنان که از آیات قرآن برمی آید به معنای تسلیم شدن انسان به خدا و رفتار کردن بر طبق دستورهایی است که حق معیّن کرده و همهٔ پیامبران مردم را به این حقیقت دعوت کرده اند.

ص:۳۹۸

۱- ۱) -آل عمران (۳):۸۳.

خصوصیّات اسلام

مهم ترین مسئله ای که به عنوان پایه و ریشه در اسلام مطرح است،مسئلۀ توحید در دو مرحلۀ نظری و عملی است.

به عبارت دیگر اعتقاد به وحدانیّت حق و اجرای هر برنامه فقط به عشق او و برای او،مهم ترین اصل اسلامی است.

این را هم باید دانست که تکیۀ آیات و روایات بر توحید عملی است،یعنی هر کاری را فقط به منظور جلب رضایت دوست انجام دادن،چون گذرگاه بسیار سخت توحید در این مرحله است.

توحید نظری

توجه دادن مردم به توحید نظری برای انبیا کار مشکلی نبوده،نفی شرک از چهرۀ پاک توحید نظری امری سهل و آسان بوده،انبیا از طریق مایۀ فطری ذات بشر و ارائۀ استدلال و برهان و حجّت های قوی در برابر عقل،انسان را به توحید نظری رهنمون می شدند،ولی پا برجا کردن توحید عملی برای انبیا مشقّت فراوان داشت.

اصلاح نفوس،و سلامت خانواده و جامعه و ایجاد صلاح و سداد و به وجود آوردن نظم و درستی،فقط در سایۀ توحید عملی میسّر بود و بشر را در این محور قرار دادن کار ساده ای نبود !!

جنگ ها و نزاع ها و درگیری هایی که بشر با انبیا و اهل حق داشت،در همین نقطه بود !!

در مسئلۀ توحید نظری باید گفت:اسلام،این دین استوار و این حجّت قوی حق

و این راه مستقیم الهی و این آیین حیات بخش خداوندی می گوید:

خدا یکی است و او همان حقیقتی است که اصل و مبدأ پیدایش تمام موجودات است و مشابهتی با هیچ یک از مخلوقات ندارد،چنان که قرآن می فرماید:

[وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِی إِلَیْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ] (۱).

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست،پس تنها مرا بپرستید.

در قسمت اوّل این آیه،انسان را توجّه به توحید نظری می دهد:«لا إله إلّا أنا» و بشر جز این هم نمی تواند ثابت کند.

اسلام،صفت خدایی را از تمام موجودات نفی کرده و جز همان حقیقت عالم و حیّ و قیّوم،چیزی را خدا نمی داند و می گوید:هیچ موجودی خواه جسمانی یا روحانی،خواه آسمانی یا زمینی به هیچ عنوان الوهیّت ندارد که بشر به حکم احتیاجی که به خدا دارد،به آن توجّه کند.

تکیه گاهی برای توجّه بشر جز اللّه که همان حقیقت یگانۀ ازلی و ابدی و خالق تمام موجودات و ربّ همه عناصر و اجزاء و افراد آفرینش است،وجود ندارد.

اسلام،کلمۀ اوّل خود را که شهادت دادن قلبی است«لا إله إلّا اللّه»قرار داده، که در این کلمه الوهیّت را از غیر خدا مطلقاً نفی و فقط برای ذات اقدس او اثبات می کند و خدا را به احدیّت و صمدیّت،یعنی یگانگی و بی نیازی می ستاید و او را بالاتر از آن می داند که با هیچ مخلوقی شباهت داشته باشد یا نسبت خاصّی پیدا کند و یا به تصوّر مردم درآید و بشر بتواند ذات او را ادراک کند و شعار خود را کلمۀ «اللّه

۱- ۱) -انبیاء (۲۱):۲۵.

اکبر» قرار داده،یعنی خدا بزرگ تر است از آنچه به او نسبت می دهند.

مرکز ثقل دین اسلام و مهم ترین اصلی که تمام تعلیمات این دین بر آن استوار است،همین اصل توحید است.

توحید عملی

اما توحید عملی،به معنای فرمان بردن از خدا در تمام شؤون زندگی است و چون عقل انسان از نظر تفکّر و اعضاء و جوارح انسان ازنظر عمل بر مبنای توحید قرار گرفت علاوه بر آبادی و عمران زندگی دنیایش،در عالم بعد هم مورد لطف و عنایت بی نهایت حق قرار خواهد گرفت و از مزدی ابدی و ثوابی جاوید بهره مند خواهد شد و این مسئله یعنی توجّه به این که دنیای دیگری جهت مزد ایمان و عمل بپا خواهد شد،از خصوصیّات دیگر این آیین مقدّس است.

معاد در اسلام

اسلام،مسئلهٔ معاد را همراه با دلایل بسیار مهم و براهین بسیار قوی،به طوری که برای احدی از عقلا و صاحبان خرد در قبول و باورش شکّی نماند،در آیات قرآن و روایات و اخبار عرضه می کند و می توان گفت:اعتقاد به این اصل از نظر اثرگذاری در تمام حرکات انسان کم تر از عقیده به توحید نیست.

اسلام به طور قاطع و جدّی تصریح به معاد-یعنی حشر مردگان در عالم دیگر برای رسیدگی به اعمال نیك و بد آن ها-کرده و قائل به ثواب و عقاب دائم در عالم دیگر است.

اسلام تصریح می کند که جهان با این وضع کنونی به طور دائم باقی نمی ماند، بلکه این زمین و آسمان با ستاره ها و ماه و آفتاب همه از میان می روند و به صورت

ص:۴۰۱

دیگری درمی آینـد و پس از به هم خوردن وضع کنونی جهـان،برای آدمیـان روزی برپا می شود به نام روز جزا که همگی در معرض حسـاب بزرگ و دقیق الهی-که چیزی از علمش مخفی نمی مانـد-قرار می گیرنـد و پـاداش یـا کیفر اعمـال نیک و بد خود را بی کم و زیاد دریافت می کنند؛قرآن مجید این موضوع مهم را با تمام جوانبش در هزار و سیصد آیه بیان می کند.

اسـلام،علّت ثواب و عقـاب و رسـتگاری و تبـاهی را فقط اعمال خود مردم می دانـد،بی آن که در این مسـئله کم و زیادی رخ دهد؛قرآن در این زمینه می فرماید:

[قُلْ أَ غَيْرَ اللّٰهِ أَبْغِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لاٰ تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَيْهٰا وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ] (۱).

بگو:آیا جز خـدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیزی است ؟ ! و هیـچ کس جز به زیان خود [عمل زشتی] مرتکب نمی شود و هیچ سـنگین باری بار گناه دیگری را بر نمی دارد؛سـپس بازگشت همهٔ شما به سوی پروردگارتان خواهد بود،پس شما را به [حقّانیّت] آنچه دربارهٔ آن [با مردم مؤمن] اختلاف می کردید،آگاه می کند.

قرآن مجیـد وسـیلهٔ نجات را در قیامت دو چیز می دانـد:ایمان و عمل صالـح،که در آیات متعـددی به آن اشاره شـده است:آن هایی که با ایمان باشند و کار نیک کنند،مستحق آمرزش و اهل نجات اند.

از خصوصـیّات مهمّ دیگر اسلام الغاء امتیازات اعتباری و مادّی است،دین اسلام میزان برتری را فقط نیکی ذات و صفات عالی نفسانی قرار داده و رنگ و نژاد

ص:۴۰۲

۱- ۱) -انعام (۶):۱۶۴.

و ثروت و حسب و نسب و جمال و مقام را از اعتبار انداخته و به کسی اجازه نمی دهد که به این امور بر دیگران فخر کرده و بزرگی بفروشد.

ملاک امتیاز در اسلام فقط تقوا و پاکی است،که باید برای خدا داشته باشد و حق ندارد آن را وسیلهٔ برتری جویی نسبت به دیگران قرار دهد؛قرآن در این خصوص می فرماید:

[یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثیٰ وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقَاکُمْ إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ] (۱).

ای مردم ! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید،بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست یقیناً خدا دانا و آگاه است.

اسلام هیچ فرد و هیچ طایفه ای را به خدا و خدا را به هیچ فرد و طائفه اختصاص نمی دهد و می گوید:خدا پروردگار همهٔ عالمیان است،مقرّب و متّصل به حق کسی است که به حضرت او ایمان آورده و دستورهایش را عمل می کند و در تمام برنامه هایش پاکی و تقوا را رعایت می نماید.

اسلام نتیجه دین را،نیکو شدن آدمیان و مصون ماندن آنان از بدی ها و آلودگی ها می داند و دین را به تمام معنی به صلاح بشر دانسته و بی دین را آدمی بدبخت و موجودی تباه کار می داند.

از خصوصیّات دیگر اسلام،احترام شدید به حقّ و عدالت است؛اسلام حقّ و عدالت را دربارهٔ تمام بشر محترم شمرده و مسلمان ها را در تمام موارد به رعایت حق و عدالت امر نموده و اجازه نداده است که خشم و غضب دربارهٔ جمعی یا

ص:۴۰۳

۱- ۱) -حجرات (۴۹):۱۳.

محبّت و قرابت نسبت به جمعی دیگر،آن ها را از میزان حق و عدل بیرون برد؛ قرآن در این زمینه می فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ لِلّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلىٰ أَلاّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] (۱).

ای اهل ایمان ! همواره [در همهٔ امور] قیام کنندهٔ برای خدا و گواهان به عدل و داد باشید و نباید دشمنی با گروهی،شما را بر آن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است و از خدا پروا کنید؛زیرا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

و در آیهٔ دیگر می فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللّهُ أَوْلىٰ بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُوا الْهَوىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً] (۲).

ای اهل ایمان ! [همواره در همهٔ امور زندگی] قیام کننده به عدل و گواهی دهنده برای خدا باشید،هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشانتان باشد.اگر [یکی از دو طرف نزاع] توانگر یا فقیر باشد [با لحاظ کردن وضع آنان،بر خلاف خدا گواهی ندهید؛زیرا] خدا به حمایت از آنان و رعایت حالشان سزاوارتر است.پس [در هنگام گواهی دادن] از هوای نفس پیروی نکنید تا از حق منحرف شوید و اگر زبانتان را [به سوی گواهی ناحق و دروغ]

۱- ۱) -مائده (۵):۸.

۲- ۲) -نساء (۴):۱۳۵.

بپیچانید،یا از گواهی دادن روی برتابید؛یقیناً خدا همواره به آنچه انجام می دهید،آگاه است.

قانون گذاری در اسلام

از خصوصیّات دیگر اسلام استحکام در قانون گذاری است؛اسلام دارای جنبه تشریع یعنی قانون گذاری است،ولی قانون گذاری این دین براساس حکمت است و در هر زمان با مصلحت زندگی مردم موافقت دارد.

برنامه های اسلام را سه قسمت تشکیل می دهد:اعتقادات و تعالیم عبادی، دستورهای عالی اخلاقی و احکام و مقرّراتی که برای انتظام زندگی مردم در خانه و بازار و مملکت تشریع شده است.

اسلام در تشریع احکام خود حکمت و مصلحت آدمیان را در نظر گرفته و غالباً در آیات قرآن و روایات به حکمت و فلسفهٔ تشریع احکام اشاره کرده است.

مثلاً-در جواب یاوه گویانی که می گفتند:ربا هم مانند معاملات دیگر است؛زیرا همچنان که در بیع مثلًا پولی می دهیم و جنسی می خریم و آن را به مبلغ زیادتری می فروشیم و بیش از پولی که داده ایم به ما برمی گردد،در ربا نیز پولی می دهیم و پس از مدّتی بیش از آنچه داده ایم می گیریم،می فرماید:

[اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبٰا لاٰ یَقُومُونَ إِلاّٰ کَمٰا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰانُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبٰا وَ أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰا فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهیٰ فَلَهُ مٰا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اللّٰهِ وَ مَنْ عٰادَ فَأُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ] (۱).

۱- ۱) -بقره (۲):۲۷۵.

کسانی که ربا می خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پای نمی خیزند،مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی اش را مختل ساخته] است،این بدان سبب است که آنان گفتند:خرید و فروش هم مانند رباست.در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است.پس هر که از سوی پروردگارش پندی به او رسد و [از کار زشت خود] بازایستد،سودهایی که [پیش از تحریم آن] به دست آورده مال خود اوست و کارش [از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی] با خداست و کسانی که [به عمل زشت خود] بازگردند [و نهی خدا را احترام نکنند] پس آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند.

با این بیان مردم را متوجّه حکمت تشریع حرمت ربا می کند تا بدانند که نمی شود خرید و فروش را مانند ربا حرام یا ربا را مانند آن حلال دانست؛زیرا در خرید و فروش کسی که پولی داده و جنسی خریده اولاً عملی انجام داده و عمل انسان محترم است و ارزش دارد و ثانیاً در مقابل پول خود جنس دارد که ممکن است آن را به بیش از آنچه خریده یا به همان قیمت و گاهی به کم تر بفروشد، برخلاف ربا که پول زیادی در برابر مدّت گرفته می شود نه در برابر عمل و آن که یک ریال می گیرد و دو ریال می دهد،یک ریال از پول خود را بدون عوضی که به دستش آید از دست می دهد و با این روش تدریجاً ربادهنده همهٔ مال خود را از دست می دهد و رباخوار مالک اموال دیگران می شود بی آن که برای آن ها تولیدی کرده باشد،یا مادّهٔ خامی را به صورت قابل استفاده درآورده باشد،یا جنسی را که در محلّی موجود نیست به آن محل آورده باشد،به این خاطر خداوند برای حفظ ملکیّت و آبروی مردم بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.

ص:۴۰۶

یا حکمت تشریع حکم قصاص را نظم و حیات اجتماعی و حفظ آداب زندگی می داند و هرآنچه را واجب نموده چون دارای مصلحت بوده واجب کرده و آنچه را حرام و ممنوع اعلام داشته چون برای مردم ضرر داشته حرام نموده است،این گونه تشریع را تشریع محکم و با حکمت می گویند.

از خصوصیّات دیگر اسلام،موافقت داشتن تمام احکام و قوانین آن با فطرت و طبیعت بشر و نیازهای مردم و حیات و زندگی آن هاست.

اسلام در تشریع احکام،مقتضای طبیعت و زندگی این جهان را در نظر گرفته و حکمی برخلاف طبیعت زندگی وضع نکرده و در هر کجا که حکمی خارج از طاقت بشر بوده،یا موجب دشواری و سختی زندگی شود ملغی کرده است.

اسلام علاوه بر احکام عبادی و اخلاقی،قوانین محکمی برای ازدواج و نظم خانواده و هم چنین انواع معاملات و صنایع و اعمال تولیدی از قبیل زراعت و استخراج معادن و شکار از دریا و صحرا و هم چنین قوانینی برای حکومت و قضاوت و اطاعت مردم از امر حاکم عادل و حکم قاضی واجد شرایط و قوانینی برای جنگ و وجوب خدمات لشکری و سربازی به اندازه ای که مورد حاجت جامعه است وضع و تشریع کرده که تمام آن ها بر وفق مقتضای طبیعت زندگی است و نمی توان از هیچ یک از این امور صرف نظر کرد،در تمام این موارد دستورهای عادلانه داده که هریک از این امور به اندازه ای که مورد حاجت است و به نحوی که مفید و موافق با مصلحت است انجام داده شود و باید از اجرای دستورهای بر طبق هوی و هوس و اغراض و خیالات شیطانی سخت پرهیز شود.

اسلام در تمام برنامه ها مقدار طاقت انسان را در نظر گرفته و سعی کرده که زندگی را بر انسان آسان سازد،در قرآن مجید می فرماید:خدا کسی را بیش از طاقتش

تکلیف نمی کند (۱).

از خصوصیّات دیگر اسلام که فوق العاده مهم است،مسئلۀ اجتهاد است،چون دین اسلام احکام خود را موافق با حکمت و مقتضای طبیعت و بر میزان حق و عدالت تشریع کرده،به پیروان خردمند و عالم و آگاهش حق داده،با مطالعه در علوم دینی و فقهی حکم دین را استخراج کنند که این را«حقّ اجتهاد»گویند.

در فقه اسلامی برای تشخیص احکام چهار دلیل معین شده که عبارت اند از:

قرآن،سنّت،اجماع و عقل.کسی که عالم به این مقدّمات باشد می تواند در هر موردی که پیش آید در هر زمان و در هر مکان با مراجعه به قرآن و سنّت و اجماع و حکم عقل،موافق قواعد و موازینی که مقرّر شده است،بفهمد که حکم دین چیست و با این کیفیّت دین اسلام بر هر زمان و مکان منطبق می شود و هیچ موردی پیش نمی آید که حکم اسلام قابل انطباق بر آن نباشد.

دین اسلام به صورت مکمّل همۀ ادیان تشریع شده و خاتم ادیان گردیده است، این خاتمیّت بزرگ ترین خصوصیّتی است که باعث امتیاز این دین بر تمام مکتب ها شده است.

ریشۀ امنیّت در زندگی

هر فرد،مادامی که به کمال لایق خویش نرسیده،در فضای وسیع زندگی پیوسته دچار وسوسه و اضطراب و گرفتار احساس ناآرامی و پریشانی باطنی است.

پیش از وصول به هر مقصود،برای دریافت مطلوب خویش در کشش و کوشش

۱- ۱) -«لَا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا»بقره (۲):۲۸۶.

و تلاشـی مـداوم است و پس از نیل به هر هدف معلومی،باز ضـمیرش بی آرامی می کند و نهاد نهفته،رنجش می دهد،مطلوب دیگری را به رنگ آرزو تزیین می نماید و خواستهٔ بعدی را با اصرار تمام در خاطر تقویت می کند و در صورت نیل،به سرابی دیگر رهنمون می شود و در حقیقت باید گفت که از راهش بازمی دارد و در ورطهٔ تباهی عمر گمراه و سرگردانش می سازد.

با تأسّف بایـد پـذیرفت و اعتراف کرد که تا پیش از حصول کمال،این حرکت و این بادیه پیمایی و این عـدم وصول مطلق که موجب پریشـانی و موجـد سـرگردانی است همیشه دوام می یابـد نهـایت آن که موارد بـا تفاوت افراد و اجتماعات و به اقتضاء عادات و طبایع و سنن و تربیت ها و آیین ها و مذاهب گوناگون و در طیّ سالهای مختلف عمر آدمی فرق دارد.

امّا نقطهٔ مشترک همگی و چهار راه مشابه بلکه متّحد زندگی،همان ناآرامی دائم و اضطراب مداوم است.

زمـانی فرزنـد آدم به این پنـدار گرفتار می شود که می گویـد:اگر به این هـدف اخیر نایل شوم و اگر این مقصود جدیـد را به چنـگ آورم دیگر یکسـره خاطر آسوده دارم و با خیال آرام دور از پراکنـدگی ضـمیر و آشـفتگی درون باقی عمر را بر بساط آسایش نشینم و از اطمینان خاطر و آرامش باطن برخوردار گردم.

ولی افسوس،چه در همان لحظه ای که«بلی»عیناً در همان لحظه ای که نیل بـدان مقصود جدیـد-که فرضاً هدف اعلی محسوب گردیـده-میسر شود،یـا حتّی هنگـامی که وصول بـدان فقط امکان پـذیر و قریب الوقوع جلوه می کنـد آدمی در باطن،اگر هم احسـاس مسـرّتی کنـد زودگـذر است و دیری نمی پایـد که بلافاصـله دل زدگی و آزردگی شـگرفی از آن مطلوب منظور در خویش می یابـد و بعضاً از آن پس خود را شایسـتهٔ سـرزنش نیز می دانـد،که چرا مـدّت بسـیاری از عمر عزیز را بدین مقصود ناپخته مصروف داشتم و در راه نیل به این هدف ناتمام بسر آوردم !!

دریغ از عمری که گـذشت و آن هم به این کار ناروا و قصد نابجا گذشت،این هست و این در خاطرش می گذرد و ضـمیرش را دسـتخوش تشویش می سـازد،لکن بی درنـگ در حالی که به اصـطلاح عامّهٔ ناس،عرق راهش خشک نشـده،اسب آرزو را زین می کند به جانب مقصدی دیگر،معقول یا نامعقول،سـهل الوصول یا دست نیافتنی و به هر حال با هیجان تمام نیل به هدفی دیگر را وجهـهٔ همّت خویش قرار می دهـد و برای دریافت آن،با عبور از ورطه ها و طیّ مهلکه ها اهتمامی تامّ مبذول می دارد و به غـایتی که در قوّه دارد و می کوشـد و می جوشـد و می خروشـد و می خواهـد زمین و زمـان را بهم بـدوزد و طیّ ارض و عرش و فرش و کرسی کند تا خود را به مقصود برساند و باز به همین طریق گرم است به وقت شروع اهتمام و هنگام آغاز کار و سـرد است در موقع اتمام و در سـرانجام کار و به این ترتیب و با توجّه به این نتیجه پیوسـته افسـرده و پریشان است و آشفته و حیران،به قید و بند ناآرامی فرو بسته و اسیر است و در دخمه ای از سیاه چال اضطراب گرفتار و زندانی !!

می رود بـه امیـد آن که آرامش مطلـوب را دریابـد،ولی دریغ و درد که آنچه بنـابر بـافته و یافتـهٔ پنـدار خـام و اندیشـهٔ ناتمـام وی،مقصدی آرامش بخش می نماید،نه تنها حاصـلی بدست نمی دهد،بلکه خود مبدأ قَلَقی بیش تر و منبع اضـطرابی وسـیع تر است،در نتیجه یار دائم آدمی اضـطراب خاطر است و پریشانی خیال و چنین آدمی - که هنوز آدم نشـده-آنچه دارد بی آرامی است و آنچه می یابد سرگردانی !!

همیشه در درون خـویش از لحـاظ سرگشـتگی هم چون کسـی است که هرچنـد راه را نمی دانـد و آمـادهٔ راهروی نیست،ولی نـاگزیر و بی اختیـار به راهی افتـاده که در شب تار در بیابانی وسـیع ناچار سـرگردان مانـده به طوری که نه راه پیش دارد و نه پناهگاه پس،نه امیدی به روشنایی دارد نه راهی به سمت خلاص و نجات می یابد،لذا

ص:۴۱۰

بیچاره و مضطر است،همانند ناتوان نابینایی که نه توان حرکت دارد و نه قوّهٔ دیدن.

بـا آن که بشـر طبعاً و روحاً در جسـتجوی اطمینان بسـر می برد و تا هست خواهان آرامش است و هرجا می رود و هرچه انجام می دهـد برای این است که مطمئن گردد و آرام شود،ولی تا راهش این باشـد و رویّه اش چنین،آش همین آش است و کاسـه همین کـاسه و تـا انسـان بر این سـیره بـاقی مانـده باشـد،به انسـانیّت نرسـیده؛بـا انجام هر کار و با وصول به هر مطلوب،هنوز از خسـتگی راه طلب قبلی نیاسوده به کمند آرزوی جدیدی اسـیر می شود و از راه راستِ خواستهٔ درست و طلب صحیح می لغزد و بـه بیراهـه ای منحرف می گردد و در ورطـه ای سـرنگون می شـود که بـا ابتلاء به آن به جـایی نرسـیده و حاصلی نـبرده،بر پریشانی های پیشین وی نیز آشفتگی های تازه ای هم افزوده می گردد.

در حقیقت،بشر طالب آزادی است،آزادی از هر چیز و هرکس،آزادی از رنج و تعب و کشمکش درون و حالات ناآرام حیات و خیال های پریشان و اضـطرابات پراکنده ای که در طول این زندگی دو روزه روی می دهد و انسان را هم چون پر کاهی که به چنگ امواج اسـیر افتاده باشـد،موجی از پی موجی می غلطانـد و فرو می برد و باز برمی آورد و در تلاطم مسـتمرّ در عرصـهٔ محیط از هر سمتی به سویی دیگر و از هر طرفی به جانبی دیگر می افکند و می کشاند.

در این کشـاکش و هجوم و حملـهٔ بی امـان است که آدمی راه نجات خود را در وصول به منزل اطمینان می طلبـد و نیل به این هدف را با تمام وجود،وجههٔ همّت خویش قرار می دهد و این اطمینان،مقامی است که مقیم آن آرامش می یابد،از پراکندگی به هر قسم و از هر جهت رهـا می شود و به آزادی مقصود می رسـد و در حـدّ ظرف وجودی خویش آسـایش روان و آرامش جان حاصل می کند،این است که قبلهٔ دل و کعبهٔ جان هر انسانی مقام امن اطمینان است و وصول به آن مقام محمود مبارک.

ص:۴۱۱

اما این مقصود شریف،نه تنها به سهولت اندیشه و به سرعت خواست حاصل نمی شود،بلکه با زدن ابواب عادی هم به جایی نمی رسد،چنان که زده اند و می زنند و بی حاصل و محروم برجای مانده اند که می بینند و می بینیم،راه چاره به سویی نمی بریم و نمی دانیم مگر آن که در شام این عمر شهوت زدهٔ هوس آلود که از غایت افراط و انحراف به نهایت تیرگی رسیده،ناگاه برق هدایتی در رسد و بدرخشد و در روشنایی آن،پناهگاه و نقطه اتکایی یافته شود که بتوان به آن پناه برد و بر آن متّکی گشت و سپس مادام العمر برای پایدار ساختن این دولت عظیم بذل جهد کرد و صرف همّت نمود.

شیخ اجل سعدی شیرازی چه نیکو می گوید:

ای که پنجاه رفت و در خوابی***مگر این پنج روز دریابی

تا کی این باد کبر و آتش خشم***شرم بادت که قطره آبی

کهل گشتی و همچنان طفلی***شیخ گشتی و همچنان شابی

گر به نعمت شریک قارونی***ور به قوّت عدیل سهرابی

ملک الموت را به حیله و فن***نتوانی که پنجه برتابی(۱)

آری،اگر آن برق هدایت بدرخشد،پناهگاه و نقطهٔ اتکاء پیدا خواهد شد و انسان با تمام وجودش به آن پناه خواهد برد و برای همیشه به سعادت و خوشبختی و اطمینان و آرامش خواهد رسید.

نقطهٔ اتّکاء،نیروی مدیر و مدّبر این عالم است،یعنی ذات بی چون و چند الهی که هم آفریده و هم پرورش داده،هم آفریدگار است و هم پروردگار.

آن برق روشنگر توفیقِ،حقّ است که اگر به کارسازی جان آدمی نرسد،همهٔ رشته ها پنبه می شود.

۱- ۱)-کلیات سعدی: ۷۴۹ (مواعظ).

حبّ الهی بر مسیر توحید و مذاق یکتاپرستی،استمداد از رحمت واسعهٔ وجود مطلق،احد صمد که حق است و بر حقّ و جز او هر چه به نظر آید باطل است و ناحقّ و رغبت به حصول قرب و وصول به پیشگاه لطف او عزّ و جلّ که تقرّب به ساحت نور وجود است در باطن فرد،ظاهر اجتماع هم از آن بهره مند می گردد، همه از این خواست بشر یعنی آرامش جویی و اطمینان طلبی که ودیعه ای الهی است،نهاده در نهاد آدمی،ناشی می شود و از این جهت است که خداخواهی و خداجویی و خدایابی بشر فطری است؛چرا که اطمینان طلبی و آرامش جویی در فطرت بشر نهفته و انحراف از این طریق فطری تنها به سبب موجبات و عوارضی دست می دهد که از ذات فطرت انسان بیرون است و از مقولهٔ اسباب و عوارض خارجی به شمار می آید،از قبیل محیطهای نامساعد و تربیت های ناملایم و توارث های نامناسب که مناسبت ها و ملایمت ها و مساعدت ها را به واسطهٔ سوء عادات و افراط در شهوات گم کرده و فاقد گشته است.

شبان مهربان حریم حرم که در کوه و کمرهای آن دیار مقدّس گوسپندان را به چرا می برد،به خواست خدا داشت پا در رکاب همین قصد مبارک می نهاد که آمادگان را دست گیرد تا از چند سوء عادت نجات یابند و از انحراف در شهوت رها شوند و رو به راه گردند و آگاه،همان طور که گوسپندان بسته زبان را نجات می داد،از این که فرو غلتند و از درّه ای عمیق پرت شوند،یا از این که فرومانند و به چنگال گرگی کمین گرفته گرفتار آیند؛او داشت پیش می رفت تا به صفّهٔ بعثت رسید به جایی که باید همین حفاظت ها و صیانت ها را بر وجهی دقیق تر و شدیدتر در مورد انسان ها اعمال نماید و در نجات آن ها کوشش فرماید،انسان هایی که زبان هایی دارند باز،تا به مقتضای عادات بگردد و بر وفق شهوات اطراف محیط خود را زهرآگین نماید و متأسّفانه تا به کمال نرسیده اند پیوسته بر این سنگر آلودگی کمین گرفته اند و از

همین مرکز ناروایی به راهزنی دیگران کمان گشاده اند.

همّ او همه اش این بود که امر حق را پاس دارد و از این راه برود و راهروان را رو به سوی نجات و خلاص روانه کند و به مقصد سعادت برساند،نجاتی که آدمی را از پریشانی خلاص می کند،خلاصی که انسان را از پراکندگی فکری و عملی نجات می دهد و سعادتی که از اطمینان نفس و آرامش خاطر حاصل می شود اگرچه همان اطمینان و همین آرامش را می توان سعادت خواند که مغز و اصل سعادت جز این نیست.

به امید دریافت آرامش دل و اطمینان جان است که انسان به سوی عبادت روی می برد و از همین رهگذر است که در شرایع الهی که از جانب حق برای سوق دادن بشر به سمت سعادت نازل آمده اند،اصل عبادت با تأکید تمام تشریع شده و ترتیب و اقسام و نحوه انجام آن ها با نظمی دقیق وضع گردیده است.

مطلب به قدری ضروری است که حتّی دیگران که از توحید صحیح به دور افتاده اند،ناچار در این راه روشی دارند و با متمرکز ساختن توجّهات خویش به مفاهیم یا مصادیق معیّن به اندیشه ای یا چیزی یا کسی،خواه ناخواه و گاه بلکه غالباً ناخودآگاه،می کوشند که از فوائد این حرکت عقلانی و نفسانی و جسمانی محروم نمانند،ولی چون خود باخته را با پرداختهٔ خدا مناسبتی نیست لاجرم روش این جمع پریشان که از خدای بی خبر افتاده اند و دل به موهومات نهاده اند بر انحراف رفته و راهشان در بیراهه سرگشته شده است.

لذا در آیین مقدّس اسلام،عبادت در صورتی تحقّق می یابد که از طرف شارع اقدس تعیین شده باشد و سنّت اللّه باشد که تغییرپذیر نیست،نه بدعت خلق در دین خدا و به اصل شرع جایز یا واجب یا مستحب شمرده شده باشد،به این معنی که خدا آن را به هر قسم که اقتضا دارد معیّن ساخته باشد.

عبادت،رشته ای است که امید پیوند میان عابد و معبود را ایجاد می کند و چون عابدی به عبادت بپردازد آن امید محقّق می شود،پیوند صورت وقوع بهم می رساند و پیوستگی حاصل می گردد و در محض آن پیوند و در عین اتّصال و برکت پیوستگی،انسان سرگشته عادت و پریشان شهوت با رهایی از قیود انحرافی این و آن مطمئن و آرام می شود.

از این رهگذر است که در شریعت مقدّسهٔ اسلام،عبادت بدون قصد قربت حصول نمی یابد و واقع نمی شود؛قصد قربت هم عبارت است از انجام دادن امر عبادی،محض امتثال فرمان محبوب و به قصد فرمانبرداری از حق تعالی.

با این قصد است که دل یک دله می شود و تمرکز به هم می رسد،تشتّت از بین می رود و پراکندگی زایل می شود و ثبات و اطمینان حاصل می گردد؛به همین جهت است که عبادت واقعی اطمینان آور و آرامش بخش است و با توجّه به حاصل امتثال فرمان است که چنین قصدی قصد قربت خوانده می شود،چرا که فرمانبرداری از پروردگار در آن ملحوظ است و به لحاظ امتثال امر الهی انجام می پذیرد و روشن است که اطاعت از خدا خالصاً و مخلصاً قرب حق تعالی را ایجاب می نماید حقّاً و واقعاً و از همین روست که قصد قربت شرط صحّت هر عبادتی است و بدون چنین قصدی اصلاً عبادتی واقع نمی شود هرچند صورت اعمال و آیات و اذکار و اورادی که انجام می گردد بر زبان می گذرد و شکل شرعی عبادتی را به یاد آورد و این از آن است که روح عمل اگر حاصل شود به خدا می رسد و الّا فی المثل نمازی که با ریا باشد و بی تقوا و عاری از توجّه به خدا جز [فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ] (۱)چه می تواند به دنبال داشته باشد و اصلاً جز تقوا با تحقّق تام

ص:۴۱۵

۱- ۱) -ماعون (۱۰۷):۴.

و جز پروای از خدا در نهان و آشکارا چه چیزی قابلیّت این را دارد و می تواند داشته باشد که به خدا رسد و مقبول درگاه واقع شود که:

[لَنْ يَنٰالَ اللّٰهَ لُحُومُهٰا وَ لاٰ دِمٰاؤُهٰا وَ لٰكِنْ يَنٰالُهُ التَّقْوىٰ مِنْكُمْ] (۱).

هرگز گوشت هایشان و خون هایشان به خدا نمی رسد،بلکه تقوای شما به او می رسد.

و درست به همین سبب است که هرچه قربةً إلی اللّه باشد«اگرچه عامّه بی خبر از آن شکل عبادت را نیابد»به واقع عبادت است،هرچند خوردن و خفتن باشد که اینها و امثال اینها هم اگر با تصحیح نیّت و ترتیب قصد محضاً للّه عملی شود خدایی گردد و راهرو بداند و بتواند و موفّق شود که از راه کار برآید و وارد شود رو به خدا درآمده و در آنچه لازم بوده و انجام داده اعمّ از این که لزوم آن تشریعی باشد یا تکوینی،فردی باشد یا اجتماعی،دنیوی باشد یا اخروی،هرچه و به هر قسم باشد،عبادت خدای را به جای آورده و رو به سوی تحصیل قرب پروردگار عالم روانه گشته است،که راه کار هم تصحیح نیّت است و ترتیب قصد و تجهیز همّت.

مولوی در این زمینه در ترجمهٔ نیّت پاک می گوید:

قصد گنجی کن که این سود و زیان***در تبع آید تو آن را فرع دان

هرکه کارد قصد گندم بایدش***کاه خود اندر تبع می آیدش

نیّت مؤمن بود بِهْ از عمل***این چنین فرمود سلطان دُوَل

خانه ای نو ساخت روزی نو مرید***پیر آمد خانه او را بدید

گفت شیخ آن نو مرید خویش را***امتحان کرد آن نکو اندیش را

روزن از بهر چه کردی ای رفیق***گفت تا نور اندر آید زین طریق

ص:۴۱۶

۱- ۱) -حج (۲۲):۳۷.

گفت آن فرع است این باید نیاز***تا از این ره بشنوی بانگ نماز

نور خود اندر تبع می آیدت***نیّت آن را کن که آن می بایدت

ولی نـاگفته روشن و پیـداست که فقط در نهایت امر و تنها با تحقّق قصـد اولیّه است که قربت حاصل می شود و جان انسان به تجرّد فرشـتگان فائض می گردد، بلکه چون کار به نهایت رسد با صـرف نظر از خودی و با رفع همّت از خودخواهی، تخلّق به اخلاـق الهی صورت پـذیر می شود و عابـد بـا وصول به محبوب و بـا نیل به منزل مقصود،چنـدان که جزء ورق ورق را از کلّ مطلق نصیب تواند بود به خوی معبود خوی گر می گردد و آن گاه است که می یابد:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلاقِ اللّهِ (۱).

از کجا سر در می آورد ؟ آبشخورش کجاست و از عنایت های او جلّ و علا چه حکایت ها دارد و سرانجامش چیست ؟

به ویژه که عبادات مسلمانی چه به کل نیّت شامل و چه به جزء جزء صورت ظاهر،عبادت بر نقل از معصوم موقوف است و این خـود دیباچهٔ دفتر روشـنایی است و نـور کتـاب منـوّر آشـنایی به حـق و به هر آنچه حقّـانی است؛زیرا آن که در حریم وصـل پروردگار حرمت قربت به هم رسانیـده به دولت عصـمت تشریف یافته در عبادت با معبود پیوند سـرمدی حاصل کرده،از ربّ جلیـل راه بنـدگی را یاد گرفته و آموخته،علم و عمل و فکر و کلامش از منبع الهی و با توفیق الهی به کمال تحقّق پیوسـته و به جهت ولایت و سـبب نبوّت از جانب خـدای تعالی اخبار می نماید،یا به جهت ولایت و به سـبب وصایت و خلافت به نیابت از مقام ختم رسالت از احکام الهی خبر می دهد،بهتر می تواند راه صواب را بنماید و طریق ارشاد را معلوم

۱- ۱) -متخلق به اخلاق الهی شوید،بحار الأنوار:۱۲۹/۵۸.

و معیّن فرمایـد،بلکه راه آن است که او بـدان رهنمون می شود و رشـد آن است که از ارشـاد او افـاضه می گردد و حاصل می آید.

وقـتی تحقّق حقیقـت در عبـادت صـحیح بـه ایـن پـایه رسـید،آدمی بـه کمـال لایـق خـود واصـل می شـود،از نقص هـا و تقصـیرها،کوتـاهی ها و تباهی ها رها می گردد و از آنچه لایق او نیست آزاد می شود و چون آزادی فطری خود را باز یافت و از گرفتـاری هـای عادات و شـهوات و انحرافات خلاص شـد اطمینان و آرامش گم شـدهٔ خویش را بازمی یابـد و به آسایش و راحتی می رسد.

از کجا به اینجا رسـیده و از کـدام راه ؟ از مبدأ صـفای فطرت و از راه عبادت که عبودیّت و معرفت را به انسان اهدا می کند و نجـات و سـعادت را به آدمی ارزانی می دارد،بنـابراین اگر در تعبیر مطلب،این عبـارت عرضه شود که:«عبادت»وسـیلهٔ عروج به مـدارج عالیـهٔ انسانیّت است و مایهٔ وصول به مشـهد امن و آسایش و مقام اطمینان و آرامش،نه تنها سـخنی به گزاف بیان نشده بلکه صحیح تر آن که به این اشارت مطلب را تمام کنیم که«تحقّق به عبادت،خود مقام امن است و مرکز اطمینان،و السلام».

عارف معارف حق،فیض کاشانی از خداوند امنیّتی طلب می کند،آنجا که می گوید:

دلم را ای خدا از عشق جان ده***روانم را حیات جاودان ده

تن بی جان بود جان فسرده ***زمهر خویش جانم را روان ده

به کوی قدس دل را راه بنمای*** روان را سوی علیین نشان ده

ز زندان بدن آزاد گردان*** فضای لا مکان را جان مکان ده

بگیر این دوست را از دست دشمن ***ز خود بی خود کن از خویشم امان ده

دین از زبان قرآن

قرآن مجید در بسیاری از آیات،انسان را دعوت به اندیشه در عالم خلقت می کند،تا از این طریق او را به شناخت خالق عالم- که کسی جز اللّه نیست-هدایت نماید.

چون با یادآوری مسائل خلقت خدا را شناساند،در آیات زیادی مسئله وحدانیّت حق را بیان می کند و هر خالق و معبودی غیر او را با دلایل روشن و براهین برحق نفی می نماید و آدمی را به این حقیقت آشنا می کند که خدا یکی است و شریک و مثل و مانند و کفو و ندّی ندارد.آن گاه برای تکمیل شناخت انسان به بیان اوصاف و اسماء حضرت حق پرداخته و در این زمینه دریایی بی نهایت از علم و آگاهی در برابر دید قلب و مغز انسان قرار می دهد.

سپس به توضیح این مسئله می پردازد که راه رابطه با خدا،تکیه بر رسالت انبیا و امامت امامان بر حق است و انسان در برابر شناخت رهبران راه الهی و عمل به دستورهای سعادت بخش آنان سخت مسؤول است.

قرآن در کنار رسالت انبیا به بیان مسائل دین که شامل برنامه های عبادی، سیاسی،اقتصادی،اجتماعی،اخلاقی،عرفانی و خانوادگی است پرداخته و از انسان می خواهد برای تأمین خیر دنیا و آخرتش به آن دستورهای عالم و عامل گردد.

قرآن در بیش از هزار آیه به مسئله با اهمیّت روز قیامت اشاره کرده و آنجا را به عنوان روز جزا و صحنهٔ مکافات عمل برای مؤمن و غیر مؤمن معرّفی فرموده است.

مجموع مسائل بالا در قرآن مجید،همان دین خداست و همان راهی است که از

آن به صراط مستقیم تعبیر شده است.

قرآن مجید،مؤمن به کسی می گوید که به تمام واقعیت ها دین ایمان داشته و در تمام شؤون زندگی از دستورهای ثمربخش دین پیروی نماید و اینک آیاتی در زمینهٔ مسألهٔ دین:

جهان آفرینش،مخلوق خداست

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمٰا یَنْفَعُ النّٰاسَ وَ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمٰاءِ مِنْ مٰاءٍ فَأَحْیٰا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ بَثَّ فِیهٰا مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیٰاحِ وَ السَّحٰابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ] (۱).

بی تردید در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابرِ مسخّر میان آسمان و زمین،نشانه هایی است [از توحید،ربوبیّت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند.

[هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اسْتَویٰ إِلَی السَّمٰاءِ فَسَوّٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ] (۲).

اوست که همهٔ آنچه را در زمین است برای شما آفرید،سپس آفرینش آسمان را

۱- ۱) -بقره (۲):۱۶۴.

۲- ۲) -بقره (۲):۲۹.

[که به صورت ماده ای دود مانند بود] اراده کرد و آن را به شکل هفت آسمان [همراه با نظامی استوار] درست و نیکو قرار داد و او [به قوانین و محاسباتِ] همه چیز داناست.

[وَ هُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ وَ أَنْهٰاراً وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ جَعَلَ فِیهٰا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهٰارَ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ] (۱).

و اوست که زمین را گسترانید و در آن کوه هایی استوار و نهرهایی پدید آورد و در آن از همهٔ محصولات و میوه ها جفت دوتایی [که نر و ماده است] قرار داد،شب را به روز می پوشاند،[تا ادامهٔ حیات برای همهٔ نباتات و موجودات زنده ممکن باشد]؛یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی [بر توحید،ربوبیّت و قدرت خدا] ست.

[وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجٰاوِرٰاتٌ وَ جَنّٰاتٌ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوٰانٌ وَ غَیْرُ صِنْوٰانٍ یُسْقیٰ بِمٰاءٍ وٰاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهٰا عَلیٰ بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ] (۲).

در زمین قطعه هایی مختلف و گوناگون و باغ هایی از انگور و کشتزار و درختان خرمایی است که بر یک ریشه و غیر یک ریشه [می رویند].ما برخی از آنان را در میوه و محصول با آن که از یک آب سیراب می شوند بر برخی دیگر برتری می دهیم.بی تردید در این امور برای مردمی که تعقّل می کنند،نشانه هایی [بر توحید،ربوبیّت و قدرت خدا] است.

آیهٔ شریفه بیان می کند:هرکس فکر و عقل به کار بندد،می فهمد که این نظم

ص:۴۲۱

۱- ۱) -رعد (۱۳):۳.

۲- ۲) -رعد (۱۳):۴.

و ترتیب در آسمان و زمین،با این همه موجودات گوناگون و خواص مختلف کار طبیعت،متّکی بر تصادف نیست،بلکه به امر خدایی توانا و خالقی حکیم و پروردگاری دانا و آفریننده ای مهربان و صانعی لطیف و صورتگری بینا و مالکی عادل و به وجود آورنده ای رحیم و مولایی کریم است.

وحدانیّت خدا

نظام با عظمت آفرینش و دستگاه محیّر العقول خلقت که از کوچک ترین جزء تا بزرگ ترین عنصرش دارای هماهنگی است و عرفا و عقلا از مجموعهٔ عالم تعبیر به نظام احسن می کنند،گویای این واقعیّت است که یک خالق و کارگردان بیش تر ندارد و مدبّر و صاحب و مالک و پرورش دهنده اش یکی است و اگر جز این بود،در تمام زوایای خلقت جز فساد و تباهی و ناهماهنگی چیزی دیده نمی شد،در این زمینه چه نیکوست که به آیات مستدل و متین قرآن مجید توجّه کنید.

[لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا یَصِفُونَ] (1).

اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی تردید آن دو تباه می شد؛پس منزّه است خدای صاحب عرش از آنچه [او را به ناحق به آن] وصف می کنند.

[وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ] (2).

و خدای شما خدای یگانه است،جز او خدایی نیست،رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است.

ص:۴۲۲

۱- ۱) -انبیاء (۲۱):۲۲.

۲- ۲) -بقره (۲):۱۶۳.

[يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُوا فِى دِينِكَمْ وَ لاَ تَقُولُوا عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لاَ تَقُولُوا ثَلاَثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اللّهُ إِلٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللّهِ وَكِيلاً] (۱).

ای اهـل کتاب ! در دین خود غلوّ [و افراط] نورزیـد،[و از چهارچوب آیات نازل شـده از سوی خـدا و آنچه پیامبران به شـما آموخته اند،خارج نشوید] و نسبت به خدا جز حق مگویید.جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم فرستادهٔ خدا و کلمهٔ اوست که به مریم القا کرد و [این بندهٔ پاک و خالص] روحی از سوی اوست؛پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید و مگویید:

[خدا] ترکیبی از سه حقیقت [اب،ابن و روح القدس] است.[از این عقیدهٔ باطل] خودداری کنید که به خیر شماست.جز این نیست که خدا معبودی یگانه است.منزّه و پاک است از این که فرزندی برای او باشد.آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است فقط در سیطرهٔ مالکیّت و فرمانروایی اوست و خدا از نظر کارسازی [همه امور آفرینش] کافی است.

[قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لاَ يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لاَ ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِى الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ] (۲).

[به مشرکان] بگو:پروردگار آسمان ها و زمین کیست ؟ [خود بی درنگ]

۱- ۱) -نساء (۴):۱۷۱.

۲- ۲) -رعد (۱۳):۱۶.

بگو:خـدای یکتاست.بگو:آیا سرپرسـتان و معبودانی به جای او انتخاب کرده ایـد که اختیار هیچ سود و زیانی را برای خودشان ندارنـد [چه رسد برای شـما ؟] بگو:آیا نابینا و بینا یکسانند یا تاریکی و نور برابرند ؟ یا آنان شـریکانی برای خدا قرار دادند [به خیال آن که] مانند آفرینش خدا چیزی آفریده اند،آن گاه آفریدهٔ خدا و آفریدهٔ شریکان بر آنان مشتبه شده ؟ بگو:

آفرینندهٔ همه چیز فقط خداست و تنها او یکتای پیروز است.

نبوّت

در بسـیاری از آیات خواندید که خداوند یکتا خدایی است عالم،حکیم،مالك و مرّبی.با توجّه به این اوصاف نمی توان عالم و آدم را عبث و بیهوده دانست،بایـد از خلقت عـالم و آدم مقصودی حکیمـانه و عادلاـنه در کـار باشـد و با دقّت در این واقعیّت نتیجه می گیریم که مقصود حق از عـالم و آدم تکامل و رشـد است و همان طوری که خـدای بزرگ تمام موجودات جهان را لباس هستی و تحقّق پوشانده،باید راه رشد و هدایت را نیز در اختیار موجودات بگذارد.

در قرآن و سنّت و نیز در تحقیقاتی که بر محور قرآن و سنّت انجام گرفته و نظام عالم و حیات آدم هم نشان می دهد،راه رشد برای جهان منحصر به اتّصال جهان به هدایت تکوینی و برای انسان علاوه بر هدایت تکوینی موقوف به هدایت تشریعی است.

هـدایت تشـریعی یعنی راهنمـایی بنـدگان در تمام شؤون حیات،به برنامه هایی که به خیر دنیا و آخرت آنان است و چون خـدا دیـده نمی شـود و بنـدگان در این زمینه به طـور مسـتقیم راهی به حضـرتش ندارنـد،به ناچـار شایسـتگان از عبـاد حق و تربیت شدگان حضرت مولا که دارای مقام عصمت و برتری عقل و علم و عمل

و اخلاق نسبت به همهٔ انسان ها بودند،از طرف خداوند به عنوان پیامبر و رسول انتخاب شدند،تا با ارتباطشان با عالم وحی آنچه به خیر دنیا و آخرت انسان است از حق دریافت کرده به بشر ابلاغ کنند و بر انسان هم وجوب عقلی و فطری است که تعلیمات الهی را از انبیا دریافت کرده و در تمام زوایای حیات بکار بندد.در این زمینه لازم است به قسمتی از آیات قرآن توجّه کنیم.

[کَانَ النّاسُ أُمَّهً وَاحِدَهً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِیهِ إِلاَّ الَّذِینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ فَهَدَی اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ] (۱).

مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یک دست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]،پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت،و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد،تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند،داوری کند.

[آن گاه در خود کتاب اختلاف پدید شد] و اختلاف را در آن پدید نیاوردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد،[این اختلاف] بعد از دلایل و برهان های روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد،[و سبب آن] برتری جویی و حسد در میان خودشان بود.پس خدا کسانی را که ایمان آوردند،به توفیق خود به حقّی که در آن اختلاف کردند،راهنمایی کرد و خدا هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می کند.

[إِنّا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ کَمَا أَوْحَیْنَا إِلَی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَیْنَا إِلَی إِبْرَاهِیمَ

ص:۴۲۵

۱- ۱) -بقره (۲):۲۱۳.

وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِیسی وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَیْمانَ وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً* وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسی تَکْلِیماً* رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً] (۱).

ما به تو وحی کردیم،همان گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوتشان] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی نمودیم و به داود،زبور دادیم.*و به پیامبرانی [وحی کردیم] که سرگذشت آنان را پیش از این برای تو گفتیم و پیامبرانی [را برانگیخته ایم] که سرگذشتشان را برای تو حکایت نکرده ایم و خدا با موسی به صورتی ویژه و بی واسطه سخن گفت.*پیامبرانی که مژده رسان و بیم دهنده بودند تا مردم را [در دنیا و آخرت در برابر خدا] پس از فرستادن پیامبران،عذر و بهانه و حجتی نباشد و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

[وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً] (۲).

و [یاد کن] زمانی را که از پیامبران [برای ابلاغ وحی] پیمان گرفتیم و [نیز] از تو و از نوح و از ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از همهٔ آنان پیمانی محکم و استوار گرفتیم.

۱- ۱) -نساء (۴):۱۶۳-۱۶۵.

۲- ۲) -احزاب (۳۳):۷.

امامت

پیامبران بزرگ الهی مسؤولیت داشتند برای حفظ مقرّرات خداوند و پابرجایی نظام حیات انسانی براساس مقرّرات وحی،آن کس را که خدا می پسندد برای بعد از خود به جانشینی منصوب کنند و مسئلهٔ خلافت بعد از نبیّ در زمان تمام انبیا به عنوان یکی از اصولی ترین مسائل تجلّی داشت.

مسلمانان در اصل مسئلهٔ خلافت و جانشینی پیامبر شکّی ندارند و همه با اختلاف مسلکی که دارند بر این اصل متّفقند؛تنها اختلاف در شخص جانشین است که طائفهٔ حقّهٔ شیعهٔ اثناعشریّه با تکیه به آیات و روایات متین اسلامی که در اکثر کتب نقل شده عقیده دارند که پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله در هجدهم ذی الحجّه در غدیر خم به دستور خداوند،علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام را برای پس از خود به جانشینی معرّفی فرمود و اوصیای بعد از او را هم-حتّی به نقل روایات اهل سنّت - تا نفر دوازدهم نام برد و مسئلهٔ جانشینی از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله آن چنان پراهمیّت بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در دورهٔ رسالت بیست و سه ساله اش نفرینی از او نسبت به کسی در هیچ موردی شنیده نشد،ولی متخلّف از وصیّ خود را نفرین کرد:

مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ (۱).

هر که من سرپرست اویم پس علی سرپرست اوست.خداوندا ! دوست بدار کسی که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که دشمن علی است و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار کن هر که او را واگذارد.

۱- ۱) -بحار الأنوار:۳۸۷/۲۱،باب ۳۶،در ضمن حدیث ۱۰.

امام باقر علیه السلام در باب رهبری و امامت می فرماید:

در اسلام برای هیچ چیزی همانند رهبری فریاد نشده است (۱)و در روایات زیادی آمده که مسلمان گرچه تا پایان عالم بین رکن و مقام تمام روزها را روزه بدارد و شب ها را به عبادت قیام کند،اگر با تکیه به ولایت و رهبری امام منصوب از جانب خدا و پیامبر نباشد قبول نیست (۲).

شیعه مسئلهٔ رهبری و جانشینی امیر المؤمنین را که از جانب خدا و پیامبر منصوب به امامت شد در کتاب های گرانبهایش با تکیه به آیات و روایات بی شماری که از اهل سنّت نقل کرده اثبات می کند،کتاب هایی همانند«الفین»علّامهٔ حلّی، «عبقات»میر حامد حسین،«الغدیر»علّامهٔ امینی،«المراجعات»شرف الدین و کتاب «شیعه سؤال می کند»،در زمینهٔ اثبات رهبری امیر المؤمنین علیه السلام آن چنان با برهان و دلیل داد سخن داده اند که برای کسی از مسلمانان جای شک و تردید در این زمینه باقی نگذاشته اند.

باید گفت که امامت همان تجلّی نبوّت است و بدون اتّصال به امام معصوم اتّصال به پیامبر صلی الله علیه و آله و خدا امکان ندارد.

محتوای وحی

در آیاتی که در بخش نبوّت گذشت،خواندید که انبیا الهی وظیفه داشتند،برای تأمین خیر دنیا و آخرت مردم،مسائل الهی را در بین مردم تبلیغ کرده و به آنان تعلیم دهند و زمینهٔ عمل به احکام حضرت حق را فراهم نمایند؛در اینجا لازم است به گوشه ای از محتوای وحی که در قرآن و سنّت منعکس است اشاره شود:

۱- ۱) -الکافی:۱۸/۲،باب دعائم الاسلام،حدیث ۱.

۲- ۲) -وسائل الشیعه:۱۱۸/۱،باب بطلان العباده بدون ولایه الائمه علیهم السلام و اعتقاد امامتهم.

[قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ* وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] (۱).

بگو:بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم:این که چیزی را شریک او قرار مدهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانتان را از [ترسِ] تنگدستی نکشید،ما شما و آنان را روزی می دهیم و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید؛خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا بیندیشید.*و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است،نزدیک نشوید تا به حدّ بلوغ [بدنی و عقلیِ] خود برسد و پیمانه و ترازو را بر اساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید؛هیچ کس را جز به اندازهٔ توانش تکلیف نمی کنیم و هنگامی که سخن گویید،عدالت ورزید هر چند دربارهٔ خویشان باشد و به پیمان خدا وفا کنید؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا پند گیرید.

[إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] (۲).

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از

۱- ۱) -انعام (۶):۱۵۱-۱۵۲.

۲- ۲) -نحل (۱۶):۹۰.

فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند.شما را اندرز می دهد تا متذکّر [این حقیقت] شوید [که فرمان ها الهی،ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.].

[یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاٰهَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلیٰ مٰا أَصٰابَکَ إِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ* وَ لاٰ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّٰاسِ وَ لاٰ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ* وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ] (۱).

پسرم ! نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار و بر آنچه [از مشکلات و سختی ها] به تو می رسد شکیبایی کن،که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.*متکبرانه روی از مردم برمگردان و در زمین با ناز و غرور راه مرو،همانا خدا هیچ خودپسند فخرفروش را دوست ندارد.*و در راه رفتنت میانه رو باش و از صدایت بکاه که بی تردید ناپسندترین صداها صدای خران است.

[خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجٰاهِلِینَ] (۲).

عفو و گذشت را پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان روی بگردان.

[وَ إِنْ عٰاقَبْتُمْ فَعٰاقِبُوا بِمِثْلِ مٰا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصّٰابِرِینَ* وَ اصْبِرْ وَ مٰا صَبْرُکَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ تَکُ فِی ضَیْقٍ مِمّٰا یَمْکُرُونَ] (۳).

و اگر [ستم گر را] مجازات کردید،پس فقط به مانند ستمی که به شما شده

۱- ۱) -لقمان (۳۱):۱۷-۱۹.

۲- ۲) -اعراف (۷):۱۹۹.

۳- ۳) -نحل (۱۶):۱۲۶-۱۲۷.

مجازات کنید و اگر شکیبایی ورزید [و از مجازات کردن بگذرید] این کار برای شکیبایان بهتر است.*و شکیبایی کن و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست و بر [گمراهی و ضلالت] آنان [و کارهایی که انجام می دهند] اندوهگین مباش و از نیرنگی که همواره به کار می گیرند،دلتنگ مشو.

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لاَ نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لاَ تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لاَ تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لاَ تَجَسَّسُوا وَ لاَ يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ تَوّابٌ رَحِيمٌ] (۱).

جز این نیست که همهٔ مؤمنان با هم برادرند؛بنابراین [در همهٔ نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.*ای اهل ایمان ! نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند،شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند،و نباید زنانی زنان دیگر را [مسخره کنند] شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند و از یکدیگر عیب جویی نکنید و با لقب های زشت و ناپسند یکدیگر را صدا نزنید؛بد نشانه و علامتی است این که انسانی را پس از ایمان آوردنش به لقب زشت علامت گذاری کنند و کسانی که [از این امور ناهنجار و زشت] توبه نکنند،خود ستمکارند.*ای اهل ایمان ! از بسیاری از گمان ها [در حقّ

ص:۴۳۱

۱- ۱) -حجرات (۴۹):۱۰-۱۲.

مردم] بپرهیزید؛زیرا برخی از گمان ها گناه است و [در اموری که مردم پنهان مانـدنش را خواهانند] تفحص و پی جویی نکنید و از یکدیگر غیبت ننمایید،آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد ؟ بی تردید [از این کار] نفرت دارید و از خدا پروا کنید که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.

محتوای وحی در قرآن مجید به بهترین و کامل ترین شکل بیان شده است.امّا در سنّت و روایات،مجموعۀ آن ها در کتاب های گران بهایی چون«الکافی»، «التهذیب»،«الاستبصار»،«بحار الأنوار»،«وسائل الشیعه»،«من لا یحضره الفقیه»، «مستدرک الوسائل»و...آمده،می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به معاذ فرمود (۱):

ای معاذ ! تو را سفارش می کنم به تقوا و پرهیز و پروای از اللّه تعالی و توجّه به آن حضرت اقدس اعلاـ در هر حال و به هر کار؛هم چنین تو را وصیّت می کنم به راستی در سخن،وفای به عهد،ادای امانت،ترک خیانت،حفظ جهات همسایگی،کظم غیظ،فرو خوردن غضب،ترحّم نسبت به یتیم،نرمی در کلام،پیشی در سلام، نیکی رفتار،کوتاه کردن آرزوهای دور و دراز و غیر قابل وصول یا صعب الحصول و بی فائده یا کم فائده که به طبیعت حال جز مشغول داشتن اندیشه به تباهی و به دنبال آن کشیده شدن پای اعتقاد و عمل آدمی به گمراهی حاصلی ندارد و نیز وصیّت می کنم تو را به پی گیری ایمان و ملازمه با آن و از دست ندادن آن به هیچ قیمت و در هیچ حالت و تفقّه در قرآن که همانا توجّه به آن و تلاوت آن به منظور فهم مفاد آن که پس از درک و فهم آنچه اعتقادی است بدان دلبستگی حاصل آید و آنچه عملی است،مورد عمل قرار گیرد.تو را سفارش می کنم به عشق به آخرت،

۱- ۱) -بحار الأنوار:۱۲۹/۷۴،باب ۶،حدیث ۳۳؛تحف العقول:۲۶.

جزع و اضطراب از حساب روز قیامت و فروتنی به هریک از آحاد امّت.

ای معاذ ! مبادا دانایی را تخطئه کنی،یا حکیمی را دشنام گویی یا راستگویی را تکذیب کنی و دروغ زن شماری،یا گناهکاری را اطاعت کنی یا بر پیشوای عادلی عصیان ورزی،یا سرزمینی را فاسد کنی و در زمین فساد کرده و اجتماع معتدل و منظّمی را به هم بریزی.

ای معاذ ! تو را سفارش می کنم که پیش هر سنگ و درخت و کلوخی از خدا بپرهیزی و همه جا متوجّه خدا باشی و از پروردگار پروا کنی،چه در شهر،چه در باغ،چه در کوه و بیابان که جز سنگ سخت و خاک سست نمی یابی همه جا خدا را باش و خدا را بیاب و از معصیت حق روی برتاب و هم چنین تو را وصیّت می کنم که از دنبال هر گناهی توبه کنی و درد هر عصیانی را با داروی توبه درمان کنی تا به خواست خدا از آلام معصیت و آلودگی شفایابی.

آری،پیوسته در پی هر گناه توبه کن،در پی گناه نهانی،پنهانی توبه کن و به دنبال گناه آشکار توبهٔ آشکار.

قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ علیه السلام:إِنَّما أَخافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنَ اتِّباعُ الْهَوىٰ وَ طُولُ الأَمَلِ،أَمَّا اتِّباعُ الْهَوىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الأَمَلِ فَيُنْسى الآخِرَةَ (1).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:همانا من از دو چیز بر شما می ترسم:پیروی هوای نفس و درازی آرزو؛پیروی هوا شما را از حق بازمی دارد و درازی آرزو، آخرت را از یاد شما می برد.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:لَيْسَ مِنّا مَنْ ماكَرَ مُسْلِماً (2).

ص:۴۳۳

۱- ۱) -الکافی:۳۳۵/۲،باب اتباع الهوی،حدیث ۳؛الأمالی،شیخ مفید:۲۰۷،مجلس ۲۳،حدیث ۴۱.

۲- ۲) -الکافی:۳۳۷/۲،باب المکر و الغدر،حدیث ۳؛ثواب الاعمال:۲۷۱.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:کسی که با مسلمانی مکر و نیرنگ کند،از ما نیست.

کانَ عَلِیُّ بنُ الْحُسَیْنِ صَلواتُ اللّهِ عَلَیْهِما یَقُولُ لِوُلْدِهِ:اتَّقُوا الْکِذْبَ الصَّغیرَ مِنْهُ وَ الْکَبیرَ فی کُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذا کَذِبَ فِی الصَّغیرِ اجْتَریٰ عَلَی الْکَبیرِ أَ ما عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ:ما یَزالُ الْعَبْدُ یَصْدُقُ حَتّی یَکْتُبَهُ اللّهُ صِدّیقاً وَ ما یَزالُ الْعَبْدُ یَکْذِبُ حَتّی یَکْتُبَهُ اللّهُ کَذّاباً (۱).

امام چهارم علیه السلام به فرزندانش می فرمود:از دروغ چه کوچک آن،چه بزرگ آن خودداری کنید و از جدّی و شوخی دروغ بپرهیزید؛زیرا وقتی کسی دروغ کوچکی گفت،به دروغ بزرگ جرأت پیدا می کند؛آیا نمی دانید که رسول خدا فرمود:بنده پیوسته راست گوید تا خدا او را در صف صدّیقان نویسد و بسا بنده ای پیوسته دروغ گوید تا خدا او را از دروغ گویان بنویسد.

عَنْ داوُد بن کَثیر قالَ:سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:قالَ أَبی علیه السلام:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:أَیُّما مُسْلِمَیْنِ تَهاجَرا فَمَکَثا ثَلاثاً لا یَصْطَلِحانِ إِلّا کانا خارِجَیْنِ مِنَ الْإِسْلامِ وَ لَمْ یَکُنْ بَیْنَهُما وَلایَهٌ فَأَیُّهُما سَبَقَ إِلَی کَلامِ أَخیهِ کانَ السّابِقُ إِلَی الْجَنَّهِ یَوْمَ الْحِسابِ (۲).

داود بن کثیر می گوید:از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که پدرم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:هر دو مسلمانی که از هم قهر کنند و سه روز به آن حال به مانند و صلح نکنند،هر دو از اسلام خارج باشند و میان آن دو پیوند دینی نباشد و هر کدام که در سخن گفتن پیشی بگیرد روز حساب برای رفتن به بهشت پیشی بگیرد.

۱- ۱) -الکافی:۳۳۸/۲،باب الکذب،حدیث ۲.

۲- ۲) -الکافی:۳۴۵/۲،باب الهجره،حدیث ۵؛بحار الأنوار:۱۸۶/۷۲،باب ۶۰،حدیث ۵.

جاءَ رَجُلٌ فَشَكا إِلىٰ أبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام أَقارِبَهُ فَقالَ لَهُ:اُکْظُمْ غَیْظَکَ وَ افْعَلْ فَقالَ:

إِنَّهُمْ یَفْعَلُونَ وَ یَفْعَلُونَ فَقالَ:أَ تُریدُ أَنْ تَکُونَ مِثْلَهُمْ فَلا یَنْظُرُ اللّهُ إِلَیْکُمْ (۱).

مردی در محضر امام صادق علیه السلام از اقوامش شکایت کرد.حضرت فرمود:

خشمت را فرو خور آن گاه اقدام کن.عرض کرد:آنان خوب عمل نمی کنند.

فرمود:تو هم می خواهی مانند آنان باشی تا خدا به شما ترحّم نکند.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:لَا تَقْطَعْ رَحِمَکَ وَ إن قَطَعَتْکَ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:از خویش خود مَبُر گرچه او از تو بِبُرَد.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:إِذا کانَ یَوْمَ الْقِیامَهِ کُشِفَ غِطاءٌ مِنْ أَغْطِیَهِ الْجَنَّهِ فَوُجِدَ ریحُها مَنْ کانَتْ لَهُ رُوحٌ مِنْ مَسیرَهِ خَمسَ مِأَهَ عامٍ إِلّا صِنْفٌ واحِدٌ،قُلْتُ مَنْ هُمْ ؟ قالَ العاقُ لِوالِدَیْهِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود:چون قیامت شود،یک پرده از پرده های بهشت را بر گیرند،هر جانداری از مسافت پانصد سال بوی آن را بشنود جز یک دسته.

گفتم:آنان کیانند ؟ فرمود:آنان که عاق پدر و مادرند.

قالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:إِذا کانَ یَوْمَ الْقِیامَهِ نادیٰ مُنادٍ؛أَیْنَ الصُدُودِ لِأَوْلِیائی فَیَقُومُ قَوْمٌ لَیْسَ عَلیٰ وُجُوهِهِمْ لَحْمٌ،فَیُقالُ:هؤُلاءِ الَّذینَ آذَوُا الْمُؤْمِنینَ وَ نَصَبُوا لَهُمْ وَ عانَدُوهُمْ وَ عَنَّفُوهُمْ فی دینِهِمْ یُؤْمَرُ بِهِمْ إِلی جَهَنَّمَ (۴).

ص:۴۳۵

۱- ۱) -الکافی:۳۴۷/۲،باب قطیعه الرحم،حدیث ۵؛بحار الأنوار:۱۳۷/۷۱،باب ۳،حدیث ۱۰۵.

۲- ۲) - الکافی:۳۴۷/۲،باب قطیعه الرحم،حدیث ۶؛بحار الأنوار:۱۳۷/۷۱،باب ۳،حدیث ۱۰۶.

۳- ۳) -الکافی:۳۴۸/۲،باب العقوق،حدیث ۳؛مشکاه الأنوار:۱۶۴،فصل ۱۴.

۴- ۴) -الکافی:۳۵۱/۲،باب من آذی المسلمین،حدیث ۲؛جامع الأخبار:۱۶۲،فصل ۲۷.

امام صادق علیه السلام فرمود:چون قیامت شود،یک جارچی صدا زند که روگردانان از اولیا و دوستانم کجایند ؟ پس مردمی برخیزند که گوشت به چهرهٔ آنان نیست.گفته شود:اینانند آن کسانی که مردم مؤمن را آزردند و در برابر آن ها ایستادند و با آن ها لجبازی کردند و به مؤمنان در دینشان سخت گرفتند،پس فرمان رسد که آن ها را به دوزخ برند.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ وَ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیهما السلام قالا:أَقْرَبُ ما یَکُونُ الْعَبْدُ إِلی الْکُفْرِ أَنْ یُواخی الرَّجُلَ عَلَی الدّینِ فَیُحْصِیَ عَلَیْهِ عَثَراتِهِ وَ زَلّاتِهِ لِیُعَنِّفَهُ بِهِ یَوْماً ما (۱).

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند:نزدیک ترین وضعی که بنده به کفر دارد این است که با کسی از نظر دینی برادری کند و لغزش ها و خطاهای او را شماره گیرد تا روزی او را به آن ها سرزنش کند.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام:أَفْضَلُ الْعِبادَهِ الصَّبْرُ وَ الصَّمْتُ وَ انْتِظارِ الْفَرَجِ (۲).

علی علیه السلام فرمود:برترین عبادت،پایداری در برابر حوادث و سکوت از کلام غیر حق و انتظار گشایش داشتن است.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام:أَ لا اخْبِرُکُمْ بِالْفَقیهِ حَقَّ الْفَقیهِ ؟ مَنْ لَمْ یُرَخِّص النّاسَ فی مَعاصِی اللّهِ وَ لَمْ یُقَنِّطْهُمْ مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَکْرِ اللّهِ وَ لَمْ یَدَعِ الْقُرآنَ رَغْبَهً عَنْهُ إِلی ما سِواهُ وَ لا خَیْرَ فی عِبادَهٍ لَیْسَ فیها تَفَقُّهٌ وَ لا خَیْرَ فی عِلْمٍ لَیس فیه تَفَکُّر وَ لا خَیْرَ فی قَراءَهَ لَیْسَ فیها تَدَبُّرٌ (۳).

ص:۴۳۶

۱- ۱) -الکافی:۳۵۴/۲،باب من طلب عثرات المؤمنین،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۲۱۷/۷۲،باب ۶۵،حدیث ۲۰.

۲- ۲) -تحف العقول:۲۰۱؛بحار الأنوار:۴۲۲/۷۴،باب ۱۵.

۳- ۳) -تحف العقول:۲۰۴؛بحار الأنوار:۴۱/۷۵،باب ۱۶،حدیث ۲۴.

علی علیه السلام فرمود:شما را به فقیهی که واقعاً فقیه است خبر دهم ؟ کسی که زمینهٔ افتادن مردم را در گناه ایجاد نکند و آنان را از رحمت حق ناامید ننماید و از مکر الهی به آن ها ایمنی ندهد و قرآن را رها ننماید برای این که دنبال غیر آن رود،در عبادتی که آگاهی نیست خیری نمی باشد،در علمی که اندیشه نیست خیری وجود ندارد،در قرآن خواندنی که تدبّر نیست بهره ای نیست.

کسی اگر بخواهد پس از قرآن مجید از سنّت اطلاع پیدا کند باید به روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمهٔ معصومین علیهم السلام رسیده مراجعه نماید؛صفحات ناچیز این نوشته گنجایش منعکس کردن گوشه ای از این دریای بی پایان الهی را ندارد،روایات بالا فقط به عنوان نمونه برای نشان دادن سنّت ذکر شد؛سنّت،بال و پری گسترده به تمام ابعاد حیات انسانی دارد و مجموعهٔ آن در هزاران کتاب روایتی به وسیلهٔ بزرگان دین جمع آوری شده است.

بنابراین محتوای وحی در کتاب و سنّت قرار دارد و هر مسلمانی وظیفه دارد در حدّ لازم از قرآن و سنّت آگاه شده و براساس آن آگاهی عمل کند.

در قرآن مجید آمده که نیکوکاران و عاملان به مسائل الهی در روز قیامت از بهترین پاداش برخوردارند و اهل گناه و عصیان در همان روز در بدترین عذاب بسر خواهند برد.

معاد در قرآن مجید بیش از هزار آیه دارد و در سنّت به عنوان تفسیر آیات معاد هزاران روایت قابل توجّه وارد شده است؛آیات قرآن و روایات،معاد را هم چون توحید از اساسی ترین مسائل الهی دانسته و اعتقاد به آن را از ارکان اصلی به حساب آورده است.

ص:۴۳۷

بدعت در دین

در تفسیر جملۀ«وَ دینَهُ عَنِ الْبِدْعَهِ»به مناسبت لغت دین،لازم بود در مسئلۀ دین و توضیح واقعیّت آن،مسائلی ذکر شود،تا پس از روشن شدن حقیقت دین و این که تنها راه نجات و سعادت در دنیا و آخرت دین خداست،عظمت گناه بدعت در دین روشن شود.

راستی دینی که براساس فطرت و طبیعت انسان تنظیم شده و تنها راه اتّصال انسان به خدا ایمان و انجام فرمان های دینی است و حاکمیّت دین ضامن خوشبختی انسان در همۀ ابعاد حیات است،چه خائن و ناپاک است آن بدبختی که در دین خدا بدعت بگذارد و آنچه از دین نیست به خاطر هوی و هوس و عیش و نوش چند روزۀ کوتاه زندگی،به عنوان دین جا بزند و عباد الهی را از صراط مستقیم هدایت،گمراه کرده و زمینۀ بدبختی آنان و توسعۀ فساد را در زمین فراهم آورد.در زمینۀ بدعت و اهل بدعت و برخورد با اهل بدعت آیات و روایاتی بسیار مهم وارد شده که قسمتی از آن را می خوانید.

[ثُمَّ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِرُسُلِنا وَ قَفَّیْنا بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ وَ جَعَلْنا فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَهً وَ رَحْمَهً وَ رَهْبانِیَّهً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلاَّ ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعایَتِها فَآتَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ] (۱).

سپس به دنبال آنان پیامبران خود را پی در پی آوردیم و پس از آنان عیسی پسر مریم را [به رسالت] فرستادیم و به او انجیل عطا کردیم و در قلب کسانی که از

ص:۴۳۸

۱- ۱) -حدید (۵۷):۲۷.

او پیروی می کردند رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی که از نزد خود ساخته بودند ما بر آنان مقرّر نکرده بودیم،ولی [خود آنان آن را] جز برای طلب خشنودی خدا [بر خود واجب نکرده بودند]،اما آن گونه که باید حدود همان خودساخته را رعایت نکردند؛پس پاداش کسانی از آنان را که ایمان آورده اند،عطا کردیم و بسیاری از آنان نافرمانند.

مسئلهٔ رهبانیّت و پاره ای از مسائل دیگر بدعت هایی بود که روحانیّون یهودی و مسیحی از پیش خود ساختند و از مقام روحانی خود سوء استفاده نموده، ساخته های خود را به عنوان برنامه های الهی به مردم تحمیل کردند؛حملات قرآن مجید به علمای یهود و نصاری به خاطر بدعت گذاری ها و کتمان حق و هوی پرستی آن هاست.در روایات باب علم آمده که اگر در میان مسلمانان در هر لباسی کسی دچار بدعت گذاری و کتمان حق و هوی پرستی گردد،در پیشگاه خداوند از نظر عذاب همان عذاب علمای یهود و نصاری را دارد.

آنچه از دین نیست وقتی به عنوان دین به مردم عرضه شود،بالاترین جنایت صورت گرفته و در حقیقت باید گفت:بدعت،جنگ با خداست و وزر و وبال عمل به بدعت بر گردن بدعت گذار است.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ وَ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیهما السلام قالَ:کُلُّ بِدْعَهٍ ضَلالَهٌ وَ کُلُّ ضَلالَهٍ سَبیلُها إِلَی النّار (۱).

امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند:هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش به سوی آتش است.

۱- ۱) -الکافی:۵۶/۱،باب البدع و الرأی،حدیث ۸.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:کُلَّ بِدْعَهٍ ضَلالَهٌ وَ کُلَّ ضَلالَهٍ فی النّارِ (۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.

عَنْ أَبِی الْعَبّاسِ قالَ:سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ أَدْنی ما یَکُونُ بِهِ الْإِنْسانُ مُشْرِکاً قالَ:فَقالَ:مَنِ ابْتَدَعَ رَأْیاً فَأُحِبَّ عَلَیْهِ أَوْ أَبْغَضَ عَلَیْهِ (۲).

أبی العبّاس گفت:از امام صادق علیه السلام پرسیدم:کم ترین چیزی که به سبب آن انسان مشرک می شود،چیست ؟ فرمود:کسی که نظری را مخالف با دین اختراع کند و آن را به عنوان دین به خورد مردم دهد،چه این که بر اثر آن نظر محبوب شود یا مبغوض گردد.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:إِذا رَأَیْتُمْ أَهْلَ الرَّیْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدی فَأَظْهِرُوا الْبَراءَهَ مِنْهُمْ وَ أَکْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلَ فیهِمْ وَ الْوَقیعَهِ وَ باهِتُوهُمْ کَیْلا یَطْمَعُوا فی الْفَسادِ فی الْإِسْلامِ وَ یَحْذَرَهُمُ النّاسُ وَ لا یَتَعَلَّمُونَ مِنْ بِدَعِهِمْ یَکْتُبِ اللّهُ لَکُمْ بِذلِکَ الْحَسناتِ وَ یَرْفَعْ لَکُمْ بِهِ الدَّرَجاتِ فی الآخِرَهِ (۳).

امام صادق علیه السلام می فرماید:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:هرگاه بعد از من اهل ریب و بدعت را دیدید از آن ها بیزاری جویید،به آنان ناسزا گفته و از آنان بدگویی نمایید و به آن ها طعنه بزنید و آنان را با بحث های مستدلّ خفه و وامانده سازید تا به فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آن ها برحذر شوند و از بدعت های آنان نیاموزند،تا خدا در برابر این کار برای شما حسنات نویسد و درجات آخرت را برای شما بالا برد.

۱- ۱) -الکافی:۵۶/۱،باب البدع و الرأی،حدیث ۱۲.

۲- ۲) -الکافی:۳۹۷/۲،باب الشرک،حدیث ۲.

۳- ۳) -الکافی:۳۷۵/۲،باب مجالسه أهل المعاصی،حدیث ۴؛وسائل الشیعه:۲۶۷/۱۶،باب ۳۹،حدیث ۲۱۵۳۱.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله:إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فی أَمَّتی فَلْیُظْهِرِ الْعالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ یَفْعَلْ فَعَلَیْهِ لَعْنَهُ اللّهِ (۱).

پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله فرمود:زمانی که در امّت من بدعت ها آشـکار شود،باید عالم با آشـکار کردن علمش جلوی بدعت را بگیرد و اگر این کار را نکند لعنت خدا بر او باد.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام:مَنْ مَشیٰ إِلیٰ صاحِبِ بِدْعَهٍ فَوَقَّرَهُ فَقَدْ سَعی فی هَدْمِ الْإِسْلامِ (۲).

علی علیه السلام فرمود:هرکس نزد صاحب بدعت رود و او را گرامی بدارد،در نابودی اسلام کوشش کرده.

عَنْ یُونِس بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ فی حَدیثٍ قالَ:رَوَیْنا عَنِ الصَّادِقینِ علیهم السلام إِنَّهُمْ قالُوا:

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فَعَلَی الْعالِمِ أَنْ یُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ یَفْعَلْ سُلِبَ نُورُ الْإِیمانِ (۳).

یونس بن عبد الرحمن در حدیثی می گوید:از امامان راسـتگو روایت کرده ایم که آنان فرموده اند:زمانی که بدعت ها آشکار شود،بر عالم واجب است علمش را آشـکار کنـد تا جلوی بـدعت گرفته شود و اگر این کار را نکنـد نور ایمان از او سـلب می شود.

ص:۴۴۱

۱- ۱) -الکافی:۵۴/۱،باب البدع و الرأی،حدیث ۲؛وسائل الشیعه:۲۶۹/۱۶،باب ۴۰،حدیث ۲۱۵۳۸.

۲- ۲) -وسائل الشیعه:۲۶۷/۱۶،باب ۳۹،حدیث ۲۱۵۳۳؛المحاسن:۲۰۸/۱،باب البدع،حدیث ۷۳.

۳- ۳) -وسائل الشیعه:۲۷۱/۱۶،باب ۴۰،حدیث ۲۱۵۴۶؛بحار الأنوار:۲۵۲/۴۸،باب ۱۰.

[وَ مالَهُ عَنِ الْحَرامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَهِ الصَّالِحينَ]

در دو جملهٔ گذشته که به طور مفصّل شرح داده شد،امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس دانشش را از هوی و هوس و دینش را از بدعت نگهداری کند (و در این جمله که مورد شرح است،می فرماید) و مال و اموالش را از حرام حفظ نماید او از گروه شایستگان است.

جایگاه مال حلال در اسلام

اهمیّت و ارزشی که اسلام برای مال حلال قائل شده،برای کم تر چیزی آن مقدار ارزش اعلام کرده است.

مال،به خصوص مقداری که انسان از آن می خورد،به مانند ریشه است و تمام اعمال و کردار و رفتار و حرکات انسان،شاخ و برگ آن است.

آدمی برای انجام تمام کارها،احتیاج به قدرت و توان دارد؛این قدرت و توان را خوراک انسان تأمین می کند،اگر این خوراک حلال باشد،محصول آن را که عبادات و حرکات صحیح اجتماعی و قسمتی از اخلاقیات است،خداوند مهربان قبول می کند و اصولاً مال حلال به انسان روشنی و نور بخشیده و آدمی را در مسیر الهی به حرکت می آورد و اگر حرام باشد دل را تاریک و زمینهٔ ظهور اخلاق سیّئه و اعمال ناپسند و شیطانی را در انسان به وجود می آورد.

ص:۴۴۲

انبیای بزرگ الهی،امامان معصوم،عارفان بیدار دل،عاشقان شیفته،قبل از انجام هر کار،توجّه فوق العاده ای به مال و به خصوص خوراک خود مبذول می داشتند و حتّی در مسئلهٔ مال و خوراک حلال،در حدّ ضرورت قناعت می کردند.

ساختمان وجود انسان،محصول خوراک اوست و آنچه را انجام می دهد،اکثراً در ارتباط با مال است؛روی این حساب عباد حق باید پیش از هر چیز به مسئلهٔ مال و خوراک دقّت کنند !!

عباد شایستهٔ حق،مال را جز یک وسیله چیزی نمی دیدند و از این وسیله فقط برای رسیدن به مقام قرب و کسب رضای محبوب استفاده می کردند.

محبّت اولیای حق به مال،محبّت سطحی بود و برخوردشان در مسئلهٔ مال برخوردی عادی و معمولی و نسبت به مال با چشمی عادی می نگریستند و همیشه از روی آوردن مال به خود وحشت داشتند و به محض به دست آوردن مال،برای خود و اهل و عیالشان به اندازهٔ لازم و بلکه به مقدار ضرورت برمی داشتند و بقیّهٔ آن را در همان راهی که معشوق از آنان می خواست صرف می کردند.

شما پیغمبر و امام و عاشقی از عاشقان حق و عارفی از عرفای واقعی را نخواهید دید که در وصیّت خودشان برای بعد از مرگشان نسبت به مال سفارشی داشته باشند؛زیرا آن بزرگواران در عین این که برای ادارهٔ امور زندگی خود و اهل و عیالشان به اندازهٔ لازم کوشش می کردند و گاهی مال فراوانی از طریق کشاورزی، دام داری،تجارت،صنعت،به دست می آوردند پس از مخارج عادی روزمرّه بقیّهٔ آن را با خداوند عزیز از طریق صدقه،انفاق،دستگیری از یتیم و مسکین و ابن سبیل و صرف در کارهای خیر،معامله می کردند.

با دید پاک و مستقیمی که اولیای الهی به مال داشتند،همیشه از عوارض منفی

و خطرزای مال که در مرحلۀ عملی و اخلاقی بروز می کرد،در امان بودند.

به عبارت دیگر اولیای حق و عاشقان دوست از تکاثر و جمع مال و ثروت اندوزی و فخر فروشی به مال و حرص و بخل و حسد و کبر و عجب در امان بودند و همۀ دنیا و مال دنیا اگر منهای حق بود برای آن بزرگواران پشیزی ارزش نداشت؛آنچه برای آنان مهم بود،خواستۀ مولا ـ و رضایت دوست بود و آنان مال را به دستور محبوب به دست آورده و به دستور او در گردونۀ خرج قرار می دادند و هرگز دل به مال دنیا نمی بستند و در یک کلمه خادم و خدمت گزار و نوکر مال نبودند،بلکه مال برای آنان بهترین خدمت گزار در راه حق بود.

اینان با این دل پاکی که داشتند و با آن چشم بصیرتی که به توفیق الهی به مال دنیا می نگریستند،زندگی را بر خود آسان نموده و کم ترین چشم داشتی به کسی نداشتند،خواستۀ آنان بسیار کم و حاجاتشان فوق العاده سبک بود.

چه زیبا سروده عارف وارسته مرحوم الهی قمشه ای در ترجمۀ«حاجاتُهُمْ خَفیفَهٌ» که در خطبۀ متّقین امیر المؤمنین علیه السلام آمده:

نکویان جهان از بی نیازی***نمیگیرند عالم را به بازی

سبکبار اندر این دار مجازند***به کمتر مایه آنان بینیازند

نیاز جسم و جان را برده از یاد***به ناز دلبر خود گشته دلشاد

به جز خالق که از کل بی نیاز است*** خلایق را به یکدیگر نیاز است

جهان را سهل گیر ار هوشمندی ***منه بر پای خود از حرص بندی

تویی مرغ سبک پرواز هشیار ***در این ره رو چو آگاهان سبک بار

سبک باری نشاط این جهان است***قناعت بی گمان گنج نهان است

ص:۴۴۴

قرآن و مسئلهٔ مال

انسان در این مدّت کوتاه و زودگذر عمر با مسئلهٔ مال برخوردهای گوناگونی دارد که قرآن مجید در آیات نورانیش به انواع برخوردهای انسان با مال اشاره می کند.

قرآن،گاهی از مال،تحت عنوان خیر الهی در دست مردم یاد کرده و گاهی از مال به عنوان وسیلهٔ هلاکت و بدبختی و علّت عذاب ابد سخن گفته و گاهی مال را منشأ سعادت و زمانی وسیلهٔ بخل و حرص معرّفی نموده،گاهی مردم را تشویق به روی آوردن به مال و زمانی آنان را از مال دنیا سخت برحذر می دارد و این تقسیمات همه در ارتباط با وضع حالی و دینی انسان نسبت به مال است.

انسان منوّر به نور ایمان و متدیّن به مسائل الهی و دارندهٔ قلب سلیم و عارف به معارف الهیه و عامل به دستورهای حق تعالی،بدون شک برخوردش با مال برخوردی صحیح و الهی است و مال برای او خیر و خوشی و عامل سعادت و وسیلهٔ نیک بختی و صداقت است.

انسان دور از حق و تاریک دل و منافق و ضدّ خدا و بی معرفت و بی نور، بی تردید برخوردش با مال برخوردی غلط و بلکه برخوردی شیطانی است و مال برای او شرّ و عامل شقاوت و وسیلهٔ حرص و بخل و علّت نابودی دنیا و آخرت و نابود کنندهٔ سعادت و عاملی برای عذاب ابدی انسان در عالم آخرت است.

قرآن،مردم را از برخورد غیر اصولی با مال دنیا به سختی برحذر می دارد و انسان را در این زمینه به عالی ترین شکل،نصیحت و موعظه می کند و بنی آدم را از آلوده شدن به مال حرام برحذر می دارد.

[یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُلْهِکُمْ أَمْوٰالُکُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ

ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ] (۱).

ای مؤمنان ! مبادا اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل کنند و آنان که [به خاطر مال و فرزند از یاد خدا] غافل می شوند،زیانکارند.

[فَذَرْهُمْ فِی غَمْرَتِهِمْ حَتّٰی حِینٍ* أَ یَحْسَبُونَ أَنَّمٰا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مٰالٍ وَ بَنِینَ* نُسٰارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرٰاتِ بَلْ لاٰ یَشْعُرُونَ] (۲).

پس آنان را در غرقاب گمراهی و جهالتشان تا هنگامی [که مرگشان فرا رسد] واگذار.*آیا گمان می کنند افزونی و گسترشی که به سبب مال و اولاد به آنان می دهیم،*در حقیقت می خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم ؟ [چنین نیست] بلکه [آنان] درک نمی کنند [که ما می خواهیم با افزونی مال و اولاد،در تفرقه،طغیان،گمراهی و تیره بختی بیش تری فرو روند.].

[اَلْمٰالُ وَ الْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ الْبٰاقِیٰاتُ الصّٰالِحٰاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوٰاباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا] (۳).

مال و فرزندان،آرایش و زیور زندگی دنیا هستند،ولی اعمال شایستهٔ پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آن ها نیکوتر است.

قرآن مجید در سورهٔ مبارکهٔ کهف داستان غرور مرد ناسپاس و بی خبری را به خاطر مال در برابر مردی مؤمن و فقیر برای عبرت امّت بدین گونه نقل می کند:

ص:۴۴۶

۱- ۱) -منافقون (۶۳):۹.

۲- ۲) -مؤمنون (۲۳):۵۴-۵۶.

۳- ۳) -کهف (۱۸):۴۶.

ای رسول ما ! داستان دو مرد مؤمن و ناسپاس را برای امّت مثل بزن که ما به یکی از آن ها دو باغ انگور دادیم و اطرافش را به نخل خرما پوشاندیم و عرصهٔ میان آن ها را مخصوص کشتزار قرار دادیم.آن دو باغ میوه های خود را به طور کامل و بدون آفت و نقصان تحویل می داد،در وسط آن ها نیز جوی آبی روان ساختیم.

این مرد که باغش دارای میوهٔ بسیار بود،در مقام گفتگو و مفاخرت با رفیقش که مردی مؤمن و فقیر بود برآمد و گفت:من از تو به خاطر دارایی بیش تر و خدم و حشم،محترم تر و عزیزترم.

روزی در حالی که به نفس خود ستمکار بود و عمر را به گناه و غفلت سپری کرده بود با کمال غرور وارد باغ شد و گفت:گمان نمی کنم این باغ و دارایی من نابود شود !!

و نیز گمان نمی کنم روز قیامتی برپا شود،اگر هم به سوی خدا بازگردم،در آن جهان نیز از این باغ منزلی بهتر خواهم یافت.

رفیق با ایمان و فقیر در مقام اندرز و نصیحت او برآمد و گفت:آیا به پروردگاری که تو را نخست از خاک،سپس از نطفه آفرید،آن گاه مردی کامل و آراسته ساخت، کافر شدی ؟ زهی جهل و نادانی !

لکن پروردگار من همان خدای یکتاست و هرگز به او شرک نخواهم آورد؛ای رفیق ! تو چرا وقتی به باغ درآمدی نگفتی که همه چیز به خواست خداست و جز قدرت خدا قوّه ای نیست و اگر تو مرا به خاطر مال و فرزندت از خود کم تر دانی به خود مغرور مباش که ارزش انسان بر انسان به مال و منال و فرزند نیست.

امید است خداوند مهربان در دنیا و آخرت،بهتر از باغ تو به من عطا کند و بر بوستان تو مرد کافرکیش آتشی از آسمان فرستد که با خاک یکسان شود و یک سره نابود گردد،یا صبحگاهی جوی آبش به زمین فرو رود به طوری که دیگر نتوانی آب

به دست آری و باغت خشک شود؛یا آن که ثمره و میوه هایش نابود گردد،تا صبح دمی از شدّت حزن و اندوه بر آنچه در باغ کردی دست بر دست زنی و ببینی که بنا و اشجارش همه از بین رفته،آن گاه بر کفرت پشیمان گردی و بگویی:ای کاش من به خدای خود مشرک نمی شدم و به خودپرستی و غرور دچار نمی گشتم.

تمام آن بلاهایی که مؤمن فقیر پیش بینی می کرد به سر آن بدبخت درآمد و ابداً جز خدا هیچ کس نباشد که آن گنهکار کافر را از قهر و خشم خدا یاری و حمایت کند که خدا هم دشمن کافران است نه یار آن ها.

در آن روز و آنجا ولایت و حکم فرمایی خاصّ خداست که به حق فرمان دهد و بهترین ثواب آخرت و عاقبت نیکو را هم او به هرکه خواهد عطا نماید.

ای رسول ما ! برای امّت،چنین زندگانی تمام دنیا را مثل بزن که ما آب بارانی از آسمان نازل کردیم و به آن آب درختان و نباتات گوناگون زمین،درهم پیچیده و خرّم بروید،سپس صبحگاهی همه درهم شکسته و خشک شود و به دست بادهای حوادث زیر و زبر گردد و خدا بر همه چیز اقتدار کامل دارد (۱).

[اَلْمٰالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ الْبٰاقِيٰاتُ الصّٰالِحٰاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوٰاباً وَ خَيْرٌ أَمَلًا] (۲).

مال و فرزندان،آرایش و زیور زندگی دنیا هستند،ولی اعمال شایستهٔ پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آن ها نیکوتر است.

قرآن مجید در مضامین عالی سورهٔ تکاثر می فرماید:

۱- ۱) -مضمون آیات سورهٔ کهف:۳۲-۴۶.

۲- ۲) -کهف (۱۸):۴۶.

شما مردم را بسیاریِ اموال و فرزند و عشیره از یاد خدا غافل کرده،تا جایی که به گور و ملاقات قبور رفتید.

این برنامۀ شما برنامۀ درستی نیست و حق و حقیقت این نیست که پنداشته اید؛ به زودی خواهید دانست که پس از مرگ چه سختی ها در بردارید،باز هم حقّاً خواهید دانست که در قیامت با چه عذاب هایی مواجهید،نه چنین است اگر بدانید چه حادثۀ بزرگی در پیش دارید هرگز به بازی دنیا از آخرت غافل نمی شدید؛البته پس از مرگ دوزخ را مشاهده خواهید کرد و سپس به چشم یقین می بینید،آن گاه در آنجا از نعمت ها (مانند مال و جاه و صحّت و جوانی و عمر و نبوّت انبیا و ولایت علی علیه السلام از شما بازپرسی خواهند کرد).

و در سورۀ همزه می فرماید:وای بر عیب جوی هرزه زبان،همان کسی که مال جمع کرده و دائم به حساب و شمارش آن سرگرم است،پندارد که مال و دارایی دنیا به او عمر ابد خواهد داد،چنین نیست بلکه بدون شک به آتش سوزان دوزخ درخواهد افتد،آتشی که چگونه سختی آن را تصوّر خواهی کرد،آن آتش را خشم خدا برافروخته شرارۀ آن بر دل ناپاکان شعله ور است،آتشی که آن ها را از همه سو احاطه کرده است و مانند ستون های بلند بازکشیده است.

از زبان قرآن دانستید که اگر انسان در جنب مال توجّه به حق و روی دل به محبوب واقعی داشته باشد،مال برای او نردبان ترقّی است و از جمله عوامل و عللی است که انسان را به خدای مهربان نزدیک می کند.

امّا اگر ثروت و مال آن چنان انسان را جذب کند که از یاد دوست و عشق محبوب غافل بماند،بدترین عامل خطر و به فرمودۀ علی علیه السلام:

المالُ مادَّةُ الشَّهواتِ (۱).

مال و ثروت و پول دنیا تقویت شهوات آدمی است.

مال حرام در قرآن و روایات

کتاب سعادت بخش الهی در بسیاری از آیات مردم را به طور جدّی از آلوده شدن و نزدیک گشتن به مال حرام نهی می کند،نمونه ای از آن آیات نورانی را در قرآن بدین صورت می خوانید:

[إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً] (۲).

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند،فقط در شکم خود آتش می خورند و به زودی در آتش فروزان در آیند.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَ لاَ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً* وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ عُدْوَاناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَاراً وَ كَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً] (۳).

ای اهل ایمان ! اموال یکدیگر را در میان خود به باطل [و از راه حرام و نامشروع] مخورید،مگر آن که تجارتی از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام گرفته باشد و خودکشی نکنید؛زیرا خدا همواره به شما مهربان است.*و هر که خوردن مال به باطل و قتل نفس را از روی تجاوز [از حدود

۱- ۱) -نهج البلاغه:۷۶۳ (حکمت ۵۸).

۲- ۲) -نساء (۴):۱۰.

۳- ۳) -نساء (۴):۲۹-۳۰.

خدا] و ستم [بر خود و دیگران] مرتکب شود،به زودی او را در آتشی [آزار دهنده و سوزان] درآوریم؛و این کار بر خدا آسان است.

[اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبٰا لاٰ یَقُومُونَ إِلاّٰ کَمٰا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰانُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبٰا وَ أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰا فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهیٰ فَلَهُ مٰا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اللّٰهِ وَ مَنْ عٰادَ فَأُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ] (۱).

کسانی که ربا می خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پای نمی خیزند،مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی اش را مختل ساخته] است،این بدان سبب است که آنان گفتند:خرید و فروش هم مانند رباست.در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است.پس هر که از سوی پروردگارش پندی به او رسد و [از کار زشت خود] بازایستد،سودهایی که [پیش از تحریم آن] به دست آورده مال خود اوست و کارش [از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی] با خداست و کسانی که [به عمل زشت خود] بازگردند [و نهی خدا را احترام نکنند] پس آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند.

روایات که توضیح و تفسیری بر آیات قرآنند،در باب مال حرام مسائل مهمّی را به شرح زیر بیان می کنند:

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:أَرْبَعٌ لا تَدْخُلُ بَیْتاً،واحِدَهٌ مِنْهُنَّ إِلّا خَرِبَ وَ لَمْ یَعْمُرْ بِالْبَرَکَهِ:

الخِیانَهُ وَ السِّرقَهُ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ الزِّنا (۲).

۱- ۱) -بقره (۲):۲۷۵.

۲- ۲) -الأمالی،شیخ صدوق:۳۹۸،مجلس ۶۲،حدیث ۱۲؛بحار الأنوار:۱۷۰/۷۲،باب ۵۸،حدیث ۲.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:چهار چیز است که هریک از آن ها وارد خانه ای شود آن خانه خراب می شود و آباد به برکت نگردد:خیانت،مال دزدی،شرب خمر،زنا.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:مَنْ خانَ جارَهُ شِبْراً مِنَ الْأَرْضِ جَعَلَهَا اللّهُ طَوْقاً فی عُنُقِهِ مِنْ تُخُومِ الْأَرَضینَ السَّابِعَهِ حَتّی یَلْقَی اللّهَ یَوْمَ الْقِیامَهِ مُطَوَّقاً إِلّا أَنْ یَتُوبَ وَ یَرْجِع (۱).

نبیّ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:هرکس به اندازه یک وجب از زمین به همسایه خیانت کند،خداوند همان مقدار را از آخر زمین های هفت گانه،هم چون حلقه به گردنش اندازد،تا خدا را به همان صورت در قیامت ملاقات کند،مگر توبه کند و مال مردم را به صاحبش برگرداند.

قالَ أَبُو عَبْدِ اللّه علیه السلام:ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فیهِ زَوَّجَهُ اللّهُ مِنَ الْحُورِ العَینِ کَیْفَ شاءَ،کَظْمُ الْغَیْظِ وَ الصَّبْرُ عَلَی السُّیُوفِ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ أَشْرَفَ عَلی مالٍ حَرامٍ فَتَرَکَهُ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:سه چیز است هرکس آن ها را دارا باشد،هرگونه بخواهد خدا حورالعین تزویج او می کند.فرو خوردن خشم،استقامت در میدان جنگ و ترک مال حرام به هنگام روبرو شدن با حرام.

قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام:إِنَّ اللّهَ یُعَذِّبُ سِتَّهً بِسِتَّهٍ..إِلی أَنْ قالَ:التُّجارُ

ص:۴۵۲

۱- ۱) -الأمالی،شیخ صدوق:۴۲۷،مجلس ۶۶،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۱۷۱/۷۲،باب ۵۸،حدیث ۳.

۲- ۲) -وسائل الشیعه:۱۷۹/۱۲،باب ۱۱۴،حدیث ۱۶۰۱۶؛المحاسن:۶/۱،باب ۱،حدیث ۱۵؛بحار الأنوار:۱۱۵/۷۲،باب ۵۰،حدیث ۹.

بِالْخِيانَهِ (۱).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:خدا شش طایفه را به شش چیز عذاب می کند..تا فرمود:تاجران را به خیانت در کسب.

عَنْ أَبی الْحَسَنِ الثّالِثِ علیه السلام قالَ:کانَ فیما ناجی مُوسی رَبَّهُ:إِلٰهی ما جَزاءُ مَنْ تَرَکَ الْخِیانَهِ حَیاءً مِنْکَ ؟ قالَ:یا مُوسی لَهُ الْأَمانُ یَوْمَ القِیامَهِ (۲).

ابی الحسن سوّم[امام هادی] علیه السلام فرمود:موسی در مناجات با حضرت حق عرض کرد:خدایا ! جزای کسی که به خاطر حیای از تو ترک خیانت کند، چیست ؟ خداوند فرمود:ای موسی ! امان از عذاب در روز قیامت.

مال حلال در قرآن و روایات

آیات قرآن و روایاتی که در توضیح آیات آمده،مردم را دعوت می کنند که در این زندگی چند روزه،برای گذران امور زندگی جز بر سر سفره حلال ننشینند و به غیر از حلال و مال پاکیزه از چیزی استفاده نکنند؛زیرا مال حلال ایجاد نورانیّت کرده و در انسان شوق به عبادت به وجود می آورد.

قرآن و روایات به طور مکرّر گوشزد می کنند که خداوند برای احدی از طریق حرام روزی قرار نداده،هرکس به شغل مشروعی روی می آورد،به اندازهٔ سعی و کوشش و به کار انداختن قدرتش روزی به دست می آورد و کسب مال می کند، مالی که از هر جهت برای او حلال و حتّی در روز قیامت به خاطر رفتن دنبال حلال

۱- ۱) -مستدرک الوسائل:۱۳/۱۴،باب ۱۳،حدیث ۱۵۹۶۹؛الخصال:۳۲۵/۱،حدیث ۱۴؛بحار الأنوار:۱۷۱/۷۲،باب ۵۸،حدیث ۷.
۲- ۲) -بحار الأنوار:۱۷۰/۷۲،باب ۵۸،حدیث ۱.

از اجر عظیم الهی برخوردار است.

[یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلّٰهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ] (۱).

ای اهل ایمان ! از انواع میوه ها و خوردنی های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم بخورید و خدا را سپاس گزارید،اگر فقط او را می پرستید.

[وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنِینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ یَکْفُرُونَ] (۲).

و خدا برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد و از همسرانتان،فرزندان و نوادگانی پدید آورد و از نعمت های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد،[با این همه لطف و رحمت] آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت های خدا را ناسپاسی می کنند ؟ !

[وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلیٰ کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً] (۳).

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم،و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

[یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ] (۴).

ای پیامبران ! از خوردنی های پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید؛مسلماً من به آنچه انجام می دهید،دانایم.

۱- ۱) -بقره (۲):۱۷۲.

۲- ۲) -نحل (۱۶):۷۲.

۳- ۳) -اسراء (۱۷):۷۰.

۴- ۴) -مؤمنون (۲۳):۵۱.

[يَا أَيُّهَا النّٰاسُ كُلُوا مِمّٰا فِي الْأَرْضِ حَلاٰلاً طَيِّباً وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ] (۱).

ای مردم ! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید؛زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

[وَ كُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلاٰلاً طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ] (۲).

و از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا روزی شما فرموده بخورید و از خدایی که به او ایمان دارید،پروا کنید.

اکتفا به مال حلال واقعیّتی است که قرآن مجید و روایات به آن دستور داده اند و چه نیکو است که انسان در این چند روزهٔ محدود زندگی،خود را از حرام حفظ کند و آنچه را از حلال به دست می آورد،به اندازهٔ حاجتش خرج کرده،بقیّه را با خدای خود از طریق صدقات و انفاق و سایر کارهای خیر معامله کند.در روایات بابی هست تحت عنوان باب کفاف که روایات جالب و مهمّی،چه نیکو است به بعضی از آن ها اشاره شود:

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:إِنَّ مِنْ أَغْبَطِ أَوْلِيائِی عِنْدی رَجُلٌ خَفيفُ الْحالِ،ذا حَظٍّ مِنْ صَلاهٍ،أَحْسَنَ عِبادَه رَبِّهِ بِالْغَيْبِ وَ كانَ غامِضاً فی النّاسِ،جُعِلَ رِزْقُهُ كَفافاً فَصَبَرَ عَلَيْهِ عَجَّلَتْ مَنِيَّتُهُ فَقَلَّ تُراثُهُ وَ قَلَّتْ بَواكِيهِ (۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:خداوند عزّ و جلّ فرمود:نیکوحال ترین دوست من نزد من

۱- ۱) -بقره (۲):۱۶۸.

۲- ۲) -مائده (۵):۸۸.

۳- ۳) -الکافی:۱۴۰/۲،باب الکفاف،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۵۷/۶۹،باب ۹۵،حدیث ۱.

بنده ای است که امور دنیایی و مادّی اش سبک و از نماز بسیار بهره مند است،در پنهانی عبادت پروردگارش را بسیار نیکو به جای می آورد و با این حال بین مردم از شهرت برخوردار نیست،روزی و زندگی مادّی اش به اندازهٔ کفاف نیاز اوست و بر این زندگی صابر است،نزدیک مرگ،ارثش کم و گریه کننده بر او اندک است.

کنایه از این که اموالش را خرج حق کرده،از این نظر چیزی برای ماندن نگذاشته و در بین مردم هم شهرت فوق العاده ندارد،تا جمعیّت کثیری بر مرگش بنالند !!

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:اللهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّداً و آلَ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَحبَّ مُحَمَّداً و آلَ مُحَمَّدٍ العِفافَ وَ الْکِفافَ وَ ارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّداً و آلَ مُحَمَّدٍ المالَ وَ الْوَلَدَ (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله به پیشگاه حق عرض کرد:پروردگارا ! محمّد و آل محمّد و دوستان محمّد و آل محمّد را عفّت شکم و شهوت و اقتصادی پاسخ گوی نیاز عنایت کن و به دشمنان محمّد و آل محمّد ثروت و اولاد بده !!

چون در تاریخ حیات،ثروت و اولاد زیاد باعث غرور و کبر و خودخواهی و ظلم شده،از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله برای دشمنان آن را درخواست می نماید و در حقیقت نفرین می کند.

قالَ:أَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلیٰ مُوسیٰ علیه السلام یا مُوسیٰ لا تَفْرَحْ بِکَثْرَهِ المالِ،وَ لا تَدَعْ ذِکْری عَلیٰ کُلِّ حالٍ فَإِنَّ کَثْرَهَ الْمالِ تُنْسِی الذُّنُوبَ وَ إِنَّ تَرْکَ ذِکْری یُقْسِی الْقُلُوبَ (۲).

۱- ۱) -الکافی:۱۴۰/۲،باب الکفاف،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۵۹/۶۹،باب ۹۵،حدیث ۳.

۲- ۲) -الکافی:۴۹۷/۲،باب ما یجب من ذکر اللّه،حدیث ۷؛علل الشرایع:۸۱/۱،حدیث ۲؛بحار الأنوار:۵۵/۶۷،باب ۴۴،حدیث ۲۳.

موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش نقل می کند که خدا به موسی فرمود:به زیادی مال خوشحال مشو و یادم را در هیچ حالی فراموش مکن،زیادی مال گناهانت را فراموشت می دهد و ترک یاد من قلبت را سخت می کند.

از آیات و روایات استفاده می شود که انسان نسبت به تأمین معیشتش نباید بی تفاوت بماند و به بیکاری و سستی و تنبلی و تن پروری تکیه کرده،منتظر باشد امور زندگیش را دیگران اداره کنند که تن پروری و سربار مردم بودن از گناهان است.

و از طرفی انسان حق ندارد تمام همّت و نیرویش را در دنیاداری و دنیاخواهی خرج کند و به ازدیاد ثروت و مال پرداخته،از حق و حقیقت باز بماند و از رسیدن به رشد و کمال و مقام والای آدمیّت محروم شود و در نتیجه به لعنت حق و عذاب الهی گرفتار آید.

حق این است که انسان با نیروی خدا داده و با توجّه به حدود الهی و مقرّرات پاک پروردگار و به کار گرفتن دستورهای اولیا،دنبال کسب و کار رفته و خودش عهده دار ادارهٔ امور معیشت خود و اهل و عیالش گردد.

انسان در مسیر کسب و کار،باید سعی کند از حلال به دست آورد و به طور حلال خرج کند و ما زاد آن را با خدای خود معامله کرده و به وسیلهٔ خرج کردن مال در راه خدا،کسب آخرت آباد و رضوان الهی نماید.خلاصهٔ مطلب این که انسان باید در حدّ عفاف و کفاف تحصیل مال کند و در حدّ به دست آوردن آخرتی آباد ما زاد مال را در راهی که حضرت مولا دستور داده خرج کند و به عبارت دیگر،از طرفی تاجر مال در حدّ عفاف و کفاف باشد و از طرف دیگر با همان مال،تاجر و کاسب آخرتی هم چون آخرت انبیا و اولیا گردد.

انسان اگر بخواهد،فقط تاجر دنیا و کاسب ثروت و مال باشد،از نظر حق

محکوم و از انسانیّت به دور است.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه روایتی به این مضمون نقل شده:

ما أُوحِیَ إِلَیَّ أَنْ اجْمَعِ الْمالَ وَ کُنْ مِنَ التّاجِرینَ وَ لکِنْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنْ [فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ کُنْ مِنَ السّاجِدِینَ* وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ] (۱) . (۲)به من وحی نشده مال جمع کن یا تاجر باش،بلکه به من وحی شده «تسبیح گوی و حمد پروردگار بجای آر و از سجده کنندگان باش و خدا را تا رسیدن مرگ بنده باش».

به سلمان گفتند:ما را وصیّت کن.گفت:اگر می توانید در راه حج یا در جبهۀ جهاد،یا در حال آباد کردن مسجد حق بمیرید،در حال تجارت مال و خیانت،از دنیا نروید.

آری،اگر تاجر از مرز عفاف و کفاف بگذرد و در راه زیاد کردن و جمع ثروت افتد،در حقیقت در میدان حبّ دنیا که رأس همۀ گناهان است افتاده و دچار ظلم و فسق و فجور و خیانت خواهد شد و اگر در این حال بمیرد خائن به خدا و انبیا و امامان و خائن به نفس خویش مرده است.

راه مستقیم حق این است که انسان برابر با دستور خداوند،هم کاسب مال باشد و هم کاسب فضیلت؛چه بهره های عظیمی که انسان می تواند از طریق خرج کردن مال در راه خدا به دست آورد و چه کارهای خیری از قبیل ساختن مسجد،کتابخانه و مدرسه،به مستمندان و آبروداران کمک کردن و...که با مال می تواند انجام دهد ؟

۱- ۱) -حجر (۱۵):۹۸-۹۹.

۲- ۲) - محجه البیضاء:۱۴۴/۳،آداب الکسب و المعاش،باب ۱؛بحار الأنوار:۴۷/۶۹،باب ۹۴.

به همین خاطر اسلام برای تجارتی که نتیجه اش،ادارهٔ امور معیشت اهل و عیال و انجام انواع کارهای خیر و خداپسندانه است،فضیلت بسیار مهمّی قائل شده و در قرآن مجید از تاجران و کاسبان بیداری که تجارت و کسب را وسیلهٔ رسیدن به رضوان حق قرار داده اند تعریف کرده:

[رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ] (۱).

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد (۲).

در زمینهٔ تشویق برای به دست آوردن مال حلال روایات بسیار جالبی در آثار اسلامی آمده که قسمتی از آن را می خوانید:

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبٌ لا یُکَفِّرُها إِلّا الهَمٌّ فی طَلَبِ الْمَعیشَهِ (۳).

رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود:از گناهان،گناهانی است که کفّاره ای جز غصّه در راه طلب روزی ندارد.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:التّاجِرُ الصَدُوقُ یَحْشُرُ یَوْمَ القِیامَهِ مَعَ الصَّدِّیقینَ وَ الشُّهَداءِ (۴).

و نیز پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:تاجری که با تمام وجودش در راستی است،روز قیامت در صف صدّیقین و شهدا محشور می شود.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:مَنْ طَلَبَ الدُّنْیا حَلالاً تَعَفُّفاً عَنِ الْمَسْأَلَهِ وَ تَوْسیعاً عَلی عَیالِهِ وَ تَعَطُّفاً

۱- ۱) -نور (۲۴):۳۷.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۱۴۰/۳،کتاب آداب الکسب و المعاش،باب ۱.

۳- ۳) -محجّه البیضاء:۱۳۹/۳،کتاب آداب الکسب و المعاش،باب ۱.

۴- ۴) -محجّه البیضاء:۱۴۰/۳،کتاب آداب الکسب و المعاش،باب ۱.

عَلی جارِهِ لَقَی اللّهَ وَ وَجْهُهُ کَالْقَمَرِ لَیْلَهَ الْبَدْرِ (۱).

آن حضرت فرمود:کسی که به خاطر نجات از گدایی و وسعت دادن به عیال و همدردی با همسایه به دنبال دنیای حلال برود،خدا را با صورتی همانند ماه شب چهارده ملاقات خواهد کرد.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:عَلَیْکُمْ بِالتِّجارَهِ فَإِنَّ فیها تِسْعَهَ أَعْشارِ الرِّزْقِ (۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:بر شما باد به تجارت که نه قسمت از ده قسمت رزق در آن است.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:الَاسْواقُ مَوائِدُ اللّهِ فَمَنْ أَتاها أَصابَ مِنْها (۳).

و نیز آن حضرت فرمود:بازارها سفره های خدایند،پس کسی که به سوی آن ها رود نصیب و بهره از آن ها خواهد برد.

وَ رُوِیَ أَنَّ عیسی عَلی نَبِیِّنا وَ آلِهِ وَ عَلَیْهِ السَّلامُ رَأی رَجُلاً فَقالَ لَهُ:ما تَصْنَعُ ؟ فَقالَ:أَتَعَبَّدُ قالَ:وَ مَنْ یَعُولُکَ ؟ قالَ:اَخِی قالَ:اَخُوکَ أَعْبَدُ مِنْکَ (۴).

گفته اند:عیسی مردی را دید.به او گفت:کارت چیست ؟ گفت:عبادت.

عیسی پرسید:چه کسی تو را اداره می کند ؟ گفت:برادرم.فرمود:برادرت از تو عابدتر است.

عَنِ الْباقِرِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی حَجَّهِ الْوَداعِ:أَلا إِنَّ الرُّوحَ الأَمینَ نَفَثَ

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۱۴۰/۳،کتاب آداب الکسب و المعاش،باب ۱.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۱۴۱/۳،کتاب آداب الکسب و المعاش،باب ۱.

۳- ۳) -محجّه البیضاء:۱۴۱/۳،کتاب آداب الکسب و المعاش،باب ۱.

۴- ۴) -محجّه البیضاء:۱۴۱/۳،کتاب آداب الکسب و المعاش،باب ۱.

فی رُوعی أَنَّهُ لا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتّی تَسْتَکْمِلَ رِزْقَها فَاتَّقُوا اللّهَ عَزَّ وَ جلَّ وَ اجْمِلُوا فی الطَّلَبِ وَ لا یَحْمِلَنَّکَمْ اسْتِبْطاءَ شَیْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِشَیْءٍ مِنْ مَعْصِیَهِ اللّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَإِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی قَسَّمَ الأَرْزاقَ بَیْنَ خَلْقِهِ حَلالاً وَ لَمْ یُقَسِّمْها حَراماً فَمَنِ اتَّقَی اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَبَرَ أَتاهُ اللّهُ بِرِزْقِهِ مِنْ حِلِّهِ وَ مَنْ هَتَکَ حِجابَ السِّتْرَ وَ عَجَّلَ فَأَخَذَ مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ قُصَّ بِهِ مِنْ رِزْقِهِ الْحَلالِ وَ حُوسِبَ عَلَیْهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود:پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین سفر مکّه فرمودند:آگاه باشید که روح الامین به قلبم ندا کرد که جانداری نمی میرد مگر آن که به تمام روزی مقرّر شده اش برسد،تقوای خدا پیشه کنید و همهٔ همّت و قدرت خود را در طلب روزی خرج نکنید،بلکه اختصار در کسب را مراعات نمایید و اگر چیزی از روزی شما در رسیدن به شما کندی کرد،آن را از راه معصیت نجویید، خدای تبارک و تعالی روزی را از طریق حلال بین بندگانش قسمت کرده و این قسمت را از راه حرام قرار نداده،هرکس تقوا پیشه کند و بر حرام صبر نماید به روزی حلالش می رسد،هرکس پردهٔ حیا و حرمت را بدرد و از غیر حلال کسب روزی نماید،از مقدار حلالش کاسته خواهد شد و در قیامت آنچه از حرام به دست آورده به حساب او خواهد آمد.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقی کَلَّهُ عَلَی النّاسِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:کسی که سربار مردم است از رحمت خدا دور است.

لقمان حکیم به فرزندش فرمود:

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۱۴۱/۳،کتاب آداب الکسب و المعاش،باب ۱.

۲- ۲) -الکافی:۷۲/۵،باب الاستعانه بالدنیا علی الآخره،حدیث ۷.

از کسب حلال برای از بین بردن فقر کمک بگیر؛زیرا کسی فقیر نشد مگر این که دچار سه بلا گشت:کم مایگی در دین،ضعف در عقل،از بین رفتن جوانمردی و از این سه بلا بزرگ تر سبک شمرده شدن پیش مردم است.

اوزاعی،ابراهیم ادهم را دید بسته ای هیزم بر گردنش گذاشته و برای فروش می برد.گفت:ای ابا اسحاق ! تو کجا و هیزم کشی ؟ تمام برادرانت حاضرند مخارج تو را به گردن گرفته و زندگیت را اداره کنند.ابراهیم گفت:ای اوزاعی ! این سخن را بگذار که به من رسیده،هرکس برای طلب حلال خود را به ذلت افکند بهشت بر او واجب می شود.

با توجّه به آیاتی که در این زمینه گذشت و روایاتی که از مهم ترین کتب حدیث نقل شد،انسان به این نتیجه می رسد که انسان اسلامی و عارف عاشق از این که دیگران از محصول رنج و زحمتشان زندگی او را اداره کنند بیزار است،بلکه انسان خدایی برای رفع نیاز خود و احتیاج زن و فرزند از کسب حلال طلب روزی کرده و از راه حلال برای جلب رضایت و خشنودی مولا می کوشد و در تمام لحظات،دنیا و مال دنیا و کسب دنیا و درهم و دینار دنیا را وسیلهٔ به دست آوردن آخرتی آباد قرار داده و هرگز نخواهد گذاشت دنیا با تمام مظاهر دلفریبش او را فریفته و مغرور نموده و از خدا و راه پاک الهی منحرف نماید.

عارف می داند که مال وسیله است نه هدف،عارف می داند که دنیا و مال دنیا در صورتی ارزش دارد که از راه حلال به دست آید و در راه خدا مصرف گردد،عارف می داند که اگر همهٔ دنیا را با هرچه در او هست مجّانی به او ببخشند،ولی در آن رضایت و خشنودی حضرت دوست نباشد،به اندازهٔ آب بینی خوک جذام گرفته ارزش ندارد !!

عارف اگر دنبال کسب و مال برود،به خاطر حبّ مال و شهوت دنیاخواهی

نیست،بلکه دنبـال کسب رفتن عـارف و اتّصـال عاشق به مال دنیا فقط به خواست مولا انجام می گیرد که عارف بـدون دسـتور حق ارزشـی برای همـۀ دنیا قائل نیست، چه رسد به مقدار مال بسـیار محدودی که می خواهد با آن سدّ جوع کرده و بدنش را بپوشاند !!

در این که چه اندازه باید با دنیا و مال دنیا رابطه داشت روایت جالبی بدین مضمون رسیده:

قـالَ ثَوْبانُ،قُلْتُ یا نَبِیَّ اللّه ما یَکْفینی مِنَ الـدُّنْیا،قالَ:ما سَـدَّ جَوْعَتَکَ،وَ واری عَوْرَتَکَ وَ إنْ کانَ لَکَ بَیْتٌ یُظِلُّکَ فَبَـخٍّ بَـخٍّ وَ إِنْ کانَ لَکَ دابَّهٌ تَرْکَبُها فَذاکَ وَ أَنْتَ مَسْئُولٌ عَمّا سِویٰ ذلِکَ (۱).

ثوبـان می گویـد،به پیامبر خـدا گفتم:از دنیا چه مقـدار مرا کفایت می کنـد ؟ فرمود:به انـدازه ای که گرسـنگی ات را برطرف کرده و بـدنت را بپوشانـد و اگر خـانه ای داشـته باشـی،پس خوشـا به حالت،خوشا به حالت و اگر مرکبی برای سواری بگیری خوب است و ما زاد بر این چهار برنامه را در قیامت باید پاسخ بگویی.

خداونـد بزرگ و انبیـا الهی و امامـان عزیز و عارفان وارسـته و عاشـقان مست جام معرفت و حکیمان و ناصـحان و دلسوزان به طور دائم سـفارش می کردنـد که فقـط به دنیای حلال روی آوریـد و ما زاد مال حلال را با خداونـد مهربان معامله کنیـد و در خوردن و پوشیدن و خرج کردن حلال هم در حدّ ضرورت استفاده نمایید و وقت گران بهای خود را که باید صرف فضیلت و ادب و انسانیّت گردد،خرج دنیای غیر حلال و غیر ضروری ننموده و از دل بستن به مال و فرح و انبساط نسبت به

۱- ۱) -مجموعه ورّام:۲۱۵/۲.

ثروت،سخت بپرهیزید و سعی کنید در فرقهٔ دنیاپرستان داخل نشوید و در زمرهٔ اهل دنیا به حساب نیایید.

و به قول عطّار نیشابوری:

ندای غیب به جان تو می رسد پیوست***که پای در نه و کوتاه کن زدنیا دست

هزار بادیه در پیش بیش داری تو ***تو این چنین ز شراب غرور ماندی مست

جهان پلی است بدان سوی چه که هر ساعت ***پدید آید از این پل هزار جای شکست

به پل برون نشود با چنین پلی کارت ***برون بجه زچنین پل که نیست جای نشست

چو سیل پل شکن از کوه سر فرود*** آرد بیفتد پل و در زیر پل بمانی پست

تو غافلی و به هفتاد،پشت شد چو کمان ***تو خوش بخفته ای و تیر عمر رفت از شست (۱)

بیایید از دنیا به اندازهٔ لازم برداریم و در این برخورد اگر سهم بیش تری نصیب ما شد،آن سهم را تبدیل به عمل صالح کنیم.

مگر آنان که عمری برای تحصیل مال و روی هم انباشتن آن رنج کشیدند،به هنگام انتقال از دنیا به آخرت،از اموال و ثروت خود چیزی با خود بردند ؟

ثروت بیکران ثروتمندان،به هنگام مرگ صاحبانش،چه دستی از آن ها گرفت

ص:۴۶۴

۱- ۱) -عطار نیشابوری.

و چه مشکلی از مشکلات وقت مرگ را برای آنان حل کرد،جز این که با یک دنیا حسرت و با یک جهان تأسّف بر عمر بر باد رفته از دنیا رفتند !!

بیایید به فرمودهٔ امام عارفان و محبوب عاشقان حضرت علی علیه السلام،از دنیا برای آبادی آخرت توشه بگیریم و از این مسیر خشنودی حق را تحصیل نماییم.

آثار معنوی مال حلال

می دانیم که حضرت حق از هر جهت،به وضع موجودات آفرینش آگاه است و سایهٔ عدالت جنابش بر تمام زوایای حیات مخلوقات گسترده است و حکمتش در سراسر عالم وجود،به وضوح دیده می شود.

حضرت مولا در میان تمام موجودات،به انسان عنایت خاصّی دارد و نظرش بر این موجود والا،نظر دیگری است.

حضرت دوست مقام خلافت از خود و علم و حکمت و ایمان و هدایت و حرکت به سوی رشد و کمال تا رسیدن به مقام لقاء را مخصوص انسان نموده است.

حضرت یار عالم را برای انسان و انسان را برای خود خلق کرده و در حدیث قدسی به این معنا اشاره فرموده:

خَلَقْتُ الأَشْیاءَ لِاَجْلِکَ وَ خَلَقْتُکَ لِاَجْلی (۱).

ای انسان ! همه چیز را به خاطر تو آفریدم و تو را به خاطر خودم.

بر هر انسانی واجب عینی است که هدف حضرت حق را تحقّق بخشد و تحقّق این هدف عالی،یعنی رسیدن به لقاء دوست و به دست آوردن رضای خدا منوط

ص:۴۶۵

۱- ۱) -شرح الاسماء الحسنی:۱۳۹/۱.

به معرفت انسان نسبت به حقایق و عمل او براساس آن معرفت است.

آنچه را انسـان بایـد بدانـد و به آن عمـل کنـد به وسیلۀ کتب آسـمانی به خصـوص قرآن مجیـد و انبیـا و ائمه علیهم السـلام و عاشقان جمال بیان فرموده و در این زمینه چیزی فروگذار نشده است.

فرهنگ پاک الهی آنچه به مصلحت دنیا و آخرت بشر بوده و هرآنچه برای دنیا و آخرتش ضـرر داشته بیان کرده و حجّت را بر تمام انسان ها تمام نموده است.

فردا در پیشگاه جناب حق،احدی برای نقص و خطا و اشتباه و عصیان و گناه خود دلیل و عذری نخواهد داشت.

بـا توجّه به این که خـدای مهربـان تمـام علل و عوامل رشـد و کمال را برای انسان فراهم آورده،اگر انسان در رسانـدن خود به پیشـگاه حق کوتاهی کنـد،با دست خود،علّت سـقوط خویش و افتادن در خزی دنیا و عـذاب آخرت را فراهم کرده و چشاندن ذلّت دنیا و عذاب آخرت بر او از طرف حق تعالی حتم و حق است.

انسان بایـد برای یادگیری خواسـته های خداونـد و به اجرای آن قیام کنـد و با دقّت در معارف الهیه،به این معنا ایمان پیدا کند که خداوند عزیز با وضع مقرّراتش به خصوص در باب حلال و حرام جز خیر و مصلحت و عزّت و شـرف انسان هدفی نداشته و وضع قوانین،از باب محبّت و عشقی که به انسان داشته،صورت گرفته است.

انصـاف و مردانگی و جوانمردی و فتوّت و کرامت و بزرگواری،اقتضا می کنـد که انسان دل از همه بردارد و گوش از شـنیدن صـدای غیر دوست ببنـدد و قلب را یـک پـارچه به نور عشق یـار منوّر کرده و تمـام اعضـا و جوارح را در خـدمت دوست قرار بدهـد و جز به دعوت دوست گوش فرا ندهـد و در تمـام زوایای حیات،خود را مأمور دوست دانسـته و جز در راه او و برای او خدمت ننماید و به قول فیض کاشانی

آن بلبل گلستان عشق:

مرد آن باشد که چون او را رهی بنموده شد***در همان ساعت بپای همّتش پیموده شد

مرد آن باشد که چشم و گوش و دست و پای او***جمله در راه خدا بهر خدا فرسوده شد

مرد آن باشد که دنیای دنی را چون شناخت*** همّت عالیش از لذّات آن آسوده شد

مرد آن باشد که او هرچند علم آموخت باز ***کرد کوشش تا دگر بر دانشش افزوده شد

ای دریغا خلق را گوش پذیرفتن کر است ***آنچه گفتی فیض در پند کسان نشنوده شد

آری،وقتی انسان نسبت به برنامه های حق سراپا گوش شد و به میدان با عظمت معرفت رسید و آن معرفت را با همّت بلند و ارادۀ پر قدرت به عمل تبدیل کرد.

لایق حضور یار خواهد شد و این لیاقت که از اعظم نعمت های خداست بهترین آثار ایمان و عمل انسان است و اگر آدمی از دعوت دوست روی گردان شد و بر وفق خواسته های نفس و شیاطین عمل کرد،بی قدر و قیمت شده و به خذلان و ذلّت دچار خواهد آمد و دنیا و آخرت را از دست داده،از نظر رحمت و لطف و محبّت دوست می افتد و این محرومیّت از رحمت و عنایت یار از آثار شوم روی گرداندن از مولاست !!

از آنجایی قوام بدن بستگی به غذا دارد و قوام روح بستگی به بدن و روح آدمی در تمام حالات و حرکاتش از بدن اثر می گیرد،انسان باید در مسئلۀ غذا-که در حقیقت نسبت به وجود انسان به منزلۀ ریشه برای درخت است-با تمام وجود

دقّت کند که اوّلاً غذا از نظر ظاهر پاک و از نظر باطن کاملاً حلال باشد و سعی کند از غذایی که شبهه در آن دارد حتماً بپرهیزد و از آنچه حرام است با تمام وجود بگریزد؛زیرا غذای حلال آن هم در صورتی که به اندازهٔ نیاز خورده شود باعث نورانیّت قلب و جان و در نتیجه محرّک انسان به سوی کسب معرفت و عمل به خواسته های مولاست و غذای حرام مولّد ظلمت و تاریکی در قلب و جان و محرّک انسان به سوی انواع معاصی و گناهان است و در حقیقت غذای حلال علّت دوام معنویّت و غذای حرام باعث کوردلی و هلاکت انسان است،در آیات قرآن و معارف الهیه به طور مفصّل به آثار وضعی حلال و حرام اشاره شده که لازم است قسمتی از آن آثار ارزنده در این نوشتار آورده شود.

عن ابی عبد اللّه علیه السلام:إِنَّما بُنِیَ الْجَسَدُ عَلَی الْخُبْزِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:جسد انسان از نان بنیان دارد.

اشاره به این که انسان ساخته و زنده به غذاست،پس باید در مسئلهٔ غذا دقّت کامل کرد و توجّه داشت که ساختار بدن،بدنی که بر فکر و قلب و روح بدون شک اثر می گذارد از چیست ؟ از حلال است یا حرام ؟

وَ عَنْهُ صلی الله علیه و آله:اللهُمَّ بارِکْ لَنا فی الْخُبْزِ وَ لا تُفَرِّقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُ فَلَوْ لا الْخُبْزُ ما صَلَّیْنا وَ لا صُمْنا وَ لا أَدَّیْنا فَرائِضَ رَبِّنا (۲).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به پیشگاه حضرت حق عرض می کرد:خداوندا ! در نان برای ما برکت قرار بده [در آیات و روایات مهم اسلامی آمده که حرام

۱- ۱) -الکافی:۲۸۶/۶،باب أن ابن آدم اجوف...،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۲۷۰/۶۳،باب ۱،حدیث ۳.

۲- ۲) -الکافی:۲۸۷/۶،باب أن ابن آدم اجوف...،حدیث ۶؛بحار الأنوار:۲۷۰/۶۳،باب ۱،حدیث ۶.

برکت نـدارد،برکت فقط در مال حلال است] و بین ما و نان مبارک جـدایی مینـداز؛زیرا اگر نان نباشد ما نماز و روزه و ادای واجبات حق نخواهیم داشت.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:الطَّعامُ إِذا جُمِعَ أَرْبَعُ خِصالٍ فَقَدْ تَمَّ، إِذا کانَ مِنْ حَلالٍ وَ کَثُرَتِ الأَیْدی وَ سُمِّیَ فی أَوَّلِهِ وَ حُمِدَ اللّهُ فی آخِرِهِ (۱).

امـام صـادق علیه السلام فرمود:پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمودنـد:هرگاه چهار خصـلت در طعام جمع باشـد آن طعام تمام و کامل است:از حلال باشد،خورندهٔ زیاد داشته باشد،در اوّلش بسم اللّه و در آخرش الحمد للّه قرار بگیرد.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:طَلَبُ الْحَلالِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ (۲).

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:طلب حلال بر هر مسلمانی واجب است.

این وجوب چون در ارتبـاط بـا قسـمت مهمّی از سـعادت دنیـا و آخرت انسـان است نبایـد عـادی و ساده گرفته شود؛بیاییم این وجـوب را که نسبت به واجبـات دیگر به منزلـهٔ اصـل نسـبت به فرع است بـا اهمیّت تلقّی کنیم و آن را کوچـک نشـماریم که هرکس حکم خدا و رسولش را کوچک شمارد معصوم علیه السلام فرموده ایمان ندارد !!

قـالَ صـلی الله علیه و آله:مَنْ سَـعی عَلی عِیـالِهِ مِنْ حِلِّهِ فَهُوَ کَالْمُجاهِـدِ فی سَبیلِ اللّهِ وَ مَنْ طَلَبَ الـدُّنْیا حَلالاً فی عِفافٍ کانَ فی دَرَجَهِ الشُّهَداءِ (۳).

پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود:کسـی که کوشـش برای تـأمین مخارج اهل و عیال از طریق حلال دارد،ماننـد مجاهـد در راه خداست و هرکس دنیا را از طریق حلال و حفظ نفس از گناه بطلبد در درجه شهداست.

۱- ۱) -الکافی:۲۷۳/۶،باب اجتماع الأیدی علی الطعام،حدیث ۲.

۲- ۲) -جامع الأخبار:۱۳۹،فصل ۹۹؛بحار الأنوار:۹/۱۰۰،باب ۱،حدیث ۳۵.

۳- ۳) -محجّه البیضاء:۲۰۳/۳،کتاب الحرام و الحلال.

آری،غذای حلال نتیجه اش جهاد در راه یار و رسیدن به مقام با عظمت شهادت است.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:مَنْ أَکَلَ الْحَلالَ أَرْبَعینَ یَوْماً نَوَّرَ اللّهُ قَلْبَهُ وَ أجْدیٰ یَنابیعَ الْحِکْمَهَ مِنْ قَلْبِهِ عَلیٰ لِسانِهِ (۱).

نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:هرکس چهل روز حلال بخورد،خداوند قلبش را نورانی کرده و چشمه های حکمت از دلش بر زبانش جاری خواهد کرد.

تجلّی قرآن در قلب

از نکات بسیار مهمّی که پیرامون اثر مال حلال می توان بیان کرد قضیۀ مرحوم ملا کاظم است که اهل اراک و انسانی متدیّن به حقایق و عامل به دستورهای حضرت حق بود.

تنها چیزی که آن مرد با صفا را رنج می داد،بی سوادی او بود،به خصوص وقتی سخن قرآن به میان می آمد،به خاطر این که سواد خواندن و نوشتن نداشت، سخت رنجیده خاطر می شد.

او با تمام وجود عاشق قرآن بود و میل داشت مانند کسانی که قرآن می خوانند، قرآن بخواند.

او نمی توانست قرآن بخواند،ولی آنچه از قرآن به وسیلۀ علمای ربّانی شنیده بود به آن آراسته بوده؛ملا کاظم رفتار و کردار و اخلاقش قرآن بود و به خصوص مسئلۀ حلال و حرام در اعمال و مخصوصاً در کسب و کار و خوراک را رعایت می کرد !!

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۲۰۴/۳،کتاب الحلال و الحرام.

شبی در عـالم رؤیا به حضور یکی از معصومین علیهم السـلام (۱)مشـرّف می شود.حضرت به او می فرماید:قرآن بخوان.عرضه می دارد:نمی توانم.حضرت می فرماید:

می توانی،در محضـر رهبر اسـلام چنـد آیه ای قرائت می کند و از شدّت شوق از خواب بیدار شده حس می کند تمام قرآن بر قلب او تجلّی کرده و نقش بسته است !!

فردای آن شب به دیدن مرحوم نوّاب صفوی رسیده،داستان رؤیای صادقهٔ خود را بیان می کند،آن مرحوم از او امتحان به عمل می آورد و می بیند عین حقیقت است !!

ایشان نه تنها قرآن را از حفظ می خواند،بلکه با حسّ سـرانگشت خود آیات قرآن را از سایر جملات عربی تشخیص می داد و هم چنین با تمام آیات که در چه جزء یا در چه سوره ای است آشنا بود.

گـاهی صـفحه ای از مفاتیـح را جلوی او می گذاشـتند و از او می پرسـیدند:این قسـمت در کجـای قرآن است ؟ انگشت روی کلمـات می گـذاشت و می گفت:این قرآن نیست و گاهی از او می پرسـیدند:فلان آیه در کجاست ؟ قرآن را باز می کرد و با انگشت خود آیه را پیدا کرده و نشان می داد !!

این مجموعه از عنایات به مرحوم ملا کاظم به تایید حضرت آیت الله العظمی بروجردی و بعضی از علمای وقت نیز رسید.

بی تردیـد غـذای حلال آثار مهمّی دارد،که از جمله آثار آن باز شـدن قلب و روشـنی جان و غرق شـدن دل در حکمت الهی است.

رُوِیَ أَنَّ سَعْداً سَأَلَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله أَنْ یَجْعَلَهُ مُجابَ الدَّعْوَهِ فَقالَ لَهُ:أَطِبْ

۱- ۱) -گویا پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بودند.

طُعْمَتَکَ تَسْتَجِبُ دَعْوَتَکَ (۱).

سعد از پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله خواست مستجاب الدعوه شود،حضرت فرمود:

غذایت را حلال کن،دعایت مستجاب می شود.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:العِبادَهُ عَشَرَهَ أَجْزاءٍ فَتِسْعَهٌ مِنْها فی طَلَبِ الْحَلالِ (۲).

و نیز نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:عبادت ده جزء است،نُه جزء آن در طلب مال حلال است.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:مَنْ أَمْسیٰ وانِیاً مِنْ طَلَبِ الْحَلالِ باتَ مَغْفُوراً لَهُ وَ أَصْبَحَ وَ اللّهِ عَنْهُ راضٍ (۳).

و نیز آن حضرت فرمود:هرکس روز را در طلب مال حلال در حال خستگی به پایان برد و وارد شب شود و بخوابد،آمرزیده خوابیده و صبح می کند در حالی که خداوند از او راضی است.

خالد بن نجیح می گوید:امام صادق علیه السلام فرمود:هرکس از یارانتان را دیدید سلام برسانید و به او بگویید:جعفر بن محمّد به شما سلام رسانده و گفته،بر شما باد به پرهیز از گناه و به آنچه که نزد خدا به آن می رسید،بدون شک به خدا قسم ما شما را به جز به آنچه نفس خود را امر می کنیم امر نمی کنیم،بر شما باد به کوشش و فعالیّت،وقتی نماز صبح را خواندید،همان صبح زود برای طلب رزق حرکت کنید و فقط دنبال مال حلال باشید،که خداوند از حلال روزی شما می کند و بر به

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۲۰۴/۳،کتاب الحلال و الحرام باب ۱.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۲۰۵/۳،کتاب الحلال و الحرام باب ۱.

۳- ۳) -محجّه البیضاء:۲۰۵/۳،کتاب الحلال و الحرام باب ۱.

دست آوردن حلال به شما کمک می نماید (۱).

سهل بن عبد اللّه می گفت:عبد به حقیقت ایمان نمی رسد،مگر با چهار برنامه:

ادای واجبات بـا روش اسلامی،خوردن مـال حلال با ورع،اجتناب از گناه در پنهان و آشکار و استقامت بر این واقعیت ها تا وقت مرگ.

و هم او گفت:هرکس دوست دارد به آیات صدّیقین و به نشانه های راستان حقیقی به کشف واقعیت ها برسد،نخورد مگر مال حلال و عمل نکند مگر در چهارچوب سنّت و ضرورت.

گفته شـده:اوّل لقمه ای که عبـد از حلال بخورد تمام گناهانش آمرزیده شود و هرکس نفس را در طلب حلال ذلّت بدهد،گناهانش هم چون برگ درخت می ریزد.

پسر مبارک می گفت:درهمی از مال شبهه ناک واگذارم،برایم از صد هزار درهم صدقه دادن نیکوتر است.

آثار خطرناک مال حرام

هر چه آثار معنوی و مثبت و پرفایده در خوردن مال حلال است،ضدّش در مال حرام است.

ترک نمـاز واجب،ترک نماز شب،قساوت قلب،بی میلی بـه حقـایق اصـیل، تـاریکی دل،سرسـختی نشـان دادن در مقـابل حق،کسالت روح،ظلمت جان، سستی در دین،دست زدن به کارهای زشت و ناشایست و بسیاری از امور شیطانی به طوری که قرآن مجید و روایات می گویند،از آثار شوم حرام خواری است.

وَ لَمّا ذَکَرَ صلی الله علیه و آله:الحَریصَ عَلَی الـدُّنْیا قالَ:رُبَّ اشْـعَثٍ أَغْبَرٍ مُشَرَّدٍ فی الأَسْـفارِ مَطْعَمُهُ حرامٌ وَ مَلْبَسُهُ حَرامٌ وَ غَـذِیَ بِالْحَرامِ،یَرْفَعُ یَدَیْهِ فَیَقُولُ:یا رَبِّ یا رَبِّ

۱- ۱) -الکافی:۷۸/۵،باب الحث علی الطلب و التعرض للرزق،حدیث ۸.

فَأَنّیٰ یُسْتَجابُ لِذالِکَ (۱).

وقتی نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله سخن از حریص به دنیا پیش آورد فرمود:چه بسا آشفته، گرد آلوده،خانه به دوش و آواره ای از این شهر به آن شهر و از این سفر به آن سفر که خوراک و لباس و تغذیه اش با حرام است و دست به دعا برمی دارد و یا رب یا رب می گوید،چگونه این آدمی که غرق در حرام است دعایش مستجاب شود ؟

عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّ لِلّهِ مَلَکاً عَلیٰ بَیْتِ الْمَقْدَسِ یُنادی کُلَّ لَیْلَهٍ مَنْ أَکَلَ حَراماً لَمْ یُقْبَلْ مِنْهُ صَرْفٌ وَ لا عَدْلٌ (۲).

از نبیّ بزرگ صلی الله علیه و آله نقل شده:خدا را ملکی است بر بیت المقدس هر شب فریاد می کند:هرکس حرام بخورد مستحب و واجبی از او پذیرفته نیست !!

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:مَنِ اشْتَریٰ ثَوْباً بِعَشَرَهَ دَراهِمَ وَ فی ثَمَنِهِ دِرْهَمٌ حَرامٍ لَمْ یَقْبَلِ اللّهُ تَعالی صَلاتَهُ ما دامَ عَلَیْهِ مِنْهُ شَیْءٌ (۳).

و نیز پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود:کسی که پیراهنی را به ده درهم بخرد و در آن ده درهم درهمی از حرام باشد،تا وقتی چیزی از آن پیراهن بر اوست خدا نمازش را قبول نمی کند.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:کُلُّ لَحْمٍ نَبَتَ مِنْ حَرامٍ فَالنّارُ أَوْلیٰ بِهِ (۴).

و نیز آن حضرت فرمود:هر گوشتی از حرام بروید،آتش به او سزاوارتر است.

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۲۰۴/۳،کتاب الحلال و الحرام باب ۱.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۲۰۴/۳-۲۰۵،کتاب الحلال و الحرام باب ۱.

۳- ۳) -محجّه البیضاء:۲۰۴/۳-۲۰۵،کتاب الحلال و الحرام باب ۱.

۴- ۴) -محجّه البیضاء:۲۰۴/۳،کتاب الحلال و الحرام باب ۱.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:مَنْ أَصابَ مالاً مِنْ مَأْثَمٍ فَوَصَلَ بِهِ رَحِماً أَوْ تَصَّدَقَ بِهِ أَوْ أَنْفَقَهُ فی سَبیلِ اللّهِ جَمَعَ اللّهُ لَهُ ذلِکَ جَمیعاً ثُمَّ قَذَفَهُ فی النّارِ (۱).

و نیز آن رهبر بزرگ فرمود:کسی که از طریق گناه به مالی برسد و با آن صلۀ رحم کند،یا صدقه بدهد،یا در راه خدا انفاق کند،خداوند همۀ آن اموال را جمع کند و با صاحبش به آتش جهنّم اندازد.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام:إِذَا اکْتَسَبَ الرَّجُلُ مالاً مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ ثُمَّ حَجَّ فَلَبّی نُودِیَ لا لَبَّیْکَ وَ لا سَعْدَیْکَ وَ إِنْ کانَ مِنْ حِلِّهِ نُودِیَ لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:مرد وقتی از غیر حلال کسب مال کند و با آن به حج برود و تلبیه بگوید،به او گفته می شود:لا لبّیک و لا سعدیک و اگر از مال حلال باشد،لبّیک او را جواب می گوید.

وَ عَنْهُ علیه السلام:کَسبُ الْحَرامِ یَبینُ فی الذُّرِیَّهِ (۳).

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود:مال حرام آثارش در نسل آشکار می شود.

می گویند:حجّاج بن یوسف ثقفی که در پلیدی و خباثت نظیر نداشت به کوفه آمد و آنجا را از طرف عبد الملک مقرّ حکومت خود قرار داد،به او گفتند:در این شهر،افرادی مستجاب الدعوه هستند.گفت:همۀ آن ها را کنار سفرۀ من حاضر کنید،همه را آوردند.به آنان گفت:غذا بخورید،آن ها هم از آن سفره خوردند.

سپس به آنان گفت:بروید.چون رفتند،به اطرافیانش گفت:با این غذای حرامی

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۲۰۵/۳،کتاب الحلال و الحرام باب ۱.

۲- ۲) -الکافی:۱۲۴/۵،باب المکاسب الحرام،حدیث ۳؛محجّه البیضاء:۲۰۵/۳،کتاب الحلال و الحرام باب ۱.

۳- ۳) -الکافی:۱۲۴/۵،باب المکاسب الحرام،حدیث ۴؛محجّه البیضاء:۲۰۶/۳،کتاب الحلال و الحرام باب ۱).

که اینان خوردند،مطمئن باشید که دیگر دعایشان مستجاب نخواهد شد !!

چه نیکوست که انسان توجّه داشته باشد که مدّت اقامتش در دنیا بسیار کم است و عمر هم چون برق زودگذر است؛این عمر کوتاه و زودگذر به این نمی ارزد که انسان برای یک لقمه نان و یک یا دو دست لباس و یک خانه،خودش و اهل و عیالش را به حرام آلوده کند و دست به ربا و رشوه و غصب و دزدی و تجاوز و غارت ببرد،در حالی که خدای بزرگ روزی انسان را از حلال قرار داده و آدمی را از حرام نهی کرده است تا کی باید گرفتار دام دنیا باشیم و تا چه وقت باید دچار اسارت هوی و هوس بوده و عمر گرانمایه را به بی خبری سپری کنیم؛آخر برای این شکم ناقابل و بدن بی مقدار،چرا باید آلوده به گناه و تجاوز شویم و شکم و شهوت را به جای خدا معبود خود گرفته و تمام لحظات خود را در فرمان آن دو تمام کنیم !!

مگر ارزش شکم و قیمت شهوت چه اندازه است،که آن دو را با خدا عوض کرده و به سعادت ابدی و همیشگی خود ضربه های غیر قابل جبران وارد کنیم.

کاری نکنیم که روز توبه دیر شود و وقتی به خود آییم که یک جو برای ما سود نداشته باشد و التماس کنیم که خدایا ! ما را به دنیا برگردان تا مؤمن شده و عمل صالح بجای آریم و در جواب ما بگویند:ساکت باش،برگشتنی برای تو نیست، وقت جبران خطاکاری گذشته.

بیایید تا فرصت داریم از عمر پرقیمت خود در راه خدا و برای خدا استفاده کنیم و این چند صباح محدود را خرج حضرت دوست کرده،با انجام کارهای خداپسندانه تمام کنیم و به قول فیض کاشانی آن مست جام وحدت:

وقت آن است که جویندهٔ اسرار شویم***بگذاریم تن کار و دلِ کار شویم

ص:۴۷۶

روح را پاک برآریم زآلایش تن***پیشتر زان که اجل آید و مردار شویم

عشق را کاش بدانیم کدام است دکان*** تا دو صد جان به کف آریم و خریدار شویم

جای آن دارد اگر صد دل و صد جان بدهیم ***قابل مرحمت یک نظر یار شویم

گره دل نگشاید به سر انگشت خرد ***کار عشق است بیا از پی این کار شویم

از رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که نخوردن یک لقمه حرام نزد خداوند،از دو هزار رکعت نماز مستحب بهتر است (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:رد کردن یک درهم به صاحبش که راضی نیست پیش انسان بماند،نزد حق با هفتاد حج قبول شده برابر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:قومی وارد قیامت می شوند که حسنات آن ها مانند کوه های تهامه است،ولی آنان را به آتش می برند.عرض کردند:در پروندۀ آنان نماز هست ؟ فرمود:آری.گفتند:روزه دارند ؟ فرمود:آری؛حتّی در پروندۀ خود نماز شب هم دارند،ولی آنچه باعث به آتش رفتن آن ها است،این است که در برخورد به مال دنیا رعایت حلال و حرام خدا را ننمودند (۲)!!

و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمودند:از طرف حق به من امر شد که قوم خود را بترسان،به آنان بگو:داخل مسجد می شوید در حالی که از بنده ای از بندگانم بر گردن شما حقّی است که با حبس این حق به او ظلم شده،تا زمانی که در مسجد،

۱- ۱) -بحار الأنوار:۳۷۳/۹۰،باب ۲۴.

۲- ۲) -التحصین:۲۹.

در حال نماز در محضر من ایستاده اید،من شما را لعنت می کنم.

آری،این چند روزهٔ محدود دنیا باید با دقّت و مراقبت و بیداری و محاسبت زندگی کرد تا در پیشگاه حق از صالحین شویم و به فرمودهٔ امام صادق علیه السلام:[ثُمَّ مَنْ رَعی عِلْمَهُ عَنِ الْهَویٰ وَ دینَهُ عَنِ الْبِدْعَهِ وَ مالَهُ عَنِ الْحَرامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَهِ الصّالِحینَ] سپس هرکس علمش را از هوی و دینش را از بدعت و مالش را از حرام حفظ کند پس او از جملهٔ صالحین است.

ص:۴۷۸

[قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:طَلَبُ الْعِلْمِ فَریضَهٌ عَلیٰ کُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَه وَ هُوَ عِلْمُ الأَنْفُسِ]

امام صادق علیه السلام می فرماید،پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

طلب دانش بر هر مرد و زنی واجب است و آن شناخت نفس است.

طلب علم

ملّا عبد الرزّاق لاهیجی در توضیح مختصر خود بر این جمله فرموده:

این علم که تحصیلش بر همه کس واجب است،راه بردن به مصالح و مفاسد نفس است،که چه چیز موجب صلاح نفس و چه چیز باعث فساد آن است و به عبارت بهتر،دانستن اقسام حکمت عملی و عمل به آن است.

پس معلوم شد که علمی که آدمی مکلّف است به تحصیل آن،علم به احکام شرع است،گرچه اسلام عزیز،برای پیشبرد اهداف عالیهٔ انسانی،تحصیل هر علم نافعی را واجب دانسته،ولی باید به این حقیقت توجّه داشت که عنایت اسلام به علمی که محصول آن تهذیب نفس از رذایل و آراسته شدن نفس به حسنات است عنایت خاصّ است و این علم را که حضرت صادق علیه السلام«علم انفس»خوانده اند، تحصیلش بر تمام مرد و زن واجب عینی است.

زیرا نفس،کارفرمای حیات آدمی است و تمام اعضا و جوارح انسان در سایهٔ

ص:۴۷۹

دولت و حکومت او هستند،اگر نفس آلوده به سیّئات باشد،اعضا و جوارح هم آلوده به سیّئات خواهند شد و اگر آراسته به حسنات باشد،اعضا و جوارحی که در زیر فرمان او هستند،آراسته به حسنات خواهند بود.

در حقیقت باید گفت:نفس،نسبت به اعضا و جوارح همانند منبع انرژی است و اعضا و جوارح نسبت به نفس همانند کارگر خرج کننده هستند.

اگر نفس،ظرف درستی ها و پاکی ها باشد،اعضا و جوارح با عمل خود،همان پاکی ها و درستی ها را در حقیقت خرج می کنند و اگر نفس،ظرف ناپاکی ها و آلودگی ها باشد،اعضا و جوارح بالاجبار با عمل خود خرج کنندۀ همان ناپاکی ها و آلودگی ها خواهند بود.

باید گفت:ملاک سعادت و شقاوت انسان و علّت خوشبختی و بدبختی او در دنیا و آخرت،نفس است.

انسان باید با کمال جدیّت،به دنبال علمی که مصالح و مفاسد نفس را شرح داده-که در واقع همان علم اخلاق است-برود و چون آگاه به علل خوشبختی و بدبختی نفس شد،با کمال شدّت آن علم را به کار بندد،یعنی از طریق تمرین و ریاضت،نفس را به حسنات آراسته کرده و از رذایل پاک نماید و بدون به دست آوردن این علم و آراسته شدن به این دانش و منوّر شدن به نور این معرفت تهذیب نفس امکان ندارد.

این معرفت است که تحصیل آن از اهمّ واجبات است و به همین خاطر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را فریضه دانسته است.

این معرفت و عمل به آن به انسان برترین قیم را می دهد و از انسان موجودی الهی و ملکوتی می سازد.

امام امیر المؤمنین علیه السلام در روایتی فرمودند:

هیچ حرکتی نیست مگر این که انسان قبل از آن احتیاج به معرفت دارد،چون بدون معرفت،حرکت انسان حرکت جاهلانه و حرکت جاهلانه حرکت در تاریکی و ظلمت و رفتن به سوی بدبختی است.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام:یا کُمِیْلُ ما مِنْ حَرَکَهٍ إِلّا وَ أَنْتَ مُحْتاجٌ فیها إِلیٰ مَعْرِفَهٍ (۱).

علی علیه السلام فرمود:ای کمیل ! هیچ حرکتی نیست مگر این که تو در آن نیازمند به شناخت و معرفتی.

یزید بن مذعور می گوید:

اوزاعی را پس از مرگ به خواب دیدم و به او گفتم:بهترین عملی که به آن تقرّب جویم چیست ؟ گفت:درجه ای بلندتر از درجهٔ اهل معرفت ندیدم (۲).

خوشا به حال آن مردمی که قدر و ارزش خود را شناختند،به موقعیّت عالی خود در این عالم شگفت انگیز پی بردند،و در جستجوی علم و معرفت برخاسته، و به نور آگاهی و دانش روشن شدند و قدم در راه سیر و سلوک تا رسیدن به لقاء حق گذاشتند و به جایی که باید برسند و آنجا فقط جای انسان است،رسیدند.

خوشا به حال آن مردمی که با تمام وجود به فرمان خدای مهربان،با دیو خطرناک هوای نفس به مبارزه برخاستند و بر این دشمن جانی پیروز شده،نفس را از آلودگی ها پیراستند و به حسنات و پاکی ها آراستند.

عطّار آن سیر کنندهٔ هفت شهر عشق در بیان ارزش انسان می گوید:

عزیزا هر دو عالم سایهٔ توست***بهشت و دوزخ از پیرایه توست

تویی از روی ذات آیینه شاه ***شه از روی صفاتی آیه توست

۱- ۱) -مستدرک الوسائل:۲۶۷/۱۷،باب ۷،حدیث ۲۱۳۰۲؛تحف العقول:۱۷۱.

۲- ۲) -تفسیر کشف الاسرار:۱۴/۱.

که داند تا تو اندر پردۀ غیب***چه چیزی و چه اصلی سایه تو است

برآ از پرده و بیع و شرا کن***که هر دو کون یک سرمایه تو است

تو اندر پرده غیبی که هر چیز***تو میبینی تو، آن خود سایه تو است

تو از « عطّار » بشنو کان چه اصل است***برون نیست از تو و همسایه تو است

این را بدانید که جهل به معارف الهیه که عبارت است از:توحید،نبوّت، امامت،معاد،ملائکه،برزخ،کتاب،حساب،میزان،صراط،بهشت و جهنّم، احکام شرع و حلال و حرام و مسائل بلند اخلاقی،ریشۀ تمام بدبختی ها و باعث مفاسد و مهالک است.

در انسان قدرت یادگیری این واقعیت ها و عمل به آن هست اگر انسان درصدد تحصیل برنیاید،یا با کمال وقاحت و بی شرمی به انکار این حقایق برخیزد،در حقیقت نفس خود را سرزمین روئیدن شجرۀ خبیثه کرده و به دست خود علّت خزی دنیا و عذاب آخرت را فراهم نموده است.

خدا را فراموش نکنید،خود را از یاد نبرید،جاهل و کور زندگی ننمایید، موقعیّت مهم خود را در عالم خلقت به خطر نیندازید،آنان که خدا و خود و وسایل سعادت دنیا و آخرت را فراموش کنند،نه این که به دنیای آنان ضربه های مهلکی وارد خواهد آمد،آخرت بسیار بدی را در پی خواهند داشت.

[وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ أَعْمىٰ * قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً* قالَ كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسِيتَها وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسىٰ] (۱).

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همۀ امور است] روی

۱- ۱) -طه (۲۰):۱۲۴-۱۲۶.

بگرداند،برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود،و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم.*می گوید:پروردگارا ! برای چه مرا نابینا محشور کردی،در حالی که [در دنیا] بینا بودم ؟*[خدا] می گوید:همین گونه که آیات ما برای تو آمد و آن ها را فراموش کردی این چنین امروز فراموش می شوی.

این فقیر دل شکسته در این زمینه چنین سروده:

من عرشی آشیان مرغ الستم***که عهد خویش را با حق شکستم

مرا در کوی جانان بود مأوا***چرا بر مشت خاکی پای بستم

می من از خُم عشق الهی است***چرا از عشق تن این گونه مستم

کرامت بهر من در حق پرستی است***تفو بر من که اکنون خود پرستم

مرا خواندست سوی خویش جانان***هنوز از قید نفس دون نرستم

به من گفتا که شیطان دشمن تست ***ولی با دشمن پر کین نشستم

کنون ای جان جانان از ره لطف ***عنایت کن که من بیپا و دستم

قسم بر تو زغیرت دل بریدم ***پس آنگه دل به الطاف تو بستم

به یمن عشق تو ای اصل عالم ***سرافرازم اگر در ذات پستم

منم مسکین گدای رحمت تو ***ز تو هستم به هر مسلک که هستم

عرفا و سالکان طریق براساس آیات و روایات می گویند:

پنج چیز مرد سالک رابه مقامات عالیه می رساند:

۱-ترک آرزوها و امانی و قناعت به آنچه به او می رسد.

۲-تواضع و افتادگی در برابر بزرگان جهت رسیدن به توفیقات ربّانی.

۳-ترک هواهای نفسانی برای یافتن فیوضات الهی.

۴-دوری از اهل جهل و نادانی.

۵-تقوا و پرهیزکاری جهت رسیدن به مقامات ملکوتی و روحانی.

[فَيَجبُ أَنْ تَكَونَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ عَلىٰ كُلِّ حالٍ فى شُكْرٍ أَوْ عُذْرٍ،عَلىٰ مَعْنى إِنْ قُبِلَ فَفَضْلٌ وَ إِنْ رُدَّ فَعَدْلٌ]

واجب است انسان با توجّه به دستورهای الهی،به نفس حالتی بدهد که در تمام احوال یا در شکر حق باشد،یا در عذرخواهی از محبوب،در محضر حضرت مولا به طور جدّی و حقیقی بگوید که آنچه عمل خوب از من سر زد به توفیق تو بود و من بر آن شکر می کنم و آنچه تقصیر از من صادر شد به درگاهت عذرخواه و تائبم؛ای مولای مهربان من ! اگر اعمال نیکم را بپذیری آن عین فضل تو است و اگر رد کنی عین عدل تو است !

ملّا عبد الرزّاق در ترجمهٔ جملات بالا فرموده:

پس واجب است که مؤمن در همه حال،یا شکر کند،یا عذر خواهد،مثل آن که اگر فی الجمله توفیق عبادتی و عمل صالحی یافته باشد و عمل خیری از او صادر شده باشد مثل تهجّد یا گریه از خوف الهی،یا قضای حاجت مؤمن،باید شکر خدا را بگوید و به درگاهش عرضه بدارد:خدایا ! به درگاه تو شکر که به مدد و توفیق تو فی الجمله عمل خیری از من صادر شده و اگر تقصیری واقع شده باشد استغفار کند و عذر خواهد و بگوید:

خداوندا ! من چگونه آنچه حقّ بندگی تو باشد توانم به جا آورد که من بندهٔ ضعیف توام و از ضعیف جز ضعیف و ناقص نیاید،به کرم خود این عمل ناقص مرا

بپذیر و شکسته بستهٔ مرا قبول کن،بلکه مؤمن باید که هرچند بذل جهد کند و در عمل نهایت سعی به عمل آورد به کردهٔ خود و گفتهٔ خود وقعی و اعتباری راه ندهد که تمام کردهٔ او و نیکی ها و عبادات او در پیش غنی علی الاطلاق و مالك بالاستحقاق چه ارزشی تواند داشت ؟!

آری،اگر این کوشش های ناقابل را قبول کند محض تفضّل است و اگر یکجا همهٔ موجودیّت انسان را با تمام اعمالش رد کند و قبول ننماید عین عدل است و کسی را یارای چون و چرا با حضرت مولا نیست.

عزیزم ! از حال غفلت به در آی و پنبهٔ شیطانی از گوش خود در آر و چشم دل باز کن،تا معلومت گردد حال بیداری یعنی چه ؟ و شنیدن آوای یار چه لذّتی دارد و یافتن عظمت او به وسیلهٔ دیده دل با تو چه خواهد کرد ؟

در این حال است که خود را از ذرهٔ نادیدنی کوچك تر خواهی دید و بلکه به خاطر کوچکی فوق العاده ات خود را نخواهی دید و محو عظمت و بزرگی حضرت او خواهی شد،با این که درك عظمت واقعی او برای احدی حتّی خاصّان درگاه میسّر نیست،در این وقت است که اگر عبادات و طاعات تو هزاران برابر از تمام کوه های عالم بزرگ تر باشد آن را نبینی و به هیچ انگاری،آن وقت است که برای همان عبادات ناقابلت به خاطر این که توفیق یافتی شکر کنی و از کمی و کوچکی و حقیری و ناچیزی آن عبادات در برابر عظمت حضرت دوست و محبّت هایی که او به تو کرده در مقام عذرخواهی برآیی !!

سیرهٔ انبیا و امامان علیهم السلام در برابر وجود مقدّس حق همین طور بود،عالم بزرگ شیعه،شیخ مفید در کتاب«الارشاد»حدیثی از حضرت صادق علیه السلام در توضیح عبادت امیر المؤمنین علیه السلام بدین مضمون نقل می کند:

و اللّه قسم علی بن ابی طالب علیه السلام تا از دنیا رفت هرگز حرامی نخورد و دو امری از

اوامر حق بر او عرضه نشد،مگر این که سخت ترین آن دو را برای عمل اختیار کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله شدّتی نازل نشد مگر این که علی را از باب اطمینانی که به او داشت خبر کرد؛زیرا در امّت جز امیر المؤمنین کسی طاقت عمل کردن به مانند پیغمبر نداشت،علی عمل می کرد عمل شخص ترسناک،آن حضرت خود را بین بهشت و جهنّم می دید،امید ثواب و ترس از عقاب داشت،از کارکرد دست خود و محصول رنجی که در کار کردن کشیده بود،هزار بنده در راه خدا آزاد کرد.

قوت اهل بیتش را روغن و سرکه و خرما قرار داده بود،لباسش از کرباس بود و اگر آستینش بلند می آمد،قیچی می خواست و آن را قطع می کرد.

کسی از اولادش در این امور شبیه تر از امام سجّاد علیه السلام نبود،حضرت باقر علیه السلام وارد بر پدر بزرگوار شد،دید پدر مهربانش به حدّی از عبادت رسیده که کسی به آن حد نرسیده،رنگش از بیداری شب زرد شده بود و چشمانش گویی از شدّت گریه سوخته بود و جبهه اش جراحت داشت،بینی آن جناب از کثرت سجود گویی پاره شده بود،ساق پای آن حضرت از زیادی ایستادن در نماز ورم کرده بود.

امام باقر علیه السلام می فرماید:از دیدن حال پدرم نتوانستم از گریه خودداری کنم، گریه کردم در حالی که پدر مشغول فکر بود،پس به من توجّه کرد و فرمود:پسرم ! صحیفه هایی که عبادت امیر المؤمنین در آن است به من بده،آن ها را به دست حضرت دادم،مقدار کمی قرائت کرد،سپس آن را گذاشت و در حال ناراحتی و غصّه فرمود:چه کسی قدرت عبادت علی بن ابی طالب را دارد ؟ !

عزیزان ! علی علیه السلام با آن کثرت عبادات،که در طاقت هیچ بشری نیست،در پیشگاه حضرت حق در نیمه شب،هم چون مار گزیده به خود می پیچید و می گفت:

ص:۴۸۶

آه مِنْ قِلَّهِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ (۱).

وای بر من از کمی توشه و دوری سفر.

اگر علی علیه السلام در برابر عظمت حق،با داشتن آن همه عبادت بنالد و بگوید:آه از قلّت زاد،ما باید با این اعمال ناقص و پر از رعبت خود بگوییم:آه من عدم الزاد؛ بار خدایا ! ما چیزی نداریم.

امّا با این همه نباید از کرم و رحمت و عنایت دوست ناامید بود که حضرت یار، همین عبادات ناقابل را که به توفیق خود او،انجام داده ایم با قیمت گران خواهد خرید،ما باید در همهٔ لحظات در حال شکر او و عذرخواهی از جناب او باشیم.

این فقیر دل شکسته و بی نوای خسته در این زمینه چنین سروده:

به تنگ آمد دلم ز آلودگی ها***چه سازم یا رب از شرمندگی ها

نشدیک لحظه با یادت شب و روز***نکردم اندرین در بندگی ها

تویی تنها انیس و مونس من*** نجاتم ده از این بیگانگی ها

زکویت نیست خوشتر جای دیگر*** رهایم کن رها زآوارگی ها

تکبر پشت جانم را شکسته*** عطایم کن عطا افتادگی ها

نشاط دل به ذکر توست یا رب*** علاج دل کن از افسردگی ها

پریشان خاطرم ای نور عالم ***شفا ده روح و جان زآشفتگی ها

به نور لطف و رحمت جانم افروز*** نجاتم ده زقید زندگی ها

چه سودی بخشد این اعمال عادی ***خوشا حال و خوشا شوریدگی ها

عنایت کن به مسکین عقل و تدبیر*** برونش آور ازاین سادگی ها

باید با حال ذلّت و انکسار از حضرت مولا جهت عبادت و بندگی توفیق

۱- ۱) -نهج البلاغه:حکمت ۷۷.

خواست و از آن وجود مقدّس بخواهیم که ما را آراسته به عبادت خالص کرده،از اغوای شیطان و شیاطین ما را حفظ فرماید و از خطاها و لغزش های گذشتهٔ ما به کرم و لطفش درگذشته و در دنیا و آخرت آبروی ما را به خصوص در برابر اولیای گرامیش حفظ کند و ما را از خودبینی و ریا و سالوس بازی دور بدارد و دل و جان ما را به نور عرفان روشن کرده و توفیق رسیدن به لقاء و رضوانش را به همهٔ ما عنایت فرماید.

[وَ تُطالِعَ الْحَرَكاتِ فی الطّاعاتِ بِالتَّوفیقِ وَ تُطالِعَ السُّکَونَ عَنِ الْمَعاصی بِالْعِصْمَهِ]

توفیق و عصمت،در دو جملهٔ بالا،دو حقیقت و دو واقعیّت است که از جانب حضرت مولا به انسان عنایت شده است.

توفیق چیست ؟

توفیق،حالتی است در انسان که به امر حضرت حق برای آدمی حاصل می شود و به وسیلهٔ این حالت است که انسان موفّق به تحصیل ایمان و وفق دادن تمام حرکات و سکنات با فرهنگ پاک خداوند می شود.

توفیق،نوری است الهی که در جان و دل تجلّی می کند و انسان با اتّصال به این نور،به سوی رشد و کمال به حرکت آمده و تبدیل به یک موجود والا و پُر ارزش می شود.

توفیق از بزرگ ترین نعمت های الهی است که نصیب هرکس شود،از طریق آن به خیر کثیر می رسد و خانهٔ دل او از حکمت الهی و معارف آسمانی پر گشته و به زبان او جاری می گردد.

البتّه خداوند مهربان،همانند نعمت های مادی،این نعمت معنوی را نیز نصیب هر انسانی نموده،ولی این انسان است که به سوء اختیار خود،این نعمت را کنار

ص:۴۸۹

می زند و خود را در چاه بدبختی می اندازد !!

خداوند بزرگ به وسیلهٔ انبیا و امامان و کتب آسمانی،انسان را دعوت به لقاء خود و به دست آوردن خشنودی حق کرده و در جسم و جان و قلب و فکر انسان قدرت پاسخ به این دعوت را عنایت فرموده،ولی گروه کثیری از انسان ها،به دعوت حق پاسخ نگفته و نمی گویند و با کمال تأسّف تمام نیروی خدا داده را صرف هوی و هوس و شهوت پرستی می کنند.

هیچ کس نمی تواند بگوید که من بی توفیق یا کم توفیقم؛زیرا این ادّعا تهمت محض به حضرت حق است و خداوند کسی را بی نصیب از این نعمت ننموده است.

معنای عصمت

عصمت که در حقیقت عبارت از قدرت حفظ همهٔ حقایق در وجود انسان و نیرویی است برای دفع مضار و مفاسد،نیز از بزرگ ترین نعمت های الهی است و به همهٔ انسان ها،مایهٔ اولیّهٔ آن مرحمت شده و این انسان است که باید با روی آوردن به واجبات و ترک محرّمات به تقویت این نیرو و قدرت برخیزد،تا جایی که شیطان و شیطان ها از دستبرد به واقعیّت های ایمانی و عملی او مأیوس شوند.

از برکت مقام عصمت است که انسان در مبارزه با دشمنان درونی و برونی پیروز می شود.

اگر کسی به این مقام با عظمت توجّه نکند و به پرورش این مایه و ریشهٔ سعادت اقدام ننماید،با دست خود گور بدبختی و بیچارگی و شقاوت و هلاکت خویش را کنده و خود را از بسیاری از نعمت های مادّی و معنوی حق محروم نموده است.

شارح جملات پرمعنای این روایت که سعی داشته شرحش خیلی مختصر

باشد،در ترجمهٔ دو جملهٔ مورد بحث می گوید:

لازم است که مؤمن در همهٔ حال،چه در ادای واجبات،و چه در ادای مستحبّات بلکه در جمیع حرکات و سکنات از اغوای شیطان و فریب او غافل نباشد که مبادا به اغوای او معصیتی یا خلاف اولایی از او صادر شود و به سبب آن مستحق عذاب یا محروم از ثواب گردد.

حاصل آن که:بنده باید چنان باشد که هرگاه به توفیق الهی مرتکب فعل طاعتی شود در حرکات و سکنات آن فعل مطّلع حال خود بوده که مبادا در آن حرکات امر ناملایمی مثل قصد ریا یا مانند او از او صادر شود و به سبب آن قصدِ پلید طاعتش باطل گردد.

و هرگاه به عصمت الهی ترک معصیتی کند،باز باید از حال خود غافل نباشد که مبادا قصد بدی چون کبر و عجب از او سانح شود.

تقسیم نعم الهی

حاصل آن که:لفظ«توفیق»و«عصمت»در متن دعا اشاره به تقسیم نعمت های الهی است.

محقّقین بزرگوار گفته اند که جمیع نعمت های الهی بر دو قسم است:نعمت نفع و نعمت دفع.

نعمت نفع عبارت از اعطای منافع و مصالح هر شخص از طریق خداست،مثل استوای خلقت و لذّات جسمانی هم چون طعام و آشامیدنی ها و لباس و مسکن و نکاح و غیر آن.

و نعمت دفع عبارت است از قدرت داشتن برای دفع مفاسد و مضارّ،خواه داخلی مثل دفع آفت های نفس و امراض و علل بدنی،خواه خارجی مثل دفع

اذیّت و آزار موذیات از انس و جان و سباع و مانند اینها.

و نعمت های اخروی یا معنوی هم بر دو قسم است:نعمت توفیق و نعمت عصمت،نعمت توفیق مثل توفیق یافتن بر اسلام و ایمان و توفیق پیدا کردن بر طاعت و عبادت و نعمت عصمت مانند تبرّی و بیزاری از شرک و کفر و اجتناب از فسوق و عصیان.

در هر صورت برای حفظ نعمت توفیق و عصمت،باید بیداری دائم داشت و لحظه ای از یاد دوست غافل نبود که برای سلب این دو نعمت بزرگ از انسان، دشمنان داخلی و خارجی بدون وقفه در فعالیّت اند و این انسان است که برای پابرجا ماندن این دو نعمت باید از هیچ کوششی به خصوص خالص نگاه داشتن دل،فروگذاری نکند و در تمام لحظات مراقب و مواظب و متوجّه خود باشد.

ص:۴۹۲

[وَ قِوامُ ذلِکَ کُلِّهِ بِالِافتقار إلی اللّهِ وَ الإِضْـطِرارِ إِلَیْهِ وَ الْخُشُوعِ وَ الْخُضُوعِ وَ مِفْتاحُها الإِنابَهُ إِلَی اللّهِ تعَالی مَعَ قَصْـرِ الأمَلِ بِـدَوامِ ذِکرِ المَوتِ،وَ عِیانُ الْوُقُوفِ بَیْنَ یَدَیِ الْجَبَّارِ]

حفـظ مقام با عظمت عبودیّت و نگاهـداری از مقامات عالی معنویماننـد:شـکر و عـذر و توفیق و عصـمت و همـۀ حقایقی که خداوند بزرگ نصیب انسان نموده،از دستبرد و اغوای شیاطین میسّـر نیست مگر به جلب مدد حق و توسّل داشـتن به حضرت دوست و این که انسان فقر ذاتی خود را درک کرده و به نیاز خویش نسبت به حق واقف گشته و بداند که در برابر یار لاشیئ محض اسـت و کـم تریـن قـدرتی از خـود نـدارد و ایـن حضـرت دوست است که بایـد این لاشـیئ محض را در برابر حملات دشمنان داخلی و خارجی حفظ کند.

کلید حفاظت از دشمنان

عبـد بایـد در کمـال خشوع و خضوع به طور دائم متوسّـل به جنـاب حق باشـد و لحظه ای از یـاد حق غافل نمانـد که به محض عارض شدن حال غفلت،دشمنان بر او حمله برده و ممکن است در همان لحظه ضربه های غیر قابل جبران به انسان بزنند.

و بداند که کلید تمام این برنامه ها ملازمت داشتن با حال انابه و استغاثه به درگاه

ص:۴۹۳

دوست است که این حالت عجز و انکسار و خضوع و خشوع و انابه و استغاثه باعث جلب رحمت و مدد حق است و انسانی که با انابه و استغاثه متّصل به عنایت حق شود،در حقیقت در حصن حصین مولا قرار گرفته و دست دشمنان ظاهری و باطنی از او کوتاه می شود و در این حال تمام سرمایه های الهی او محفوظ مانده و همه را با خود به عالم بعد منتقل خواهد کرد و در آغوش سعادت دارین خواهد افتاد !

این عبد خسته و بال و پر شکسته در مقام انابه و استغاثه به محضر حق درد دلی بدین مضمون سروده ام:

ای لطف توام فروغ امّید***منما تو مرا زخویش نومید

ای بر تو امید نا امیدان***لطف تو شفای دردمندان

از بندگیت قلوب روشن***عالم زعنایت تو گلشن

یاد تو بود بهار ارواح نام***تو به مشکلات مفتاح

پر نور جهان زلطف وجودت ***اشیاء وجود در سجودت

ای با خبر از نیاز و رازم ***بر خاک درت سر نیازم

جز مهر تو یاوری ندارم ***من غیر تو دلبری ندارم

آزاد کنم زنفس ای دوست*** بنمای علاج دردم ای دوست

شرمنده و نادم از گناهم*** تیرهدل و زار و روسیاهم

بشکسته دل و اسیر و خوارم ***در دفتر خود عمل ندارم

احسان تو افسر است بر سر ***محروم نشد گدا از این در

چشمم به تو و حمایت تست ***دل مستحق عنایت تست

زین در نروم به جای دیگر*** با تو چه کنم سرای دیگر

مسکین که اسیر لطف یار است ***با یار به دیگرش چه کار است

راه رسیدن به مقام انابه

برای یافتن حال انابه و استغاثه،ساعتی از شب را با دوست خلوت کنید، گناهان زیاد خود و عمل اندک و ناقابل خویش را به یاد آرید و توجّه داشته باشید که اگر لحظه ای به خود واگذار گردید دشمنان ظاهر و پنهان چه بلاها به سر شما خواهند آورد،آن گاه با خواندن ادعیۀ وارده مانند دعای کمیل،دعای عرفه، دعای ابو حمزه،دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام،مناجات خمس عشر با حال خشوع و خضوع،در مقابل دوست زاری کرده و اشک بریزید و در تمام امور از او مدد گرفته تا به خیر دنیا و آخرت برسید و در تمام این حالات وقوف خود را در پیشگاه جبّار در نظر داشته باشید که او به همه چیز و همۀ حالات آگاه و بیناست.

سعی داشته باشید که تمام آرزوها را از دل بشویید و آرزویی جز آرزوی لقاء حق و به دست آوردن خشنودی و رضوان حق نداشته باشید،البته هرکس توجّه به این معنا داشته باشد که دائماً در حضور مولاست از آرزوها جز آرزوی دیدار حق،پاک و منزّه خواهد شد !

این بندۀ ضعیف در این زمینه گفته:

با یاد تو از قید خودی پاک برستم***این شیشه ناپاک خودی را بشکستم

بتهای هوی را از دل و روح زدودم ***جز ذات تو ای اصل جهان را نپرستم

من بی تو به یک لحظه نخواهم دو جهان را***با عشق تو ای دوست فقط سرخوش و مستم

ص:۴۹۵

بودم به دیار عدم امّا تو ز احسان***دادی ز خُم هستی خود باده به دستم

بودم به غم هجر و فراق تو گرفتار***با وعده دیدار تو از غصّه برستم

مسکین در خانه تو گشتم و صد شکر***هر در به جز این در به روی خویش ببستم

ص:۴۹۶

[لِأَنَّ فی ذلِکَ راحَهً مِنَ الْحَبْسِ وَ نَجاهً مِنَ الْعَدُّوِ]

مضرات طول امل

بدون شک کوتاه کردن رشتهٔ آرزو و بلکه ریشه کن کردن آن بهترین وسیله برای نجات از زندان دنیاست.

طول امل دائماً فکر آدمی را مشغول کرده و قدرت و همّتش را برای به دست آوردن دنیای محض به کار خواهد گرفت و آن چنان آدمی را گرفتار این زندان می کند که تنها روز خلاص شدنش از دنیا-که لحظهٔ مرگ اوست-حالت بیداری پیدا می کند و می بیند که باید تمام حاصل عمر را که چند قطعه زمین و مقداری مال است بگذارد و برود و برای عالم برزخ و آخرت خود توشه ای فراهم نکرده،آن وقت است که از وضع خود سخت پشیمان می شود،ولی آن پشیمانی سودی ندارد،در آن حال است که به حضرت حق التماس می کند که مرا برگردان تا برای تو عمل صالح انجام دهم،ولی به او می گویند:سخن بس کن که این لحظه،وقت ورود به برزخ و از پس آن هنگام ورود به محشر است،در آن وقت است که می بیند از بهشت محروم شده و جایگاهی جز جهنّم ندارد !!

این همه هوس ها و آرزوها و طول امل ها،جز ضایع کردن عمر سودی نداشته و محصولی غیر پشیمانی ابدی برای انسان ندارد.

ص:۴۹۷

دنیا تکیه گاهی پوشالی

در کتب تاریخ و اخبار آورده اند:

در عهد قدیم بازرگانی بود بسیار متموّل و صاحب ثروت و اکثر اوقاتش مستغرق جمع مال و در فکر به دست آوردن ثروت بود.

بعد از انقضای مدّت اجلش روزی ملک موت به در خانهٔ خواجه آمد و درب خانه را کوفت،غلامان در گشودند.شخص مهیبی را دیدند.به او گفتند:که را می خواهی ؟ گفت:خواجه را.گفتند:خواجه از برای چون تو کسی بیرون نمی آید برو.در را ببستند و رفتند.دیگر بار محکم تر از اوّل در کوفت،این مرتبه خواجه ها رفتند و چماق ها کشیدند که تو کیستی که این چنین گستاخانه در می کوبی و پاس عزّت خواجه نمی داری ؟ گفت:من ملک موتم که به قبض روح خواجه آمده ام.

ملازمان از این حرف متأثّر شده به خدمت خواجه آمده ماجرا به عرض وی رسانیدند.خواجه از استماع این حرف بر خود لرزید و گفت:بروید و به زبان خوش بگویید که شاید اشتباه کرده باشی و به قبض روح دیگری مأمور باشی.رفتند و گفتند،گفت:نه من غلط نمی کنم،بگویید آماده باشد.غلامان خبر آوردند.

خواجهٔ بیچاره غیر تسلیم چاره ای ندید و به جز تسلیم علاجی نداشت،به صندوق های زر و جواهر خطاب کرد:من از برای جمع شما عمر عزیز خود تلف کردم و سرمایهٔ وجود و هستی خود باختم و برای شما به زحمت و ریاضت هرچه تمام تر شب ها به روز و روزها به شب رسانیدم،حالا برای من چه می کنید و چه کمکی به من می نمایید.

ثروت هنگفت او به زبان حال گفتند:زمام اختیار ما به دست تو بود، و می توانستی که آخرت خود را به وسیلهٔ ما آباد کنی،اما به فکر این حقیقت

نیفتادی و اکنون از ما به جز یک کفن نفعی نداری !!

به زن و فرزند خود خطاب کرد:من از برای شما به توهّم باطل و تخیّل عاطل که شما به زحمت نیفتید،در راحت به روی خود بستم و این همه مال جمع کردم که لحظات دیگر به شما می رسد،اکنون برای من بیچاره چه می کنید ؟

زن و فرزند به زبان حال گفتند:از ما به جز این که تو را به لوازم تغسیل و تکفین و تدفین برسانیم کاری برنمی آید،غرض این که از هر کدام سؤال ها کرد و جواب های رد شنید تا به هزار حسرت و ندامت شربت تلخ مرگ را چشید !!

حاصل آن که،چنان که طول امل موجب به زحمت افتادن و ندامت و پشیمانی است و علت گرفتار شدن انسان در زندان دنیاست،قصر امل باعث راحت دنیا و خوشحالی در زندگی و نجات ابدی در عالم آخرت است.

ممکن است«ذلک»اشاره به مردن باشد،به این معنی که هرکس را موت و مردن نصب العین گشت از زندان دنیا و زحمت های آن خلاص شد،چرا که منبع کلّ زحمت ها و رنج ها و مشقّت های دنیا غفلت از مرگ است،انسان اگر متوجّه به مرگ و به فرمودۀ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عنایت به هادم اللذات داشته باشد،دلش دچار طول امل نمی گردد،بلکه در تمام دوران حیات جز دنبال دنیای حلال آن هم به قدر ضرورت نخواهد رفت و با حرارت ایمان و عمل صالح و غرق شدن در عبودیّت و اطاعت حق،برای خود در این دنیا کسب حیات طیّبه کرده و زاد و توشه برای آخرت خود مهیّا خواهد نمود و با کوتاه کردن بند آرزو و یاد مرگ از دست دشمن خطرناک خود یعنی شیطان نجات یافته آسوده خواهد گشت.

ص:۴۹۹

[وَ سَلامَهُ النَّفْسِ وَ الإِخْلاصُ فی الطَّاعَهِ بِالتَّوْفیقِ]

راه بدست آوردن و اخلاص،در طاعتی است که نور پربرکت توفیق آن را در پیش روی انسان می گذارد.

داروی امراض نفسانی

نفس چون منبع غرائز و امیال و شـهوات است و از هر طرف با دنیای مادی و عوامل لذت ظاهری در ارتباط است،دچار حالات و مراحلی است که اسلام از آن حالات و مراحل تعبیر،به امراض معنوی نموده است.

نفسی که دچار امراض اخلاقی است،به هیچ عنوان نمی تواند برای خدا یک موجود خالص و صاف و پاکی باشد و نمی تواند راه به خشوع و خضوع داشته باشد و در نتیجه از مقام قرب و لقاء حق دور و محروم است.

عبـادت حق و اطـاعت از دسـتورهای مولاـ و کنـاره گیری از محرّمـات بهترین وسـیلهٔ شسـتشوی باطن است و انسان در این راه هرچه بیش تر کوشـش کند و هرچه بیش تر پیشـرفت نماید،توفیق بیش تری نصیب او گشته و نور بیش تری کسب می کند،تا به جایی می رسد که در صف اولیای عاشقان قرار گرفته و با چشم دل به دیدار حقایق نایل خواهد گشت.

برای یافتن کیفیّت حالات نفس که آیا نفس سالمی است یا نفس مریض به قرآن

ص:۵۰۰

مجید و روایات و کلمات عاشـقان حق پناه ببرید و وضع نفس را با این منابع الهی تطبیق کنید که قرآن و روایات به طور کامل اوضاع نفس را در اختیار شـما قرار می دهند و شـما را با حالات مثبت و منفی نفس آشنا می سازند وقتی در مقام تطبیق روشن شـد که نفس شـما را امراضـی گوناگونی است،از قرآن و روایات دسـتور گرفته و تا فرصت داریـد به علاج بیماری های نفس اقدام کنید تا پس از مدّتی کوتاه سلامت و اخلاص را دریافته و به مقام عبودیّت واقعی و قرب جناب دوست نایل گردید.

ص:۵۰۱

[وَ أَصْلُ ذلِکَ أَنْ یَرُدَّ الْعُمْرَ إِلیٰ یَوْمٍ واحِدٍ]

ریشه و اصلی که باعث به دست آوردن خشوع و خضوع و سلامت نفس و اخلاص می شود،برگرداندن عمر به یک روز است و به عبارت دیگر انسان نباید به کمیّت عمر بنگرد که عمر هرچه کمیّت داشته باشد باز چیزی نیست عمر حقیقتی است پرقیمت،ولی زودگذر،کودکی و جوانی و پیری خیال می کنی لحظه ای بیش نیست و چه حیف است که این یک لحظه بیهوده بگذرد یا خرج این و آن شود،یا با امور مادّی محض معامله گردد،اگر انسان عمر را یک روز یا یک لحظه ببیند،حاضر نیست این یک لحظه را با غیر خدا معامله کند،هرچند در آن معامله همهٔ عالم را به انسان بدهند.

ص:۵۰۲

[قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:الدُّنْیا ساعَهٌ فَاجْعَلْها عِبادَهً (۱)]

رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله چه زیبا فرموده اند:

حیات دنیایی تو ساعتی بیش نیست،این یک ساعت را در عبادت و بندگی تمام کن.

فیض کاشانی آن مست جام الست چنین سروده:

بکوش ای جان خدا را بنده باشی***بر این در هم چو خاک افکنده باشی

جهان ظلمت، فنا آب حیات است*** بنوش این آب تا پاینده باشی

به جدّ و جهد می جو تا بیابی*** اگر جوینده ای یابنده باشی

نتابد بر دلت نور هدایت ***تو تا از کبر و کین آکنده باشی

تو را رسم خداوندی نزیبد ***به زیب بندگی زیبنده باشی

نشاید بندگی با خودپرستی*** زخود تا نگذری کی بنده باشی

به آب معرفت گر پروری جان*** بمیرد هر دلی تو زنده باشی

ص:۵۰۳

۱- ۱) -عوالی اللآلی:۲۸۵/۱،فصل ۱۰،حدیث ۱۳۱؛بحار الأنوار:۶۸/۶۷،باب ۴۵.

[وَ بابُ ذلِکَ کُلِّهِ مُلازَمَهُ الْخَلْوَهِ بِمُداوَمَهِ الْفِکْرَهِ]

راه رسیدن به کمالات

راه رسیدن به تمام این واقعیت ها،یعنی خضوع و خشوع و سلامت نفس و اخلاص و به عبارت دیگر راه یافتن به کمالات و کشف حقایق دو چیز است:

۱-ملازمت خلوت، به این نحو که ساعاتی از شب و روز-و به خصوص شب - با حضرت دوست خلوت داشتن و در آن خلوت به شستشوی فکر و روح و قلب اقدام نمودن و نیز ترک رفت و آمد با مردمی که دیدارشان و صحبتشان جز تاریکی عقل و کدورت روح ثمری ندارد که فرموده اند:«الصُّحْبَهُ تُؤَثِّرُ» هرکه با هرکه نشست و برخاست دارد،از خو و طبع و اخلاق او اثر برمی دارد.

۲-اندیشه نمودن در عاقبت و احوال موت و برزخ و قبر و حساب و دیگر برنامه های عالم بعد،اندیشه ای که توأم با غفلت نشود،اندیشه ای که تداوم داشته باشد و نورش دل و جان را روشن نماید.

فیض کاشانی آن فقیه بزرگ و عارف سترک برای حرکت دادن اندیشه چنین فرموده:

نکردیم کاری در این بندگی ها***ندیدیم خیری از این زندگی ها

از این زندگیها نشد کام حاصل ***درین بندگی هاست شرمندگی ها

بیا عشق ویران کن صبر و طاقت ***که آسوده گردیم زآسودگی ها

اگر هست خیری در آشفتگی هاست*** که آشفته تر باد آشفتگی ها

[وَ سَبَبُ الْخَلْوَهِ القَناعَهُ وَ تَرْکُ الْفُضُولِ مِنَ الْمَعاشِ وَ سَبَبُ الْفِکْرَهِ الْفَراغُ]

قناعت

اگر کسی طالب گنج باعظمت خلوت با دوست است،باید به یک زندگی ساده و معمولی قناعت ورزد،وقتی روح قناعت به دست آمد خود به خود حالت بی میلی نسبت به اهل دنیا پیدا شده و انسان قدرت دست برداشتن از اکثر مردم را که عامل گمراهی و بدبختی انسانند پیدا می کند.

قناعت،انسان را از زیادت طلبی که منشأ حرص و بخل و اکثر مفاسد است، حفظ می کند.

ترک آنچه ما زاد است و جز ایجاد تعلّق در دل کاری ندارد،تعلّقی که گاهی آدمی را از فیوضات ربّانی محروم می کند محصول قناعت است.

و سبب فکر و عاقبت اندیشی،فراغ خاطر است و خالی کردن نفس از تعلّقات و خواهش ها و هوی ها،انسان اگر شب و روزش به غصّه روزی بگذرد و اکثر ساعاتش با مردم عادی و معمولی محشور باشد و نفسش دچار روابط با مادیّات باشد وقت فکر و اندیشه در عاقبت نخواهد داشت؛کسی که به قلیل از معاش راضی شد و به سدّ رمق اکتفا کرد چه حاجت دارد که تمام ساعات روز و شبش را به معاملات مادّی و اختلاط با مردم بگذراند ؟ هرکه خاطرش از تعلّقات دنیا خالی و به

نور معرفت و ذکر الهی نورانی شد،عاقبت اندیش است و در راه نجات از مهالک در حرکت است.

این بندهٔ ضعیف در این زمینه گفته:

امید از عالم و آدم تو بگسل***به قید عشق جانان بند این دل

نما در عرش دل اثبات او را ***بزن بر غیر او صد مُهر باطل

بشوی از دل تو مهر غیر محبوب*** تو را از غیر او بر گو چه حاصل

به راه وصل دلدار و دل آرام ***به خون آغشته شو چون مرغ بسمل(۱)

برای دیدن آن مهر تابان*** بپا خیز و ببند ای دوست محمل

بجوی ای جان رضای حضرت دوست*** اگر چه باشدت بسیار مشکل

زجان بگذر قدم بگذار در راه*** نما با پای سر طیّ مراحل

بزن مسکین تو بر در حلقه عشق ***که جانان را در این وادی است منزل

ص:۵۰۶

۱- ۱)- بسمل: هر حیوانی که ذبح کرده و سر بریده باشند و یا به شمشیر کشته باشند، صاحب حلم، بردبار.

[وَ عِمادُ الْفِراغِ الزُّهْدُ وَ تَمامُ الزُّهْدِ التَّقْویٰ وَ بابُ التَّقْویٰ الْخَشْیَهُ]

ستون و اصل فراغ،زهد است و تمامی زهد به پرهیزکاری و خویشتن داری است و باب تقوا خشیت دل است و خشیت و خوف از مقام او و یا ترس از جریمهٔ گناهان،اصل و اساس همهٔ کمالات و حقایق است.

ص:۵۰۷

[وَ دَلیلُ الْخَوفِ التَّعْظیمُ للّهِ تَعالی وَ التَّمَسُّکَ بِتَخْلیصِ طاعَتِهِ وَ أَوامِرِهِ وَ الْحَذَرُ مَعَ الْوُقُوفِ عَنْ مَحارِمِهِ]

دلیل و راهنمای انسان به سوی خشیت،عظمت و بزرگی حق تعالی است و برای یافتن عظمت دوست،چاره ای جز دقّت در آیات و روایات نیست،انسان چون به عظمت دوست واقف شود،از برکت آن به حقارت و نداری و ذلّت و فقر و کوچکی خود واقف می گردد و ناگهان ترس و خشیتی دائم سراپایش را گرفته و سبب می شود با تمام وجود در برابر حضرت او غرق بندگی گردد.

یا این که در ترجمهٔ این جمله باید گفت:نشانه و علامت خوف،بزرگ داشتن خداست و همیشه متذکّر عظمت او بودن است و نیز علامت خشیت خالص بودن عبادت است از غیر حق،چرا که هرچند طاعت و عبادت به خلوص اقرب باشد، اشتمال آن عبادت به تعظیم معبود اکثر است و قدر و ارزش عبادت نزد معبود بیش تر؛از این جهت عرفا گفته اند:عبادت با حقیقت آن است که محض رضای او باشد و بس،نه این که امید به بهشت یا ترس از جهنّم آدمی را وادار به عبادت کند، چنان که از مولای عارفان نقل شده:

إِلهی ما عَبَدْتُکَ لِرَجاءِ الْجَنَّهِ أَوْ لِخَوْفِ النّارِ بَلْ وَجَدْتُکَ أَهْلاً لِلْعِبادَهِ فَعَبَدْتُکَ.

خدایا ! به امید بهشت یا ترس از جهنّم،تو را بندگی ندارم،بلکه عبادتم فقط محض خاطر تو است.

ص:۵۰۸

و نیز از علامات خوف به حذر بودن است،به این که همیشه از خود در ترس باشد که مبادا حرکت ناپسندی که مرضیّ مولا نیست از او سر بزند،حالت حذر برای این است که انسان با تکیه بر آن از ارتکاب محرمات و گناهان باز ایستد.

راه تحصیل حذر،دقّت در آیات مربوط به خدا و قیامت و روایات این باب است.چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

[وَ دَليلُها الْعِلْمُ قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:[إِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ]]

دلیل و راهنمای انسان به سوی خشیت و حذر،آگاهی و علم است،چنانچه مولا در قرآن مجید فرموده:خدای را نمی ترسند مگر صاحبان علم،که هرکه را علم نیست ترس نیست و هرکه را ترس نیست اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی نیست و هرکه را اطاعت و عبادت نیست،راهی به مقام قرب نیست،و هرکه را راهی به مقام قرب نیست،جز خزی دنیا و عذاب آخرت حاصل نیست.

خدای مهربان را شکر که در این دفتر توفیق شرح روایت دوّم و سوّم کتاب با عظمت«مصباح الشریعه»را نصیب این فقیر دل شکسته کرد؛امید است پروردگار بزرگ در دنیا و آخرت از همهٔ ما دستگیری کرده و در تمام حالات و آنات نظر لطفش را از ما دریغ نکند و در این جهان و عالم آخرت ما را با اولیای گرامیش محشور نماید و همهٔ ما را از شرّ شیطان و هوای نفس در پناه قدرتش حفظ نماید.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹